



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عقبتی

یا
هفتلا و دوتن و یک تن

جلد پنجم

سید الشہداء و اولاد شہادت

حضرت آیت اللہ حاج میرزا خلیل کمرہ ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

نویسنده:

خلیل کمره ای

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۵
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	شناسنامه
۱۵	«فهرست مطالب»
۲۲	به استقبال موبک امام علیه السلام
۲۲	اشاره
۲۴	روشن تر از همه اگر بخواهید؟
۴۲	پیغمبر و تلخیص وجود و تشریح روان او
۴۲	طائر قدسی ماکیان با جوجکان چگونه است؟
۴۵	فلسفه قیام مشروط
۵۰	فهرست کتاب امام حسین علیه السلام واقسام آن
۶۶	عنصر شجاعت و
۶۶	کتاب مقدس
۶۸	عنصر شجاعت
۹۶	گوشه ای از ضمیر مقدس امام علیه السلام
۱۰۲	اینک نمونه مختصری از
۱۰۲	رسالت امام حسین علیه السلام
۱۰۴	چهره ای از ایده آل دولت در نظر امام حسین علیه السلام
۱۰۴	اشاره
۱۲۷	قطعه دیگر از این پیام و پرتوی از چهره ضمیر اقدس او بر گوشه دیگر اجتماع
۱۳۸	عظیم ترین مصیبت برای امت در نظر امام علیه السلام تغییر حکومت افاضل است
۱۳۸	اشاره

۱۴۳	درجات بین بین
۱۶۶	باز نگاهی از نو به چهره امام و
۱۷۶	فکر امام علیه السلام و نقشه اصلاحات
۱۷۸	فکر امام علیه السلام
۱۷۸	اشاره
۱۸۱	اصلاح معیشت همه
۱۸۸	چند درس از مراحل زندگانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام
۱۸۸	اشاره
۱۹۲	۱ - مرحله اولی
۱۹۵	۲ - مرحله دوم
۲۰۶	۳ - مرحله سوم
۲۰۷	۴ - مرحله چهارم
۲۱۸	۵ - مرحله پنجم
۲۱۸	اشاره
۲۲۷	کار چه بود؟
۲۳۴	۶ - مرحله ششم
۲۴۴	صورت ذیل
۲۴۶	درگاه کتاب مقدس
۲۴۸	میلاد امام حسین علیه السلام در دایره قابله گان و بانوان
۲۸۶	(تعلیقات ما)
۲۸۶	تعلیق اولی
۲۹۷	تاریخ ابوالفدا می گوید:
۲۹۹	مدینه سنگر جنگ است و مسجد نماز
۳۰۶	با نوان صحابیات که در حلقه
۳۰۸	خبرها از زادگاه او و روز میلادش
۳۰۸	روایات و احادیث ولادتش از قابله ها و نزدیکان نزدیک است

- حدیث دوم: روایت ام ایمن ۳۰۹
- خواب ام ایمن ۳۱۲
- باز سخن از نزدیکان، هنگام ولادت صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۱۳
- حدیث سوم: روایت صفیه ۳۱۳
- حدیث چهارم: باز از صفیه ۳۱۴
- خبر اسماء بنت عمیس در میان قابله ها ۳۲۱
- حدیث پنجم: حدیث اسماء بنت عمیس ۳۲۱
- باز در دائره قابله ها و بانوان مرضعه ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- خوابی ناهنجار ۳۳۸
- مرحله دوم مراقبت های پیغمبر از او ۳۶۱
- تماس انگشتان پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر کلید پریز برق بود ۳۶۲
- ام سلمه و اسماء بنت عمیس به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در ولادت حسین همکاری می کنند ۳۶۶
- از بانوانی که نام آنها در ولادت حسین علیه السلام آمده ۳۶۸
- ام سلمه علیها السلام و اسماء بنت عمیس است که به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هم همکاری می کند ۳۶۸
- دیگر از بانوان که راوی حدیث ولادت و رضاع حسین علیه السلام است بره خزاعیه است ۳۷۳
- دولت امامت ۳۷۵
- فلسفه و منطق امام ۳۹۶
- فلسفه و منطق امام در نامگذاری نوزادش حسن و حسین علیهما السلام ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸
- کو مردی از شما؟ ۴۲۳
- پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا از چه نظر در اسم نوزاد، علی علیه السلام را تأیید نکرد و آن را تغییر داد ۴۳۳
- حسین برای تعظیم است ۴۴۹
- منظره ها در جشن روز هفتم ۴۵۵
- عقیقه ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰

۴۶۱ و مغز او، فائده آن

۴۷۲ قطره ای از قلزم

۴۷۲ اشاره

۴۸۳ علم غیب بد است و خوب است

۴۸۶ علانی از اسم گذاری نوزاد سخن می گوید

۴۹۴ مقداد بن اسود صحابی کبیر سخن می گوید

۵۰۴ درباره مرکز

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: کمره ای، خلیل، ۱۲۷۸ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور: عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن / تالیف خلیل کمره ای.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۸ ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۷-۰ ؛ ج. ۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۸-۷ ؛

ج. ۳ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۹-۴ ؛ ج. ۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۰-۰ ؛ ج. ۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۱-۷ ؛ ج. ۶ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-

۸۲-۴ ؛ ج. ۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۳-۱ ؛ ج. ۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۷-۹ ؛

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- فلسفه

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: ۵/۴۱BP/ک ۹۸۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۷۳۴۴

ص: ۱

اشاره

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

تالیف خلیل کمره ای.

ص: ۳

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

مؤلف: آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای

ویرایش و تحقیق: واحد تحقیقات دارالعرفان الشیعی با نظارت هیئت علمی

سرگروه پژوهشی: محسن فیض پور

زیر نظر: استاد حسین انصاریان

ناشر: دارالعرفان

لیتوگرافی و چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ دوره قیمت دوره: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳

شابک ج / ۵:۷-۸۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸

مرکز نشر: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن: ۷۷۳۵۳۵۷-۷۷۳۶۳۹۰ (۰۲۵۱) نمابر: ۷۸۳۰۵۷۰ (۰۲۵۱)

www.ansarian.ir www.erfan.ir

Email: info@erfan.ir

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است

اهدای کتاب

هدیه به تمام ناطقان صادق اللهجه

و مبلغان صحیح العمل که با تجزیه و تحلیل

افکار، عقاید، گفتار و رفتار شهدا

برای بیداری و هوشیاری جامعه جهانی می کوشند.

هدیه به آنان که مردم را با نور مشعل شهدا

به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام

و از آنجا به آمال اهل بیت علیهم السلام

به سر منزل مقصود و مقصد اعلی هدایت می کنند.

العبد

حاج میرزا خلیل کمره ای

عفی عنه

ص: ۵

«فهرست مطالب»

به استقبال موكب امام عليه السلام ۱۳

روشن تر از همه اگر بخواهيد؟ ۱۵

پيغمبر و تلخيص وجود و تشریح روان او ۳۳

طائر قدسی ماکیان با جوجکان چگونه است؟ ۳۳

فلسفه قیام مشروط ۳۶

فهرست کتاب امام حسین علیه السلام و اقسام آن ۴۱

عنصر شجاعت ۵۹

گوشه ای از ضمیر مقدس امام علیه السلام ۸۷

چهره ای از ایده آل دولت در نظر امام حسین علیه السلام ۹۵

قطعه دیگر از این پیام و پرتوی از چهره ضمیر اقدس او بر گوشه دیگر اجتماع ۱۱۸

عظیم ترین مصیبت برای امت در نظر امام علیه السلام تغییر حکومت افاضل است ۱۲۹

درجات بین بین ۱۳۴

فکر امام علیه السلام ۱۶۹

اصلاح معیشت همه ۱۷۲

۱ - مرحله اولی ۱۸۳

۲ - مرحله دوم ۱۸۶

۳ - مرحله سوم ۱۹۷

ص: ۷

۴ - مرحله چهارم ۱۹۸

۵ - مرحله پنجم ۲۰۹

کار چه بود؟ ۲۱۸

۶ - مرحله ششم ۲۲۵

ميلاد امام حسين عليه السلام در دايره قابله گان و بانوان ۲۳۹

(تعلیقات ما) ۲۷۷

تعلیقه اولی ۲۷۷

مدینه سنگر جنگ است و مسجد نماز ۲۹۰

خبرها از زادگاه او و روز میلادش ۲۹۹

روایات و احادیث ولادتش از قابله ها و نزدیکان نزدیک است ۲۹۹

حدیث دوم: روایت ام ایمن ۳۰۰

خواب ام ایمن ۳۰۳

باز سخن از نزدیکان، هنگام ولادت ۳۰۴

صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۰۴

حدیث سوم: روایت صفیه ۳۰۴

حدیث چهارم: باز از صفیه ۳۰۵

خبر اسماء بنت عمیس در میان قابله ها ۳۱۲

حدیث پنجم: حدیث اسماء بنت عمیس ۳۱۲

باز در دائره قابله ها و بانوان مرضعه ۳۲۷

خوابی ناهنجار ۳۲۹

مرحله دوم مراقبت های پیغمبر از او ۳۵۲

تماس انگشتان پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر کلید پریش برقی بود ۳۵۳

از بانوانی که نام آنها در ولادت حسین علیه السلام آمده ۳۵۹

ام سلمه علیها السلام و اسماء بنت عمیس است که به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هم همکاری می کند ۳۵۹

ص: ۸

دیگر از بانوان که راوی حدیث ولادت و رضاع حسین علیه السلام است بره خزاغیه است ۳۶۴

دولت امامت ۳۶۶

فلسفه و منطق امام در نامگذاری نوزادش حسن و حسین علیهما السلام ۳۸۹

کو مردی از شما؟ ۴۱۴

پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا از چه نظر در اسم نوزاد، علی علیه السلام را تأیید نکرد و آن را تغییر داد ۴۲۴

حسین برای تعظیم است ۴۴۰

منظره ها در جشن روز هفتم ۴۴۶

عقیقه ۴۵۱

و مغز او، فائده آن ۴۵۲

قطره ای از قلزم ۴۶۳

علم غیب بد است و خوب است ۴۷۴

علائلی از اسم گذاری نوزاد سخن می گوید ۴۷۷

مقداد بن اسود صحابی کبیر سخن می گوید ۴۸۵

ص: ۹

أَثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدَهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ أَللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالثُّبُوهِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أُنْفُودَهُ فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ...

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَأَخِيراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرٍّ وَ لَا أَوْصَلَ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي أَفْضَلَ الْجَزَاءِ.

ألا- وَ أَنِّي لَمَأْظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْيَادِ. أَلَا- وَ أَنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً (١) ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ فَإِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونِي وَ لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَلَّهُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. (٢)

ص: ١١

١- (١) الإرشاد، شيخ مفيد: ٩١/٢؛ ابصار العين في انصار الحسين: ١١؛ العوالم: ٢٤٣.

٢- (٢) تاريخ الطبري: ٣١٨/٤؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابو مخنف: ١٠٩؛ موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام: ٤٨١.

عَنْ طَاوُوسِ الْيَمَانِيِّ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا جَلَسَ فِي الْمَكَانِ الْمُظْلَمِ يَهْتَدِي النَّاسُ إِلَيْهِ بَبْيَاضِ جَبِينِهِ وَنَحْرِهِ، فَمِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَثِيراً مَا كَانَ يُقْبَلُ جَبِينَهُ وَنَحْرَهُ وَأَنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ يَوْمًا فَوَجَدَ الزُّهْرَاءَ نَائِمَةً وَ الْحُسَيْنُ فِي مَهْدِهِ يَبْكِي فَجَعَلَ يُنَاقِئُهُ وَيُسَلِّئُهُ حَتَّى اسْتَيْقَظَتْ. (١)

عَنْ أَبِي حَازِمِ الْأَعْرَجِ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَظِّمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَهُ هُوَ أَسْنُ مِنْهُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (ره) وَقَدْ سَأَلْتُهُ، عَنْ ذَلِكَ؟ سَمِعْتُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنِّي أَهَابُهُ كَهَيْبَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ كَانَ يَجْلِسُ مَعَنَا بِلاِ خِلاَفٍ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيَّرَهَا. (٢)

(قطعه ای از خطبه شب عاشورا)

«یا پرتوی از أشعة «حسین شهید» ارواحنا فداه»

ص: ١٢

١- (١) بحار الأنوار: ١٨٧/٤٤، باب ٢٥؛ العوالم: ٣٠؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ٧٥/٤.

٢- (٢) الاخلاق الحسينية: ٣٠٠؛ القطره: ١٨١/١، حديث ١٦.

از کدامین راه باید به استقبال موكب باشكوه امام حسين عليه السلام رفت و خبر او را از کی و از کیان باید گرفت؟

از کجا باید آغاز کرد؟ برای پیام سالار شهیدان از کجا باید خبر گرفت؟ آیا خبر امام را فقط باید از عاشورا و کربلا گرفت؟ یا در هر میدانی از او خبری هست؟

فشرده کتاب هفتاد و دو تن و یک تن (عنصر شجاعت) در این پیام مختصر می شد که: ای رهگذر! از ما به محمدیان، به هم کیشان ما بگو: ما در این خاک خفته ایم که به قرآن و محمد صلی الله علیه و آله وفادار باشیم.

این پیام شهیدان این کوی برای آزادگان جهان است.

و آیا پیام سالار شهیدان چیست؟ و خبر او را از کجا باید گرفت؟ راستی خبر امام حسين عليه السلام را از کجا باید گرفت؟ و از کی باید گرفت؟

و چگونه باید به استقبال موكب او رفت؟ و از کدامین راه باید به استقبال موكب باشكوه امام حسين روحی فداه رهسپار شد و از کجا نشانی باید گرفت؟

البته خبر او را باید از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت که سرچشمه نبعان وجود او است و

سرچشمه همه نبأها و خبرها است، مبتدای هر خبری است. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام باید گرفت که پدر بزرگوار او است.

از فاطمه صدیقه کبری مادر عظیمش باید گرفت که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امینه امین وحی است و منبع جوشش وجود او است.

از ملائکه و کارکنان بارگاه کبریایی باید گرفت که در هنگام طلوع وجودش بال افشانی می کردند.

از مصحف: کتاب الهی و آیات عظیم آن، و از سنن و احادیث سید المرسلین صلی الله علیه و آله باید گرفت که از سرچشمه و ينبوع وجود او جوشیدند.

از قابله های او، از زنان صحابیات، باید گرفت.

صفیه دختر عبدالمطلب و ام ایمن مولا رسول خدا صلی الله علیه و آله و لبابه ام الفضل و اسماء بنت عمیس و سلمی زوجة ابورافع، صحابیات و قابله گان او بودند.

از امام حسن مجتبی علیه السلام برادر والا گهرش باید گرفت که شقه ای از پیکرش بوده است.

از رجال اکابر صحابه پیغمبر علیه السلام مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری و ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله باید گرفت.

از سایر صحابه کبار و تابعین که امنای اسلامند، باید گرفت.

ص: ۱۴

۱- (۱) و لقد كان الحسين بن علي رجلاً زهد في الدنيا في صغر سنه و بدو امره، و استقبال شبابه، يأكل مع اميرالمؤمنين عليه السلام من قوته و ينافسه في ضيقه و صبره و يصلی قريباً من صلوته.

روشن تر از همه اگر بخواهید؟

از شخص خودش باید گرفت، خودش سلسله جنبان بشر و فخر بنی آدم است، خودش مشعشع تر از سرسلسله های دیگر بعد از اوست، خودش مبتدا است و هر خبری از او شروع شده و خبرها از او ابتدا گرفته، او گمنام نیست که خبرش را از دیگری بخواهند و بجویند یا بخواهید و بجوید.

«الشمس معروفه بالعين والاثر و كان للدهر ملوء السمع والبصر.»

از کتاب او و مکتب او، از دوران حمل و تولد او، از رضاع و فطام او، از اسم گذاریش، و از بازی های کودکانه و مصارعه و کشتی گیری او، با برادرش و بازی های کودکانه با پیران کهنسال مثل ابورافع، از شرکت او با برادرش به امر مادر در حلقه درس پیغمبر صلی الله علیه و آله در مجمع عمومی، و از تعلیمات خصوصی پیغمبر صلی الله علیه و آله در زنده کردن نشاط او، و استماع و گرفتن فرامین آسمانی، و تعلیمات آیات کتاب الهی (مصحف)، و فرا گرفتن نبأ عظیم آسمان و زمین، و فرا گرفتن احادیث و سنن، و دیدن جای پای جبرئیل باید گرفت.

از مشاهده خویشتن در کودکی به همقطاری در صف پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا و علی مرتضی و حسن مجتبی، در مباحثه با نصارای نجران که یقین انگیز بود و افتخارآمیز بود. اعتبار و ارزش پاکی قدوسی آنها معاینه شد، از گروگان گذاشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در بارگاه الهی و جدا شدن آنها از مردم، اعتبار طهارت ضمیر را معاینه کردند.

چنان که از نماز استسقای آنها و آمدن باران به دعای آنها در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام ارزش نیایش آنها در بارگاه کبریایی مشهود شد.

دانستید که خبر امام حسین علیه السلام را از کجا؟ و از کی باید گرفت؟ اینک باز منابع دیگر خبری را بشنوید.

از انقلاب عظیم اسلام، که او در مرکزش واقع بود، از رشد و نمو او در میان آن انقلاب عظیم جهانی بی نظیر، و از هیجان فتوحات در جوانان و از اتساع و وسعت قلمرو اسلام در تزیید مستمر، و تأثیر اتساع محیط در مرکز و تأثیر مرکز در محیط، و تأثیر هر دو در اشخاص، و تأثیر اشخاص در هر دو، و از دوران شکوفایی اسلام که وسعت مملکت اسلام به طور روز افزون بزرگ تر و وسیع تر می شد تا گاهی می شد که هر سال بعد از سال، مملکتی وسیع مثل امپراطوری روم و ایران بر آن افزوده می گردید و ازدواج و وصلت جسمانی و روحانی بین مملکت و مملکت و ملکه و ملوک را حاصل می داد.

از تأثیر این انقلاب، در بزرگ کردن خیال اشخاص و تأثیر فکر اشخاص در انقلاب. و از تأثیر هر دو آن، در رشد و بلوغ اشخاص نابغه فوق العاده و از بیعت کردن و بیعت ستاندن پیغمبر صلی الله علیه و آله با حسنین در سنین شش و هفت سالگی و کشف آن از بلوغ زودرس، و رشد عقلی و فکری پیش رس به تمام معنی الکلّمه.

و از تأسیس مسابقه خطنویسی به دست او و بین او و برادرش، و از قلم و کتابت او و از تألیف و تدوین کتاب نخستین پس از کلام الله، با مساعدت و کمک پدر بزرگوار در تنظیم و تدوین کتاب شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابجد اسلامی است برای سمت یابی و جهت یابی و چشم برنگرفتن از سمت و جهت که به منزله دیرکسیون نظامی در نظام اسلام است، باید آگاهی خواست.

و از شمشیر او و شهبواری او در راه جهاد، و سفرهای دور و درازش برای

جهاد، به سرپرستی جوانان به افریقه تا مغرب، و سفر دور و دراز دیگرش به سوی ایران و مشرق و عبور از ری و دماوند تا طبرستان و طمیشان و پایه گذاری طاق نصرت اسلام (قوس ظفر) در دو قطر شرق و غرب برای فتوحات اسلام.

و از سفر مهمش از حجاز تا عراق برای همکاری با مرد عالم شهسوار اسلام به همقدمی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های مهیب داخلی «جمل و صفین و نهروان» و گذراندن قسمتی از زندگانی پرافتخار، در همکاری با امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع هولناک برای تفجیر سرچشمه آب حیات که تا آن را تجهیز نمایند و سرشکاف کنند و در جوی همه جاری سازند.

و از معاودت او پس از شهادت پدر بزرگوار از عراق به حجاز، و اشتعال و شعله دورشدن و پرتوافکنی چراغ حجاز، بار دیگر با اشتغال او در مسجد النبی به تعالیم اسلام از طرفی، و به عبادت در خلوتخانه مسجد النبی که اشتغال او سبب اشتعال نور نبوت؛ مجدداً در حجاز شد و مکه و مدینه باز، از نو شکوه نور نبوت گرفت، باید آگاه شد.

و از سفرش برای جهاد به سوی شمال تا قسطنطنیه، عاصمه امپراطوری روم بیزانس به همراه ابو ایوب انصاری و خلص اهل حجاز و مشاهده انحرافات شدید دستگاه خلافت مسیح در بلاد مسیحی و عاصمه قسطنطنیه، و مشاهده انحرافات دستگاه خلافت قلابی معاویه از روش اسلام و از بلاهای هیجان انگیز انحرافات این عهد که دامنگیر او و همه کس بود، باید آگاهی خواست.

از کتاب های او و نامه های او که همه فرامین الهی از زبان عترت است باید آگاهی خواست که در همه آنها بلاغت در خدمت ابلاغ رسالت اسلام است.

از مبارزه سرزمین حجاز و مکه و مدینه و مقابله و معارضه آن با شبکه انحراف های دستگاه خلافت معاویه در سراسر ممالک اسلامی که:

حسنات اسلام را روی در روی، در زیر پرده سیئات جور پوشانیده اند، باید خبر بگیرد تا از حسین علیه السلام خبر بگیرد، این بلیات او را برای نجات گرفتاران بشریت رسالت می داد.

هر کس می خواهد از امام حسین علیه السلام خبر بگیرد، باید تاریخ اسلام را در این قسمت و برهه از عمر امام بخواند.

اتفاقاً؛ اسلام در تاریخ امتداد عمر امام علیه السلام دو تحول شگرف را پیمود که در اولی آن، با جهشی عالم را از شرّ به خیر آورد. و در دومی به عکس آن از خیر به شرّ آورد. و هر دو در حد اعجاز و خارق العاده بود، از وقوع امام علیه السلام در مفصل این دو تحول شگفت خارق العاده، باید کشف خبر کرد.

باید از سیئاتی که سراسر آفاق اقالیم اسلام را فرا گرفت آگاه شد. در این سیئات که سراسر رقعۀ اسلام را پوشید. از نظر مالی و اقتصادی و از نظر اختناق آزادی و حرّیت، تاراج اموال بی حساب بیت المال با ارقام سرسام آور.

و از نظر اختناق آزادی و حرّیت آرا که به جای شورا و رأی عمومی، آرای قلبی را بر دیگران تحمیل می کردند.

به نام آرای اهل عراق، رأی قلبی کوفه را که صد هزار جمعیت داشت با چهارصد دینار یا سی هزار درهم به دست آوردند. مغیره بن شعبه ده کس از اشراف کوفه را سی هزار درهم عطیه داد، با پسر خویش موسی به شام نزد معاویه

فرستاد و به قولی چهل کس با پسر خود عروه به شام فرستاد که ما یزید را رضاییم و آنان که به کوفه گذاشتیم نیز خوشنودند، معاویه بعد پسر مغیره را پنهانی طلبید گفت: پدر تو دین این مردم را با چند خرید؟ گفت: به سی هزار درهم سیم به روایتی چهارصد دینار زر.

معاویه گفت: ای بس ارزان که همی فروشند؟! (۱)

معاویه و دستگاه دغل و حيله گر مزورانه که سراسر کشورها را و قاره ها را گرفته بود. نسبت امام حسین علیه السلام را از نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلب می کرد اما نسب زیاد پسر عبید ثقفی را در محکمه مجلس مؤسسان در شام به ابوسفیان با «زنا» می بست و وانمود می کردند که این پوستین وارونه پوشیده آنها، از متن اسلام است. (۲)

شخصیت های اسلام را مثل امام حسن مجتبی علیه السلام با مداخل در داخله خانه آنها و مثل عبدالرحمن پسر خالد بن ولید و سعد وقاص را از طرفی مسموم می کردند و از طرفی دیگر سب و ناسزا و شتم را در منبرهای شرق و غرب نثار امیرالمؤمنین علی علیه السلام می کردند. و مهیب تر از آن جنایت ها و خسارت بارتر از این ناسزاها و فحش ها، اخبار موضوعه ساختگی است که سیل ناهنجار لجن آن هنوز جاری است و هر کس از قبول سب علی (به جای حقوق عسگری) سرباز

ص: ۱۹

۱- (۱) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۵۰۴/۳؛ موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام: ۳۱۴/۱۱، الغدیر: ۲۲۹/۱۰.

۲- (۲) اعتراض به معاویه از جانب عبدالله بن عامر بی کریز و پاسخ او در این باره دیدنی است.

می زد و می گفت: اینها جای حقوق عسگری ما را نمی گیرد، دستور بدهید حقوق سربازها را بدهند خوش را می ریختند و او را مهدور الدم می شناختند.

با این سیئات بزرگ، حسنات مسلمین را بلکه حسنات اسلام را در مه تاریک سیاه پوشاندند و در آن تاریکی چهارده هزار نفر را در عراق و چهل هزار نفر را در سراسر ممالک اسلامی نابود کردند. سمره بن جندب حاکم بصره هشت هزار نفر را کشت.

فطرس که رمز از فطرت پاک آدمی است، از قاره ها و اقلیم ها به سویی منخزل و منزوی شده بود، فطرت صدق و عدالت مثل فطرس، ملک بال و پر ریخته بیرون قاره ها، در جزیره ای نهفته از چشم ها منزوی شده، مگر این که ملک بال شکسته خود را به قنداقه مولود حسین بمالد تا بال و پر مجدداً برآورد.

هر که می خواهد خبر از حسین بگیرد، باید تاریخ اسلام را در این مراحل بخواند. هر که می خواهد خبر از امام حسین علیه السلام بگیرد، باید امام را در برابر این ظلمات پرزور و زر و تزویر ببیند که:

امام علیه السلام از طرفی برای رفع مکر و منکر و دفع خطر اعلامیه های سخت برای دستگاه پرتزویر معاویه صادر می کند.

و از طرفی از اقطار بلاد صحابه کبار و اولاد آنها را با تابعین، در مکه، در منی برای موسم حج جمع آوری می کند و رسالت اسلام را به عهده انجمن آنها نهاده و افتخارات اصیل علی علیه السلام را در اسلام مانند لایحه و لوایح روشن به آنها می سپارد که به دنیای اسلام برسانند و از آنها می خواهد که حقایق اصیل اسلام را بیرون از پیرایه های انحراف، بیان کنند و دیون خود را به اسلام ادا نمایند. و از

طرفی دیگر در مکه در عرفات با دعای عرفات دست به دعاء است و در معراج اولیا است، ولی به دعای تنها هم اکتفا نمی کند، بلکه در مکه به نجات گناهکاران طواف و مشلول «فلج دست و پا» و در کوفه و مدینه به طلب استسقا و باران و در مدینه به نشر تعالیم اسلام و به تعلیم مصحف و تعلیم قرآن ارزش می نهد و جایزه بی حد می دهد؛ دانشگاهی برای نشر و تدوین دین برپا می دارد، هم وظیفه اصلی «امامت» را انجام داده و هم برابر ظلمات انحراف انگیز، مردم را نور می دهد. تا بال و پر ملک فطرس که رمز از فطرت پاک است مجدداً بروید و دو مرتبه به مقام والای لایق خود بازگردد.

امام در عین زهد شخصی، در معیشت خود، با درآمد موجودی و امکانات موجوده خود می کوشید ملت غارت زده را یعنی شیعه و غارت زدگان ملت را از سقوط کلی نجات دهد و قبول هدایای معاویه بازیافتی بود برای این امر عظیم که ایتام و بازماندگان کشتگان «صفین و جمل و نهروان» را رmq می داد.

از یک طرف مسجد النبی برای او حکم غار حرا را دارد و نیایش های عرفات، راه معراج و تجرید را به روی او باز می کند و از ناحیه دیگر از سفرهای معنوی به سوی خلق می آید و با سیر از حق به حق در خلق (که سفر چهارم عرفا است) از این سفرهای معنوی به عالم جمع رو می آورد. تا غم عقب ماندگان را به خورد و خدا را در همه جا بنگرد و برای جلوگیری از سقوط کلی «امت» با دستگاه خلیفه سازی معاویه ویزید خمور برخورد می کند و اصطکاک رخ می دهد و در موقع اصطکاک بر اثر استقامت کارش به شهادت پرافتخار (در حادثه خونین کربلا) می انجامد. تا در خاتمه مبارزات در اوج عظمت به شهادت رسید، اما با

وضع جانسوز و جانگداز.

هر که می خواهد خبر از امام حسین علیه السلام بگیرد، باید از این مراحل مرحله به مرحله خبر بگیرد و گرنه خبر صحیح نگرفته و آن را که خبر نیست فکار است ز افکار.

خواننده عزیز:

باید خبر این واقعه جانسوز را از طومارها، از وقایع نگارها از دیده بان های این معرکه خونین، از هواداران امام و هواداران دشمن از نیکخواهان و بدخواهان از دوست و دشمن بگیرید، با این که دوستی به همراه او نبود که دوستانه خبر بیاورد.

نه دوستان وطن را بر او گذر بودی نه غیر دشمن خونخواره اش ببر بودی

عیالش ارنه به همره در این سفر بودی از او خبر نرسیدی به مردم وطنش

ولی باید هر بشارتی که قرآن و اسلام برای شهدا می دهند و هر نثاری که اهل قرآن بر شهدا نثار می کنند (و امت اسلام هم می باید بکنند) نخست باید نثار قدم او و تربیت آرامگاه او بکنند تا بال و پر فرشته فطرس که رمز از فطرت پاک است از نو بروید.

گفته شد: دوستی به همراه او نبود که خبر بیاورد، بلی امام زین العابدین علیه السلام به همراه بود.

باید خبر او را از امام زین العابدین علیه السلام گرفت که همراه او بود و از مکتب

ص: ۲۲

علی بن الحسین علیه السلام در سخنرانی منبر شام و باز از فرستادن بشیر بن جذلم، از بین راه در هنگام عودت از شام به سوی شهر مدینه برای ابلاغ به ساکنان مدینه و آگاهی مردم و از خطبه امام زین العابدین علیه السلام در دم دروازه مدینه خبر گرفت که آسمان سبوع شداد و زمین گسترده بر این فاجعه گریانند «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین»

باید از چشم اشک ریز دائم و مداوم امام زین العابدین علی بن الحسین تا سال ۹۵ بر شهادت پدر عزیز خبر گرفت. از کاروان اسیران که از کوفه به مدینه برگشتند و آتشی که در منزل از آنها به جا ماند باید خبر گرفت. از آن آتش که همراه به مدینه بردند، مدینه با قتل عام آتش گرفت و از آتشی که به جا ماند کوفه خونخواهان آتش گرفت.

از رفتن تو دانی ما را چه ماند بر دل از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل

باید از شهر عاصمه عراق، کوفه در محرم ۶۱ (ه -) که در و دیوار شهر هنگام ورود اسیران، می گریست خبر او را خواست.

از ولوله توبه کاران (تواین) (خون خواهان امام حسین علیه السلام) و انجمن های آنان و قیام و نهضت آنها و عبور آنها با غریو و غلغله افواج سپاه آنان (از کوفه تا کربلا- بر مزار شهیدان و تا کنار نهر عین الورد در جزیره که همه کشته شدند با جانفشانی بی دریغ باید خبر امام حسین علیه السلام را خواست.

و از کوفه پر غلغله، از سپاه مختار بن ابوعبید ثقفی با اعزام افواج خونخواهان امام حسین علیه السلام تا کنار نهر خازر و کشتن عبیدالله زیاد و کشتن قتله کربلا در

کوفه، به انتقام خون شهیدان که لرزش کوفه، آن موقع آرام گرفت. باید خبر از عظیم اسلام گرفت که فطرس بال و پرش روئیده و فرشته عدالت (فطرس) دو مرتبه سایه بر سر مردم عراق افکند.

باید از همدردی سیاستمداران آن روز، مثلاً عبدالله زبیر در مکه و عبدالله بن عباس در مدینه و پسر یزید در دمشق و عبدالملک مروان در عقب آن خبر گرفت.

تحرك مدینه عظیم به کجا رسید؟ و تحرك مکه به کجا؟ و تحرك اهرام های دمشق به کجا؟

و بعد خبر او را باید از زید شهید و مکتب زید شهید و کتب شیعه زیدیه گرفت.

سپس از مکتب امام محمد باقر بن علی بن الحسین علیه السلام متوفای - ۱۱۴ هـ - که با اسیران بود و در هنگام ورود اسیران به شام چهار ساله بود؛ و از شعر کمیت بن زید اسدی در حضور او و از هاشمیات او و دیگر اشعار او و معاصران او باید خبر گرفت.

و سپس از مکتب امام جعفر صادق علیه السلام متوفای (صد و چهل و هشت هجری) و از احادیث او درباره زیارت آرامگاه شهدا.

و درباره مواكب عزا و شعر و شعرای امام صادق علیه السلام در محافل و مجالس امام علیه السلام و از روایات از شعرا باید از امثال سید حمیری و ابو هارون مکفوف، و جعفر عفان و فضیل رسان از یگانه اسلام، حسین علیه السلام خبر گرفت.

و از امام موسی بن جعفر علیه السلام (متوفی ۱۸۳ هجری) و شعرای عصر او که موج

این انقلاب در آنها حتی عید نوروز و مهر جان و جشن و عید را هم تحت الشعاع قرار داد و همه از حسین اسلام علیه السلام گفتگو داشتند، خبر گرفت.

۱ - امام به الزام منصور دوانیقی نوروز را جلوس فرمود و هدایا از حد گذشت، عصری شخص سالخورده عربی آمد که من هدیه ای نداشتم جز سه شعر که جد من در مصیبت جد تو گفته آورده ام، امام فرستاد نزد منصور که تکلیف این هدایا چیست؟ گفت: همه از آن تو است. امام همه را در ازای آن سه شعر به آن شخص بخشیده، هدایای نوروزی عراق در عهد معاویه پانزده میلیون بوده این بخشش صدای شعر را بلند کرد.

و سپس از مکتب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام متوفای ۳۰۳ هجری باید خبر گرفت که در مسافرت به خراسان هم که سکه به نام او زده اند، همین که شاعر دعبل خزاعی شاعر عقیده قصیده جانسوز خود را مدارس آیات خلت من تلاوة - و منزل وحی مقفر العرصات - خواند و نوبه ای دیگر مرثیه معروفه را:

افاطم قومی یا ابنه الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلاه

افاطم لو خلت الحسین مجدلاً و قد مات عطشاناً بشطّ فرات

إذا للطمّت الخدّ فاطم عنده و اجریت دمع العین بالوجنات (۱)

در حضورش خواند؛ چه بود که امام جبه تن پوش خود را با ششصد دینار از سکه رضوی یا دوازده هزار تا پنجاه هزار سکه نام خودش، نثار قدم و زبان شاعر می کند. و او را نزدیک خود می نشاند.

ص: ۲۵

این جایزه های کلان از جانب امام رضا علیه السلام و مأمون و فضل بن سهل ذوالریاستین، باعث انتشار آن قصیده شد که حتی تا سر کوه ها و در دهان راهزنان که آنها را به گریه مداوم و ترنم با سوز دل بازگو می کردند، تا فطرس فرشته فطرت پاک بال او تا سر کوه ها را هم گرفت.

روایات در این جایزه مختلف است، در روایت مرزبانی می گوید: جایزه امام رضا علیه السلام پنجاه هزار درهم بود و در روایت اغانی می گوید: ده هزار درهم از سکه هایی که به نام امام علیه السلام زده شده بود. در روایت کشی می گوید: ششصد دینار بوده و مقید نمی کند به آن که سکه ها رضویه بوده اند یا نه. در روایت عیون است که صد دینار سکه رضویه بوده است.

و نیز از مذاکرات امام رضا علیه السلام با شخص شخیص ریان بن شیب، دایی و خالوی معتصم عباسی، ولیعهد خلافت و برادر مأمون عباسی (و ریان و شیخ محدثان در دارالحدیث شهر «قم» است) باید خبر از امام عظیم، حسین اسلام را جستجو کرد.

سپس از مکتب هر امام - بعد از امام علیه السلام تا امام قائم (متولد ۳۵۶) به خصوص، باید خبر او را خواست که او بالاتر از همه به شهدای این کوی احترام گذاشت، نام آنها را زنده کرد و سلام به آنها داد. امام قائم آل محمد علیه السلام در قائمیات نام فداکاران کربلا را یک به یک زنده می کند و در زیارت کوی شهیدان گفتار و کردار و مقال و فعال یکان یک آنها را در ضمن سلام گوشزد

می کند و یادآوری می کند و تشکر می کند و تعلیم می دهد.^(۱)

و این روش زنده کردن کلام آنها در فداکاری و سلام دادن قائم به آنان، با خلعت های نقدی امام رضا علیه السلام برابری می کند، بلکه بیشتر تحرک می آورد و به آزادگان می آموزد که اگر بخواهید قیام و نهضت کنید باید از وفاداران این کوی سخن بگویید، شهدا نامه آنها را به جای شاهنامه تعلیم دهید و بگویید و سخن بیاموزید، نمایاندن اخلاق پاک که در افراد این شهیدان بوده، حسّ زنده جدید و احساس پاک در افراد می آفریند، از این جهت امام قائم در قائمات یکان یک مقال و فعال و گفتار و کردار این شهدا را برای رهبری آورده، رمزی است که قائم، زبان این پیشوایان صدق و راستین را زنده می کند و طومارها از راز خبر امام حسین علیه السلام پر کرده، چه که زبان شهیدان و یاران او راست ترین و صادق ترین و هیجان انگیزترین حماسه اسلام است و همین سبب و باعث است که قیام آنها

ص: ۲۷

۱- (۱) برای نمونه سلام بر عباس بن علی که چنین گفت: لم نفعل ذلك لكي نبقي بعدك لا ارانا الله ذلك ابداً - سلام به مسلم بن عوسجه که گفت: انحن نخلى عنك و قد أحاط بك هذا العدو و ما عذرنا و لم نضرب معك بسيف و لم نطعن معك برمح، لا والله حتى اكسر في صدورهم رمحي واضربهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي والله لو لم يكن معي سلاح أقاتلهم به لقدفتمهم بالحجاره - و سلام به بشر بن عمرو حضرمي که گفت: اكلتني السباع حيا ان فارقتك مع قله الاعوان. «اعيان الشيعه: ۵۸۲/۱» ثم اسئل عنك الركبان و سلام بر کوچک و بزرگ و بازگو کردن ریز و درشت سخن آنها و حماسه آنها است. این تابلوی افتخارآمیز از جانب امام قائم بیشتر از خلعت های فاخره امام رضا علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام ما را با یکان یک آنان آشنا کرده، به قیام وامی دارد، شاهنامه اسلام است.

قیامت می آفریند و تا قیامت رستاخیز برپا می کند.

راستی و صدق با هیجان ضامن بقای دعوت انبیاء است و همان هم سبب بقای دعوت این شهدا است، صدق آنها به پایه صدق انبیاء است، حتی آدم ابوالبشر سرسلسله پیامبران راستین، کلمات صدق و استقامت را در تمثال عرش از صدق حسین علیه السلام یاد گرفت و به آنها متوسل شد. و به فطرت پاک اول بازگشت.

پس باید تمثال حکم و فرمان امام حسین علیه السلام چون راست بود و صدق بود در بنی آدم زنده شود و هیجان انگیز و حماسه خیز بوده باشد، آدم ابوالبشر که برای یک لقمه، بهشت فراخ را از دست داد، تعلیم گرفت که بایدش توسل به حسین بجوید که تشنگی در او آن قدر اثر نموده که آسمان به نظرش دود تیره می آمد و اراده خود را از دست نمی دهد، نه چون آدم که جهان فراخنای بهشت را هم دارد و اراده ندارد که از لقمه درخت ممنوع بگذرد فَتَسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا البته آن چنان کس مملکت را هم نگهدار نیست، پس باید به چنین پیشوا توسل بجوید، یعنی قدمی رو به او بردارد و رفتار خود را شبیه او بسازد.

پس باید پرچم مواكب هواداران حسین علیه السلام چه در عاشورا و چه اربعین با نقش سخنان این شهیدان نقش شود.

هر کس می خواهد روح نهضت حسین علیه السلام را بنگرد، باید از کربلا در هر اربعین و عاشورا و اعزام مواكب از همه بلاد به سوی کربلا خبر بخواهد.

بغداد عاصمه خلفای عباسیین را در عهد سلاطین آل بویه و امپراطوری دیلمیان بنگرد که هر عاشورا آن را سیاه پوش می کردند.

و در مصر، قاهره طاهره را بنگرند که عاصمه خلفای فاطمیین بود و در ایام

فاطمین، در هر عاشورا غرق نهضت می گردید.

از دفن رؤس شهدا در شهر دمشق، عاصمه آن روز سوریا، و سپس در عسقلان و سپس تحوّل سر مطهر از آنجا به قاهره در تحولات ایام صلیبی ها خبر از این نبأ عظیم باید خواست که چگونه سر مبارک را به قاهره انتقال دادند و دفن کردند. پس عاصمه های اسلامی، کوفه، مدینه، مکه و مصر را انقلاب تکان داد.

و عواصم کبار کشور ایران را مثل اصفهان در عهد صفویه و عاصمه تهران و اقمار آن تا این عصر که همه شهرهای کشور ایران باشد، در عاشورا بنگرد که همه غرق در انقلابند.

باید عواصم هند و پاکستان را در عاشورا بنگرد و اقطار دیگر جهان را در غوغای عظیم محرم و عاشورا بنگرد.

باید از جهان عظیم اسلام امروز در شرق و غرب، خبر امام حسین علیه السلام را بگیرد. باید از فقهای عظام حتی مثل ابن حزم ظاهری تا چه رسد به طاووس یمانی و شیخ طوسی و ابن طاووس و سید بحر العلوم خبر بگیرد.

باید از همه نویسندگان شرق و غرب و از همه مورخان و سخنوران و ناطقان و همه انجمن ها و جمعیت ها و از رهبران سیاسی آزادی خواه، حتی گاندی رهبر آزادی خواه هند و از رهبران آزاد پاکستان، خبر امام حسین علیه السلام را بخواهد تا از نبأ عظیم به آنها خبر بدهند.

باید از همه شعرای عرب و غیر عرب و اشعار آنها امواج احساسات خلائق را بنگرد.

باید از دفتر زمانه و از کتب تاریخ و سیر و مقتل و از هر زمین و هر مکان و

هر بقعه خبر امام حسین علیه السلام را بخواند و بخواند که در همه اینها انعکاس صوت امام حسین علیه السلام و یاران و شهدای فداکار او بوده و هست.

و صوت امام حسین علیه السلام در کربلا و نیز واتاب و انعکاس صوت محمد است که در مکه بلند شد.

صوت دعی بمکه الی العلی یسمع رجعه بطف کربلا

صوت محمد و ما محمد الا حسین و الحدیث یشهد

هدف از خواندن کتاب امام حسین علیه السلام و مکتب امام حسین علیه السلام؛ مشکلات این راه پرسنگلاخ؛

و اذا كانت النفوس كبارا تعبت فی مرادها الاجسام (۱)

خواندن این کتاب و این مکتب برای محافظت انسان از لغزش در مواقع اخذ تصمیم و محافظت بر آزادی و محافظت بر اراده ای که با ملکه فضیلت و آزاد منشی است.

خواندن این کتاب و این مکتب برای تقویت روح ستم ناپذیری و آزادی و آزادگی است.

برای رویدن بال همت در انسان، در سر دو راهه اختیار موت و حیات است که اختیار حیات با شرافت.

ص: ۳۰

۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۲۹۲/۳ (المتنبی)؛ اعیان الشیعه: ۵۱۸/۲.

حیات ابدی.

حتی با حرکت روی یک دریای خون و زیر یک افق سوزان.

به سوی آزادی و حرّیت.

به سوی خدای با عظمت.

به سوی قرآن و حکمت.

همه از تصمیم انسان است.

تصمیم، مشکل انسان را در سر دو راهه اختیار و انتخاب حل می کند. و اگر چه خود تصمیم گرفتن مشکله ای است؛ بلکه مشکله مشکلات است.

قدرت بر تصمیم در سر دو راهه اختیار داری، خصوص در مفصل موت و حیات و اختیار حیات ابد با وجود سنگلاخی راه پر سنگلاخ، بزرگ ترین قدرت ها است.

اختیار کردن این راه نشاطی می خواهد انبوه، گرچه هر گاه مبدأ حرکت هم مثل منتهای حرکت، خدا و قرآن و حرّیت بوده باشد، این گونه نشاط همراه است.

البته حرکتی که مبدأ آن از خدا باشد، و منتهای آن هم خدا باشد.

حرکتی که مبتدای آن آزاد منشی باشد، و منتهای آن هم آزادی و آزادمنشی باشد.

و از خدا و با خدا و به سوی خدا و از قرآن و با قرآن و به سوی قرآن باشد.

از نشاطی بهره ور است که شبیه سرمستی است و این نشاط و مستی لازم است. با آن نشاط و مستی می توان مشکلات راه را تحمل کرد.

ص: ۳۱

و حرکت حسین علیه السلام مقدمه صعود و معراج و فنای فی الله در راه بقای بالله است.

اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزگ مردی و سالاری (۱)

سفر چهارم است که سیر بالحق فی الخلق برای نجات خلق و هدایت آنها به مقصد اعلی است، آن جا که مسجد الاقصی است. مسجد الاقصی آنجاست که خدا را در همه مرزها حتی دورترین کرانه ها و اقصی کناره های افق ببیند و در بیمارها هم ببیند، «یا موسی مرضت فلم تعدنی»

پس نشاطی می خواهد که از سرمستی آن به قدر کفایت همه افراد امت مقاومت کند و استقامت آرد و تا آخر بایستد و نایستد (بایستد یعنی مقاومت کند و نایستد یعنی متوقف نماند) تا همت او و وجود او مثل وجود کلیات انواع باشد که به زوال افراد زوال نمی یابد، نفس کلی همه را می خواهد، چون واردات نفس او از نفس کلی است، صادرات نفس از طبق واردات آن خواهد بود.

شاکله ساختمانی روح او و روحیه او و همت او و اراده او مثل شاکله علم عنایتی آفریدگار است که به وجوه همه افراد بشر و صلاح همه افراد بشر و خیرخواهی برای همه افراد بشر، نقش برگرفته و همان نقش را که برگرفته پیاده می کند.

هر کس هر چه از مبدأ گرفته مصدر همان است. هر کس و همه کس چنین

ص: ۳۲

است.

و چون از مصدر نبوت رحمه للعالمین همه چیز را فرا گرفته (۱) و این مصدر عنایت به همه خلق دارد، او هم طبق جدش، این عنایت و خیرخواهی جبلّی اوست و آخرین آیه قرآن که آیه وجود او است، می گوید:

پیغمبر و تلخیص وجود و تشریح روان او

به راستی برای شما رسولی آمده از انفس شما، و از نفیس ترین شما، که بر او ناگوار و سخت است که شما را در رنج ببیند، حریص بر شما است بر خیر شما حریص است، به مؤمنین رؤف و دلسوز است، با این روحیه به سوی شما آمده، خدا را حکایت می کند که چگونه خیر را به شما برساند.

طائر قدسی ماکیان با جوجکان چگونه است ؟

تلخیص وجود پیغمبر در همین چند کلمه است که تشریح روان او و روحیه او است، همین نقش علم خدا است، نقش علم ربوبی و علم عنائی است.

ص: ۳۳

۱- (۱) در فلسفه اعلی است که موجودات کلیه یا تمام، یا ناقص اند، یا مستکفی اند، آن که کمالات لایق را ابتدا از خود دارد او تمام است و اگر دیگران را هم او می دهد آن فوق تمام است و آن که ندارد اگر به خود و باطن ذات خود در حصول آن کمالات اکتفا می کند آن مستکفی است و اگر محتاج به اسناد است آن ناقص است و امثال وجود امام از قسم مستکفی هستند، استاد لازم ندارند مگر به معنی دیگر. و قوه قدسیه «حدس» احتیاج به تدریج در تعلم و تعلیم ندارند، فیض را از مصدر آن در «آن» فرا می گیرند.

با این نقش و با این قصد به سوی جهان شما و شما جهانیان آمده است، و اگر شما و آنها روگردان باشید و روگردان شوید، پس نقش علم خدا و اراده و میل خدا و صورت علمیه خدا است به همان اکتفا می کند می گوید: خدا مرا بس است و کافی است: این را بگو و اکتفا کن.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱)

تو رحمت و خیر همه را خواسته ای و به خدا اکتفا کرده ای و کارگزار زمین و آسمان جز او نیست؛ بگو بر او توکل دارم، و او صاحب تخت و بارگاه است، و خداوند گار تخت و بارگاه است. یعنی به هر صورت نقش وجود تو نقش وجود خدا و نقش اراده او است که عنایت به همه است. (۲)

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۳)

خطبه سیدالشهدا طبق روایت تحف العقول از روزهای آخر او است که امامت محوّل به او است، غمخواری برای همه افراد ضعفای ملت می کند و می گوید: چرا افراد فلج جامعه و ناینیان و لالان و کران و کوران مهمل افتاده،

ص: ۳۴

۱- (۱) توبه (۹): ۱۲۹.

۲- (۲) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ «توبه (۹): ۱۲۸-۱۲۹»

۳- (۳) آل عمران (۳): ۳۱.

در همه شهرها آنها را وا گذاشته اید غمخواری برای آنها نمی کنید. (تا پایان)

فداکاری و فناء در راه آنها دارد و به سران شیعه (عصا به خیر) ملامت می کند که شما عصابه ای هستید که برای نجات خلق و برای خیر خلق به وجود آمده اید، چرا در بلاد و در شهرها ضعفا، لالان و کران و مفلوج ها مهمل افتاده اند و شما ساکتید و سخن نمی گوید و قیام نمی کنید و بی تفاوتید.

این نقش اراده و تصمیم قاطع خدا و امام است که عنایت به کار خلق دارد (۱) اما با شرط مساعدت افکار عمومی و آرای عمومی که مردم بخواهند تا تکلیف به او متوجه شود.

امام علیه السلام خیر را برای همه خلافت می خواهد، ولی قیام او مشروط است به آن که مردم خود خیر را برای خویشان بخواهند. آیا خیر چیست؟ خیر آن چیزی است که کل او را بخواهند: مانند صحت و عقل و علم و عافیت و آزادی و آنچه همه آن را می خواهند.

فلسفه اعلی بحث از «خیر» را در مبحث «علت غایی» می آورد، می گوید: علت غایی همان خیر است. از آن جهت که اختیار همه است و همان در هنگام تحقق صورت است، پس صورت و خیر و علت غایی یکی است، قبل از وجود خیر است

ص: ۳۵

۱- (۱) شیخ الرئیس می گوید: و هذا الانسان یکاد ان یحل عبادته (حاشا) اذا قیل لکم أنهضوا أنهضوا و اذا قیل لکم ألبدوا ألبدوا... فوالله لو لا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لاسغب مظلوم. «نهج البلاغه: خطبه ۳ (ششقیه)»

که او را اختیار می کنند.

پس اگر مردم خیر را خواهان باشند امام علیه السلام قیام می کند و اگر آنها نخواهند و افکار و آرای عموم خواهان خیر نباشند، امام علیه السلام تکلیف به قیام ندارد.

انلزمکموها و انتم لها کارهون؟.

فلسفه قیام مشروط

تا شجاعت ماجراجویی بار نیاورد، و شجاعت غیرقانونی نباشد، که بدون جلب آرای عمومی قیام کند و دست به شمشیر برد، و قیام مسلحانه کند و حادثه کربلا تا نیم آن را که همین باشد، حسین علیه السلام پا به پا آمده برپا کرده بود و نقشه خود را اعلام کرد و فرمود: من به آرای عمومی شما مردم کوفه آمدم، شما دعوت کردید من آمدم. اینک اگر نمی خواهید و کراهت دارید منصرف می شوم.

نقشه ای که خواست امام علیه السلام بود تا همین جا بود، نقشه امام علیه السلام اقدام به جنگ نبود، اقدام به جنگ را آنها بر امام تحمیل کردند.

کتاب امام حسین علیه السلام که مکتب امام حسین علیه السلام باشد، کتاب تدوینی امامت و تکوین انسان اعلی - یعنی ابرّ انسان و انسان برتر است.

نقشه برای دوره سازندگی انسان است که جهان را بسازد چنان که جهان او را ساخته است.

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه تر نبود بیانی(۱)

دستور و فرمان و منشور صرف حیات و عمر در راه خیر و فضایل و مکرمات

ص: ۳۶

۱- (۱) شیخ محمود شبستری.

است و هدایت به سوی افق اعلی است.

فرهنگ قرآن است که از شخص کلی می سازد و از فردی امت، در حقیقت امام حسین علیه السلام و مکتب امام حسین علیه السلام فرهنگ خاصی دارد که همان فرهنگ قرآن باشد و فرهنگ قرآن به عکس فلاسفه و فلسفه، ابتدای شخص را می سازد و او را با تربیت و نشو و نما دادن گل آدمی او که روح او است بزرگ و کلی می کند تا در اثر آن بزرگ فکر می کند و کلی فکر می کند، فرد را در نظر می گیرد و فرد را بزرگ می کند و ترقی می دهد تا او را امتی می کند گسترده بر بساط زمین پهناور.

به عکس فلسفه که ابتدا، کلیات را در نظر می گیرد و بعد تطبیق می کند.

پس موضوع علم و کتاب: شخص است و کلی است. کلی است در عین آن که شخص است. چون واضح علم و کتاب شخص است، ولی شخص اسوه است.

غرض از کتاب و علم هم کلی است نه شخص واحد؛ همه افرادند و این کتاب و مکتب اسطرلاب، انسان برای عروج به افق انسان برتر است. (۱)

خواندن این کتاب و این مکتب، برای حفظ انسان از لغزش در اراده و اتخاذ تصمیم است، در حقیقت برای محافظت بر اراده است؛ اراده ای که با ملکه فضیلت و آزادمنشی بار آید نگهدار مملکت است و بهشت را به دانه گندمی

ص: ۳۷

۱- (۱) در هر علم به قراری که در منطق مقرر است، باید پیشاپیش هشت امر اساسی شناخته شده باشد، آنها را رئوس ثمانیه گویند: مثل تعریف علم، واضح علم، موضوع علم، غرض از علم، مسائل علم، طرق استدلال: برهان، خطابه، سفسطه، شعر، جدل، قیاس، استقراء، تمثیل، تجزیه و ترکیب.

نمی‌فروشد و شجاعت هم در حقیقت همان محافظت بر اراده و هستی است.

تو بار خدای جهان خویشی از گوهر تو به گهر نباشد

نزدیک تو کیهان مختصر شد هر چند جهان مختصر نباشد

در مملکت خویشان نظر کن زیرا که ملک بی نظر نباشد

بر ملک تو گوش و دو چشم بینا درها است که به زان درر نباشد

امروز بدین ملک در طلب کن آن چیز که فردا مگر نباشد(۱)

نظارت بر این که فرمانبر خدا و نگهدار خلق باش تا آنچه از خدا بگیرد به خلق برساند و به همان منوال و همان سان خلق را بسازد.

باید اینها را محافظت نماید که دانه‌های بهشت است، ملک بهشت از آنها ساخته می‌شود.

بنگر که چو باید همیت کردن تا بر تو فلک را ظفر نباشد

از علم سپر کن که بر حوادث از علم قوی تر سپر نباشد

هر کو سپر علم پیش گیرد از زخم جهانش ضرر نباشد

باقی شود اندر نعیم دائم هر چند در این رهگذر نباشد

بشنو سخنی چون شکر بخوبی گر چند سخن چون شکر نباشد

مردم شجر است و جهانش بستان بستان نبود چون شجر نباشد

ای شهره درختی بکوش تا بر یکسر بتو جز کز هنر نباشد

ص: ۳۸

و آن چیز که عالم بدو است باقی هرگز هدر و بی اثر نباشد

وانکس که بود بی هنر چو هیزم جز در خور نار سقر نباشد

زیرا که شود خار سوی دهقان شاخی که بر او بر ثمر نباشد(۱)

اینک ابواب این کتاب و این علم: در ۵ قسمت و ۵ بخش است، در ۵۷ مرحله که مراحل عمر امام علیه السلام باشد، با یک مقدمه که نبعان وجود طفل و منابع آن را بحث می کند.

ص: ۳۹

۱- (۱) ناصر خسرو.

اینک فهرست فشرده کتاب امام حسین علیه السلام و مکتب امام حسین علیه السلام

(الف) قسمت اول: واردات شخص او از عهد جدّ امجد است، در ۷ مرحله از عمر مقدس امام که نقطه اوج آن همقطاری با پیغمبر صلی الله علیه و آله است در مباحله و تطهیر و همچنین بیعت و مباحعه پیغمبر صلی الله علیه و آله با او است.

(ب) قسمت دوم: واردات او در عهد مادر در یک مرحله یا هفت مرحله نقطه آخر آن دفن مادر است که شبانه انجام شد و تاریکی شدیدی روی همه آن درخشندگی ها را گرفت، خصوص با شنیدن شکوائیه پدر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع دفن مادر که آن خاطرات اقدس از او رسیده و به جا مانده است.

(ج) قسمت سوم: واردات او در عهد پدر بزرگوار از اول تا آخر که سال چهارم هجری است و حسین علیه السلام به سی و شش سالگی رسیده و در آخر دارای فرزند و اولاد است، در سی و شش مرحله.

(د) قسمت چهارم: واردات او در عهد برادر ارجمندش امام حسن مجتبی علیه السلام

تا سال پنجاهم هجری، در چهل و شش مرحله.

ه - قسمت پنجم: واردات او در عهد خودش که خامس آل عبا است در نوبه قیام خودش به امامت امت در ده مرحله از پنجاه و هفت مرحله.

تلخیص و فشرده آنچه در بخش اول در عهد جدّ امجد صلی الله علیه و آله در حق او وارد شده، خواه از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله یا از پدر و مادر و برادر و یا دیگر یاران صحابه، حتی اوضاع زمان در مدینه پرشور آن روز، همه دعوت به تعالی بود و عوائد روحی او بود.

آنچه در این عهد اول از ناحیه پیغمبر صلی الله علیه و آله با پدر و مادر یا محیط خانواده یا مدینه شهر پر جزر و مدّ از اقیانوس زمان و مکان حوادث عظام در زمان او واقع می شد در مشاعر او وارد می شد.

به ویژه آنچه از جدش شخصاً در این عهد درباره او به وقوع پیوسته چه محیط را متوجه او کرده و چه او را متوجه محیط کرده و این دو گونه است: بخشی را مستقیم و زباندار متوجه به او کرده که او را دعوت به علوّ و تعالی می کند، چه به این لفظ یا به لفظ دیگر. و دیگر، که حاصل آن علوّ است.

و بخشی غیرمستقیم و با زبان بی زبانی یا با زبان زمانه که صادق است، هر دو آن رسالت و مأموریت آن رسول الهی اند و رسالت زمانه هم در آن عهد خجسته برای آن کس که زبان آن را درمی یابد، آن هم طبق رسالت پیغمبری برای حسین علیه السلام زباندار و صریح و رسول است، اوضاع عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به حرکت و تعالی و عروج می خواندند که تا خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله برساند.

أَنَّ الْعَلَا حَدَّثَنِي وَ هِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا تَحَدَّثُ أَنَّ الْعَزَّ فِي النُّقْلِ (۱)

و این نوع دومین: کلیه منطق مدینه و وضع نشو و نما خیز شهر مدینه، در این عهد خجسته بر خجسته از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن اوضاع استثنائی و فوق العاده و غیرعادی بود. ایجاد آن محیط از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود یا زمانه آن را آورده بود، هر چه بود در زمان او بوده و این راز زمانه در آن زمین و زمان گسترده و ناطق بود و فرخنده بود و به استقبال او پیش آورده، یا رهاورد راز رسالت است، یا راز زمانه است که زمانه آورده، و راز زمانه را حسین علیه السلام و همه آگاهان هوشمند درمی یابند، اما عموم فقط آنچه را که به طور مستقیم و به طور صریح از جدّ امجد صلی الله علیه و آله در حق او صادر شده یا وارد شده درمی یابند، و همین هم مهم است و از ثروت ها و ذخائر نبوتند، آنچه همه صحابیان و صحابیات را دعوت به عروج می کرد درباره او گویاتر و صریح تر بود.

و آنچه از شخص پیغمبر علیه السلام در حق او وارد شده، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم با او سخن می گویند و همه او را به عروج دعوت می کنند و همه اوضاع مدینه (خواه ناطق و خواه غیر ناطق) پله های عروج اویند، همه می گویند:

ترقی کن، ترقی کن، به بالا- بیا، به بالا بیا، پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً دست های او را به دست خود می گرفت و او را پاورچین پاورچین از زمین برمی گرفت و قامت خود را نردبان او قرار می داد و به بالا می آورد و همی گفت: ترقّ عین بقّه ترقّ

ص: ۴۳

آنچه را پیغمبر صلی الله علیه و آله صریح می گفت، اوضاع مدینه پرشور آن روز با زبان بی زبانی که زبان زمانه و زبان عقل است نیز می گفت، همه آسمان و زمین مدینه آهسته می گفت: هشدار! که اینها همه از پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ایجاد اوضاع مدینه که آن روز محیط پرشوری بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیغامی بود برای هوشمندان که یا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ (۲).

آنچه زمانه در زمین و زمان در این عهد فرخنده و خجسته و میمون در مدینه آورده و عائد او کرده، همه راز پیغمبری و رسالت جد امجدش بود که مصدر آنها بود و همان ها راز زمانه بود و پیغام زمانه بود.

راز زمانه الهام بخش فرزندان هوشمند خویشان است.

و آن راز زمانه که راز پیغمبری و رسالت جدش بود و جدش مصدر آنها بود، با او صادقانه سخن می گفت و با هر فرزند برومند هوشمند سخن می گوید همه سخن از معالی می گفت:

أَنْ الْعَلَا حَدَّثْتَنِي وَ هِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا تَحَدَّثُ أَنْ الْعَزَّ فِي النَّقْلِ

و آیا طغرائی، این مضمون را از سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله نگرفته، پیغمبر صلی الله علیه و آله صریحاً به حسین علیه السلام می گفت خدا معالی امور را دوست دارد.

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۲۸/۱؛ بحار الأنوار: ۲۹۵/۱۶، باب ۱۰.

۲- (۲) احزاب: ۱۳.

پرسیدند که از جدّ امجد صلی الله علیه و آله چه حدیث به گوش خود شنیده ای؟

فرمود: شنیدم که می فرمود:

«ان الله يحبّ معالي الامور و يكره سفاسفها» (۱).

او هم کتاب شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را نوشته و نصب العین خود کرده بود، چون از پیغمبر صلی الله علیه و آله مفخم تر کسی نبود و نیست و نماز خواندن با پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیعت گرفتن از او به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و عید مباحله که طهارت ضمیر را گروگان می گذارند همه لیبک اجابت او بودند.

و آنچه از پدرش در این عهد درباره او به وقوع پیوسته و با او سخن به راز می گفت.

و آنچه از مادرش در این عهد درباره او یا در محیط او، به وقوع پیوسته چه آهسته سخن راز را می گفت یا آشکارا.

و آنچه از برادرش امام حسن علیه السلام در این عهد در محیط او به وقوع پیوسته، چه با او به راز سخن می گفت یا آشکارا.

و آنچه از صحابیان و صحابیات درباره او در آن عهد به وقوع پیوسته، چه آهسته و به راز سخن می گفت یا به آشکارا، همه راز نبوت را می گفتند و همه عوائد روحی او گردیده یا می گردید.

واردات نفوس مدینه در این عهد اول خیلی شگرف و ژرف بود و همه در دامن او ریخته می شد و عائد روح او می گردید، حوادث عظام فتوحات در اقالیم

ص: ۴۵

۱- (۱) عوالی اللالی: ۶۷/۱، حدیث ۱۱۷؛ وسائل الشیعه: ۷۳/۱۷، باب ۲۵.

زمین و انکشافات و کشفیات وحی آسمان، شهر مدینه را اقیانوس خروشان و محیطی دارای جزر و مدّ کرده بود، جزر و مدّی که اقیانوس زمان و مکان در آن شهر سر به هم می داد و همه شهر هم در گریبان او سر به هم می داد.

بخش دوم: آنچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از مادر، حلقه ای که او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله اتصال می داد و خون پیغمبر صلی الله علیه و آله را در تن او آورده بود به او رسید و سپس در این چند صباحی عهد مادر یا پس از مرگ مادر، از پدرش علی علیه السلام، یا از برادرش، یا دیگر صحابیان و صحابیات دید و شنید.

و سن او در این وقت ها بیش از شش یا هفت سال نبود که گفتار شکوائیه پدر را در شب دفن مادر به خاطر سپرد و از آنجا به دفتر زمانه سپرد. از عجایب است که خطبه فدک را هم که از مادرش به جا مانده، خواهرش زینب علیها السلام با آن که در مرگ مادر پنج ساله بود، به زمانه سپرد.

بخش سوم: آن چیزهایی که بعد از جدّ امجدش صلی الله علیه و آله در عهد امامت پدر بزرگوار و خلافت خلفای راشدین (به حسب ظاهر) واقع شد، تا سال (۴۰ هجری) در این عهد فتوحات پر جزر و مدّی هر سال برای مدینه جدّش صلی الله علیه و آله پیش می آمد، گویی اقطار بلاد شرق و غرب پیش او می آمد، یا او را از خود بیرون می برد، و پدرش رهبر دستگاه مسلمین بود که سپاه و عساکر مسلمین تا منتهای معموره در مغرب رسیدند؛ و در مشرق هم فتح مدائن (عاصمه کشور وسیع امپراطوری ایران) و نهاوند و خراسان را در مدینه دید، غنائم این فتوحات مدینه را مالامال گرفت. این فتوحات چه تلاطمی در مدینه می آورد خدا دانا است.

و فتح دمشق و یرموک و اجنادین و سوریا و مصر در جبهه روم که امپراطور

عظیمی معادل ایران بود، تمدن روم را در صحرای عربستان آورد یا صحرای عربستان آن بلاد را با مشعل قرآن و مصحف نور، نورباران کرد، تمدن روم را با غنایم بی حد و حصر به مدینه آورد.

در این عهد که به غرب و شرق و افریقه و ایران به جهاد آمد:

سیر در زمین شرق و غرب او را در بعد و ابعاد گسترده زمین و طول و عرض آن می برد.

و قرآن او را تا آسمان معالی به معراج بالا می برد.

از طرفی در شرق و غرب قوس ظفر «طاق نصرت» را برای فتح اسلام پایه گزاری کرد، پایه ای را در شرق و پایه دیگر را در غرب، برافراشت.

و از طرف دیگر کتاب آسمانی «قرآن» را با کتاب تکوینی آفاقی مو به مو تطبیق کند، چون دید و بصیرت و بینایی باطن او از طول و عرض زمین و آسمان، عظمت داشت و عمق داشت، اینها کتاب دیگر خدا بود که می خواند.

و در عقب آن در تلاطم عهد عثمان، مدینه را کشتی روی آب، متلاطم دید و همچون ناخدا کوشید که کشتی را از تلاطم نجات دهد (با هفتصد نفر از صحابه) و بعد از آن در عهد پدر بزرگوار که تلاطم های کمرشکن اسلام را تهدید می کرد، با قدم امیرالمؤمنین علیه السلام به عراق آمد و از دولت علی علیه السلام که مجمع البحرین است سرچشمه و آب حیات را به جهان سرشکاف و جاری کرد.^(۱)

ص: ۴۷

۱- (۱) سوره «الانسان» به نظر من تعدد نزول دارد، بنابراین هم مکی و هم مدنی است. اسلوب سوره مکی است و احادیث فریقین که می گوید: درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده، گواه آن است که در مدینه هم نازل شده است.

و از طرفی با نعمه های دعا و نیایش پدر و با تفسیر حروف اذان و اقامه راه معراج و وصال در نماز را از رهبر دید.

و در نوشتن اسمای حسنی و هزار اسم باری تعالی در (جوشن کبیر) بر کفن پدر به امر او جنت لقاء و جنات صفات علیا و اسمای حسنی را با دید حق بین علی علیه السلام دید.

ورای بام گردون بارگاهی است که نامش بام اسمای الهی است

با دعای استسقاء، باران از آسمان می گرفت.

و شفای گناهکاران که دستشان در طواف خشک شده یا پایشان از کمر فلج و مشلول شده از خدا می گرفت.

و با شمشیر و زبان نصرت از امیرالمؤمنین علیه السلام مرشد خلق می گیرد. لفظ مرشد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و غیر از این معنی است که صوفیان می گویند.

(نهج البلاغه) در خطبه آخر امام علیه السلام که پرچمی برای حسین بن علی علیه السلام بر ده هزار نفر بست و پرچمی هم برای ابو ایوب انصاری بر ده هزار نفر و پرچمی برای قیس بن سعد بن عباده بر ده هزار بست.

امام علیه السلام در تحریض به جهاد فرمود:

ص: ۴۸

لله انتم: اتتوقعون اماماً غيرى يظاً بكم الطريق و يرشد كم السبيل. (١)

لفظ مرشد را برای خود آورده می گوید: پیشوایی و امامی بهتر از من مرشد برای شما نخواهد آمد که شما را به شاهراه ارشاد کند و جاده را برای شما بکوبد.

البته امام علیه السلام بهترین مرشد دینی، بهترین مرشد سلوک، بهترین مرشد علمی، بهترین مرشد جنگی، و هم بهترین مرشد اجتماعی بود. بعد شرح این خواهد آمد.

حسین علیه السلام شمایل پیغمبر جدش صلی الله علیه و آله کتاب نظام اسلام در دست راستش و شمشیر ذوالفقار پدرش علی علیه السلام در دست دیگرش بود و هر دو دست او دست راستند.

و اسب شهسواری شوالیه های اسلام زیر پایش بود. (٢)

نه تنها صاحب قلم است، بلکه صاحب سیف و قلم و رمح و قرطاس و هامون و خیل و لیل است.

اللیل و الخیل و البیدآء يعرفنی. و الرّمح و السیف و القرطاس و القلم.

اینها عوائد روحی او از مصادر سازنده ای است که:

امتی را ساختند و بیگانه از این امام علیه السلام نبودند، از گل او بودند و گل او از

ص: ۴۹

۱- (١) نهج البلاغه: خطبه ١٨١.

٢- (٢) و یروی عن الحسنین علیه السلام انه کان اذا ركب دابه قال: الحمد لله الذی هدانا لاسلام و الحمد لله الذی اکرنا بالقرآن و الحمد لله الذی منّ علینا بنبیننا محمد صلی الله علیه و آله ثم قال: الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین. «تفسیر الآلوسی: ٦٨/٢٥»

آنها بود. گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند.

و عوائد او از مصادر غیب صد برابر بیشتر از اینها بود، بعد از این دوران واردات، دوران صادرات است.

هر کسی آنچه واردات، روح او، و روحیۀ او را ساخته، همان ها و از قماش آنها صادرات او خواهد شد، هر رشته مهندسی را تحصیل کنند استاد آن می شوند، استاد بازگو کننده رشته ای است که استاد آن شده است.

حسین علیه السلام هم از نقش قرآن و از نقش وجود جدّ امجد صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوار علیه السلام و از محیط الهام بخش اسلام، همین را گرفته بود که فرمانبر خدا و نگهدار خلق باش، آنچه از خدا بگیرد همان را به خلق برساند، خلق را به همان منوال و به همان مثابه بسازد.

اینجا فلسفه «التعاریف» در کار آمد و سؤال های پدر از فرزندانش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که شاگردان مکتب تعقل و تدبیر او بودند به او متوجه شد و نتیجه را برای تهذیب نفوس و تدبیر منزل و سیاست مدن در اختیار نشر گذارد و حارث اعور همدانی، فقیه عراق مأمور ضبط و نشر آن شد.

برای اصلاح اخلاقی، شخص معصیت کاری که شکایت از نفس اماره نزد او کرد درسی فرمود که وجدان اخلاقی او را بیدار کرد و این درس برای همیشه و برای همه کس سودمند است. فرمود: اگر معصیت خدا را می کنی روزی او را نخور و دیگر آن که از ملک او بیرون شو، و دیگر آن که جایی برو که او تو را نبیند و دیگر آن که در موقع مرگ قبض روح را تأخیر بیانداز. و دیگر آن که

ملائکه «غلاظ و شداد» را در موقع القای در نار جهنم رد کن. (۱)

تا قدم آخر با پدر و رهبر راهرو و راه حق همقدمی کرد و در آخر عهد پدر که سال چهل هجری است و او به سن ۳۶ سالگی بود، بارهای سنگین ولایت امت به سرپرستی و همراهی برادرش بر دوش او آمد، اگر نه آن بود که پشتش به کوه قاف بود و پشتیبانش خدای یکتا، باری کمرشکن بود.

نغمه های دعا و نیایش، او را قویدل می داشت، گذشته از آن که وجود برادرش امام حسن علیه السلام و سایر برادرانش برای او رکن رکین و معاضد و پشتیبان و ذخیره بودند تا سال (۵۰ هجری) که امام حسن علیه السلام شهید شد، همه بارها به دوش او آمد و همه چشم ها به او دوخته بود، او مشعل حجاز و عراق بود، آنچه نسبت به زن و فرزند خود رفتار می داشت، نسبت به بازماندگان شهدای رکاب پدرش، شهدای صفین (شهدا بیست هزار نفر و اندی بودند) و تقریباً بیشتر از بیست هزار نفر بازماندگان به جای آنها مانده بود و مقدار زیادی هم یتیمان و بیوه زنان جنگ جمل و نهروان بر آنها افزوده شده که از بازماندگان بودند (شهدای جنگ جمل هم چهارهزار نفر بودند) که دست کم چهارهزار نفر هم بازمانده دارند.

امام علیه السلام مسئولیت حمل بار سنگین آنها را هم احساس می کرد، آن هم با لطف تعبیر و حسن تدبیر که خاص آن حضرت بود.

تفسیر خواجه عبدالله (۲) می گوید:

ص: ۵۱

۱- (۱) جامع الاخبار: ۱۳۰-۱۳۱، الفصل التاسع و الثمانون؛ بحار الأنوار: ۱۲۶/۷۵، باب ۲۰، حدیث ۷.

۲- (۲) تفسیر کشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری: ۱۰۶/۵.

حسین بن علی علیه السلام چون درویشی را دیدی گفتی: تو را که خوانند و پسر که ای؟ درویش گفتی: من فلانم پسر فلان، حسین گفتی: نیک آمدی که از دیرباز من در طلب توام. که در دفتر پدر خویش دیده ام که پدر تو را چندین درهم بر پدر من است، اکنون می خواهم تا ذمت پدر خود از حق تو فارغ گردانم و بدین بهانه عطا به درویش دادی و منت بر خود نهادی.

از نظری که پناهگاه این همه ذریه زن و فرزند بود کوهی بود سنگین و سخت سیل گردان: سیل را می گرداند. و در عین حال از عاطفه و رحم و دین مثل آب روان سرچشمه سرشاری بود.

قد كنت لي جبلاً صعباً ألوذُ به و كنتَ تَصْحَبُنَا بِالرَّحْمِ وَ الدِّينِ

مَنْ لِّلِيتَامِي وَ مَنْ لِّلسَّائِلِينَ وَ مَنْ يَأْوِي إِلَيْهِ كَلَّ مَسْكِينٍ (۱)

(مرثیه رباب زوجه امام علیه السلام)

بخش پنجم: بعد از برادر ده سال بقیه عمر، تا شصت و یک، از طرفی مسئولیت یک امت به او متوجه بود و از طرفی قدرت و اقتدار دشمن متجاوز، با زور و زر، و تزویرش گسترده بر سر زمین رقعۀ اسلام شده بود.

در مرحله نخستین کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله در دوره مکۀ اش در پیش داشت از طرفی شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد (۲) و این نماز او را از تدریس علوم قرآن در مدینه در مسجد النبی (کانون مرکزی اسلام) بازنمی داشت تا به حدی که

ص: ۵۲

۱- (۱) الوافی بالوفیات: ۵۳/۱۴؛ شرح احقاق الحق: ۵/۲۷، قصیده شعریه.

۲- (۲) شرح احقاق الحق: ۱۱۴/۲۷.

صیت و آوازه درس او تا شام از طرفی در دیار غرب و از طرفی دیگر تا بصره در شرق پیچیده بود. معاویه در شام معرفی حوزه حلقه درس حسین را به شخصی می گفت که در مدینه وقتی به حلقه مجمع حسین در مسجد النبی بربخوری، او را می یابی که جلساء مستغرق در استماعند، چونان که گویی مرغ بر سر و شانه آنها نشسته است و خود جامه اش تا نصف ساق است. (۱) (البته این لباس قهرمانان است). و نسخه دارد که همه حلقه انجمن او جامه هاشان تا نصف ساق است که بنابراین همه چابک مردان بوده اند و در ذیل آن دارد، بدون چیز دیگر از ثياب بزازی و اسلحه و برگ. و از طرف بصره، نامه ها گسیل می کردند از (تفسیر) می پرسیدند.

و نافع بن ازرق که از بصره به مکه آمده بود تا مشکلات تفسیر و علوم را از ابن عباس سؤال کند و او در حجر اسماعیل با حسین علیه السلام نشست بود. و امام حسین علیه السلام فرمود: از من بپرس ای ابن ازرق؟ بعد جواب را چنان داد که او گریست و آن کلمه را گفت که: کنتم أئمه حکاماً، انتهى. (۲)

و در همین مواقع در سفر جهاد تا قسطنطنیه، عاصمه روم شرقی رفت انحرافات دستگاه خلافت را به چشم سر مشاهده کرد. قسطنطنیه نه تنها از شکست نظامی خود در «سوریا» و مصر و افریقا اهمیت نهضت اسلام و این اردو را می دید، بلکه چون مرکز خلافت عیسی یا «ارتدوکس» بود، پس از جهت فتح مرا می هم، قرآن مشعل نور یعنی کتاب دعوت آنها را هم می دید.

ص: ۵۳

۱- (۱) تاریخ ابن عساکر در تاریخ کبیر: ۳۲۲.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۹۷/۴، باب ۴، حدیث ۲۴؛ طرائف المقال: ۲۳۶/۲.

و شاید از قضیه مباحثه نصارای «نجران» ارتباط آنها را با آسمان خیر داشت.

و در بیست و پنج سفر حج از مدرسه حج و تعلیمات دائم آن، و شفای گناهکاران، مشعل حجاز را روشن تر می کرد.

و از ناحیه دیگر از کوفه به او تظلمات و ناله مشتاقان عدالت و مدافعان حق، پیاپی می رسید. مثل یاران حجر بن عدی شهید، مرج عذرا و همقطاران بی نظیر او، او را به درد مردم جذب می کرد. در بصره حاکم وقت سمره بن جندب و کشتار هشت هزار او، کمتر از کوفه و کشتار حق طلبان پر صدا نبود.

مسجد النبى و حرم نبوی که به منزله غار حرا، کهف خلوتش بود و مانع از آن نبود که رهبر جوانان بهشتی با جرأت به دستگاه جبار جابره حمله بکند و شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکند و حمایت و دفاع از افواج حق طلبان مشتاقان عدالت بنماید.

در راه تشویق درس قرآن در مدینه، بذل های بی دریغ به ابو عبدالرحمن سلمی معلم قرآن می کرد، تشکیل انجمن حدیث می داد.

در مکه و منی برای جمع هزار نفری صحابیان و اولاد صحابیان در برابر حق کشی های معاویه جبار سرکش و تقلبات سیاه کاری بیعت گرفتن برای یزید که افواج خطرناک سیاه آن، از هر سو به حجاز حمله ور شد، این سپاه قرآن و سپاه حدیث، عهده دار کار رشیدی بودند. این موقع به حکم امامت، با خلائق و با خالق یا با امت و امامت سخنی داشت، محنت امت با او سخن می گفت و او با امت سخن می گفت.

اینها همه، و اقیانوس موج خروشان سرزمین اسلام در شرق و غرب، بعد از

طرح نقشه بیعت با یزید خمور، او را صدا می کرد که از دستگاه معاویه دوری و تبری جوید تا به فریاد اسلام برسد و مسلمین واقعی و اسلام را از دست تطاول جباران نجات دهد.

از غار درآید و مشعل وحی قرآن را به دست بگیرد و هجرت را تجدید کند، از مرکز تعلیمات مدینه هجرت بکند و کار محمد صلی الله علیه و آله را از سر گیرد.

اقدام پیغمبر صلی الله علیه و آله به انتقال از مکه سیاه مخوف، روز هجرت به سوی مدینه با بیعت هفتاد و پنج نفری در عقبه منی که آن روز، روزنه ای بیش برای نجات در آن نبود پروژه مقبول عقل بود، کوفه با آن سوابق دوستی و صمیمیت از طرفی و بیزاری آنها از معاویه و دستگاه زور او از طرفی دیگر، چراغ جلوی او می داشت صدای محمد صلی الله علیه و آله به گوش می رسید.

صَوْتُ دَعَى بِمَكَّةَ إِلَى الْعُلَى يُسْمَعُ رَجْعُهُ بِطَفِّ كَرْبَلَا

صَوْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَا مُحَمَّدَ إِلَّا حُسَيْنٌ وَ الْحَدِيثُ يَشْهَدُ

وَ مَوْقِفَيْنِ اشْتَرَا فِي الْمَقْصِدِ وَ انْحَدَا فِي مَصْدَرٍ وَ مَوْرِدِ

فَدَعَوْهُ اسْسَهَا مُحَمَّدَ غَدَتِ بِذُبْحِ سِبْطِهِ تُجَدُّ

وَ صَرَخَهُ بِالظَّلْمِ تَبَدُّوا مِنْ فَمِ تَكْمَلِ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ مِنْ دَمٍ

وَ رَأْيُهُ يَنْشُرُهَا الْقُرْآنُ يَرْفَعُهَا فِي كَرْبَلَا سَنَانُ

غنصر شجاعت و

كتاب مقدس

ص: ۵۷

در مکتب امام حسین علیه السلام عنصر شجاعت و عظیم تر از آن، اساس حکمت و عظیم تر از آن، نظام عدالت در ظل احسان و رحمت است که احسان آن، شجاعت و حکمت و عدالت را در پرتو خود گرفته، و حسین علیه السلام مظهر اعلی «این احسان و رحمت» است و از این جهت نام او به تصغیر از احسان آمده و تصغیر کلمه حسین علیه السلام برای تعظیم است. (۱)

(س) گفتید: خبر امام را از مکتب امام حسین علیه السلام و کتاب امام حسین علیه السلام می باید گرفت، اکنون سؤال این است که آیا این کتاب عنصر شجاعت می تواند آن کتاب باشد.

(ج) می کوشد، اما او بزرگتر از کتاب های ما است، کتاب او کتاب عظیم نهضت در کتاب کون و تکلیف است. (۲) کتاب او از آسمان علین و از عرش برین تا خاک نمناک صفحه و اوراق آن است، کتابخانه های امم همه پر از کتاب او

ص: ۵۹

۱- (۱) اشاره به کتاب معروف «کون و تکلیف» فیلسوف عمر خیام است.

۲- (۲) اشاره به کتاب معروف «کون و تکلیف» فیلسوف عمر خیام است.

هستند، گویی ملل همه کتابدار او هستند و از روز اوّل تولّد او تا روز مقتل و از روز مقتل تا امروز، همه به استنساخ و نسخه برداری از موقعیت او پرداخته اند، ملکات والده و والدات و همشیره ها و مرضعات و ملائک همه برای استنساخ نسخ این کتاب کوشا بوده اند و از زبان پیغمبر جدش صلی الله علیه و آله در هر برخوردی و به تناسب هر پیش آمدی از پیش آمد او سخن در میان آمده، و در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه ها شده، و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دوره عمر امام علیه السلام با بحران های فتوحات عظیم اسلام در جهان و تحولات شگرف امم و رژیم ها روبرو بوده و طبیعی است که آنچه آنها در او اثر می نهاده اند و او در آنها اثر می نهاده ژرف و عظیم و شگرف می بوده، تا حادثه شگرف کربلا که دنیا را تا حال در انقلاب برده و تازه آغاز دفتر است.

از وسع من و کتاب من و هر کتابی، از هر نویسنده ای بیرون است که همه شخصیت او را در برگیرد و در خود بگنجانند. با آن که از روز اول قتل او، نوشتن مقتل شروع شد.

اصبغ بن نباته اولین کسی که مقتل امام علیه السلام را نوشته، و اصبغ از شهبواران اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که در صفین از جنگ برنمی گشت تا شمشیر و نیزه خود را به خون دشمن رنگین نکرده باشد، صاحب سیف و قلم است، عهدنامه مالک اشتر هم از وی به جا مانده است. (۱)

تا امروز تا آینده ابد، هر عالم و هر مورخ، و هر محدث اسلامی هوشمند

ص: ۶۰

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۴۶۴/۳؛ الخلاف: ۵۲۲/۱، پاورقی.

مصلح، بابی از کتابش در مقتل بوده و یا کتابی جداگانه در مقتل نوشته و هر کدام هم سعی کرده اند که: کتابشان آخرین کتاب باشد، که چیزی در آن فروگذار نباشد و برای دیگران افزونی بر کتاب او نباشد. و این کتاب عنصر شجاعت سی و دو سال است که پایه گذاری شده، چهار جلد آن تحت عنوان نام هفتاد و دو تن منتشر شده، ابتدا در رجب ۱۳۶۰؛ آبان ۱۳۲۰ جلد اول نشر شد.

جلد اول شهادی که به استقبال امام علیه السلام تا مکه رفتند و شهادی که بین راه تا پیاده شدن در کربلا به امام علیه السلام پیوستند و آنان هم بیست نفرند.

جلد دوم: شهادی که بعد از نزول امام علیه السلام به کربلا از عراق (کوفه و بصره) به امام علیه السلام پیوستند، آنان هم بیست نفرند.

جلد سوم: شهادی که از لشکر عمر سعد به امام علیه السلام پیوستند و شهید شدند.

جلد چهارم: مسلم بن عقیل و اسرار پایتخت طوفانی کوفه.

جلد پنجم: که به خامس آل عبا و سومین شروط لا اله الا الله، حسین ابو الشهداء و شهدای آل بیت او اختصاص دارد که تا کنون به عللی عقب افتاده و اهم آنها، آن بود که شخصیت امام علیه السلام در نظر من بسی بزرگتر از میزان مواد موجود و کتب موجود بود، معتقد نبودم که شخصیت امام علیه السلام و عمر پنجاه و هفت ساله او، آن هم عمری در کوران تحول و انقلاب دنیا محدود به همان واقعه کربلا باشد، بلکه شخصیت امام عظیم را، بزرگ و بزرگ و سترگ و سترگ می دانستم. و آفاق جهان را برای او تنگ.

تنگ از آن شد برو جهان سترگ که جهان تنگ بود و مرد بزرگ (۱).

و روز عاشورا را که روز قهرمانی بی نظیر اوست، فقط یک روز پرافتخار از عمر امام می دانستم نه همه عمر او؛ و مواد موجوده کتب را کافی برای یک دوره عمر امام علیه السلام نمی دانستم و برای تکمیل مطالعات، انتظار و تفحص مستمر را لازم می دانستم، به این جهت عقب افتاد گر چه بحمدالله در این مدت بالغ بر پنجاه جلد کتاب دیگر (مهم و مهمتر، کوچک و بزرگ) تألیف شد و عمر به باطل سپری نگشت.

بلکه از برکت خدمت به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و حضرت سیدالشهدا، تمام وجود من غرق نشان شده، دست، دامن و دوش، فرق و قدم و چشم و گوش، همه از نوال و عطایا پر شد، تا بر تمام جوارح، آثار و نشان عطایای او هست که بازگو می کنند.

مَنْ زَارَ بَابَكَ لَمْ تَبْرَحْ جَوَارِحُهُ تَزْوِي مَحَاسِنِ مَا أُولِيَتْ مِنْ مَنْ

فَالْعَيْنُ عَنْ قُرْهٍ وَ الْكَفُّ عَنْ صَلَاةٍ وَ الْقَلْبُ عَنْ جَابِرٍ وَ السَّمْعُ عَنْ حَسَنِ (۲)

اکنون که مواد به قدر عرضه شدن فراهم شده، حاصل و محصول اندوخته خود را در اختیار خوانندگان حق شناس می گذارم، اگر چه تکافؤ با بزرگی و

ص: ۶۲

۱- (۱) سنایی غزنوی.

۲- (۲) الوافی بالوفیات: ۱۲۵/۲۲؛ فوات الوفيات: ۱۴۹/۲.

عظمت حسین علیه السلام نکند.

و اگر کم و اندک است، مبلغ وسع من و علم من است و گرنه مکتب امام و کتاب امام حسین علیه السلام امتداد نشیب و فراز عمر پنجاه و هفت ساله امام عظیم را باید فرا گیرد که هر روز آن عاشورایی است از امام علیه السلام و کتاب امام در کوران انقلاب دنیا، باید پنجاه برابر افزون از حادثه یک روز عاشورا باشد؛ زیرا در جنب عمر پنجاه و هفت ساله اش حادثه کربلا یک روز آن است.

آری، کربلای امام و حادثه قهرمانانه آن، نقطه درخشانی است. اما هر چه باشد یک روز، و آن هم روز خاتمه است و اگر چه خاتمه عمر او تازه از نو آغاز عمر ثانوی او است که عمر دیگر او است و عمر ثانوی او کم اهمیت تر نیست.

پایان زندگانی هر کس به مرگ او است جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

حتماً این خاتمه عظیم باید فاتحه و افتتاحی عظیم داشته باشد.

مصادر وجود او باید ینوع سرشار عظیمی باشد، البته از «جد» و «پدر» و «مادر» و «خانواده» و «محیط شخص» نباید غافل بود که همه سرچشمه وجود او بودند، و همه از جهت خون و وراثت و تربیت، وارداتی بر نفس مولود وارد می کنند و آن واردات که از آنها وارد بر نفس مقدس می شد کم و مختصر نبودند، چنان که خود اشخاص آنها هم وجودات مختصری نبودند. و خود امام هم وجود مختصری نبود، هر کدام جهانی بودند در گریبان یک تن.

کسی کوز دانش برد توشه ای جهانی است بنشسته در گوشه ای

واردات دوران جد امجدش کم نبود و نفس عظیم جدش هم عظیم و آیت عظیمی بود، او هم در گیرندگی گنجایش یک دنیایی داشت، اتصال با وجود پیغمبر عظیم صلی الله علیه و آله آسمان و زمین را در وجود شخص او متصل می کرد.

و حسین علیه السلام از جهت قوه قدسیه در افق بالاتر از بشر بود که ناظر اختلاط آسمان و زمین و فعل و انفعال شدید بین قرآن آسمان، و عناصر زنده گیرنده زمین بود.

واردات مدینه در دوره فتوحات اسلامی در دوران پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مدینه را بزرگ و بزرگ تر می کرد، مدینه هر روز آن، وارداتی شکوهمند و شکوهمندتر داشت، هر روز فتوحات اسلامی دامنه وسعت سرزمین مملکت اسلامی را وسیع و وسیع تر می کرد، سال چهاردهم هجری در شرق و شمال فتح قادیسیه، دروازه ایران را گشود. سال پانزدهم هجری مدائن پایتخت ایران عظیم که پشت بام شرق بود فتح شد، و امپراطوری ایران را در حلقه پرافتخار اسلام درآورد.

و به دنبال آن، تا سال هفدهم فتح الفتوح نهند کار ایران را خاتمه داد، و تا خراسان و کابل رفت.

و همدوش با فتوحات شرق، در غرب هم شام و سوریا را در جنگ اجنادین و یرموک بر رقع گسترده اسلام افزود و در یمن و مصر و افریقه هر روز اسلام گسترده بر جهان می گشت و همه اخبار آنها اگر نگوئیم اموال آنها برای مدینه و اهل مدینه صادرات می شد، همه صادرات آنها واردات مدینه و اهل مدینه بود.

و حسین علیه السلام بی خیر و بی رابطه با این انقلاب عظیم شگفت انگیز جهانی نبود.

خصوصاً با سفر خودش به شرق و غرب در سر حلقهٔ جوانان مدینه که ارتباط او با این انقلابات از نزدیک بود.

گسترش قرآن را بر امم و بر عالم می‌دید، اگر با مادیات آنها ارتباط نداشت با معنویات آن ارتباط داشت، اگر از مادیات آنها سودی نمی‌برد از معنویات آنها غافل نبود. و از پیشبرد مرام اسلام و شکوفا شدن آیین اسلام سرخوش بود.

این فتوحات که مانند ضربهٔ شلاق، خواب را از چشم شرق و غرب، از چشم همه، از چشم دشمن و دوست، ربوده بود و مانند ضربهٔ شلاق، مردم زمین را بیدار آسمان و قرآن آسمان می‌کرد و کرده بود، و حسین در افق بالاتر واقع بود که بر آنها نظر بلکه نظارت می‌کرد و ناظر اختلاط آسمان و زمین و فعل و انفعال شدید بین قرآن بدیع جدید و شئون قدیم و رژیم پوسیده امم بود که دمامم فرو می‌ریخت و صدای آن از صدای فرود آمدن کوه، بیشتر بیداری می‌آورد و همواره غشای بیرونی کشور وسیع اسلام همی وسیع تر می‌گردید. (۱)

و هستهٔ داخلی مؤثر در انقلاب را، پدر او رهبری می‌کرد؛ گذشته از آن که انتشار دعوت خاندان خودش بود.

تا عهد عثمان که در نیم اول بین سالهای (۲۷ تا ۲۹ و ۳۰ هـ -) ابتدا به سرپرستی جوانان مدینه تا افریقيه و غرب رفت و یک پایه از قوس ظفر (طاق نصرت) را در افریقيه در دروازهٔ غرب نهاد و نهادند، و در نوبهٔ دوم به شرق و

ص: ۶۵

۱- (۱) اگر این چنین فتوحات پیاپی برای جوانان هر کشوری (آسیایی یا افریقایی) نصیب گردد، جوانان آنجا در پوست خود نمی‌گنجند.

ایران و دماوند و طبرستان و جرجان رفت و پایه دیگر قوس ظفر و طاق نصرت را در شرق نهادند و با نظارت خود و برادرش بر قشون فاتح به وسیله حضور در جبهه ایران (شرق جنگ های اسلامی) بسط عطوفت اسلام و ابلاغ جنبه پیغمبری و رحمت را عملی کردند.

هر چند به مشاهده عیانی دیدند که امواج دعوت اسلام در عهد اخیر با پارازیت پخش می شد و روابط «محیط و مرکز» تیره شد و عثمان کشته شد.

تا در دوران خلافت پدر بزرگوارش بین (۳۶ تا ۴۰ هـ -) که همقدمی با آن رهبر عظیم در تمام مراحل ولایت کار مختصری نبود، خصوصاً واگذاری پرچم به او در اواخر عهد پدر با همقطاری پیران عهد کهن جدش: (ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد بن عباد و نظرای آنان) در فروسیت (۱) و شهسواری برای به جریان انداختن سرچشمه آب حیات در همه خلق، بعلاوه بر گرفتن تعالیم آن رهبر کامل در پاره اذان و معانی «اذان» برای عروج به معالی و مقامات وصول (طبق روایت معانی الاخبار) با تعالیم کتابت دعای جوشن کبیر از جانب پدر بزرگوار بر کفن که از هزار در به آسمان اسمای حسنی بالا می رفت. (۲)

ص: ۶۶

۱- (۱) فروسیت: سواری کردن، سوارکاری، ماهر بودن در سواری.

۲- (۲) در پاره اذان نام امام حسین علیه السلام در سه مرحله در احادیث در بین است. مرحله اول: اذان پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوش او در میلاد. مرحله دوم: در تخطئه کسانی که اذان را از رویای عبدالله بن زید بلحارث خزرج شمرده اند. مرحله سوم: در تفسیر حروف «اذان و اقامه» که امام حسین علیه السلام از پدرش آن را روایت می کند. «الجغفریات: ۴۲، کتاب الصلاة؛ مستدرک الوسائل: ۱۷/۴، باب ۱، حدیث ۴۰۶۱»

اگر اصطلاح مجذوب سالک در حق او در اینجا صحیح باشد، هزار منزل اهل سلوک (منازل السائرین) را یکی کرده و بعد از عروج و صعود، آن قوه قدسیه در چهارمین سفر (من الحق، فی الحق، و بالحق الی الخلق) آمد تا رحمت واسعه الهی را به خلق برساند و آنها را با طی مدارج سلوک و عرفان، به معدن عظمت الهی هادی باشد.

چنان که با سیف و قلم از حق دفاع می کرد با سفره یطعمون الطعام علی حبه مشکیناً و یتیماتاً و أسیراً (۱) بینوایان خلق را نوازش می کرد.

وقتی که پدر در سال (۴۰ هـ -) شهید شد و جور زمانه از بیرون، دل را می رماند، دلخوشی های دیگر او را به جذبۀ یار از طرف باطن می کشاند، از عراق به حجاز بازگشت و مسجد النبی غار حرای او شد، غنچه های دعای عرفه سر بر زد، در یک دوره بیست ساله عهد معاویه که برای بنی امیه دوره بسط و گسترش نفوذ و زور و زر و تزویر بود، برای امام علیه السلام یک نوع کوره امتحان بود، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله را غار حرا گرفته، شب ها و روزها خلوت خانه عبادت و نمازش قرار داده، روزها با درس اصول اسلام و تجدید عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع از عقیده و محافظت بر عهد اسلام را به عهده داشت، و تحریف ها و ستم ها را می کاست، تا در سال بین ۴۵ تا سال ۵۵ که برای غزوه قسطنطنیه آن دژ محکم با ابو ایوب انصاری و جوانان مدینه رفتند و یزید بن معاویه را عقب گذاشتند و با شهید شدن

ص: ۶۷

ابو ایوب انصاری و دفن او در بن دیوار باروی قسطنطنیه(۱) با جنگ و جدال، قسطنطنیه را برای ضربات آینده اسلام آماده کردند که بعد از چهارده لشکرکشی در عهد سلطان محمد فاتح فتح شد (به سال ۱۴۵۳ م) که از آن پس برای مدت پانصد سال خلفای آل عثمان در این منطقه حکمفرمایی کردند و اسلام را تا پشت دیوار (وین) هم بردند.

حضور امام حسین علیه السلام در غزوه قسطنطنیه انحراف دو جبهه را یعنی خلافت ارتدوکس مسیح را در کاخ بلور قیصر در قسطنطنیه، و خلافت محمد صلی الله علیه و آله را در معاویه و کاخ خضرای دمشق، ظاهر می نمود مانند سوفاف(۲) امتحان و مانند عقربه مغناطیس قطب نما (در کشتی نجات) که با کوچکی و حجم، زاویه مقصد را صحیح نشان می دهد.

و لذا معاویه خوش نداشت که ابو ایوب انصاری و امام حسین علیه السلام در این غزوه قسطنطنیه حاضر شدند.

مشاهده وضع تاریک یزید و حوادث شوم تاراج همه چیز مسلمین، اول اموال(۳) و بعد نسب ها و بعد جان آزادگان و بعد اضمحلال اراده و عزم و شجاعت و

ص: ۶۸

۱- (۱) تاریخ ابن عساکر: ۱۵/۱۳.

۲- (۲) سوفاف: (سوپاپ) دریچه ای که آب را در لوله تلمبه نگه می دارد، دریچه ماشین های بخار.

۳- (۳) یعقوبی: ثم استصفی معاویه مال عمرو بن العاص بعد موته «سنه الف الف» فکان اول من استصفی مال عامل و لم یکن یموت لمعاویه عامل الا شاطر و رثته ماله. وضع خراج در عهد معاویه خواهد آمد. «تاریخ الیعقوبی: ۲۲۲/۲»

ایمان ارتش مسلمین با غرقه شدن سران قشون در عیش و نوش و تنعم مثل یزید دیرنشین دیر مَرّان(۱) و تاراج آرای مردم آزاده در انتخابات در موقع بیعت گرفتن برای یزید در عراق، کوفه و بصره و با وارونه کردن پوستین اسلام در حجاز و مکه و مدینه که نشان دادند: ولیعهدی یزید مولود مکه و مسجد الحرام و حرم امن می باشد، و خرید و فروش آرای مردم که مناط شخصیت است بی خیر آنها به پیشیزی (آرای صد هزار مردم عراق به مبلغ سی تومان فروخته شد) همه از مشاهدات حیرت افزا و وظیفه انگیز برای امام بود که منجر به اعلام جرم علیه دستگاه معاویه گردید.

این اعلامیه امام نورافشانی در ظلمات بود که مردم شرق و غرب، پناهگاه خود را در جبهه نورانی حسین علیه السلام دیدند و حسین علیه السلام را برج نوری برای دفاع از حقوق خود شناختند.

صدای امام حسین رجع صوت محمّد بود که (و ما محمّد إلاّ حسین و الحدیث یَشْهَدُ).

امام علیه السلام بعلاوه از این اعلام جرم، اعلامیه ای دیگر، ولی شفاهی مستند در مجمع شکوهمندی در «منی» به وسیله صحابه و تابعین به جهان شرق و غرب پخش کرد.

و خطابه ای به عصابه حق پرستان فرستاد که باید گفت: اینها صیحه های

ص: ۶۹

۱- (۱) دیرها مرکز ستون پنجم علیه اسلام بودند، به کتاب غروب آفتاب در اندلس تألیف این جانب و کتاب الدیارات تألیف علامه سید مرتضی عسکری بنگرید.

حسین علیه السلام اند و این صیحه های شدید به روی زورگوی غارتگر، حادثه خونین کربلا را آفرید. چون:

پدیده این انحطاطهای پیاپی، چهره اسلام را پوشید و حسنات اسلام در حجاب قشر غلیظ سنیات جور امرا مستور شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: خوفناک ترین چیزی که بر شما امت می ترسم جور امرا است.

و چنان که نبأ نشو اسلام، نبأ عظیم عجیبی بود که نویسنده آمریکایی «لوثر ب ستور داد» در کتاب حاضر العالم الاسلامی می گوید:

«کاد ان یكون نبؤ نشو الاسلام النبأ الاعجب الذی دؤن فی التاریخ» (تاریخ العمران البشری)

اکنون نبأ انحطاط مسلمین در سیر نزولی در نیم دوم همین قرن به آن پایه از انحطاط است که انحطاط بیست ساله و ده ساله آن برابر چند قرن انحطاط است. فاصله انحطاط عهد معاویه با عهد عثمان بسی هولناک است و به تصاعد هندسی است، چنان که فاصله انحطاط عهد عثمان با عهد عمر بن خطاب هم خیلی زیاد و هولناک و به تصاعد هندسی است و فاصله هر دو با عهد ابوبکر هم زیاد و هولناک است و فاصله همه اینها با حکومت حقه عادل آل محمد صلی الله علیه و آله زیادتر از زیاد است؛ زیرا عدل آنها در غیر خود آنها، عدل ندارند.

«وَلَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ أَحَدٌ مِّنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۱)

«عدی» پسر حاتم طائی در جواب معاویه که پرسید زمان ما و حکومت ما را

ص: ۷۰

چسان دیده ای؟ گفت: اگر دروغ بگوئیم از خدا می ترسیم و اگر راست بگوئیم از شما می ترسیم، معاویه سوگندش داد که بگوید.

گفت: اینقدر هست که عدل زمان شما جور زمان گذشته است، چنان که نسبت به سابق گذشته جور است، نسبت به آینده خود عدل است. (۱)

در آخرین انحراف که آخر ندارد، برازندگی هیچ نیست و تمایلات غیرقانونی صد در صد موجود است.

تفاوت این فاصله ها را این کتاب در جای خود به عهده دارد و این بسی مهم است.

از احمد بن حنبل - پسرش عبدالله مسأله تفاضل خلفای راشدین را پرسید؟

امام احمد گفت: ابوبکر افضل است و عمر بعد از او افضل است و عثمان بعد از آن افضل است و از ذکر علی علیه السلام ساکت ماند.

پسر پرسید: پس چرا درباره علی علیه السلام ساکت ماندی؟

گفت: ای پسر عزیزم! علی از آل محمد است و احدی به آل محمد مقایسه نمی شود. (۲)

چهره حسین علیه السلام در برابر این طبقات مظلومه منحطه یا بگو طبقات متفاضله در انحطاط عیناً مثل چهره محمد صلی الله علیه و آله در ظلمات عصر جاهلیت بود.

اسلام اصیل با عدل و رحمت بی منتهای آن در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام چهره اش

ص: ۷۱

۱- (۱) تاریخ الیعقوبی: ۲/۲۳۳.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱/۲۲۵.

و مکتب امام و کتاب امام حسین از آشیان انسان برتر، (افق علین) چهره می نمایند، ولی این ظلمات طبقات متفاضله و منحطه هم البته اثرهایی در تاریخ گذاشته که می توان به طور قطع گفت: نیمی بلکه بیشتر از نیم، از فضایل امام حسین علیه السلام مستور مانده و در پشت پرده ابر سیاست بنی امیه و معاویه هنوز در محاق است، آنچه از فضایل امام علیه السلام در صفحه تاریخ نمایان مانده، البته نقطه های خیلی درخشانی بوده که نتوانسته اند آنها را نادیده بگیرند و نگویند.

از باب نمونه چهار نمونه را ببینید.

در سه سفر امام علیه السلام برای جهاد به مشرق ایران (طبرستان) و به مغرب و (افریقیه) و به شمال (قسطنطنیه) هویدا است که اثر سیاست غالب زمان یعنی سیاست بنی امیه، نمی خواسته اهمیت امام علیه السلام در این جبهه ها نمایان شود؛ بلکه تا می توانسته اند می خواسته اند نامی از حسین علیه السلام در تاریخ نمانده باشد.

در جهاد افریقیه، در تاریخ طبری، تاریخ کامل ابن اثیر، فتوح البلدان بلادری همه شخصیت های جوانان مهاجرین و انصار، همقطاران را نام می برند بدون نام امام علیه السلام؛ تا برمی خورید به تاریخ ابن خلدون که نام حسن و حسین را هم می برد. گویایی ابن خلدون و سخن او، با سکوت دیگران، کاشف از خیلی چیزها است.

و در جهاد قسطنطنیه اینها حتی نام ابویوب انصاری را می برند که در بُن دیوار قسطنطنیه دفن شد. و نام امام حسین علیه السلام را نمی برند تا نوبت می رسد به تاریخ ابن عساکر، شرکت امام حسین بن علی علیه السلام را در این جبهه می گوید، آن هم به

صورتی که از نهیب سیاست حکومت غالب، گویی رنگ آن پریده می نماید، به صورتی ناپسند.

می گوید: «وَفَدَّ عَلَيَّ مُعَاوِيَةَ وَ تَوَجَّهَ غَازِيًا أَلَى الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ فِي الْجَيْشِ الَّذِي كَانَ أَمِيرُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ» (۱).

تا از لا به لای تاریخ ابن خلدون، و تاریخ ابن اثیر بیرون می آید که کیفیت شرکت امام در این جهاد این طور نبوده که امام حسین علیه السلام جزء قشون یزید بوده باشد، بلکه در این جبهه که نام یزید آمده، هر چه هست ننگ یزید بوده و افتخار حسین علیه السلام.

با مقایسه سخنان ضد و نقیض تواریخ، از پرده بیرون می آید که یکی از چهره های درخشان امام علیه السلام همین موقف جهاد جبهه قسطنطنیه بوده و یکی از چهره های ننگ آور یزید بن معاویه همین جبهه قسطنطنیه بود؛ باید توجه داشت که جهاد قسطنطنیه در این نوبه چندین سال طول کشید.

امام علیه السلام و سران حجاز در سال های اول آن، شرکت فرمودند و برگشتند و بعد معاویه برای رفع ننگ عقب افتادگی و کسب افتخار خانوادگی خویش یزید را در سال هائی که امام با حجازیان برگشته بودند، با فشار و زور روانه این جبهه کرد و آن هم ننگی بار آورد. لشکر را در محل «فرقدونه» آنقدر متوقف نگه داشت که قشون از تب و لرز مثل برگ خزان به زمین می ریختند و یزیدش را «دیر مزان» پذیرائی می کرد که مرکز جاسوسی و ستون پنجم دشمن بود و وقتی

ص: ۷۳

معاویه او را قسم داد و فشار آورد که باید به جبهه برود، آن شعر رسوا را خواند با این که تاریخ خواسته از یزید با قلم خود مشاطگی کرده باشد و از امام علیه السلام با ترس و لرز قلم جاری گشته.

و در جبهه جنگ طبرستان و جرجان ایران در شرق هم، که این تواریخ عموماً بودن امام حسن و امام حسین علیه السلام را گفته اند رفتار فرمانده بنی امیه را زیر سرپوش بپوشانند تا خال سیاه آن بر چهره فتوحات اسلام نماند، تاریخ وقتی این غدر و عهد شکنی را از سعید بن عاص ثبت کرده که اهل قلعه طمیشان ایران به امان تسلیم شدند به شرط این که یک تن از آنها را نکشند، ولی بعد از خلع سلاح مردم غیر از یک تن همه را کشت.

تاریخ این را ثبت کرده و از ذکر بودن امام حسین و امام حسن علیه السلام در جبهه ساکت نمانده، ولی اعتراض امام حسین علیه السلام را به این رفتار خائانه نگفته، تا تاریخ نویسنده معاصر (۱) این را برملا کرده که حسین علیه السلام به فرمانده اموی اعتراض کرد و تا مدینه به اعتراض رفت و با پدرش علی علیه السلام عثمان را استیضاح کردند.

نمونه چهارم: نوشتن و تدوین حدیث و آثار را که از اقدام امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام در عهد اول شروع شده بود، آن چنان مغلوب سیاست زمان معاویه بوده که با تفحص پی گیر آن را از زیر ابر سیاست بیرون آوردیم و جلوه دادیم و نشان دادیم که امامین هم‌امین وقتی امیرالمؤمنین پدر بزرگوارشان شهید شد و مجبور شدند از عراق به حجاز بازگردیدند، به تأسیس دانشگاه «تدوین حدیث»

ص: ۷۴

پرداختند و قلم، دست جوانان قبیله دادند. این شاهکار درخشنده را سیاست زمانه پوشیده داشت تا کتاب (الحدیث عند الشیعه) آن را افشا کرد.

از این نظایر به دست می آید که خیلی از فضایل بوده که به واسطه ادبار زمانه از اهل بیت علیهم السلام به حساب دیگران رفته و اگر اقبال زمانه بود بسیاری از محاسن دیگر آنها آفتابی می شد. (۱)

من عقیده دارم که نه تنها این کتاب عنصر شجاعت، بلکه با تمام کتاب های دیگران که تا حالا نوشته شده اند، نمی تواند نمایشگر تمام کتاب امام حسین و مکتب امام حسین علیه السلام باشند.

بلی، این کتاب با فضل الهی نقطه هایی را که تا کنون بر دیگران مجهول بوده مکشوف می دارد و روشن می کند. یا اگر ابهام داشته ابهام آنها را برمی دارد و فانوس راه می باشد و ادعای این که بتواند تمام مکتب امام حسین علیه السلام را نمایش بدهد، از خوش باوری شخص است که با حجاب هزار و سیصد سال فاصله زمان و زبان و مکان باور کند که تمام حقایق مکتب امام را کتابی امروز کشف کند از پرده بیرون بیاورد.

لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ (۲)

آری، کتاب ما قبسی است از چهره عالم آرای امام حسین علیه السلام که از افق علین

ص: ۷۵

۱- (۱) اذا اقبلت الدنيا على انسان اعطته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه. «عيون اخبار الرضا عليه السلام:

۱۳۸/۱، حدیث ۱۱؛ روضه الواعظین: ۴۴۵»

۲- (۲) طه (۲۰): ۱۰.

بر ما و شما و اهل زمین تابید و بیش از قیس نیست.

و اگر دیده‌ما و دید ما از ذکر تمام دقایق خط و خال و چهره‌ امام و شمایل معنوی و اخلاقی حسین علیه السلام و شهدای علیین عاجز بماند و از عهده برنیاید و ندیده بگذرد، همین عذر ما است که:

ره دور است از این منزل که مائیم ندیده راه منزل چون نمائیم

«نظامی گنجوی»

برای بهشتیان هم شناسایی کامل و دید صحیح افق علیین میسر نیست.

ما اگر در فراز کهکشان‌ها یا در فراز بهشت برین هم باشیم یا بالفرض بر پشت بام گردون یا برتر از کهکشان‌ها باشیم، باز فاصله‌ ما تا علیین به قدر فاصله‌ خاک نشینان زمین با کواکب درّی درخشنده آسمان است، مگر خاک نشینان زمین از آن کواکب درّی درخشنده، چقدر می بینند؟؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسنین از اهل علیین اند، آن قدر بلندتر از بهشت برین است که نگاه بهشتیان به اهل علیین مثل نگاه شما خاکیان به اختران آسمان است که فقط به دیده‌ شما پدید می آیند، و حسنین علیهما السلام از اهل علیین و افزون از آنند. (۱)

بالمثل، اگر قرص خورشید از روزنه‌ تاریک خانه‌ ای در درون خانه در حدقه‌ چشم ناظر افتاد، باز خورشید در داخل نیست هر چند عجوزه در درون خانه آن را چنان ببیند.

خانه‌ زال داشت یک روزن تنگ مانند مقصد سوزن

ص: ۷۶

تابش خور چو رشته باریک اندر آمد به خانه تاریک

زال مسکین چو آن شعاع بدید رشته پنداشت پیشتاز دوید

تا کند ریسمان به کلافه رأی زرافه نیست جز بافه

چون که با روزنه برابر شد مدرک قرص چشمه خور شد

بانگ برداشت با غریو و بخاست کافتاب اندرون خانه ما است

عارفی گفتش ای بعید الذات تو کجائی؟ و او کجا هیئات؟

قرص چندین هزار مثل زمین کی درآید بمثل کنج چنین

خانه ملک و حشمت ملکوت گلخن ملک و گلشن لاهوت

(صاحب گلشن راز)

شما و ما از چشمه خورشید یا نور شعاع حسین و آل او علیهم السلام که از افق علین می درخشد بیش از قیس و دورنمایی نداریم و نجوم و اختران آسمان محسوس هم مواقع آنها بسی بلند و بسیار از ما دورند.

قرآن مواقع نجوم را به عظمت یاد می کند، سوگند و قسم به آن را هم عظیم می شمارد، می گوید.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۱)

مواقع نجوم موقعیت و مکان وقوع آنها است که در فضای بالا است و بسی بلند و دور از ما است با آن که مشهود ما است به طوری که چشم ما آنها را

ص: ۷۷

نزدیک می بیند، و برای راهنمایی از آنها استفاده می کند.

قرآن می گوید: این قسم و سوگند عظیم است اگر علم و دانایی شما به آن برسد. (۱) که هرگز نخواهد رسید.

بلندانی که راز آهسته گویند سخن های فلک آهسته گویند

که ره دور است از این که مائیم ندیده راه منزل چون نمائیم

«نظامی گنجوی»

شنیدستم که هر کوكب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

آیات قرآن هم که مانند نجوم متفرق و پراکنده از غیب عالم بالا- بر دل پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید و راهنمایی می کند، موقعیت آنها و محل وقوع آنها و مکانی که در آن واقع هستند، آنها هم بلندپایه تر از دانش ما است گرچه شعاع آنها راه را روشن می کند.

فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۲)

علم به اختران آسمان که نزدیک می نمایند و گویی پیش می آیند و بعد رخ نهان می کنند، پنهان می شوند و پس می روند، قسم و سوگندی است عظیم که نشان

ص: ۷۸

۱- (۱) لو تعلمون «لو» شرطه برای شرط ممتنع است که امکان وقوع ندارد پس طبعاً علم ما به آنها ممتنع است.

۲- (۲) تکویر (۸۱): ۱۵-۱۹.

می دهد که وحی هم چنین است، پنهان شدن وحی و جبرئیل از نظر بعد از انجام وحی، نظیر پنهان شدن ستارگان از انظار و دیدگان اهل دنیا است که شما اهل دنیا همه شب نزدیک آمدن آنها را می بینید و دیدن شما برای راهنمایی شما است و گر نه مسافت بین شما و آنها بی حد و بلکه گویی بی انتها است.

برای ظهور وحی و اثبات آن که نفوس قانع شوند که آیات قرآن گفتار رسول کریم (جبرئیل است) که بسی عالی مقام است و دارای نیروی عظیم است و در پیشگاه ملک العرش مکانت و منزلت عظیم دارد؛ در آنجا مطاع و فرمانروا است و امین است، برای اثبات این مطلب، سوگند عظیم و قسم یاد می کند به اختران دورنما «خَنَس» که رخ نهران می کنند، گویی عقب می کشند و باز مثل زورق های کشتی های روان در دریای اخضر فلکنند و مثل آهوان رمیده اند که در آشیان پنهان می شوند و قسم و سوگند به شب که پس پس می رود و به صبح که نفس می کشد و دشت را روشن می کند، آیات وحی هم از چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جهان تابید این چنین دور است و نزدیک است.

اسلام اصیل و رحمت بی منتهای آن با عدل آن در عهد دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله نخستین بار و بعد در عهد دولت امیرالمؤمنین علیه السلام چهره اش دیده شد و مکتب امام حسین علیه السلام و کتاب آن از انسان، برتر از افق علّیین چهره می نماید.

کتاب آن یعنی این کتاب اشعه ای است از حیات امام علیه السلام و افق امام علیه السلام؛ اشعه آن از جای دوردستی رسیده، از جایی که محل نشر اشعه قرآن و پخش و توزیع نور قرآن است، یعنی محل انبعاث نور حکمت فعال و علم فعال آفریننده جهان و بنابراین، علم سازنده ای است که انسان جهان را با آن می سازد همان طور

که جهان دست به هم داد تا انسان را ساخت.

باید انسان هم دست از آستین دریاورد تا جهان را بسازد.

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه تر نبود بیانی

«شیخ محمود شبستری»

شما و ما آن را از سرچشمه یعنی از امام علیه السلام که انسان برتر است می گیریم تا به او اقتدا کنیم چون انسان است.

اما نه برتر از انسان است که اقتدای به او نتوان کرد.

و امام علیه السلام آن اشعه آفریننده سازنده را از پیغمبر صلی الله علیه و آله می گیرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله از مقام بالای والای آفریدگار حکیم علیم تلقی نموده دریافت می کند.

وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۱)

قرآن: اشعه نقشه علم و حکمت «اله» است.

و «اله» یعنی سازنده ایجاد پس حکمت و علم او فعال است و مرکز پخش علم سازنده آفریننده علم خدا است که خیلی بالا است و فاصله آن با بشر، بی انتها است، در عین این که نزدیک تر از ما به ما است.

این علم، خواه در مبدأ اول و علم فعال ربوبی باشد و خواه در قلب محمد پیغمبر خاتم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله فرود آید و نازل باشد و خواه در وجود عالی امام عالم اسلام باشد، همه نسخه هایی متطابق و مطابق با هم از قرآنند اگر چه محل های آن مختلف باشد روح آن متحد است.

ص: ۸۰

مثل مصحف هایی که در آنها صفحه صفحه قرآن ثبت است و کاغذها و قرطاس های آن متفاوت و مختلف است و در قطع و رنگ با هم متفاوت و مختلف اند؛ اما چون نقش قرآن است روح قرآنی فعال که اشعه قرآن را بر خلائق می تاباند و روح علوی است. با اشعه آن در قلوب، نقشه علم فعال خداوندی و حکمت و عقل آفریننده سازنده جهان پیاده می شود، اما با آن که از مصدر کبریایی هستند که متعالی از زمان و مکان است، باز اشعه قرآن را بر خلائق می تاباند تا سازندگی خود را شروع کنند.

تلقى قرآن از پیشگاه «حکیم علیم» با این که نزدیک می نماید، ولی باز مثل نار و نور موسی است که از وادی دور به دیده اش آمد.

موسی به خانواده اش گفت: من می روم تا اخگری یا خبری از این آتش برای شما بیاورم، باشد که شما گرم شوید و از سرما و افسردگی برهید.

آنجا که آمد از نزدیک خبرهای بزرگ و ندای تبارک به گوش او آمد که ای موسی! مبارک است هر که در این آتش است و هر که در حول و حوش آنند (تو نیز مبارک شدی که در این آتش وارد شدی).

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

و منزّه است خدا، آن که سپهر گردون و زمین و آسمان را آفریده است، از مکان و قرب و بعد و دوری و نزدیکی مکانی و از چند و چون برتر است. آری:

سبحان الله خالق بی چون بودن با هر کم و افزون، کم و افزون بودن

با جمله یکی و از همه بیرون بودن با این همه چون و چند بی چون بودن

تلقی قرآن از پیشگاه حکیم علیم برای ما همان نار و نور موسی است، بلکه دورتر و بالاترند با آن که قرآن نزدیک می نماید.

سوره نمل و سلیمان را خوانده اید نمل مائیم و سلیمان او است

در این سوره تلقی قرآن و گرفتن وحی قرآن را حتی برای پیغمبر اعظم محمد صلی الله علیه و آله، دور شبیه به نزدیک و نزدیک شبیه به دور می نماید.

می گوید: تو شخصیت هر چه بالا- است باز قرآن را از جای بلند پایه تر و بالاتر از جای دور دستی که از نار و نور موسی دورتر است تلقی می کنی، چون از پیشگاه حکیم علیم تلقی می کنی که علم او علم عنایی است؛ یعنی عنایت به زیردستان دارد و قائم به ذات است.

موسی تکلم را می شنید که از صفات فعلیه است اما تو علم حکیم علیم را می گیری که از شؤون ذات است، و فاصله مقام علم واجب او، که محیط و قیوم است یا کلام او زیاد است و فاصله ذات با مقام ممکنات که قائم به او هستند، بیشتر از نار و نور موسی است، با آن که نزدیک تر از پلک چشم ما به چشم ما است.

پس جایی که نسبت به شخص محمد پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله که حجاب اقرب است، این تلقی قرآن از قبیل دور نزدیک نما و نزدیک دورنما است و این سوره به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو چوپان امت و چونان موسی و نار و نور او هستی باید به دنبال آن نور بروی تا بلکه اخگری برگیری و بیاوری.

وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ * إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَ أَلْقِ عَصَاكَ (۱)

پس ما هم باید شهابی از آن را قبس آسا برای چوپانان خلق بیاوریم، هر چند که باید اعتراف کرد که اگر موسی هم باشیم و در وادی ایمن هم درآمده باشیم باز بیش از قبس و دورنمایی از چشمه نور چهره حسین و آل او علیهم السلام بهره نداریم که از افق علیین، از افق دوردست، از چهره امام که سرچشمه نور آن است بر بهشتیان می تابد.

و اگر سلیمان زمان هم باشیم، بیش از سوره نمل از این مصحف وجود قرآن ناطق نخوانده ایم.

در تلقی کتاب امام و مکتب امام حسین علیه السلام متذکر این باشید که: آنچه اشعه به ما می رسد از منبع حکمت قرآن و معدن آن از پیشگاه (من لدن حکیم علیم) به ما می رسد، و قبس و شهابی است از نور چهره حسین علیه السلام که از افق بالای علیین که افق آنهاست فرود آمده و موسی اینجا به امید قبسی می آید.

ص: ۸۳

موضوع این علم و مکانت این علم معلوم شد، اینک گوشه ای از فکر امام علیه السلام با شرح بیشتری، بیشتر از پیش البته هر گاه تمام انوار آنها با سخنان شجره طور آنها بر گریبان امتی در غار حرا یعنی دنیا فرو بریزد، از خاک مرده آنها هم زنده برمی خیزد از طبقات خاموش هم صدا برمی خیزد.

(مگر جعبه ضبط صوت جسم خاموش نیست که به صدا درمی آید)

از چوب دستی آنها که عصای دست است ازدها می سازد که کاخ استعمار ستمگر را به افسون های سحر و جادوی زر و زور تزویرش می بلعد.

و دست غیبی از گریبان آن امت در می آید که ید و بیضاء کند، غلها و زنجیرها را از دست و پای امت برکنار زند، تا اسیران آنها آزاد شوند، سپس که به قدرت رسیدند(۱) بر سر مائده (سوره مائده) (آخرین سوره قرآن) بنشینند که از موسی و عیسی علیهما السلام پذیرایی کنند، یعنی موسی و عیسی علیهما السلام هم بر سر مائده آنها

ص: ۸۷

۱- (۱) ملکه ملک رافه لیس منها: جبروت فیها و لا کبرياء. «نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵»

بنشینند و قوامین به قسط و شهدای از جانب خدا(۱) یا قوامین خدا و شهدای به قسط باشند(۲) و فرمان قبله اسلام را از زبان قبله بشنوند که می فرمود:

«أَوْصِيكُمْ بِاللَّهِ وَ أَوْصَى اللَّهُ بِكُمْ الْآ تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ»(۳)

و از زبان وصی امین این پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنوند که زاده کعبه بود و در برنامه دولتش خواند که:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ»(۴)

نشان می دهد که فرماندهی اسلام می گوید:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي دِينِكُمْ فَإِنَّ الْحَسَنَةَ فِي غَيْرِ دِينِكُمْ لَا تُقْبَلُ وَ السَّيِّئَةَ فِي دِينِكُمْ يُغْفَرُ»(۵)، الْمُسْلِمُ مَنِ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ»(۶)

و باز می گوید:

«أَوْ أُبَيْتَ مَجْطَانًا وَ حَوْلَى بُطُونِ غَرْتِي وَ ا كِبَادِ حَرِّي، وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ بِالْإِمَامَةِ مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ وَ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ»(۷)

ص: ۸۸

۱- (۱) نساء (۴): ۱۳۵.

۲- (۲) مائده (۵): ۸.

۳- (۳) الامالی، شیخ طوسی: ۲۰۷، المجلس الثامن؛ بحار الأنوار: ۴۵۵/۲۲، باب ۱، حدیث ۱.

۴- (۴) نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶.

۵- (۵) مستدرک سفینه البحار: ۴۰۶/۳؛ تفسیر القمی: ۱۰۰/۱.

۶- (۶) الکافی: ۲۳۴/۲؛ باب المؤمن، حدیث ۱۲.

۷- (۷) نهج البلاغه: نامه ۴۵.

و باز می گوید:

«وَاللّٰهُ لَوۡ اَعْطٰتِ الْاَقَالِمَ السَّبْعَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا وَ اشْتَرَقَ لِيۡ سُدِّكَانَهَا عَلٰى اَنۡ اَعْصٰى اللّٰهُ فِىۡ جِلْدٍ شَعْبِرَهٗ اسْلُبُهَا مِنْ فَمٍ جِرَادَهٗ لَمَّا فَعَلْتُ.» (۱)

باز می گوید:

«وَاللّٰهُ لَئِنۡ اٰتٰتِ عَلٰى حَسَبِكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا اَوْ اَجْرَ فِى الْاَغْلَالِ مُصَفَّدًا اَحَبَّ اِلٰى مَنْ اَنَّ الْقٰى اللّٰهُ وَ رَسُوْلَهٗ يَوْمَ الْقِيَامَهٗ ظَالِمًا لِّبَعْضِ الْعِبَادِ اَوْ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ.» (۲)

و درباره مدارای با رعایای از اهل ذمه در عهدنامه اشترک و در پاسخ شکایت نایه مجوس از والی، آن قدر لطف و مدارا است که بهتر از عیسی مسیح تعلیم لطف و مرحمت می کند، تا قوامین به قسط برای خدا باشند، قرآن در پایان سفرنامه های جهاد، دعوت به مائده می کند.

سوره مائده آخرین سوره قرآن است که پایان سفرهای جهانی، جهاد موقع نشستن بر مائده است. و نشان دادن هر کس بر مائده است.

يَا اَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيْرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُوْرٌ وَ كِتَابٌ مُّبِيْنٌ * يَهْدِيۡ بِهٖ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِهٖ وَ

ص: ۸۹

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵.

يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱)

بر سر این مائده زمینی که مسئولین اسلام راه های سلامت (سبل السلام) را آمده اند، پذیرایی کننده آنان را سوره مائده تعیین می کند که باید رجالی باشند چنین:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۲)

آنها مردم را به سبل سلام می رسانند.

سبل السلام چیست؟ جانی است که هیچ درد نباشد.

«حياه لا موت فيه، علم لا جهل فيه، نشاط لا غم فيه» (۳) (معانی الاخبار در تفسیر حروف اذان).

رجالی قوامین برای پذیرایی اهل عالم بر سر این مائده زمینی قیام می کنند که در فتح مکه و فتح طائف و سپاه آن دیده شد. از تطاول سواران آنها در فتوحات، مرغ هوا و صید صحرا و برگ درختان ایمن است و در جبهه جنگ موت به جعفر طیار و سران لشکر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سفارش و وصیت می کنم که پروا از خدا داشته باشید و به سربازان از بذل خیر دریغ نکنید. به نام خدا با کافران به غزوه پردازید، عهد نشکنید و کینه توزی نکنید و کودکان را نکشید و هیچ زنی

ص: ۹۰

۱- (۱) مائده (۵): ۱۵-۱۶.

۲- (۲) مائده (۵): ۵۵.

۳- (۳) التوحید: ۱۴۶؛ باب ۱۱، حدیث ۱۴.

را و پیرمردان کهنسال را و راهبان را که در صومعه ها کنار گرفته اند نکشید و به نخل خرمايي نزديک نشويد و درختي را قطع نکنيد و بنا و ساختماني را ويران ننمائيد. (۱)

اينها در صورتي است که مسلمين مقتدر باشند و اگر مقتدر نباشند، اسلام آنها را مقتدر مي کند.

ص: ۹۱

۱- (۱) الكافي: ۲۹/۵، باب وصيه الرسول الله صلى الله عليه و آله، حديث ۸؛ التهذيب: ۱۳۸/۶، باب ۶، حديث ۲.

اینگ نمونه مختصری از

رسالت امام حسین علیه السلام

ص: ۹۳

عن الامام السَّبِطِ الشَّهِيدِ الحَسِينِ بنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ (من كلام له).

«ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَهُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مُهَابَةٌ.

(الی قوله) - وَ قَدْ تَرَوْنَ عُيُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَنْفِزُوا وَ أَنْتُمْ لِنَفْسِ آبَائِكُمْ تَنْفِزُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مُحَقَّقَةٌ. (۱)

وَ الْعُمَى وَ الْبُكْمُ وَ الزَّمَنُ فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ لَا يَرْحَمُونَ وَ لَا فِي مَنَازِلِكُمْ تَعْلَمُونَ (۲) وَ لَا مَنْ عَمَلَ فِيهَا تَعْنُونَ وَ بِالْأَذْهَانِ وَ الْمَصَانِعِ عِنْدَ الظُّلْمِ تَأْمَنُونَ. كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ.

وَ أَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لَمَّا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ص: ۹۵

۱- (۱) در بعضی نسخ: محفوره.

۲- (۲) در بعضی نسخ: تعملون.

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامَ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ» (۱)

شما شیعیان در جهان دسته ای هستید که این چند امتیاز را دارید:

۱ - یکی آن که شما عصابه و دسته ای هستید که به علم مشهورید.

اگر سراغ بگیرید که چطور به علم مشهور بوده اند؟ جواب:

در کتاب ما مسلم بن عقیل اسرار پایتخت طوفانی کوفه و کتاب دیگر ما شرح نهج البلاغه آسمان و جهان (السَّيَّمَاءُ وَالْعَالَمُ) بیان شده که در اثر منبرهای امیرالمؤمنین علیه السلام در عراق و خطبه های او، عراق و کوفه مثل مدینه شهر علم «آتن شرق» شدند.

۲ - دوم آن که شما دسته عصابه غیرتمند به کارهای خیر همه جا مذکورید.

ذکر تان هست، همه جا ذکر می شوید، همه جا به کارهای خیر نامتان برده می شود، معلوم می شود شیعیان آن وقت این جور بوده اند.

۳ - سوم آن که شما دسته غیرتمند به نصیحت و صمیمیت معروفید، شناخته شده دنیا هستید که پاک و خالص و بی دغلید و صمیمی و مخلص و خیرخواه هستید و بودید.

۴ - چهارم آن که شما دسته غیرتمندی هستید که مردم از شما مهابت می بردند. «بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ»

یعنی به واسطه تکیه به خدا و پشتیبانی خدا از شما و پشتیبانی شما از خدا

ص: ۹۶

بی مهابا جانبداری از حق می کردید و به واسطه از خودگذشتگی با جرأت و شجاعت و بی باکی، از خدا و حق جانبداری می کردید و به جانبداری از حق قیام می کردید.

از این جهت مردم از شما مهابت می بردند و در جلوی چشم مردم و در خاطر مردم مورد مهابت بودید (۱) و هستید.

اینها شکل و شمایل می شناسد، و همه خلاصه می شود در یک جمله که: «أَنْتُمْ عَشِيرَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

این کلمه (انتم عشیره علی) فشرده و خلاصه همه آن چهار امتیاز و جامع همه آنها است.

این از امام حسین علیه السلام شنیدنی بود که شیعه را به این خصایل و شمایل می شناسد و می ستاید.

ولی بعد از این سخن، توقعاتی امام حسین علیه السلام از شما شیعیان دارد که آن را به شما شیعیان پیام می دهد، آنچه توقع دارد همان روز و هم امروز در این پیام هست، ناله امام علیه السلام در این پیام بلند است.

ص: ۹۷

۱- (۱) مرحوم حمزه غوث، سفیر عربستان سعودی درباره فقهای ایران می گفت: و اما الفقهاء فلا یهابهم السلطان - ولی اسفا که مثل مرحوم سید جمال الدین افغانی و نظرای او که مورد مهابت شدند، از تندی وحدت، هر چه را با هوشمندی می ساختند و ساخته بودند، با تندی وحدت خود، آن را ویران می کردند - مرحوم شیخ محمد عبده تلمیذ و همکار سید جمال افغانی این کلمه را در پایان کتاب سید جمال الدین می گوید: «کَلِمَا بِنَاهُ بِفَطْنَتِهِ هَدَمَهُ بِحَدْتِهِ».

شیعیان معاصر ما شاید همه ناله های امام و روضه های کربلا را شنیده باشند، اما این پیام امام حسین علیه السلام که رسالت امام حسین در آن هست مگر نشنیده باشند و نخوانده باشند.

إلی قوله علیه السلام:

«وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَهُ فَلَا تَفْزَعُونَ.» (الحديث)

یعنی می بینید که عهد و پیمان های خدای بزرگ نقض شده و می شود و شما بر آنها جزع و فزع ندارید.

شاید اشاره باشد به عهدها و قرارهایی که معاویه قول داد و نوشته داد و بعد همه را نقض کرد و سران شیعه را تعقیب کرد و به قتل آورد، با آن که صلح بر این بود که هیچ کس به جریان های گذشته مورد مؤاخذه نشود.

و امام علیه السلام در اعلامیه دیگر خود که اعلام جرم بر معاویه کرده، بعد از قتل حجر بن عدی و عمرو بن الحمق می گوید:

ای معاویه! تو عهد و پیمان هایی به آنها و به ما دادی و سپردی که اگر به مرغان صحرا داده شود از سر کوه به دشت فرود می

آیند. (۱)

ص: ۹۸

۱- (۱) این جمله (انتم عشیره علی) کلمه ای بود که سفیر مراکش «طیب بنونه» بزرگوار در یک موقع حساس درباره ما ایرانیان می گفت، در محفلی می خواستند «اعانه» برای کشور الجزایر از عموم بخواهند و آن موقع الجزایر برای کسب آزادی و استقلال خود می جنگید و دو نفر از مردان الجزایری که بدین منظور به ایران آمده بودند حضور داشتند، نوبت سخن به صاحب السعادة سفیر مراکش رسید، وی مردی آراسته و در فضل و صلاح دارای مقام چشمگیری بود، در عید فطر و اضحی سفرای اسلامی او را از جهت صلاح و علم و ادب مقدم می داشتند و به او اقتدا می کردند. *** ایشان در آن مجلس به سخن ایستاد و در سخن خود فرمود: همه کشورهای اسلامی در جمع آوری

به هر حال امام علیه السلام در این پیام والا و متین، شیعیان خود را توبیخ و نکوهش می کند که شما برای عهود خدا که نقض شده و می شود هیچ جزع نمی کنید. فزع نمی آورید، بی قراری نمی کنید، بی تابی نمی نمایید و شیون نمی نمایید گویی ما را لازم است که هر گاه عهود خدا را دیدیم که نقض شده بالمعاینه می بینیم باید تحرکی داشته باشیم، اظهار انزجاری بکنیم و گرنه مجلس عزا برپا کنیم. (۱)

«وَ اَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَّةِ آبَائِكُمْ تَفَزَعُونَ» (الحديث)

در صورتی که شما برای نقض ذمه پدران خود اگر نقض شود و درهم و برهم گردد یقه پاره می کنید.

بالمثل: اگر نعش بابا زمین مانده یا نعش بچه شما زمین مانده باشد، جزع و فزع می کنید، اداره متوفیات را خبر می کنید.

و هر گاه وصیت «بابا» زمین مانده باشد اوصیا را رسوا می کنید.

و هر گاه تعهدات پدر شما زمین مانده باشد، جزع و فزع می کنید.

ص: ۹۹

۱- (۱) اما تطبیق بر زمان ما و وضع ما مگر نه قرار بود که در مجلس شورای ملی پنج نفر از طراز اول از فقهای ممتاز از بین بیست نفر از نمایندگان منتخب علما ناظر بر قوانین موضوعه باشند تا آنها را کنترل کنند لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً «حج (۲۲): ۷۸» این عهد و قرار نقض شده بدون هیچ مهابتی و هیچ تأثیری برای آن مشاهده نشده و هیچ مجلس مطالبه برای آن برپا نگردید.

عموماً ملل سنتی اگر سنن ملی آباء و اجداد و نیاکان آنها نقض شود، بلوا برپا می کنند.

اما اینجا که عهد خدا را نقض شده می بینید و معاینه می کنید جزع نمی کنید فرع نمی نمائید.

الی قوله:

«و ذمه رسول الله محقوره - محقوره -»

یعنی اینک ذمه عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله محقور است و مورد تحقیر است.

یا طبق نسخه بدل محفور است، در حفرة دفن شده، شما بی قراری نمی کنید، بی تابی نمی کنید، بی تابی نمی نمایید، شیون نمی کنید و به عوض این که انجمن های حماسی تشکیل دهید و جزع و فزع بکنید، شما ساکت و آرام نشسته اید و خوش والمیده اید.

این جوش و خروش امام علیه السلام در این سخنان انقلابی شاید برای تعهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر اهل مدینه و انصار باشد که دولت معاویه آنها را مورد استهزا قرار می داد و تحقیر می کرد.

امام حسین علیه السلام حق داشت برای تعهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله و جدش، هر گونه تحرّکی داشته باشد؛ چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله حق داشت خود را ذمه دار و مدیون اخلاقی اهل مدینه و انصار بداند که خانه دل و خانه (۱) گل را به روی او و هر کس به هوای او بیاید در گشودند و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر موقع به مناسبت موقع

ص: ۱۰۰

۱- (۱) وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «حشر: آیه ۹»

به عهدهٔ مسلمین می گذاشت و آنها را متعهد می کرد که دیون اخلاقی پیغمبر را به اهل مدینه بدهند و گوشزد می فرمود و جا داشت که زمامداران مسلمین قدردانی از اهل مدینه و انصار را چنان بکنند که ابن عباس از ابویوب انصاری میزبان اول رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام که ابن عباس در رأس قدرت بود، در بصره فرمانروا بود، از خانه بیرون آمد و همهٔ خانه را با همه اثاثیهٔ خانه در اختیار ابویوب گذارد، نه چنان که معاویه سوء رفتار کرد و تحقیر کرد.

کتاب افق اعلیٰ (۱) از مستدرک حاکم با اسناد روایت کرده که ابویوب نزد معاویه آمد. آیا این حادثه کجا بوده؟ روشن نیست و حاجتی را ذکر کرد معاویه سخت بی اعتنایی کرد.

ابویوب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر داده بود که پس از او از زمامداران سوء یک نوع خود کامگی و اثره (۲) تحمیلی مصیبت بار بر ما تحمیل می شود.

معاویه گفت: آری، و فرمود آن روز چه بکنید. ابویوب گفت: چرا؟ فرمود: صبر کنید تا در حوض بر من وارد شوید.

(کتاب افق وحی ص ۶۵۰)

معاویه گفت: پس صبر کنید تا در حوض بر او وارد شوید.

البته این کلمه طنز و مسخره که معاویه گفت: استهزای به حوض و به گفتهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله است و مسخره گرفتن این نوع عقیده است و کفر است. حاشا -

ص: ۱۰۱

۱- (۱) افق اعلیٰ، تألیف مؤلف: ۶۰۶.

۲- (۲) اثره: نشان به جای مانده از چیزی، پیامد امری.

ابوایوب غضب کرد و قسم یاد کرد که با معاویه دیگر تا ابد حرف نزنند و زیر یک سقف هم با او نایستند و نه بنشینند. (۱)

در این موقع ابوایوب انصاری یاد آن موقع افتاد که در تقسیم غنائم هوازن پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج دست انصار را که غنائم بی حدّ باشد با بزرگواری انصار از آنها بازگرفت و به اهل مکه، قریش داد که دل آنها به اسلام الفتی یابد و در همانجا در عذرخواهی از انصار به آنها فرمود: سهم آنها گاو و گوسفند شد و من در سهم شمایم و من نظر دارم که وثیقه ای بنگارم و نوشته ای به شما بدهم که اراضی بحرین که خدا وعده آن را به من داده خاص انصار اهل مدینه باشد، چون بعد از من بر شما انصار اهل مدینه از طرف زمامداران بی مهری هایی می شود که طاقت فرسا است، و اثره است شما بر آن صبر کنید که رگباری است می گذرد تا بر حوض کوثر بر من وارد شوید.

اما ابن عباس در موقع حکومت خود در بصره همین که ابوایوب بر او وارد شد، ابن عباس از خانه خود بیرون آمد و خانه را با اثاثیه به او واگذار کرد، به ازای آن که ابوایوب در آغاز امر هجرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد خانه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کرد و یک سال رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ابوایوب بود، اینک ابن عباس تلافی می کند.

ابن عباس بعد گفت و آیا ابوایوب عزیز چه می خواهد؟ شاید یعنی در دل چو

ص: ۱۰۲

آرزویی دارد، نه آن که از ما می خواهد.

ابوایوب گفت: چهار غلام که در محلّ من باشند.

ابن عباس گفت: من پنج برابر می دهم، تو پیش من بیست غلام داری.

حاکم به اسناد دیگر گوید: ابوایوب در بصره بر ابن عباس وارد شد، پس ابن عباس خانه خود را برای او تخلیه کرد و گفت: من آن کار را با تو انجام می دهم که تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادی که خانه را به او واگذاری، یعنی ما آل محمد باید دیون رأس و رئیس ما را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد در این موقع بپردازیم. (۱)

ولی معاویه این ذمه پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حق انصار تحقیر می کرد.

ابوایوب در همان سفر که از مدینه برای غزوة قسطنطنیه به شام بر معاویه وارد شد، این طعنه ها را دید که گفت: صدق رسول خدا ظاهر شد که به ما انصار فرمود: شما مسلمین بعد از من از امراء و ولات تغییر روش و شیوه سوء خودخواهی و خودکامگی سختی خواهید دید، حتی انصار که ارکان اسلامند، گوید این کلام را معاویه پاسخ داد که صدق فرموده و من تصدیق دارم (و اول من صدق)

ابوایوب گفت: آیا جرأت بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا این حدّ که می گوید: اعتنائی به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارم و گفت: من دیگر گفتگویی و گفت و شنودی با او هرگز ندارم و دیگر با او در زیر یک سقف نخواهم مأوی گزید،

ص: ۱۰۳

۱- (۱) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۴۵۹/۳-۴۶۰؛ اعیان الشیعه: ۲۸۶/۶.

سپس فوری از همان جا خارج شد به سوی لشکر تابستانی که به طرف قسطنطنیه باید حرکت کنند، آن گفتار معاویه استهزای به شرع و صاحب شرع است و انکار ابویوب هم از این جهت بوده، اگر او سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را و سفارش او را به انصار به استهزا گرفت، ابویوب هم خوب بر سر او کوبید و جهاد راه قسطنطنیه را راه تفکیک حساب قرار داد.

و امام حسین علیه السلام در این سفر همراه بوده و این نقض ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد انصار از نزدیک مشاهده فرموده، از حق کشی دولت معاویه درباره انصار و پدرش علی علیه السلام و پامال کردن ذمه رسول خدا جدش صلی الله علیه و آله رنج می برد، دولت معاویه نه تنها با ابویوب این کار را کرد، بلکه با همه اهل مدینه کرد.

رئیس خزرج قیس بن سعد بن عباده هم همین حق کشی را از معاویه دید که وعده و وعید رسول خدا صلی الله علیه و آله را به باد مسخره گرفت.

(افق اعلی ص ۵۲۷)

قیس بن سعد حریف بزرگ معاویه با معاویه در مدینه رخ به رخ شدند.

معاویه به حجاز آمد، از اهل مدینه که او را استقبال کردند، انصار در آن میان نبودند، معاویه دید عموم آنها که به استقبال آمده اند از قریش اند یعنی از اطرافیان حکومتند، ولی از انصار کسی نیامده است، طرف مؤاخذه را قیس قرار داد گفت: انصار چه شده اند که به استقبال نیامده اند؟؟

قیس همچنان ساکت و خموش در جواب چیزی نگفت؛ یکی از حاضران جواب داد که: آنان تهی دست شده اند مرکب سواری ندارند، معاویه احساس کرد که آنچه او می خواسته عامل فقر و تهیدستی، کار خود را کرده کلامی چند پهلو

ص: ۱۰۴

گفت که تعریض داشت به آن که از اصل هم نदार بودند، آبکشی و زراعت پیشگی شغلشان بوده، شأن آنها همان شتران آبکش زراعت است، لذا گفت:

پس شتران آبکشی شان چه شده؟

قیس تحمّل این توهین را نکرد فرمود: آن شتران (نواضح) آبکش در راه جهاد فنا شدند، برای ما انصار نماندند، آن شتران را در روز جنگ بدر و احد و ما بعد آنها در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در طول مبارزاتی که تو را و پدرت را بر اسلام زدند تا امر خدا نا به دلخواه شما آشکارا و چیره شد. آن شترها از بین رفتند.

سخن بین آنان در آن مجلس طول کشید، سپس قیس راجع به تهی دستی اهل مدینه سخن گفت و تذکر داد که از جور زمانه و جور خلفا است که با خود کامگی رفتار می کنند و به دلخواه خود سهم همه را به خود اختصاص می دهند و فقر و تهیدستی ما اهل مدینه معلول این ستمگری و کجروی اقویا است که ما آنها را به مسلمانی راه نمودیم و اکنون از نامسلمانی مردم قومی خودخواه شده اند گناه و وزر آن به گردن تو است.

و این را هم نه تنها من بالمعاینه می بینم و بالصراحه می گویم، بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش بینی فرموده بود.

در یک موقع حساس درخشنده بی نظیری از این عدم تعادل و تهیدستی ما و هضم شدن حق ما در خود کامگی دیگران خبر داد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن موقع حساس (که یادش بخیر و یادش مکرر باد) فرمود: ای انصار! شما امروز ایثار کردید و از خود گذشتگی کردید تا سهم عمده غنائم حنین و هوازن به قریش داده شد.

ص: ۱۰۵

ولی بعد از این گرفتار دلخواهی زمامداران قریش و اثره و خود کامگی آنها خواهید شد.

معاویه سخن را قطع کرد و نگذاشت صحنه تقسیم غنائم هوازن را که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن موقع این سخن را گفته باز گو کند؛ دید اگر تفصیل آن موقع حساس گفته شود رسوایی قریش و گدایی آنها و سرفرازی انصار اهل مدینه کفه طرفین را بالا و پائین می برد و دو کفه یکی بر آسمان می رود و دیگری به زمین فرو می آید.

معاویه متوجه آن موقع حساس شد و متوجه بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن موقع که این ناهنجاری و وضع عدم تعادل را می فرمود، در همان جا پیغمبر صلی الله علیه و آله به انصار عالی مقدار سفارش صبر فرمود، در آخر سخن فرمود که: باید در آن موقع صبر کنید تا رگبار مصیبت بار بگذرد، رگباری است مصیبت بار ولی می گذرد و لذا معاویه از تذکر و یادآوری آن موقع حساس گریخت و برای فرار فقط به خاتمه آن و مقطع آن چسبید که قیس از ادامه سخن بازماند، لذا گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله که وضع فلاکت بار شما انصار را پیش بینی کرد شما را به چه چیز امر فرموده؟!

قیس گفت: امر فرمود که صبر کنیم تا او را دیدار کنیم.

معاویه گفت: پس صبر کنید تا او را دیدار کنید. (۱)

ص: ۱۰۶

۱- (۱) الاحتجاج: ۱۵/۲؛ الغدير: ۱۰۶/۲؛ بحار الأنوار: ۱۲۴/۴۴، باب ۲۱، حدیث ۱۶؛ جواهر التاریخ: ۱۲۰/۳.

از این لحن گزنده مسخره معاویه که همه گونه تمسخر و استهزای به وعده های پیغمبر صلی الله علیه و آله و استهزای به معاد و ملاقات ثانوی در آن جهان با پیغمبر صلی الله علیه و آله پیدا است؛ قیس عصبانی شد و لابد امام حسین علیه السلام هم که از دریچه بالاتر بر این مجلس مشرف بود شرف حضور داشته یا شنیده اند، او هم عصبانی و ناراحت شده، آنان می خواستند که ذمّه پیغمبر را خلیفه پیغمبر محترم بشمارد و دیون خود را به پیغمبر و دین پیغمبر را به اهل مدینه، خلیفه ادا کند و رجال انصار را بنوازد که فداکاری آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله را مدیون کرده و دست کم، مسخره نکند و ذمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد تحقیر قرار نگیرد.

اما قیس سخن را ادامه داد: مجدداً به فقر انصار و شتران نواضح آنان پرداخت و از تذکر آن موقع حساس تقسیم غنائم هوازن گذشت و کاش نگذشته بود، چون آن موقع حساس درخشنده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خاتمه آن، فقر و تهیدستی انصار را تسلیت می داد از تابلوهای خوب زمانه است، نیکو است که اول مطلع قصیده بیاید و در آخر مقطع ذکر شود، مطلع آن بسی مهرانگیز و عاطفه خیز است بلکه مطلعی چنین مهرانگیز هیچ دیده نشده است.

تذکر از روزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با لشکر انصار در تقسیم غنائم هوازن بودند که آخرین فتح پیغمبر صلی الله علیه و آله در جزیره العرب است، غنائم فتح بسی کلان بود. پنجاه هزار شتر، صد هزار گوسفند، و خرمن خرمن زر و سیم، شش هزار اسیر زن و کودک. پیغمبر صلی الله علیه و آله آن غنائم کلان را که در حقیقت محصول دست رنج مجاهدان انصار بود یعنی عوائد فیئ شمشیر آنها بود، آن غنائم را پیغمبر صلی الله علیه و آله به طلقا داد یعنی به تازه مسلمان ها و مؤلفه قلوبهم اهل مکه و قریش.

ابوسفیان و پسرانش «یزید و معاویه» از آن میان هر یک از گوسفند گله‌ها و از شتر و گاو و اسب، رمه‌ها - و از نقد به قدر صد خونبها بردند، در حقیقت انصار خانه آنها را پر از نعمت کردند و قیس بر رأس انصار بود و حسین علیه السلام آن روز شش ساله بود و ظاهراً در آن موقع حضور نداشته و شاید هم حضور داشته؛ و اکنون بر رأس قیس و همه است، در آن موقع انصار با پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از تقسیم غنایم با دست تهی راه بازگشت به مدینه را پیش گرفتند و سران صحابه هیچ برنگرفتند، فقط به نفرات عادی سپاهیان این جنگ، هر یک اندک شترانی و اندک گوسفندانی داده شد و اما اقطاب دعوت مثل قیس و علی بن ابی طالب و دیگران با دست خالی به مدینه برگشتند. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز، انصار را متذکر کرد که اگر ابوسفیان‌ها از شتران آن قدر بردند که کافی بود، افواج سپاهی را مرکب باشد شما ملول مباشید، شما آنها را سوار کرده اید، آنها در ربه‌ه حلقه چنبر ما و اسلام و شما در آمده اند و هستند، و خود نمی دانند و دیگر افتخار می کنند که از مصدر اسلام به آنها مأموریتی داده شود همین فتح ما است، آنها در خطی افتاده اند که خود را به تاج و افسر اسلام بیاریند و نشان دهند، همین فتح ما و شما است که غیر از فتح اسلام چیزی در نظر نداشتیم، شما اکنون فاتح شدید که خانه ابوسفیان‌ها را پر از نعمت کردید و خود دست خالی به مدینه برگشتید، آن قدر شما اوج گرفته اید که در افق ملائکه

ص: ۱۰۸

سر ز هوا تافتن از سروری است ترک هوا قوت پیغمبری است

ولی نوبت، همین که به آنها می رسد آنان به عکس می کنند؛ هر چه در بیت المال است برای خود برمی دارند و فقر و تهیدستی را بر شما بزرگواران اهل مدینه مسلط می کنند.

و از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله خونی می ریزند که سیل آن ابطح را فرو می گیرد؛ به جای عفو که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه ظهور کرد که بطحا را پوشانید؛ «ملکننا فکان العفو منّا سَجِيه، فلَمَّا ملکتم سال بالدم ابطح فکلّ اناء بالذی فیه ینضح» (۲)

مدینه را که آشیان وحی و قرآن است و اولین منزلگاه قرآن است و شهری است که تنها و تنها آنجا، با علم فتح شد، آن شهر پرامتیاز را واگذار به عوامل فقر و تهیدستی می کنند و اهل آن شهر را که همه خیرات را به طلقاء بخشیده اند، آنها به عوض نیکی و پاداش این روز عجیب هر چه بخواهی ارزاق را از مردم مدینه می گیرند و به خود اختصاص می دهند، حتی سهم آنها را به آنها نمی دهند تا در نتیجه تعادل به هم می خورد، فقر را برای مردم مدینه و ثروت را برای مردم خود فراهم می کنند تا فقر اینها را عاجز کند و ثروت آنها را به طغیان وادارد، پس این فقر معلول بی کفایتی اهل این شهر نبوده و نیست. از کفایت آنها همین بس که آنها

ص: ۱۰۹

۱- (۱) عمده القاری: ۳۱۰/۱۷؛ صحیح البخاری: ۱۰۵/۵.

۲- (۲) شجره طوبی: ۳۰۳/۲؛ اعیان الشیعه: ۲۲۹/۷.

به کف و کفایت خود اسلام را به دنیا دادند، بلکه با احسان خود فتح کردند و جزیره العرب را در ظرف ده سال در تصرف اسلام درآوردند که معدّل فتح آنها به طور متوسط هر روزی هشتصد و بیست و دو کیلومتر مربع خواهد بود، حاصل کار آنها همین بس که مدینه کارگاه حاصلخیز ایمان جهان شد که از حاصل آن خانه های اهل مکه را هم پر از نعمت کردند. (۱)

ولی فقر آنها معلول خودخواهی و خود پرستی و خود کامگی طبقه حاکمه ظالمه است که ظلم می کنند و سهم آنها را و سهم سایر ملت را به خود اختصاص داده نصیب آنها را می برند؛ در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر شما فاتحان انصار صلی الله علیهم اجمعین در بخشش و ایشار غنائم کاری با اهل مکه کردید که از عهده ملائکه و فرشتگان هم بر نمی آید (بخشش بی دریغ که با رنج فراوان به دست آید) آنها و قریش در خودخواهی و اثره و امتیاز طلبی با ظلم و تعدی کاری با شما اهل مدینه می کنند که شهر مدینه، شهر پیغمبر، شهر قرآن و علم، شهر ایمان بخش جهان، از تهیدستی از کار و فعالیت، از حرکت و نفس می افتند.

این فقر از بی عرضگی شما نیست از اثر «اثره» و دل بخواهی دولت ها و خود کامگی آنها است، قیس همه این طومار مفصل را در چند جمله مختصر و فشرده و کوتاه گفت:

قیس فرمود: ای معاویه! رسول خدا صلی الله علیه و آله این روز سیاه و تهی دستی ما را دیده

ص: ۱۱۰

۱- (۱) بقیه این را از کتاب افق اعلی: ۶۲۷ تا ۶۳۴ و کتاب افق وحی: ۴۱۱-۶۷۰ ببینید.

بود که از اثر خودکامگی و اثره و دل بخواهی دیگران خواهد بود و اینگونه تهیدستی ملامتی ندارد. (۱) مدینه را که آشیان وحی بود، شهری که شهر ملائکه بر سر آن سایه افکند، شهری که آشیان پیغمبر و آل بود و طایر ملائکه وحی بر آنها هر روز با آیه جدید از جدید سایه می افکند و تجدید قوا می آورد و باید برای هر بقعه آن به یادگار دوران وحی و فتح و قرآن و علم همه بقعه هایش را تجدید ساختمان کرد، برای استقبال از علم و وحی و پیغمبر صلی الله علیه و آله به نما گذاشت و سکوهائی و منصه هائی در کوه احد برافراشت، برای نمایش جنگجویان اولین اسلام و مذکره مهاجر و انصار را در آنجا دید، باید تمام حرم را سربازخانه ای ساخت که نمایش اردوی امن و اصحاب صفا و حج را بدهد و باید قبه هائی از زمرد و زبرجد و لاجورد در دروازه مدینه و بالای خانه ابویوب نصب شود که تا آخر دنیا را روشن کند، اینک که حرام است از رجال فولادین آنان مجسمه ها بسازند.

و مجسمه سازی جایز نمی باشد تا به بت پرستی نکشد.

باید دانشگاهی برای مدینه بسازند که دانشگاه های دنیا اقمار آن باشند، حتی دانشگاه کمبریج انگلستان و سوربن فرانسه دانشگاهی که لایق شهر پیغمبر باشد یعنی همه مدینه دانشگاه باشد، دانشگاهی که وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را عملی کند، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحابش فرموده بود: مردم دنیا دیگر تبع شما هستند و عنقریب که رجال از اقطار جهان به سوی شما می آیند برای تفقه و آموختن علوم

ص: ۱۱۱

دین و دنیا و فنون بی حد علم و شعبه های بی شمار آن، پس توصیه می کنم نسبت به آنها خیر را، از بذل خیر در حق آنها کوتاهی نکنید.

دانشگاهی که بورس تحصیلی به محصلان همه دنیا بدهد.

معاویه و دولت معاویه و بنی امیه این شهر را ویران کردند، برای متلاشی کردن صفوف نیرومند علم پرور آنها، در حقیقت برای خرابی مدینه، عوامل هرزگی و بی اعتباری را به تمام شئون مدینه مسلط کردند، دلقک ها را از اطراف دنیا به مدینه مسکن دادند.

اشعب طمّاع - طویس شوم - عمرو بن ربیع شاعر هرزه در، ابن عایشه خواننده معروف و نظرای آنان را به مدینه آوردند و مسکن دادند. (۱)

مثل امروز عصر ما که به نام هنرپیشه، ایران را از این قماش پر کرده و احترام بورس علم و تحصیل را به دانبک زن ها می دهند، با آن که حوزه ایران برای امام حسین علیه السلام مثل مدینه حوزه اختصاصی اهل بیت است، اکنون به عوض عناصر علم و تقدم، افواج رخوت انگیز و شهوت انگیز را بر اعصاب جوان و پیر مسلط کردند تا دیگر نهضت برای خیر هرگز نتوانند بکنند.

به جای طاق نصرتی ابدی، قوس ظفیری که در مدخل مدینه بسازند تا سلاطین بوسه بر آستان آن بزنند و بر تابلوها نوشته باشند که:

بی ادبانه پا در حریم آستان مدینه و حرم اهل مدینه مگذار که اینجا صفحه سینا است.

ص: ۱۱۲

صفحهٔ سینای محمد است. و به دیدار کوه احد که می روند نوشته باشند.

احد سبیل الله سیناء النبی الهاشمی و مصرع الاوثان

و در دامنهٔ کوه احد، در تابلوی زنده درخشنده قهرمانان جنگ احد را مثل ابودجانة، ابوالعصابه را از طرفی و مثل بانوی محتشمه «نسیبه بنت کعب مازنیه» ام عماره را نشان دهند.

در آن تابلو علی مرتضی علیه السلام را با تن زخمی نشان دهند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را با دندان شکسته و پیشانی خونین نشان دهند و فاطمه علیها السلام را در دامن کوه نشان دهند که نی ها را می سوزاند تا از خاکستر آن ضمادی بر پیشانی پدر بگذارد، باید بیمارستانی برای مجروحان در دامن کوه احد بسازند که ضماد و مرهم گذاری بر زخمی ها را ملکه های اسلام تحت نظر فاطمه علیها السلام به عهده بگیرند، آن هم با حفظ از محرم و نامحرم که مرد نامحرم بوی زن نامحرم را احساس نکند. (۱)

دولت معاویه بر این شهر عوامل فقر و تهیدستی را بر طبقات توده مسلط کردند تا جلب آنها به سوی شرور آسان باشد و خریداری ناموس آنها سهل باشد و ناموس فروشی را رواج بدهند، چون سوق دادن مردم فقیر به هر سو آسان انجام گیرد، معاویه اشع طماع را به مدینه برای هزل و مسخره حتی به مجلس با وقار امام حسین علیه السلام راه داد تا جدّ امام حسین علیه السلام به هزل گرفته شود با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله مخنث «هیتارا» به خاخ تبعید کرد تا مردم از هزل او سالم بمانند. (۲)

ص: ۱۱۳

۱- (۱) تفسیر القمی: ۱۱۵/۱؛ مستدرک سفینه البحار: ۳۸/۱۰.

۲- (۲) النفی و التغریب: ۳۱۵.

معاویه باز کنیز زیبا مهوش ملکهٔ زیبائی زئوس را برای امام حسین علیه السلام هدیه می فرستاد تا بلکه امام را هم سرگرم بزم زنان کند، امام علیه السلام او را به غلام عبدالله بن جعفر بخشید.

و از آن طرف عامل «فقر» را بر مردم مدینه مسلط می کرد. گندم ها و حبوبات و غلات صفایای مدینه را ابن مینا برای معاویه حمل می کرد، حقوق سربازها را نمی دادند، ولی فحش و سب به علی علیه السلام را می دادند.

و عامل فقر مؤثرتر از همهٔ عوامل است که کلنگ آن هر بنای اخلاقی را منهدم می کند، بلکه از عوامل سرقت عقیده و فراموشی عقیده و سحر و افسون عقیده با رشوه های لذت های فریبنده مؤثرتر است، عسل برای ابو اسود دثلی می فرستاد که خاندان او بچشند و کامشان شیرین بشود گرچه ابو اسود آن عسل را از کام دختر کوچولو بیرون کشید و گفت: ای دخترکم! این عسل را فرستاده تا شیرینی محبت علی علیه السلام را از کام شما فرزندان کوچک به در آورد. (۱)

و عوامل ارباب آور وحشت انگیز (مثل قتل حجر بن عدی) و رشید هجری را مثل طوق ذلت بر شیعیان غیور رشید مسلط کردند. عوامل هتک شرف را بر اشراف مسلط کردند.

حتی آن که بوزینهٔ ملعونی را (یوزپلنگ) لباس مرقع می پوشاندند و در ردیف اشراف می نشانند و نام او را ابو قیس نهاده بودند تا قیس بن سعد بن عباده را

ص: ۱۱۴

۱- (۱) أبالعسل المصفی یابن هند؟ (الشعر) «اعیان الشیعه: ۲/۲۷۵؛ الکنی و الألقاب: ۱/۱۰»

بکوبند. (۱) در حقیقت مدینه را بکوبند؛ زیرا قیس بن سعد در حقیقت کل مدینه و عماد مدینه بود، شهری که تولد گاه مثل قیس و امام حسین علیه السلام باشد نباید ویران گردد حتی اگر معاویه و یزید ویرانی آن را بخواهند.

وی چون حمایت کش دولت علی علیه السلام بود، دوّمین عضد و بازوی امام حسین علیه السلام بود، افسوس که یک سال پیش از شهادت امام حسین علیه السلام به درود حیات گفت:

و امام حسین علیه السلام از دریچه ای که در باطن بر علل و اسباب اشراف دارد می دید که کوبیدن «قیس» امروز مقدمه کوبیدن مدینه در سال عام الحزّه است که به امر یزید مدینه قتل عام شد و سه روز اباحه شد.

از فقد این دو رکن بزرگ عالم اسلام امام حسین و قیس بن سعد مدینه قتل عام شد، چراغ نورپاش مدینه خاموش و کم نور شد، هزار و هفتصد نفر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شد و ده هزار نفر از مردم عادی کشته شدند. (۲)

با آن که خلیفه اسلام اگر چه ادعایی آن نباید بلدی که پناهگاه محمّد صلی الله علیه و آله باشد و چنین رجال می زاید و چنین رجال می پروراند؛ بگذارد خراشی به آن وارد گردد.

ص: ۱۱۵

-
- ۱- (۱) در بلاد ما هم برای کوبیدن هر عالم روحانی ذی نفوذی، اراجیفی در دست و زبان مردم ساده می نهادند. «معالم المدرستین: ۲۱/۳؛ جواهر التاریخ: ۴۰۷/۳؛ اعیان الشیعه: ۶۱۸/۱»
- ۲- (۲) تاریخ الطبری: ۳۷۴/۴؛ اصدق الاخبار: ۱۰؛ اعیان الشیعه: ۳۸/۱.

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَالْوَالِدِ وَ مَا وَلَدٌ (۱)

باید به رجال مدینه و حوزة مدینه با نظر اعجاب و احترام بنگرد.

چون در مثل است که همه راه ها به «روم» برمی گردد و باید سالگرد هزاره آنها را تجلیل کنند.

و برای کمبود معیشت اهل مدینه یا کمبود وسایل تحصیل و تکمیل اطفال مدینه و دانشگاه مدینه باید عوائد «بحرین» یا مقدار آن و برابر آن را که پیغمبر صلی الله علیه و آله آرزو داشت اختصاص به انصار اهل مدینه بدهد، دول اسلامی در راه تحقق بخشیدن به آرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق انصار اختصاص بدهند و در راه تجلیل مرده و زنده انصار اهل مدینه به آنها بدهند و بدهکاری پیغمبر صلی الله علیه و آله را به انصار اهل مدینه باید اول بلا اول دولت معاویه (اگر اسلامی بود) می داد که از برکت شمشیر انصار اهل مدینه به همه چیز رسیدند.

همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله تقسیم غنایم حنین کرد و بخشش بی دریغ به خاندان معاویه و ابوسفیان فرمود و چون این بخشش بی دریغ به قریش مکه سبب افسردگی اهل مدینه و انصار شد (۲) به موقع بود که وقتی معاویه به دولت رسید تلافی این عطیه را با عوائد بحرین که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داد که بحرین را به انصار اهل مدینه بدهد بکنند و اگر معاویه نکرد، امروز دول اسلامی باید به قدر عوائد بحرین از منابع زیرزمینی و محصولات دیگر بلاد اختصاص به مدینه بدهند برای

ص: ۱۱۶

۱- (۱) بلد (۹۰): ۱-۳.

۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۱/۱۴۵؛ صحیح البخاری: ۵/۱۰۵.

رفع نقائص و نواقص و کمبود مدینه برای معاش انصار یا تحصیل و تکمیل آنان و حقاً توانگران مسلمین و پادشاهان اسلامی اگر بخواهند حسن خدمت اهل مدینه را پاداش بدهند جا دارد چون آرمان پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله بود که اهل مدینه را بنوازد و نواقص مادی و معنوی آنها را با عوائد مثل بحرین جبران بکند.

باید پرچم مدینه به نفقه همه سران اسلام بالاتر از همه پرچم های جهان باشد و دانشگاه مدینه با نفقه همه ثروتمندان مسلمین پایه اش رفیع تر از همه دانشگاه های دنیا باشد و تازه تکافؤ با همت اهل مدینه در آن روز نمی کند ولی بدهی پیغمبر و ذمه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به اهل مدینه در صدد باشند که بدهند این آرمان دل امام حسین علیه السلام است.

و امام علیه السلام از تحقیر ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله کوبیدن مدینه و اهل مدینه را می بیند و می نالد.

باید شیعیان، امروز محل تولد امام حسین و قیس بن سعد را در مدینه دانشگاهی بسازند که برابری کند با تحقیرهای معاویه و به تاریخ پیغام بدهند که ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله محترم و مکرم است، چون آرمان او است، هر چه را او می خواهد که ما آباد کنیم و معمور داریم، ما به آرزوی او جامعه عمل می پوشانیم.

آری، امام حسین علیه السلام بعد در آرمان خود می گوید: باید بیمارستان برای بیماران هم بسازند و کانون توان بخشی هم برای معلولان درماندگان هم باید از نظر نیفتد، باید فکر «امام» را خواند تا امام را شناخت.

قوله:

«و الْعُمَى وَ الْبُكْمَ وَ الزَّمِنَى فِى الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةً لَا يُرْحَمُونَ» (۱)

«وَ لَا فِى مَنَزَلِكُمْ تَعْمَلُونَ وَ لَا مَنَ عَمَلٍ فِيهَا تَعِينُونَ وَ بِالْأَدِهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ» (۲)

در این قطعه چهره دیگری از اندیشه و فکر امام است که اهتمام به خلق در دائره وسیع تر می دارد و می گوید: کوران، و لالان، و زمین گیران فلج در شهرها مهمل افتاده، دلسوزی و رحم به آنها نمی شود.

و شما در منزلت و مقامی که دارید عمل نمی کنید و نه به آنان که عمل می کنند عنایتی می کنید.

امام صلی الله علیه و آله عملی را که شایسته آن همه امتیاز باشد، خدمت در راه افتادگان خلق می داند تا شهرت علمی در راه خدمت به خلق باشد و ذکر خیر و آوازه و نصیحت و صمیمیت و مهابت در خدمت به افتادگان خلق باشد.

و همه اینها از امر خدا است که فرموده و شما از آن تغافل می کنید یا غافلند.

و به صورتسازی و خوش و بش با ظالمان و ستمگران ایمنی می جوئید.

اینها ناله های امام حسین علیه السلام است، شما گمان می کنید ناله های امام حسین علیه السلام فقط در گودال قتلگاه بود و گفتگوها فقط آب برای خودش بود، نه،

ص: ۱۱۸

۱- (۱) در بعضی نسخ: «لا ترحمون».

۲- (۲) تحف العقول: ۲۳۸؛ بحار الأنوار: ۸۰/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۷.

شما بدانید این ناله ها بود که قضیه کربلا را برپا می کرد.

می فرمود: در شهرها ببینید کورها، کرها، لال ها، زمین گیرها، فلج ها، بی حمایت هستند، کسی برای آنها غمخواری نمی کند، زیر بازوی آنها را نمی گیرد، دارو و درمان برای آنها فکر نکرده، پرستاری از این طبقه نمی کند، به آنها رحم نمی شود.

کسانی که می خواهند فکر امام علیه السلام را ببینند، باید چهره امام علیه السلام را در پرتوآشنایی حتی بر لالان و کران و کوران و فلج ها بنگرند و از نور چهره اقدس امام باید حسینه ها در پهلو و پشت خود همه گونه مهد کودک برای کودکان بی سرپرست ساخته.

برای کورها تعلیمات خط و نقطه برجسته دایر کنند که اگر علاج کوری نشود، از آن روزنه به آنها روشنی بدهند.

باید برای حمایت لال ها شعبه ای در حسینه ها باشد که پیام امام حسین علیه السلام برای آنها به زبان آید و باید برای کمک به فلج ها با ساختن دست و پای مصنوعی عصا به آنها بدهند و معلوم دارند که امام حسین علیه السلام فرمان این گونه تأسیسات را داده، دست کم همه این افتادگان بدانند که اینها فرمان ها و فریادها امام حسین علیه السلام بوده و هست.

دنیای امروز متوجه اینها شده و ایران شیعه مسلمان هم خوشبختانه در حمایت از لالان و کران و کوران و معلولان امروز سهم زیادی دارد، تأسیسات اختصاصی برای اینها به پا کرده این باعث خوشوقتی است؛ ولی غصه از اینجا است که تازه است و بر عمر این تأسیسات بیش از سی سال نمی گذرد، در دنیای بزرگ هم

بیشتر از صد سال نیست که دولت‌ها این اهتمام‌ها را وجهه همت قرار داده‌اند.

شیعیان اگر از امام علیه السلام آن عمق نظر و دوراندیشی را دیده بودند، باید از پرتو نور امام حسین علیه السلام هزار و سیصد سال زودتر و هزار و سیصد بار بهتر این فکرها را عملی کرده بودند تا غم از چهره امام علیه السلام بزدايند و امروز جدایی و تفرقه بین این شئون با شئون دینداری و امام‌شناسی نمی‌افتاد.

ایامی که در تکیه دولت تهران تعزیه خوانی و شبیه‌سازی رایج بوده می‌گویند: عالم ربانی روشن بین مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی پیغام برای سلطان وقت ناصرالدین شاه مرحوم داده بوده که با این مخارج گزاف اگر بیمارستانی برای مسلمین بسازید امام حسین علیه السلام بیشتر خوشنود می‌گردد.

آری کلیساها تا آلوده نشده بودند و طلیعه و پیش‌قراول سیاست استعمار نگردیده و این کارها را به اخلاص می‌کردند تا اندازه‌ای سودمند بودند، اما همان‌طور که کلیسا وارث شیوه عیسی مسیح روح الله است، امام حسین علیه السلام بیش از آن وارث شیوه و شیمه عیسی روح الله است، در فروغ نور او چهره عیسی هم هویدا است، اشعه فروغ سر مبارک او بر دیر راهب هم نور می‌دهد.

بحمدالله در زمان ما دوشادوش خیریه‌ها در ایران مؤسسه‌هایی برای این قبیل خدمات درمانی و توان‌بخشی و تقویتی و نیروبخشی هم دائر شده است.

ولی ای کاش از امام حسین علیه السلام گرفته شده بود و از فرمان او نام گرفته و از او یاد گرفته بودند، اما امروز که از دنیای بزرگ یاد گرفته‌اند اگر چه رنگ کلیسایی ندارد و صبغه کلیسائی و مسیحائی بر آن نیست، اما فرماندهی آنها از امام حسین علیه السلام و کارکنان امام حسین علیه السلام هم نیست.

نام بیمارستان آیت الله نجم آبادی را عوض کردند «بیمارستان وزیری» بر آن نام نهادند، بیمارستان فیروزآبادی در ری و بیمارستان آیت الله حائری در قم کلمات امام حسین را بر سردر آنها نقش نکرده اند، تا ملت این خدمات را از مصدر اصیل اسلام و حسین اسلام ببینند.

در هر عاشورا خلایق سراسر بازارها به سینه می زنند حسین حسین. ای کاش رساله امام حسین علیه السلام را هم می خواندند که امام حسین از ما چه می خواهد، رساله امام حسین را باز می کردند و رسالت امام حسین علیه السلام را می خواندند و با هر دسته ای از سینه زنان تابلوی کلمات امام حسین علیه السلام با یکی از این خدمات درمانی و تقویتی و نیروبخشی و توان بخشی حمل می شد.

هوشمندی می گفت: شب عاشورا در کربلا- نذر و نذوراتی که از بالای صندوق امام علیه السلام برگرفتند کافی بود که مریض خانه ای و بیمارستانی برای بیماران زوار با آن ساخته شود، من از کربلا به نجف نزد مرجع آن زمان رفتم و این پیشنهاد را دادم؛ عذر این بود که لارای لمن لا یطاع. مثل این است که همیشه پای چراغ تاریک است.

در چهره امام حسین علیه السلام بنگرید: در این چهره اش که غمگین است و برای اینها شیون می کند، بلی شیون می کند و می نالد این متن رسالت امام حسین علیه السلام است می فرماید:

«الْعُمَى وَ الْبُكْمِ وَ الزَّمَنِ فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ لَا يُرْحَمُونَ» (۱)

ص: ۱۲۱

در معنی کلمه (مُهْمَلَه لَا يُزَحْمُونَ).

گویی می گوید: اگر عصای دست کورها نمی شوید و اگر زبان گویایی برای لال ها نمی تراشید و اگر پا و کمر برای فلج ها نیستید، دست کم حالا که نمی توانید آنها را سلامت بدهید تا به عمل و کار وا دارید، به اهمال نسپارید، مهمل نگذارید و لااقل می توانید به دیدار بیمارها و بیمارستان ها با دسته های گل بروید، بسته های هدایا برای آنها ببرید و با پاکت و کاغذ برای نامه های آنها و سفارش های آنها بروید.

برای کورها صفحه ها از خطوط برجسته و قرآن با حروف برجسته ببرید.

برای فلج ها دسته گل های دماغ پرور و شعرهای نشاط آور، و کتاب های بهجت افزا ببرید.

من می گویم که بر آنها نشان امام حسین علیه السلام باشد تا بلکه نشاطی به آنها بدهد و سلامت به آنها برگردد.

باز می گویم: و اگر از همه اینها عاجزید نسخه داروهای آنها را با نام شفابخش امام حسین علیه السلام بیارید که آرامش و اطمینان دل مریض باشد و کمک به اعاده سلامت بیماران کند، چون روح فداکاری خون و تن آن امام شهید را با خاک کربلا- آمیخته کرد و از درون ضمیر او حتی خاک کوی او هم این برمی آید که اعاده سلامت این طبقه افتادگان و دل شکستگان معلولان وجهه همت امام حسین علیه السلام بوده تا گویی کشته راه اینان شد.

خدا در تربیت او سهمی از «شفا» را قرار داده(۱) تا از خاک کوی او هم سلامت بیماران برگردد یا از آنها حمایت گردد.

و با اعاده سلامت به افراد کشور و سلامت قوای روح و بدن اجتماع، جمال عدالت و توازن قوا می آید که خود خیر اعظم است حتی اگر خدا هم جزا ندهد، بلکه به فرض محال اگر خدا هم نشناسد و آگاه هم نشود باز «خیر» است، چنان که جهاز بصر چشم اگر صحیح و سالم باشد خیر او است و وابسته نیست به آن که خدا جزای نیک بدهد؛ زیرا خیر بالذات است.

و چون وجهه همت امام علیه السلام اعاده سلامت به معلولان بوده، شرشر وجود او به خیر خلق متوجه بود و برای خیر خلق بود؛ براننده است که از عوائد قبر مقدس او و از نذورات و هدایای مؤمنان در شب عاشورا و همه ایام، خلق بیمارستان ها بسازند، آسایشگاه ها پدید آورند و مریض خانه های کامل و مکمل برای کورها و تراخمی ها تهیه کنند، برای فالج ها اسباب های مدد حرکت در دسترس بگذارند.

پیغام امام حسین علیه السلام به شیعیان که به گفته امام شهره آفاق اند.

آری، به علم و خیر و نصیحت و مهابت شهره آفاقند، از قبر او هم این ندا می آید که یک گوشه از رسالت من در جهان این بود.

و عجیب این است که: برای همه چیز حادثه کربلا- ما فغان می کنیم اما این رسالت و پیغام امام حسین علیه السلام را برای مؤمنان و برای دنیا نمی خوانیم که امام ما

ص: ۱۲۳

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۸۲/۴؛ وسائل الشیعه: ۴۲۳/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۵۰۹.

اعاده سلامت برای همه، حتی کرها و کورها و لالها و افلیجها هم امتیه و آرزوی او است و از مسلمین و شیعیان با شهامت و مهابت و شهرت، خواستار همکاری در انجام این آرزو است.

سکوت از این پیام و غفلت از این رسالت و مأموریت امام حسین علیه السلام به یک معنی کشتن امام حسین علیه السلام است. امام حسین علیه السلام در این پیام باز می گوید:

«و لا فی منزلتکم تعلمون (تعلمون)»^(۱)

و شما با منزلت و مقامی که دارید علم به احصائیه معلولان ندارید، آگاهی کامل و اطلاع و خبر صحیح ندارید که معلولان و عقب ماندگان و واماندگان چندند و چونند؟ - یا - (بنا بر نسخه تعلمون)

شما با منزلت و مقامی که دارید عملی در این راه و در این باره نمی کنید.

امام علیه السلام فرمود: با منزلت و مقامی که دارید؟ آیا چه مقام و منزلت را اراده فرموده است، جواب: منزلت و مقام شیعیان همان بود که فرمود.

شهره به علمید، به امور خیریه نامبر دارید و به نصیحت و صمیمیت شناخته شده دنیااید و به واسطه حمایت از خدا شهامت و مهابت در نفوس دوست و دشمن دارید، پس باید این شئون را در خدمت افتادگان و اعاده سلامت درماندگان در آورید.

«و لا من عمل فیها تعینون»

و در نمی آورید و نه به آنان که عمل و کارشان در این راه است و در عمل

ص: ۱۲۴

۱- (۱) تحف العقول: ۲۳۸؛ بحار الأنوار: ۸۰/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۷.

هستند عنایتی دارید که برای آنها کارسازی بکنید و رسیدگی به کار آنها بکنید یا دست کم تشکری از آنها بنمایید و مرحبایی به آنها بگویید.

معلوم می شود در عهد امام حسین علیه السلام اگر اقتدار امور به امام علیه السلام و شیعیان او و معاونان و مساعدان او واگذار بود و رسالت امام حسین علیه السلام انجام می شد.

مطابق این پیامی که می دهد که: «العمی و البکم و الزمنی فی المدائن مهمله لا یرحمون»

همه این افتادگان در همه مدائن و شهرها مورد توجه و چرخ فلج آنها مورد اصلاح قرار می گرفته، ولی در دولت معاویه هیچ اعتنایی هم به این طبقات رنجور و امانده نمی شده و معلوم می شود که عنایت امام علیه السلام این بوده که به همه بیماران و درماندگان باید سری بزند، از همه احوال پرسی کند و همه گونه بیمارستان و آسایشگاه بسازد.

امام علیه السلام در این جهت وارث موسی و عیسی و محمّد است، با این تفاوت که موسی در عیادت یک مریض که از صلحاء قوم بود، سهل انگاری کرد و عتاب و خطاب به او شد که «یا موسی مرضتُ فلم تعدنی.»^(۱)

اما امام حسین علیه السلام به شیعیان نیک خود که شهره آفاق در علم و خیر و نصیحت و شهامت و مهابت اند، همه را با مقامات بلندشان مسئول می گیرد که چرا همه معلولان و ناتوانان و درماندگان در همه شهرها و مدائن به همت شما و خدمت شما اعاده سلامت آنها نشده و دست کم اعانت مقدور در حق آنها

ص: ۱۲۵

۱- (۱) الأمالی، شیخ طوسی: ۶۳۰، مجلس ۳۰.

مبذول نگریده، پس گویی موسی یک دانه و یک جبه از خرمن احسان حسین علیه السلام به ارث برده است.

و اگر عیسی مسیح روح الله می گفت: ای بیماران و رنج دیدگان و خستگان بیاید، بیاید تا شما را عافیت دهم. (۱)

امام حسین علیه السلام خرمن احسانش بیش از عیسی بود؛ زیرا پیام می فرمود که: همقطاران از عصابه غیرتمند شیعه مسلمان با همه مقام و منزلت و شهرت علمی و نامبرداری از خیر و نصیحت و شهادت که دارند به همقدمی امام علیه السلام و به همراهی او و ارشاد او باید تا به بالین همه بیماران و واماندگان و درماندگان و معلولان و ناتوانان برونند نه چنان که عیسی گفت که: معلولان و ناتوانان بیایند و عافیت خود را بگیرند، نه نه بلکه امام و یاران و همه شیعیان رشید با هم به یاری و حمایت و نوازش و مساعدت این طبقات افتادگان و نظرای آنان می روند؛ احسان آن است که ما خود را به آنها برسانیم و پای آنها شویم.

زیرا آنها وامانده اند و پای آمدن ندارند، پس عیسی مسیح از حسین و همت او نیمانیم را گرفته و ارث از حسین علیه السلام برده است.

انجام این همه عنایت از مقام امامت ارثیه مقام نبوت است، بلکه تا با مساعدت نیکان شیعه مسلمان، افتادگان و واماندگان و معلولان سلامت را بازیابند و بعد از اعاده سلامت همه به پله بالاتر یعنی مقام عدالت برسند.

هر گاه مجسمه عدالت اسلام را با فلز زنده ای می خواستند به جای مجسمه

ص: ۱۲۶

عدالت آزادی امریکا بریزند، مسلمانان باید تصویر مسلم بن عقیل، شهید آزادی و عدالت را در پیش درآمد کتاب امام حسین علیه السلام بنمایند که نماینده کل معنی اسلام و مفاهیم و معانی مسلم به تمام معنی الکلمه است و سلامت جوی و سلامت خواه همه می باشد و پاسداری از عدالت می کند و در نمایش عدالت، دماء و اموال و اعراض و جان و مال مردم را در پناه خود نگه می دارد. و از پله عدالت تا «خیر اعظم» راه نزدیک است.

عضو ناسالم از وظیفه کار مخصوص و اثر مخصوص و فائده مخصوص وجود خود بازمی ماند و بعد از اعاده سلامت در شخص که کشور مصغر است و در کشور که شخص مکبر است.

اعضای کار خود را و جهازات بدن و روح فائده خود را می توانند بدهند سلامت و اسلام عنوان مختصری است برای همه اینها.

بعد با اعتدال فکر و مزاج سالم در اعضای بدن و تعادل قوای سه گانه روح به مقام عالی خیر اعظم نزدیک می شود که احسان و رحمت فوق عدالت اثر آن است و عدالت کم رنگ عصمت است و امام حسین علیه السلام وارث محمد رسول الله است که رسول اسلام است و مسلم بن عقیل نایب امام حسین و وارث فرمان او بود و مسلم به تمام معنی الکلمه بود.

و اسلام عنوان مختصری است برای همه اینها و کلمه تحیت مسلمین در موقع برخورد به هم، تعبیر از حسن نیت و سلامت خواهی شخص مسلمان برای همه دیگران است که می خواهد همه آنها هم مسلم باشند و سلامت را برای همه آنها بخواهند و همزیستی مسالمت آمیز را در ضمیر و اندیشه برای همه و با همه دارند

تا گویی همه کس پاسدار سلامت همه کس است.

و تعدی که اخلال به سلامت خواهی همه دارد و اعتدال داخلی نفوس را در کشور وجود، خود به هم می زند و کشور را در محیط بزرگ دچار عدم توازن و عدم تعادل می کند، شقاوت است و منفور و محکوم است، امت و شخص را از سعادت محروم می دارد نزدیکی به آنها نزدیکی با ظلمت است و صحبت حکام ظلمت شب یلدا است، امام علیه السلام از آن هم نکوهش و توبیخ می کند و می گوید:

شما نیکان شیعه با تملق گویی و ساخت و ساز دروغین نزد ظالمان ایمنی و امنیت خود را می خواهید و به دست می آورید و با خوش و بش با ظالمان و متعدیان آسودگی برای خودتان می طلبد تا از چنگال ظالمان ستمگران متجاوز مصون و محفوظ باشید، این کار تقدیس ندارد بلکه نهی دارد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر می گوید:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي غَيْرِ مِوْطِنٍ يَقُولُ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّه لَّا- يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ قَوَى غَيْرِ مُتَّعِعٍ. (۱)

و همه اینها و جمیع آنچه خدا از آن نهی کرده و تناهی از آن را خواسته، شما از آنها تغافل می کنید که امر او را اجرا کنید و پیغام او را برسانید رسالت شما و مأموریت شما این است حسینیها باید از بقعه خود این رسالت را برسانند حامل این رسالت باشند، راز این رسالت را برملا کنند و فاش کنند.

ولکن شما از این وظیفه و رسالت آن غافل هستید و تغافل می کنید.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) نهج البلاغه: نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر).

امام می گوید: مصیبت شما از مصیبت همه مردم و همه امم عظیم تر است که منزلت و مقام علماء را به زور از دست شما گرفته اند و شما مغلوب شده اید، اگر شما سعی می کردید. (۱) (الحدیث)

به دلالت ضمنی می گوید: این مصیبت از مصیبت کورها و لال ها و کرها بالاتر است.

از مصیبت فلج ها و فالج های زمین گیرها مرگ بارتر است.

از مصیبت بیمارها بزرگ تر است.

این چه مصیبت است؟ که امام حسین علیه السلام امتی را چنین مصیبت زده به اعظم مصیبت ها می داند و امام علیه السلام مبالغه گو نیست. به این قرار که امام می گوید: از مصیبت درجا زدن امت و وقفه و توقف که برابر با مرگ است مهیب تر است.

ص: ۱۲۹

از مصیبت هجوم دشمن به همه قلعه ها و دژها و از مصیبت آفت رسیدن به مزارع و جالیزکاری و شته و ملخ و ساس و سوس و آفت سن مخوف تر است.

از مصیبت مرگ اولاد و برادر خسارت بارتر است، چون آن مصیبت که در امت منزلت و مقام علما را به زور از دست آنها گرفته باشند، سرچشمه و مصدر همه مصیبت ها است.

فرمود: علما که باید در شما مصدر امور باشند، آنها را برکنار کرده اند. اگر شما سعی می کردید؛ یعنی اگر شما مردمی بودید که در سعی و کوشش برای حفظ منزلت و مقام مرجعیت برای علمای خویش بودید و سعی در احقاق این حق و پابرجا داشتن این مقام می کردید، تازه مغلوب بودید و به زور از دستتان گرفته شده، چون استعمارگر مقتدر و حيله گر و گستاخ تر است، در صورتی که خود شما هم سعی و کوشش در این باره نکرده در منزل آسوده نشسته و مساعی جمیله یا غیر جمیله ای مبذول نمی دارند.

تطبیق این وضع بر زمان ما خیلی روشن است؛ زیرا مقام و منزلت طراز اول فقها را در مجلس پارلمان از آنها گرفته اند و آنان هم خود سعی و کوشش در این راه مبذول نمی دارند و محرومیت فقهای عصر ما از مجلس پارلمان - مقننه و مجلس سنا در ملل دیگر حتی انگلستان و آمریکا و حتی اسرائیل نظیر ندارد؛ فکیف به ملل اسلامی معاصر و اما تطبیق بر زمان عثمان شروع شد که مقام ارجمند صحابه فقها را به نوباوگان بنی امیه واگذارند و نکبت ها و مصیبت ها شروع شد.

مقام فاتح شرق سعد وقاص را که از مردان کارگشته و آبرومند و عالم و

فقیه بود، قادسیه و مدائن را فتح کرد و صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، به جوانی بلهوس بی پروا مثل ولید بن عقبه بن ابی معیط واگذارند از کوفه تا امتداد ری و آذربایجان گرفتار، تحول شد.

و در بصره جوانی را مثل عبدالله بن عامر ابن کریز که جوان بود به جای پیران کهن صحابه مثل عتبه بن غزوان که سلمان زمان بود و بصره را او بصره کرده بود واگذارند.

و در مصر و قاهره عبدالله بن سعد ابی سرح را که مهدور الدم بود؛ حاکم بر مصر علیا و سفلی و بعد بر کل افریقا کردند.

و یمن را به یعلی بن منبه ثروتمند قریش واگذارند، مصیبت ها از اینجا شروع شد.

«ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» (۱)

امام علیه السلام این مصیبت را عظیم ترین مصیبت ها شمرد و بعد جهت آن را گفت.

فرمود: چون مجاری امور و احکام به دست علمای خدانشناس، علمای بالله است، آنان که امنای خدا بر حلال و حرام خدا می باشند.

و اکنون که این منزلت را از شما به تاراج برده اند، شما بزرگ ترین مصیبت زده اید، مصیبتتان از تمام مصیبت های خلق جهان اعظم است. (۲)

ص: ۱۳۱

۱- (۱) تحف العقول: ۲۳۷؛ بحار الأنوار: ۸۰/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۷.

۲- (۲) مجاری امور اگر به دست آنها جریان یابد، امور و احکام به طور صحیح جریان خواهد یافت و حسنۀ آن عظیم ترین حسنات است، چنان که از دست آنها گرفته شود. سیئه و شر آن عظیم ترین

«وَ اَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ»

اینک شما هستید که این منزلت و مقام را از شما به تاراج برده اند، نه فقط از تن شما پیراهن و عبا و روپوش را برده اند؛ بلکه تاج مکرمت را از سر شما برگرفته اند و تن و پیکر شما را از آن لخت و عریان نموده اند و مرا و امت را لباس تن و کلاه تارک سر را به تاراج برده اند.

تاراج خیمه های امام حسین علیه السلام و عریان کردن پیکر امام که بزرگ ترین مصیبت کربلا است از اینجا سرچشمه گرفته، از اینجا که منزلت و مقام علما را از شما و ما به تاراج برده اند.

آن منزلت و مقام در حقیقت پیراهن تن امام حسین علیه السلام و تاج مکرمت امت بود و تاراج آن تاراج همه چیز را در عقب آورد، آن مصدر همه نکبت ها است، همه نکبت ها از آن سرچشمه گرفته بود.

انواع سلب و تاراج را در دنبال تاراج این اشرف مقامات ببینیم، در این زمان خود ما دیدیم که اشرف مقامات تا ادنی مقامات از علما سلب شده حتی مسجدها

ص: ۱۳۲

که مرکز عبادات و محل اختصاص عبادت اهل ایمان است اختیارشان از فقها سلب است و در دست هر... غیر ذی صلاحیتی است.

ولایت در درجهٔ اعلی و در درجهٔ ادنی و درجات بین، همه از فقها گرفته شده و مسلوب و سنگرها یکی بعد از دیگری از دست رفته است.

ولایت درجهٔ ادنی در امور مختصر و در دائره کوچکی است که حفظ اموال دیوانگان و سفیهان محجور و غائبان و یتیمان باید به علما ارجاع شود، اموال بی سرپرست را برای صاحبانش، آنان باید نگهدارند و از مال غایب بردارند و به مخارج زن و فرزندش بدهند. اوقاف و موقوفات بی متصدی را و وصایایی را که وصی مشخص ندارند آنها باید سرپرستی بکنند.

میثی را که ولی ندارد آنها بایدشان غسل و تکفین و تدفین دهند.

و نماز بر او بگذارند و قضاوت و دادگستری و ثبت اسناد از آنان است. اینها و نظایر اینها درجهٔ متوسط و درجهٔ ادنی ولایت فقیه است.

و همه اینها الآن از فقهاء گرفته شده.

ولایت فقهاء، در درجه اعلای آن برتر از اینها است، امام اصل در دائرهٔ وسیعی ولایت دارد. اقامه حدود می کند، نماز جمعه برپا می دارد. امر به جهاد می دهد، خراج و مقاسمه بلاد را جمع آوری می کند، ضریبه در مواقع حساس بر سرانه بر مسلمین مقرر می دارد.

تصرف در انفال دامنه های کوه ها و بیابان ها و دریاها با او و به اجازه او وابسته است. اراضی خراجیه را قباله به معنی اجاره، او می دهد.

حکام را عزل و نصب می کند، عمال و کارگزاران را منصوب می دارد. اعلامیه

جنگ با دشمن را اعلام می‌دارد، عقد صلح با ملل دیگر می‌بندد.

اینها درجه‌ای عالی است و همه اینها از فقها گرفته شده و فقها از آن برکنارند و بین این دو درجه، فقها تصدیق قضا و دادگستری را عهده دارند.

درجات بین بین

حکم و قضا و دادگستری با آنها است. حکم حاکم شرع بر دو طرف نافذ است، اینها را هم از فقها و علما گرفته‌اند.

با آن که طرز تشکیل حکومت از نظر شیعه که از «تر» آن دفاع می‌کند این است:

ولایت در درجه اول با پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

آیه النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۱)

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (۲)

پیغمبر را مطاع مطلق معرفی می‌کند.

و آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ (۳)

قسم یاد می‌کند که مسلمین تا در مشاجرات خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بین خود

ص: ۱۳۴

۱- (۱) حجرات (۴۹): ۶.

۲- (۲) حجرات (۴۹): ۳۶.

۳- (۳) نساء (۴): ۶۵-۶۶.

حکم نکنند و حکومت ندهند مؤمن نیستند و ایمان نیاورده اند، آن هم باید از حکمی که تو کردی آنها در خاطر خود رنجشی احساس نکنند.

و برای بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امور مسلمین در درجه دوم، ولایت آن با امام اصل است و بعد از امام برای درجه بعد در زمان ما، وظیفه ارجاع به مجتهد فقیه است که به نیابت عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بر امور ولایت دارند.

و جدا از همه اینها فتوا می دهند، یعنی هر چه از ادله شرعی و مدارک شرع (کتاب و حدیث و عقل و اجماع) ادله چهارگانه استنباط کنند و بفهمند رأی آنها حجت است و در مورد مخالفت با واقع عذر خواهد بود.

(م) در ولایت فقهاء بر درجه ادنی و اعلی اگر مجتهد در میان نبود، باید آن کارها با نظر عدول مؤمنان با شورا انجام بشود و اگر عدول مؤمنان نبودند باید فساق مؤمنان آنها را با شورا انجام دهند.

مورد این قسم ولایت (به طور کلی) اموری است، پسندیده که شارع راضی به ترک آن نیست و نباید زمین بماند.

(م) همچنان که در قسم تصدّی محاکمات دادگستری و کتابت سند و اسناد هم باز علم به حدّ اجتهاد شرط است، نیز با قید مهم عدالت و احتیاط آن که تا عسر و حرج نباشد با «اعلم» باشد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشتن قبالة خانه را هم به شریح قاضی املا و دیکته فرمود.

ولی در قسم درجه اعلای ولایت که خلافت الهی است، شرط است که «اعلم و اورع و اعدل و اضبط» باشد، بعلاوه باید دارای حسن نیت بی حد و خیرخواهی و تمیز و تنفید کافی هم باشد.

با مجموع این شرایط او اولوالامر خواهد بود، تعیین قضات و سایر مصادر امور از او ممضی است. البته مقام اولوالامری او به حسب فرمان امام علیه السلام و نیابت از او است.

(م) فقیه و مجتهد همین که در علم فقه اسلام که علم حقوق خلق و نظام خالق آفرینش است اعلم بود و در عمل امین و عادل و در قوه تشخیص هوشمندتر و در قوه تنفید نیرومندتر بود، اداره امور خلق به نیابت از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام با او است و حکم او در امور خلق نافذ است.^(۱)

امتیاز شیعه به همین است که در اداره امور خلق و طرز حکومت، ولایت کبرای عامه را با طبقه افاضل امت می دانند. که اگر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام هستند به اصالت و گرنه به نیابت از آنان.

متفرع بر آن، آن است که دیگران از فقها که به آن مرتبه نیستند، به منزله معاونان و شریک و مساعد با اعلم در انجام کارها می باشند.

اگر در عرض هم هستند باید کارهای خلق را به شوری و شرکت یکدیگر

ص: ۱۳۶

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۴۰؛ من کلام له فی الخوارج لما سمع قولهم لا حکم الا لله، قال علیه السلام کلمه حق یراد به الباطل، نعم انه لا حکم الا لله و لکن هؤلاء یقولون لا امره الا لله و انه لا بد للناس من امیر - برّ أو فاجر، یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر. و یرفع الله فیها الاجل و یجمع فیہ الفی و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر، انتهى. نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶؛ ایها الناس بهذا الامر أقدرهم علیه و أعلمهم بامر الله فیہ.

انجام می دهند.

وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (۱)

و مصیبت امت این است که افاضل و طبقات فاضله بر کنار گذاشته شوند سپس بعد از فاصله گرفتن افاضل، اگر کار امت با روح اشرافی قشونی سرکش (طموحی) برگزار شود خطری عظیم است، اما از آن بدتر: آن است که آنها هم بر کنار شوند و کار حکومت با اصل سرمایه داری برگزار شود و بدتر از آن، آن که: با اصل فوضویت (۲) و هر کس هر کس باشد که همه همدیگر را خنثی کنند و از آن بدتر و مصیبت بارتر آن که کار را مستبد به عهده بگیرد که با صولجان (۳) خود همه ابرار و افاضل را بیرون بریزد تا نمونه های خیری در کار نباشد و اعظم مصیبت ها بار آید.

این ترتیب نزولی به حسب نظریه سقراط است، سیئات مستبد را در کتاب افلاطون بینند.

و امام علیه السلام که برکناری علما را از منزلت و مقام زمامداری، اعظم مصیبت ها شمرد در عهد اخیر معاویه بوده که امت اسلام تنزل های هبوط و سقوط را طی کرده و به آخرین درجه هبوط رسیده، دولت مستبد بنی امیه از عهد عثمان، مروان را کلید عقل خلیفه قرار داد و در عهد معاویه مثل یزیدی را ولیعهد

ص: ۱۳۷

۱- (۱) شوری (۴۲): ۳۸.

۲- (۲) فوضویت: هرج و مرج طلبی، حکومت بی قانونی.

۳- (۳) صولجان: چوگان، عصای پادشاهی.

مسلمین قرار داد و تمام اختیار را به حاشیه رانده و از مرکز قدرت به کنار زدند و مصیبت های عظیم و اعظم بر امت رخ داد.

از عهد عثمان این منصب ها واگذار به جوان های دیکتاتور شد، در حجاز مروان داماد عثمان مسلط بر اوضاع دربار عثمان شد. (۱) همه نمونه های خیر را از مداخله در دربار راندند و در عراق ولید بن عقبه بن معیط شرابخوار متجاهر به فسق را درجات ولایت بر امت دادند، از اقصی تا اعلی مراتب ولایت از کوفه تا آذربایجان و ری تا آخر مرز ایران به ولید واژگون واگذار شد تا مقامات کشوری و لشکری و مقامات و منصب های هزار و صد هزار را او عزل و نصب کند.

و در بصره تا سیستان و خراسان و سند به عبدالله بن عامر بن کریز بر عبد الشمس جوان واگذارده شد و نظیر آنچه در شرق کردند در غرب هم از مصر و شام تا افریقا کردند، عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بر تمام آفریقا گماردند و او آفریقا را جاروب کرد؛ (۲) ۱۲ هزار هزار نزد عثمان فرستاد، عثمان عمرو عاص را احضار کرد و این مبالغ هنگفت را به او ارائه داد تا ببیند و گفت: حیوانکها خوب شیر داده اند یعنی ملل آفریقایی، با این سخن خواست عذر خود را از عزل وی بخواهد که تو این قدر نمی آوردی. از این پستان های پرشیر نمی دوشیدی. عمرو عاص گفت: این گونه دوشیدن پستان حیوان کزّه و بزّه و بزغاله را زیان می رساند.

این تحوّل و تنزل کارش به جایی رسید که افلاطون پیش بینی می کند که مستبد

ص: ۱۳۸

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۹۹/۳.

۲- (۲) سیری در الغدیر: ۱۲۸؛ الثقات: ۲۴۵/۲.

خودخواه دیکتاتور همین که بر اریکه نشست و صولجان در دست گرفت، همه ابرار و افاضل و نمونه های خیر را از کشور جلای وطن می دهد و از داخله نفس همه دواعی خیر و فضیلت را می راند و همه شرور و سیئات را مرتکب می شود و تسلط می دهد و همه مصیبت ها را بار می آورد، خیرخواهان صلحای امت به مشورت دعوت نشدند، علی علیه السلام را در دربار نخواستند و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابن مسعود و عمّار یاسر و ابوذر که باید مساعد و مشاور و معاونان حاکم باشند زیر چکمه عثمان واقع شدند. حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام برکنار بود و ابوذر و صلحاً، در تبعید از مدینه و مالک اشتر با چهارده نفر سران از عراق تبعید بودند،^(۱) این تحول فجائی همان نکبت ها و مصیبت ها را بار آورد که «نصب یزید و عبیدالله زیاد» یکی از موالید آن بود. و قتل خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و قتل عام مدینه و بمباران کعبه درخشنده ترین اثرش بود و هشام بن عبد الملک یکی از نتایجش بود و به هم خوردن آفریقا و بغض از عرب ها که تا الآن هم در آفریقا مانده، از نتایج آن بود.

مگذر از مصیبت ها که در شرق بار آورد که کشته شدن سید الشهداء و جوانان آل بیت و کشته شدن زید شهید و کشته شدن یحیی شهید در خراسان، شرق را تا الآن در عزا و مصیبت فرو برده می گریانند، لباس سیاه پوشان با ابومسلم خراسانی هنوز می خروشدند.

ولید بن عقبه بن ابی معیط که در تمام احوالش متجاهر به فسق و فجور و

ص: ۱۳۹

۱- (۱) سیری در الغدیر: ۱۳۸؛ شرح نهج البلاغه: ۲۷/۳.

شرب و خمور بود به جای مرد کهن سعد وقاص که فاتح عراق بود به حکومت عراق آمد همین که ولید وارد کوفه شد. (۱)

واقدی گوید: سعد به او گفت: ای ابوهب! آیا «امیر» آمده ای؟ یا «زائری» و به دیدار ما آمده ای؟

گفت: بلکه امیر. سعد گفت: نمی دانم آیا من احمق شده ام؟ در این مدت که تو را ندیده ام یا تو هوشمند شده ای.

ولید گفت: نه تو احمق شده ای در غیاب ما و نه ما هوشمند شده ایم، لکن این قوم به حکومت رسیده اند و همه چیز را در قبضه خود می خواهند.

سعید گفت: می بینمت که راست می گویی. (۲)

در روایت ابو مخنف لوط بن یحیی است که ولید همین که به عنوان حکومت شرق به کوفه وارد شد، بر مسجد عمرو بن زراره نخعی یا (مجلس عمر بن زراره نخعی) گذر کرد، آنجا ایستاد عمرو بن زراره گفت: ای معشر بنی اسد! (۳)

ص: ۱۴۰

۱- (۱) روی الثقفی عن علی علیه السلام قال: دعانی عثمان فقال: اغن عنی نفسک ولک عیر اولها بالمدینه و آخرها بالعراق. فقلت: بخ بخ قد اکثرت لو کان من مالک. قال: فمن مال من هو؟ قلت من مال قوم ضاربوا باسیافهم. قال لی او هناك تذهب؟ ثم قام الی فضربنی حتی حجزه عنی الربو و انا اقول له اما انی لو شئت لانتصفت. «بحار الأنوار: ۲۶۸/۳۱، نکیر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام»

۲- (۲) کتاب الاربعین، محمد طاهر القمی: ۵۸۰؛ بحار الأنوار: ۱۵۰/۳۱.

۳- (۳) مغیره بن زراره اسیدی که جزء چهارده نفر ملوک عرب بودند که به دیدار یزدگرد رفتند؛

عثمان برادر عزیز ما به روش و شیوه بدی با شما روبرو شده؟ آیا این از عدل او است که پسر وقاص را، مردی افتاده و نرمخو و خوش برخورد و سهل و خویشاوند است از ما بگیرد و برای ما بدل از او و به عوض او برادر خودش ولید دلقک فاسق فاجر کهنه و نو را برانگیزد.

گوید: مردم مقدم ولید را خطری بزرگ شمردند و سعد وقاص با او عزل شد و گفتند: عثمان ارجمندی و آبرومندی برای برادر خود می خواهد حتی با خوار کردن امت محمد صلی الله علیه و آله. (۱)

ابن عبدالبرّ در استیعاب در ترجمه ولید می گوید: مادر او «اروی» دختر کریز بن ربیع بن حبیب بن عبد الشمس مادر عثمان بود و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان است، کنیه اش اباوهب است، (۲) روز فتح مکه اسلام آورد، عثمان او را والی کوفه قرار داد و سعد وقاص را از آن عزل کرد، همین که ولید بر سعد وارد شد، سعد به او گفت: والله من نمی دانم آیا تو بعد از ما هوشمند شده ای؟ آیا ما بعد از تو احمق شده ایم؟

ولید گفت: ای ابا اسحاق! جزع و بی تابی مکن، سفره این ملک و پادشاهی نهار برای قومی و شام برای قومی دیگر گسترده می شود.

ص: ۱۴۱

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۵۱/۳؛ شرح نهج البلاغه: ۱۷/۳.

۲- (۲) الاستیعاب: ۱۰۳۸/۳؛ اسد الغابه: ۹۰/۵.

سعد گفت: می بینمتان به خدا قسم که ولایت بر امت را ملک و پادشاهی خود خواهید ساخت. (۱)

گوید: جعفر بن سلیمان از هشام بن حسان از ابن سیرین بازگو کرده که همین که ولید به عنوان امیر کوفه وارد شد، ابن مسعود نزد او آمد و پرسید که به عنوان چه آمده ای.

گفت: به عنوان امیر. ابن مسعود گفت: من نمی دانم آیا تو بعد از ما صالح شده ای؟ این مدتی که ما در عراق بودیم و تو در حجاز بودی؛ یا مردم فاسد و تباه شده اند؟ (۲)

اقدامات زیان بخشی در عهد او در کوفه رخ داد که همه اش از منکرات زشت بود و به طور قاطع بر سوء حال و زشتی افعال او دلالت دارند (غفر الله لنا و له)

وی از رجال قریش است که در ظریفه گوئی و حلم و شجاعت و ادب هم نام دارد، اصمعی و ابو عبیده و ابن کلبی و دیگران همه می گویند: ولید بن عقبه فاسق شرابخوار بد مستی و شاعر ارجمندی بود، اخبار او در شرب خمر با ندیم خود ابا زبید طائی زیاد است.

تا وقتی که از شراب قیئی کرد و محراب را آلوده کرد و کار بالا گرفت و شهود کوفه به حجاز رفتند و عثمان او را احضار کرد و حد شراب بر او اقامه شد

ص: ۱۴۲

۱- (۱) الاستیعاب: ۱۵۵۴/۴؛ بحار الأنوار: ۱۵۱/۳۱؛ اسد الغابه: ۹۱/۵.

۲- (۲) الاستیعاب: ۱۵۵۴/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۸۳/۳؛ بحار الأنوار: ۱۵۲/۳۱.

و به جای او سعید بن عاص بر عراق والی شد. (۱)

وی در عراق نیکان و صلحای عراق را به شام تبعید کرد، اما همین که به عراق وارد شد، دستور داد منبر کوفه را آب کشیدند، گفت: چون ولید بر آن جلوس می کرده آن را نجس و آلوده کرده، آن را تطهیر کردند.

گوید: همین که سعید بن عاص وارد کوفه شد حاضر نشد به منبر بنشیند مگر آن که منبر را تطهیر کنند و امر داد منبر را تطهیر کردند و گفت: ولید نجس رجس یا نجس رجیم است. (۲)

و اما سعید بن عاص در کوفه همین که مستقر شد منکراتی به نوع دیگر از او پدید آمد، اموال را مستبدانه برمی گرفت، البته در موقع نماز کیسه ها را در محراب می نهاد هر کس به نماز آمده هر چه حاجت دارد خود برگیرد و در پاره ای از ایام به عثمان نوشت که اراضی سواد آشیانه قریش است یا فطیر قریش است، همین جا شکافی در امت پدید آمد.

مالک اشتر که بزرگ تر عراق بود به صدا درآمد که آیا کشوری را که خدا به سایه شمشیر مسلمین به مسلمین داده آن را بستان خود و قوم خود، با بنیان و ساختمان برای خود و قوم خود می گیری؟

این را گفت و با هفتاد سوار به حجاز نزد عثمان به شکایت رفتند و سوء سیره سعید بن عاص را ذکر کردند و عزل او را خواستند.

ص: ۱۴۳

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۵۹/۳۱؛ شرح نهج البلاغه: ۲۳۰/۱۷؛ اخبار الولید بن عقبه.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۱۵۸/۳۱.

مالک اشتر و همراهان، روزهایی چند ماندند و پاسخ صحیح یا ناصحیح از عثمان درباره سعید نگرفتند تا آخر که به تبعید آنان منتهی شد. (۱)

ابن عبدالبرّ در ترجمه سعید بن عاص می گوید:

می گوید: این سعید یک تن از اشراف قریش است، عثمان او را به حکومت کوفه گمارد، سپس او را معزول کرد و باز ولید بن عقبه را حکومت داد، سپس اهل کوفه باز شکایت کردند، او را معزول کرد و دیگر باره سعید بن عاص را به کوفه برگردانید، اهل کوفه این دفعه او را راه ندادند و به عثمان نوشتند:

ما را نیازی نیست نه به «سعید» تو و نه به «ولید» تو. (۲)

گوید: در خوی سعید بن عاص تجبر و غلظت و شدت سلطان بود، اما از این مگذر که سعید بن عاص از بین راه بصره برگشت با عایشه نرفت و خالد بن سعید بن عاص و ابان بن عاص از هواداران علی علیه السلام بودند حتی در برابر ابوبکر هم.

اما مروان کار را در مرکز حجاز خراب کرد، چنان که به آشوب و شورش و قتل عثمان منتهی شد.

ابن ابی الحدید از واقدی و مدائنی و ابن کلبی و دیگران باز گو کرده و طبری و دیگر مورخان هم ذکر کرده اند که: «شورش‌های مصر به واسطه وساطت علی علیه السلام به راه مصر رهسپار شدند و بعد از سه روز راه برگشتند و صحیفه ای را

ص: ۱۴۴

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۵۸/۳۱؛ شرح نهج البلاغه: ۲۱/۳؛ نهج الحق: ۲۹۱.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۱۶۰/۳۱؛ الاستیعاب: ۶۲۲/۲.

در لوله انبویه ای (۱) معین همراه داشتند و گفتند: غلام عثمان را در موضع معروف به «بویب» سوار بر بعیری از ابل صدقه یافته اند و متاع او را تفتیش کردند، چون شک در او بردند این صحیفه را در آن یافتند و مضمون آن:

امر می داد به عبدالله بن سعد بن ابی سرح به تازیانه زدن عمر بن عدیس و عمرو بن حمق و تراشیدن سر و ریش آنها و حبس آنان و دارکشیدن دیگرانی از اهل مصر. (گفته شده که آن که صحیفه از او گرفته شد ابو اعور سلمی بود)

شورشیان نزد علی علیه السلام آمدند و از او مسئلت کردند که وارد بر عثمان شود و حقیقت این احوال را از او بپرسد، علی علیه السلام برخاسته و نزد عثمان آمد و از او سؤال کرد او قسم یاد کرد که من ننوشته ام و امر هم نداده ام.

محمد بن مسلمه گفت: راست می گوید، این کار مروان است، عثمان گفت: نمی دانم.

اهل مصر در این موقع در حضور بودند گفتند: آیا مروان بر تو جرأت می کند غلام تو را بر جملی از شتر صدقه بفرستد و با نقش مهر تو بازی کند و به عامل تو چنین دستورهایی غلیظ و کارهای عظیم انجام دهد و تو ندانی؟

گفت: بلی.

گفتند: یا تو صادقی؟ یا کاذبی؟

اگر کاذب باشی مستحق خلع هستی، چون امر داده ای به کشتن ما بی گناهان و عقوبت و شکنجه ما به ناحق، و اگر صادق باشی باز مستحق خلع هستی، برای این

ص: ۱۴۵

ضعف تو و غفلت تو و خبث بطانه و آستر داخله تو.

و ما مسلمین را نشاید که این امر را به دست کسی واگذاریم که بدون نظر او امور قطع و فصل می شود. برای ضعف او و غفلت او، پس خود را خلع کن. (تا آخر خبر)

که کار ثوره و شورش به کشتن عثمان کشید و امت اسلام پس از آن تا کنون مثل مار به خود می پیچد.»^(۱)

این مصیبت ها و نکبت ها همه از آنجا سرچشمه گرفت که منزلت و مقام علما از آنها گرفته شده و آنها از امور برکنارند.

در این قطعه سخن امام علیه السلام چهره روشن فکر و اندیشه امام علیه السلام و ضمیر اقدس او نمایان است، امام علیه السلام سخن از مصیبت بزرگ امت می گوید که حکومت با علما نباشد.

«و أنتم أعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منازل العلماء»^(۲)

و سقراط هم می گوید: باید حاکمان حکیم باشند و حکیمان حاکم؛ و گرنه شقاوت و بدبختی است.

و بزرگ ترین مسئله جهان آدمیت، حیات عدالت و حیات متعددی است که آیا کدام با سعادت است سقراط بعد از ده باب و در حقیقت ده کتاب مدینه فاضله

ص: ۱۴۶

۱- (۱) کتاب الفتوح: ۴۱۲/۲؛ موسوعه الامام علی علیه السلام: ۲۴۲/۳؛ بحار الأنوار: ۱۶۱/۳۱؛ شرح نهج البلاغه: ۱۴۹/۲-۱۵۰.

۲- (۲) تحف العقول: ۲۳۸.

خود نتیجه می‌گیرد که برادران افلاطون که طرف سخن با اویند در پایان بحث خود با سقراط باید اعتراف کنند که حق با سقراط است و جارچی در شهر برانگیزند که جار بکشد که برادران افلاطون قبول کردند که حیات عدالت و حیات سعادت است. مطلقاً (چه خدا جزای خیر بدهد و چه ندهد) بلکه اگر هم جزای نیک و خیر هم ندهد، باز عدالت سعادت است، حتی اگر خلق به شهرت نیک او را شناسند، حتی اگر خدا هم شخص عادل را شناسد باز سعادت‌مند است. و حال آن که خدا خبیر و آگاه است و خلق هم حساسند و مطلب را می‌گیرند و هر دو خلعت‌های خود را بر آنان فرو می‌ریزند.

و حیات متعدی ناراحتی و شقاوت است حتی اگر خلق اغفال شوند و با «پروپاکاند» لباس ابرار هم بر او بپوشند؛ باز متعدی تجاوز کار باخته هر چند انگشتر جیحس و خودۀ «هادر» بر سر بگذارد و با دم روباه خود را پنهان کند.

این رسالت امام حسین علیه السلام است که از روی نقشه و شالوده^(۱) رسالت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و تعجیبی ندارد که این پیام از امیرالمؤمنین علیه السلام هم روایت شده باشد و هر دو رساله تطبیق کامل داشته باشند؛ زیرا هر دو و همه از یک سرچشمه است.

امام حسین علیه السلام وارث امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست، ولی مرا دهشتی می‌گیرد از تطابق این رساله عظیم از این پدر شهید و رساله پسر شهید (علی والحسین علیهما السلام).

ص: ۱۴۷

۱- (۱) شالوده: شالوده، بنیاد، طرح و نقشه.

با رسالهٔ مدینهٔ فاضله افلاطون که با قلم افلاطون به نام سقراط عقول، استادش نوشته شده به طوری که حکومت عادل و متعدی در کتاب آن دو، عقل جبار گویی عیناً رونویس از همین رسالت امام حسین و امیرالمؤمنین این پسر رشید شهید حسین و پدر عظیم شهید امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ یا به عکس تا گویی حسین را چنان باید زیارت کرد که وارث عقول سقراط و افلاطون است بلکه به عکس افلاطون و سقراط وارث عقل حسین علیه السلام اند و تقدّم زمانی مانع ندارد. میرداماد با این که متأخر از بهمنیار و از فارابی معلم ثانی است گاهی می گوید: «قال تلمیذنا بهمنیار و قال شریکنا فی التعلیم» افلاطون عقل هم به زبان استادش سقراط عقول، تفاوت حکومت عادل و متعدی را نیکو برشمرده، حکومت عادل را مصدر سلامت همه فرد و ملت می داند و برای این خیر و مقصد بزرگ می گوید: باید مصدر حکم حکما باشند و حکیمان حاکم و حاکمان حکیم باشند و گرنه شقا و بدبختی است.

رسالت امام حسین علیه السلام هم مطلع آن از نهضت «مسلم شهید عدل» شد که سلامت فرد و ملت هدف آن بود، ضمانت صیانت دماء و اموال آرم آن و وظیفهٔ نهضت امام علیه السلام بود.

و بعد افلاطون سیئات حکومت متعدی را و انواع حکومت متعدی را با چهار درجه اش می شمرد که وبال ها و نکبت های هر کدام افزون می شود تا به آخرین درجهٔ سقوط می رسد که مصیبت ها و نکبت های آن اعظم مصیبت ها و شدیدترین نکبت ها است.

خطواتی که گام به گام به سوی استبداد و دیکتاتوری می رود؛ گام اول: بطش و

شلاق، گام دوم: شوکت و تجبیر، گام سوم: پاسبان ها و پلیس، گام چهارم: ارهاب و ایجاد هراس، گام پنجم: پامال کردن
خصوم که همه در کتاب اسلام و خلفای بنی امیه تحقق پیدا کرد؛ تدریج و تدرّج مستبد به این ترتیب خواهد شد.

ص: ۱۴۹

ترجمه حرفی از پیام

امام علی علیه السلام

ص: ۱۵۱

اکنون بقیه و نیم آخر پیام امام علیه السلام را هم بشنوید با ترجمه حرفی بدون شرح و بسط، چون مطلع نهضت او است.

می فرماید: (۱) اکنون هم اگر شما شکیبایی بر اذیت و آزار بکنید و در جنب

ص: ۱۵۳

۱- (۱) وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْإِذَى وَ تَحَمَلْتُمْ الْمُؤْنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصِيدٌ وَ إِلَيْكُمْ تُرْجَعُ. وَلَكِنَّكُمْ مَكَنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَ اسْتَشَيْلْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ. وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ فَأَسْلَمْتُمْ الضَّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَسْرَارِ وَ جُرْأَهُ عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِثْرِهِ حَطِيبٌ يُضَيِّقُ عَلَى الْأَرْضِ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعِيفِ شَدِيدٍ وَ مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ. فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي (لا) أَعْجَبَ وَ الْأَرْضُ (ظاهراً سقطى دارد) مِنْ غَاشٍ عَشُومٍ، وَ مُتَّصِدِقٍ ظُلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

ذات اقدس خدا مخارج و مؤونه لازمه را تحمّل نمائید، باز امور خدا به شما وارد می گردد و از طرف شما صادر می گردد و شما مرجع کارها خواهید شد، ولی شما خود سرسری گرفتید تا ظلمه را در منزلت و مقام خود تمکین دادید و امور خدا یعنی حکومت خدا را به ظلمه و اتباع آنها واگذاردید و آنها هم راه خود را باز دیده و در شبهات عمل و اقدام نموده و می نمایند و در شهوات دلخواه خود می تازند.

آن چه آنها را مسلط بر این کارها کرده آن فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زنده ماندن در دنیائی که ماندنی نیست و سر جدایی دارد، پس در اثر آن مسلط شده اند، ناتوانان را زیر دست آنها واگذارده اید تا برخی را برده و مقهور کنند و برخی را ناتوان یک لقمه نان و مغلوب نمایند، مملکت را به رأی خود زیر و رو کنند و رسوایی هوسرانی بار آرند. آری، به اندازه ای که خود نیز شرم آن را استشعار کنند، به اقتدا و پیروزی از اشرار دلیری بر خدای جبار.

در هر شهری از آنان خطیبی سخنور سخنرانی و سخن پرانی می کند و همه کشور اسلامی سراسر زیر پای آنها بدون نگهبان و حمایت کش است، دستشان در

همه جا باز است.

و مردم همه برای آنها و در اختیار آنها و به منزله بنده زر خرید آنهایند.

و هر مستی بر سر آنها زنند دفع آن را نمی توانند بکنند، این زمره بر سر مردم مسلط اند، بعضی شان جبار عنید، و دارای سطوتی است شدید، بر ناتوانیان سخت یورش برند، و برخی شان فرمانروا و مطاع اند که به خدای مُبدء و معید عقیده ندارند.

شگفتا از این وضع! و چرا در شگفت نباشم که در سراسر کشور اسلام زمین در تصرف نابکارانی است در یک سمت و یک طرف، زورگویی ستمکار زمین را قبضه کرده است.

و جایی دیگر زکات بگیر ظلوم ستمگر و در ناحیه ای دیگر حاکمی است که بر مؤمنان مهری نمی ورزد و شفقتی به آنها ندارد، پس خدا حاکم باد بر آن چه ما کشمکش در آن داریم و او قضاوت کند در آنچه ما مشاجره در آن باره داریم.

بارخدا یا! تو آگاهی که آنچه ما کشمکش درباره آن کردیم، برای رقابت بر سلطنتی نبود و همچنین برای خواهش افزونی حطام دنیا نیست و نبود، فقط برای این بود که معالم دین تو را و پرچم نشان دولت دین تو را برپا داریم و اصلاحات را در بلاد پدید آریم تا خاطر وحشت زدگان ستمدیدگان ایمن شود و به واجب و فرض و سنت و احکام تو عمل شود.

شما باید ما را یاری کنید و به ما حق می دهید (و اگر شما را نصرت ندهید و انصاف ندهید) ظلمه بر سر شما نیرومند می شوند و می کوشند در خاموش کردن نور پیغمبر خدا که پیامبر شما است.

ص: ۱۵۵

در ختام: خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی درگاه او انا به می کنیم و سرانجام با او است.

ص: ۱۵۶

بهتر است که اینجا از نیم اول، پیام امام شهید هم روحی فداه مجملاً بدون شرح و تفصیل آگاه شوید که از تحف عقول است.

از امام پاک سبط شهید ابی عبدالله حسین بن علی علیه السلام در یکی از پیام های طولانی این کلام روایت شده که در امر به معروف و نهی از منکر است.

و این کلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم روایت شده است.

عبرت بگیرید: آیا مردم از آن چه خدا اولیای خود را به آن موعظه پند داده، از گفتار بد و سوء ثنای بر زمامداران مذهبی و هم دیگر زمامداران پر علم و کم اثر در امم دیگر از جمله یهود که در سوره مائده(۱) می گوید: چرا ربّائون و احبار

ص: ۱۵۹

۱- (۱) اَعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ (مائده: ۶۶) وَقَالَ: لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - أَلَى قَوْلِهِ: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده: ۷۸-۷۹) وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَّالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ:

آنها، آنان را از گفتار خلاف، گفتار گناه آمیز بازنگرفتند ربّانیون یعنی علمای خداشناس و أخبار یعنی طبقه پر علم و کم اثر.

و باز در سوره مائده: ۷۸ می گوید: لعن شدند آن کسان از بنی اسرائیل که کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم.

از این راه که در آغاز معصیت کردند و سپس تعدی و تجاوز را در پیش گرفتند، از کار منکری که کرده بودند دست بازمی داشتند بسیار بد است آنچه همواره می کردند.

در تفسیر این آیه آمده که مثل شخص نابخردی که در قومی بدی و بدآموزی را بکند و آن قوم ساکت بنشینند به مثل کشتی نشینانی است که ببینند سفیهی کشتی را سوراخ می کند، اگر جلوی او را نگیرند کشتی غرق می شود و همه غرق می شوند.

سپس امام نکته آن که اینان از زبان عیسی ابن مریم و داود در این آیه محکوم به کفر شدند چنین بیان می فرماید:

که خداوند آنها را صرفاً برای آن نکوهش و عیبجویی کرد که آنها از ظلمه و ستمکاران که در میان آنان بود کار زشت منکر و فساد را می دیدند و آنها را از آن نهی نمی کردند، برای طمع به عوائدی که از آنها داشتند و استفاده هایی که از آنها می بردند و از ترس این که در محذور واقع شوند با این که خدا می فرماید: (بقره: ۱۵۰) از مردم نترسید و از من بترسید و فرموده: (توبه: ۷۱) مردان و زنان اهل ایمان باید ولایت بر آنها و حکومت بر آنها از خود آنها باشد، همه از یکدیگر حمایت و حراست می کنند.

و امر به معروف و نهی از منکر می کنند (توبه: ۷۲) خدا سبحانه، خود به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه خود آغاز کرده، برای این که می دانسته که هرگاه این فریضه ادا شود و برپا گردد، همه فرائض اقامه می شود، خواه هموار و خواه دشوار، و این برای این است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است.

به همراه رد مظالم و مخالفت با ظالم و قسمت کردن غنائم و عوائد بیت المال به طور صحیح و گرفتن زکات و صدقات از جا و محل و موضع آن و صرف کردن در موردش.

سپس شماها ایا گروه نیرومند (عصابه) دسته ای هستید به دانش و علم مشهور شهره آفاق اید. و به خیر مذکور و نامبر دارید و به خیرخواهی و نصیحت معروف و شناخته اید و در دل مردم به وسیله هیبت خدایی مهابتی دارید، مردم شرافتمند از شما حساب می برند و مردم ضعیف شما را گرامی می دارند و کسانی شما را مقدم می دارند که شما حق نعمتی بر آنها ندارید و استفاده ای از شما نبرده اند، شما واسطه و شفیع حوائجی هستید که بر خواستاران آن راه بسته می نمود و خود شما با هیبت پادشاهان و ارجمندی ابرقدرتان در راهها گام برمی دارید.

آیا همه اینها برای این نیست که مردم به شما رجاء و امید دارند که به حق خدا قیام می کنید هر چند از بیشتر حق او کوتاه آمده اید و به حق ائمه بی اعتنائی کرده اید و اما حق ضعف و ناتوانان را ندیده گرفته اید و اما حق خود را چنان که گمان می کنید مطالبه کرده اید.

پس نه مالی در این راه بذل کرده اید و نه جانی را برای آفریدگاری که او را آفریده به مخاطره انداخته اید و نه برای رضای خدا با عشیره ای درافتاده اید و شماها به درگاه خدا آرزوی بهشت او، و همجواری با رسولان او، و امتیّت از عذاب او را دارید، با آن که من هراس دارم، ای کسانی که بر خدا این تمناها را دارید که خشمی از جانب خدا از خشم های او به شما فرود آید، چون شما به مقامی از احترام رسیده اید که بدان بر دیگران برتری یافتید و در مقابل شما بندگانی که به خدا شناخته می شوند اکرام نمی کنید و حال آن که شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمندید و اکرام می شوید.

و به چشم خود ملاحظه می کنید که پیمان های خدایی شکسته شده و شما بی قراری و جزع و فزع نمی کنید با آن که برای نقض تعهد پدران خود فزع می کند و ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد تحقیر است و کوران و لالان و افلیجان در همه شهرها بی سرپرست و بی حمایت مانده اند و ترحمی به آنها نمی شود و شما به اندازه مقام و منزلت خود و در خور مسؤلیت خود کاری نمی کنید و نه به آنان که عمل می کنند عنایتی می کنید و با «ماست مالی» کردن قضایا و سازش با ظالمان، نزد آنها ایمنی به دست می آورید.

و همه اینها همانست که خداوند شما را بدان فرمان داده، از جلوگیری و بازداشتن دسته جمعی و شما از آن تغافل می کنید یا غفلت دارید.

و شما از همه مردم مصیبتتان عظیم تر است؛ زیرا منزلت های علما را با چیرگی از دست شما گرفته اند، اگر شما سعی و کوشش در این باره داشتید. و این برای آن است که مجاری امور و احکام به دست علمای خداشناس است که امین بر حلال

و حرام اویند و باید زمام امور به دست آنها باشد.

پس شمائید تاراج شده مات اختلاس و این مقام و منزلت از شما گرفته شده و سلب شده و این سلب و تاراج در حقیقت تنها به چیره دستی دشمن نبوده، بلکه سبب آن تا حدی تفرّق شما از حقّ و پراکندگی جمع شما و اختلاف شما در سنّت و شیوه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود با وجود دلیل روشن واضح.

تا گوید: اینک هم اگر شکیبایی بر آزار و اذیت کنید باز مرجع امور، شما خواهید بود (تا آخر).

بسیاری از مقطعات این پیام امام علیه السلام در خطب نهج البلاغه هم هست حتی همین پیام هم از پدرش امیرالمؤمنین هم روایت شده و به ظاهر روایت تحف العقول همه اش یکجا هم از امیرالمؤمنین روایت شده، لابد از منابع دیگری غیر از نهج البلاغه روایت می کند و تکرار آن از امام حسین علیه السلام هیچ گونه منقصتی برای امام حسین علیه السلام نیست؛ زیرا او وارث امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، حتی اگر از این ظاهره هم بگذریم که از مستحفظان امت محمد صلی الله علیه و آله بلکه از طبقه اولی مستحفظان امت است.

ص: ۱۶۵

نه تنها پیرامون رفع فشار از طبقهٔ سفلی و دفع ستم از طبقهٔ علیا دور می‌زند، که فقط دو سرحدّ جامعه اند و رفع ستم و فشار از آنها هم جنبهٔ مثبت ندارد نه، نه حاشا که همین باشد، بلکه ظهور اصلاحات در بلاد و برگرداندن معالم آیین خدا و ایمن زیستن ستمدیدگان از بندگان خدا هم آرزو است و در نقشه است. آنچه در این پیام از فکر امام علیه السلام چهره نمود چنان که دیدید؛ به طور مستقیم و بیان روشن راجع به طبقهٔ سفلی (کورها و لال‌ها و فالج‌ها) دستور حمایت داد و طبقهٔ اعلیٰ اجتماع یعنی علمای خداشناس و امنای بر حلال و حرام را دستور فرمود که باید اولیای امر امت باشند، ولی شوون جامعه منحصر به این دو امر نیست، چنان که طبقات جامعه هم منحصر به این دو طبقه نیستند، اینها دو سرحدّ علیا و سفلی هستند و ما بین جنس اعلیٰ و نوع سافل متوسطات هستند که تکلیف و تدبیر امر آنها در برنامهٔ دولت امیرالمؤمنین علیه السلام رهبر بالای سر آمده، عهدنامهٔ مالک اشتر را ببینید که طبقات فلاحین و فلاحات آنها و تجار و آداب تجارت آنها و همچنین همه را نظر داده حتی طبقهٔ سفلی را، حل

مسأله این است که: نقشه دولت امام همان بود که فرمود: بارخدا یا! تو می دانی که این مشاجرات ما برای رقابت بر سلطنتی نبود و نه برای تحصیل حطام دنیا هم نبود، بلکه برای ارائه معالم دین تو و اصلاح بلاد تو بود، تا همه بندگان تو ایمن باشند و به سنن تو و فرائض تو و احکام تو عمل بشود، نقشه اصلاح بلاد از جانب امام حسین علیه السلام همان نقشه دولت امیرالمؤمنین است و نقشه دولت امیرالمؤمنین هم همان اصول اسلام است، چیزی اضافه بر اسلام نیست، اسلامی است که روح آن از آن جدا نشده یعنی عدالت جدا از اسلام نیست. در نقشه دولت علی و آل علی همه امتیازات اصیل اسلام و اسلام اصیل جلوه دارد و آن امتیازات را می توان جملتاً در ضمن سه امتیاز کلی مندرج دانست، پیکر انسان کبیر هم مثل انسان صغیر سه عضو رئیسی دارد: مغز و قلب و کبد که باید هماهنگ کار بکنند، از دستگاه مغز و جمجمه و اعصاب حس هوش امتیاز علم جویی می آید و از دستگاه قلب و تلمبه مرموز و لوله های «اوورطا»^(۱) کار عدل جویی و رسیدن خون به همه جهازات حتی پوست می آید و از دستگاه کبد و ورید و شعبه های آن اهتمام به امر اقتصاد و تولید و زراعت و تهیه مواد معیشت و غذا انجام می گیرد.

کتاب مسلم بن عقیل ما سر تفوق شیعه را در این سه امر می داند. در تحت عنوان فجر اسلام نشان می دهد که از پیشانی مشعشع علی علیه السلام و مجموعه

ص: ۱۷۰

۱- (۱) لوله های اوورطا: (آورتی)، ام الشرائین، ارطی، رگهایی از بطن چپ قلب به وسیله رگ های دیگر خون به همه اعضا می رسد و آن بر دو قسمت است آورتی بطنی و آورتی صدری و آورتی صدری را وتین می گویند.

و دیگران تا روز بالا نیامد به دور دایره دیده نشدند و به همراهی نیامدند. و عموماً دیباچه صبح تکوین دولت، همان چندین مثل اعلی و مثل علیا هستند که در طلیعه اَمّت از افق مبین طلوع می کنند.

پس از شکفتن این فاتحه الکتاب در قرآن وجود بنیه کتاب خدا در هیکل انسان بزرگ تألیف می شود.

باید همه نفوس ناطقه، عاقله فکر خود را که قرآشان است، از روی این نسخه کتاب اول و آیات این کتاب تکوینی تنظیم و تصحیح کنند تا بیت معموری از تشکیل اَمّت اسلام محاذی بیت معمور جهان که خانه زنده است از خانواده های بشر بسازند.

که سراپا شهری معمور باشد تا حتی در و دیوار آن شهر هم زنده و گویا باشند.

و وحش و طیر آنجا از اثر توجه به عدالت از مردم نرمند و با مردم محشور گردند و نروند، ایمنی بیابند و نرمند.

و خدا اذن دهد که طبق نظام آفرینش، بنیان آن بیوت و خاندان ها توسعه و باز هم توسعه یابد، و بالا-رود و بالا رود تا مؤسّسات آن، جهان را فرا گیرد.

خواننده محترم

در این جلد چهارم مسلم بن عقیل و جلد پنجم امام حسین علیه السلام و شباب اهل بهشت، اوراق این قرآن را ورق ورق شده می بینی، اوراق این قرآن وجود را که امام مبین علی علیه السلام مصحح آن بوده و در گریبان نفوس قدسیه جوانانش، شهدای

اهل بیت، اوراق آن را صحیح، پهلوی هم چیده و طومار آن را پیچیده بود تا همه را قرآن ناطق کرده بود، زیر سم اسب ها و ستوران می نگری.

جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله از وجود خود در پیکر عظیم امت اسلام جهاز رئیسی قلب و مغز و کبد بودند.

اولاً: برای خلق به منزله سربند تقسیم متساوی آب و «آورطا» شریان تقسیم عادلانه خون در تنند.

ثانیاً: برای معیشت امت برای تحصیل مواد معیشت و مواد حیات به منزله قوه کبد قوای فرماندهی این ناحیه اند.

ثالثاً: برای پیکر امت به منزله دستگاه هوش جهان اند و مرکز هوشمندی جهان را که دماغ و مغز پیکر انسان کبیر است در امت می سازند؛ بنابراین جهاز هوشیاری عالم اند.

و این گنج دفین حیات را خدا در زیر دیوار خانه علی علیه السلام و آل محمد صلی الله علیه و آله دفن کرده تا خویش و بیگانه وقتی به «رشد» خود برسند، خود استخراج کنند. (۱)

اصلاح معیشت همه

اول بلا اول: دولت علی علیه السلام مواد معیشت را با شروط متساوی به افراد، متساوی می داد.

و ارزاق را تقسیم متساوی بر همه تقسیم می کرد.

ص: ۱۷۲

۱- (۱) أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا

شما که تقسیم عادلانه خون حیات را در پیکر یک شخص دیده اید و می دانید که حیات همه اعضا، به آن است، در پیکر امت هم ارزش این تقسیم را می دانید؟

تقسیم متساوی خون در تمام نسوج بدن، سرّ الاسرار توحید است.

در اهل بیت علیهم السلام چون نبض هم آهنگی با قلب هست تقسیم عادلانه رزق را بر پیکر بزرگ امت عهده دارند.

و تعادل قلب ضامن حیات همه امت است، این یک امتیاز در آل محمّد صلی الله علیه و آله و دولت علی و یک خصیصه در آل علی است که شهدای اهل بیت در آن میان به منزله عضلات قلب اند.

ثانیاً: امتیاز دیگری که در دولت علی علیه السلام بود که آن هم بسیار مهم است آن که: مبادی تولید رزق را از زراعت و صنعت و تجارت اهمیت می دادند. اگر تجارت را مولد بدانیم.

و از این رو تحصیل موادّ معیشت و غذا و حیات را به عهده ایادی تولید و مبادی تولید قرار می دادند نه به عهده فتوحات نظامی و غنائم جنگی و عوائد سلب و تاراج و غارت قشونی و عسکری که فناپذیر است و با توقف فتوحات، منابع می خشکد و قحطی می آید، بلکه به آب و خاک و ایادی کارگر و مبادی زراعت احاطه می دادند که هر دو مبدأ تولیدند و اتصال به طبیعت دارند که به طور لایتناهی قوای آن مدد و مایه دارد و نمی خشکد و بدین مناسبت این دولت جامعه را همیشه زنده و سرسبز و شاداب می دارند.

قوای پراکنده در جامعه را از رجال حیات بخش عادل و مفکر می ساخت.

اما حیات بخش: برای اعتنای به زراعت و تولید.

و اما عادل: برای تقسیم سهم همه به همه.

و اما مفکر: برای تشویق به علم و تعلیم و تعلّم و همان رجال؛ ذخیره هایی بودند که این دولت درخشانده برای جهان بزرگ فراهم فرموده بود. و همان ها قوای نامیه و منمیه مجتمع امم بودند که پیکر جامعه در نشو و نما و تغذیه و تنمیه و تولید مثل به آن قوا احتیاج داشت و برای امت ارزش مهمی داشت.

مرکز این قوه رئیسیه البته ارزش بی نهایتی دارد؛ زیرا عهده دار نموّ و تغذیه و تولید در پیکر مجتمع بزرگ امت است ارزش حیاتی آن به قدر ارزش حیات همه انسان کبیر است.

و آیا مرکز اصلی اولی این قوه رئیسیه قلب است؟ یا کبد؟ مبحثی است، ولی خود قوه در این دولت پخش است، در طبقات و افراد امت، و ضمانت کننده تولید معیشت از خود او است.

پس عهده دار استمرار بقاء نیز هست و مانند عوائد بادآور لشکری نیست که به کوچۀ بن بست برسد.

انبعاث قوه از مرکز ولایت است که پدری بر امت دارد و سپس در سایر فروع و شعب می روید.

انا و علی ابوا هذه الامّه (۱)

اهل بیت علیهم السلام که حامل نیت دل و ضمیر پدر بودند، بلکه به منزله نیت دل و ضمیر پدر بودند، کانون مرکزی آن را در امت تشکیل می دادند و لذا وجود آنها برای کیان امت قیمت حیات داشت.

ص: ۱۷۴

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۵/۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۸۵/۲، باب ۲۲، حدیث ۲۹.

قیاس دولت آنها به دول دیگر اسلامی که خود حامل فنای خود بودند غلط است.

دول دیگر عربی تحصیل مواد حیات را تنها به عهده فتوحات عسکری می نهادند و نهاده بودند و به همین نسبت، عرب اتکالی بار آمد، همین که جنگ ها تمام شد عرب هم به قهقری برگشت.

۳ - امتیاز سؤمین دولت علی علیه السلام این بود که جنبه تربیت علمی آن نضج فکری می داد و مراعات وجهه تقویت لاهوت و تقوا را می کرد، ارزش ایمان را بر سایر جنبه ها غلبه می داد.

اهمیت و اهتمام به آن را دوشادوش «حیات طبیعی» قرار می داد، بلکه اهتمام به آن را بیشتر از اهتمام به حیات می دانست تا آن که گویی حکومت علی علیه السلام حکومت یک فلسفه و قانون حقوق و قضا بود، پس مرکز هوشمندی را می ساخت که دماغ و مغز پیکر انسان کبیر است، در بحبوحه جنگ جمل شخصی از امیرالمؤمنین پرسید که توحید را چگونه می گویی؟

حاضران به او اعتراض کردند که در این موقع خاطرش پراکنده است؟

امام علیه السلام فرمود: بگذارید ما برای هم این جنگ و جهاد می کنیم، بلی می گوییم واحد است به دو معنا؛ و نمی گوییم واحد است به دو معنا، بعد شرح این چهار معنی را داد. (۱)

ص: ۱۷۵

۱- (۱) الخصال: ۲/۱، باب الواحد، حدیث ۱؛ التوحید: ۸۳، باب ۳، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۰۶/۳، باب ۶، حدیث ۱.

اهل بیت علیهم السلام همان مرکز هوشمندی و هوش جهان یا بگو، هوش امت اسلام بودند.

به کشتن اهل بیت علیهم السلام هوش را کشتند و پاکیزه تر از هوش را کشتند، چراغ هوشمندی امت، بلکه جهان را برای همیشه خاموش کردند.

دولت عربی بنی امیه و نظیر آن تنها روح سلحشوری و تحکیم نظامی می داد که عمل آن تنها همان چپاول و غارت است. و لازمه آن بعد از افنای مواد صالحه فنای خود دولت است.

به خصوص اگر این گونه دولت به دمیدن روح علمی در امت اصرار نداشته باشد و دولت بنی امیه نداشت.

و نیز تأکید و کوشش به زراعت و تولید و اقتصاد و تهیه مواد اولیه و تولید از طبیعت نداشته باشد و دولت بنی امیه نداشت، بلکه از سرمایه اندوخته دیگران فقط بر باید تا ادامه حیات بدهد.

و چون تنها فتوحات نظامی و جهت همت او است، امور تولید و اقتصادیات را راکد می گذارد و چون تمایل به علوم و افکار علمی را تعطیل می کند دانشگاه او دانشکده و مدرسه و معهد تدریس و تنظیم قانون و تعلم و تعلیم فقه و حقوق و معارف ناچیز خواهد بود.

و باز در اثر آن، صنایع مستظرفه کم و کمتر می شود و اختراعات و اکتشافات و ابتکارات ناچیز خواهد شد؛ جهان دولتی می شود که افراد خشن آن تنها صاحب دماغ حروب و غارات و نکباتند.

حاصل آن که خود حامل فنای خویشان است.

من در شرح نهج البلاغه «آسمان و جهان» «سما و عالم» نکتهٔ اصرار امیرالمؤمنین علیه السلام را به خطبه های علمی تذکر داده ام و سخنی در پیرامون این گونه سخنرانی های علمی از امام علیه السلام گفته ام که چسان با گرفتاری های شدید سیاسی، امام علیه السلام باز از مباحث لاهوتی و معرفه الارض و ژئولوژی و اجتماعی و فلسفی تا آن حد سخن می گوید:

در خطبه ای ذکر ابتدای خلق عالم و آدم می کند و از خلق دریا، و زمین، و آسمان، بار دیگر و از جنین، و ملخ، و طاووس، و مورچگان، و قلب، نوبهٔ دیگر سخن می گوید، و همچنین و همچنین.

امام علیه السلام می کوشد که دماغ حروب و غارات را در عرب اصلاح کند و از تب اشتیاق به فتوحات نظامی به نهضت علمی تبدیل نماید؛ تا در اثر آن در هزاران شهرها و قصبات، آلف الوف مدارس برپا شود.

امام علیه السلام می خواست از خوی خونریزی عرب بکاهد و روحیهٔ غارات را در عرب تبدیل کند به روح علمی و فلسفی و تمایلات علمی و همت های علمی و تا اندازه ای موفق شد. و به واسطهٔ این موفقیت بعدها فلسفه ترجمه گردید.

همین رویه روح پرور امام علیه السلام به جای خوی بد خونریزی عرب، روح علم و حکمت و تدبیر و اصلاح و آثار معنویّت نبوت و روحیهٔ علمی به عرب داده بود.

و چون محبت و علم دوستی و جهان شناسی و مباحث عرفان و توحید در میدان های جنگ فراموش عرب شده بود،

تبدیل محیط جنگ خیزی عرب، به القای این خطابه ها از زمامداران لایق با کفایت لازم بود که مستحفظان آثار بسازد و ساخت.

در اثر تربیت علی علیه السلام و زمامداری و این منبرها و خطبه های علمی، قضیّه عرب عوض شد.

عرب «طلیان شرق» و ایتالیای شرق است؛ یعنی در دزدی و بهادری عوض شد.

و پایتخت کوفه مثل مدینه، یونان شرق شد؛ یعنی کانون پخش انوار معارف و علم شد، مدینه از نفس روح پرور پیغمبر که روح قدس ثانوی است و کوفه و عراق از نفس علم پرور علی علیه السلام.

پایان اقتباس از کتاب مسلم بن عقیل و فجر اسلام، تفصیل آن در جای خود خواهد آمد و از کتاب مسلم بن عقیل می توان دید.

ص: ۱۷۸

چند درس از مراحل زندگانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام

اشاره

ص: ۱۷۹

اثنى على الله أحسن الثناء، وأحمده في السراء والضراء، اللهم أتى أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوه، و علمتنا القرآن، و فقهتنا في الدين، و جعلت لنا أسماعاً و أبصاراً و أفئده فاجعلنا من الشاكرين.

أما بعد: فاني لا أعلم أصحاباً خيراً من أصحابي و لا أهل بيت ابر و لا أوصل و لا أفضل من أهل بيتي. (١)

اللهم اهْدِنِي فِيْمَنْ هَدَيْتَ، وَ عَافِنِي فِيْمَنْ عَافَيْتَ، وَ تَوَلَّنِي فِيْمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَ بَارِكْ لِي فِيْمَا أَعْطَيْتَ، وَ قِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، فَانِّكَ تَقْضِي وَ لَا يُقْضَى عَلَيْكَ، لَا يَدُلُّ مِنْ وَالِيَّتِ، تَبَارَكَتَ رَبَّنَا وَ تَعَالَيْتَ. (٢)

ص: ١٨١

١- (١) خطبه حضرت سيدالشهداء عليه السلام در شب عاشوراء. «الإرشاد، شيخ مفيد: ٩١/٢؛ اعلام الوری: ٤٥٥/١؛ العوالم: ٢٤٣»

٢- (٢) دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله که به روایت اسد الغابه آن را به حضرت مجتبی علیه السلام یا به روایت احمد بن حنبل و أبو یعلی در مسندشان به حضرت سيد الشهداء عليه السلام برای قنوت نماز وتر تعلیم فرمود.

از برکت میلاد پربرکت این مولود بزرگی که طفلی بود و بزرگتر از جهان شد؛ در این مجمع به زیارت چهره های نورانی آقایان بهره مند شدیم، از خدا می خواهیم که عمل ما را خالصاً لوجه الله (خالص و مخلص) قرار بدهد.

در برابر یک مولودی هستیم که خودش بزرگ تر از جهان شد و اصحابش در جهان نظیر نداشتند، خودش در حادثه مهم عاشورا فرمود: «انی لا- أعلم أصحاباً خيراً من أصحابی» همچنین که خودش در جهان نظیر نداشت و بزرگ تر از جهان بود، اصحاب و یاران او هم بزرگ تر از مردم جهان بودند، فرمود: بزرگ تر از اصحاب خودم نمی دانم و آنچه او نمی داند هم نیست، و فرمود: من اهل بیتی و خاندانی اوصل و افضل از اهل بیت خودم و خاندان خودم نمی دانم.

ما در برابر یک چنین شخصیت بزرگی هستیم که فرمود:

سبقت العالمین إلى المعالی بحسن خلیقه و علو همه

ولاح بحکمتی نور الهدی فی دیاجی من لیالی مدلهمه

یزید الظالمون لیطفوه و یأبی الله ألا أن یتمه (۱)

آن رجلی و بزرگی که از همت او باید آموخت:

ص: ۱۸۲

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۲/۴؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۶.

این چنین شخصی که پایش در خاک و سرش از ثریا و افلاک بگذرد از جهان بزرگ تر است.

به من الهام شد که ما از این مولود بزرگ در برابر او با عرفان و شناسایی که به او داریم مسئولیتی نسبت به موالید نسل حاضر داریم، بلکه از مراحل عمر مبارک او مرحله به مرحله برای ما مسئولیتی تولید می شود، در دوران کودکی، بعد در دوران جوانی، سپس در دوران اخیر که برخورد به مقاومت با یک دنیا کرد برای ما مسئولیتی بزرگ ثابت می شود، و چه خوب است که ما مسئول در برابر او باشیم و او میزان الاعمال و امام هدای ما باشد، و رهبر او باشد. من خلاصه می بینم که از شش ناحیه، شش مرحله مسئولیت از برابری با این شخصیت بزرگ جهان برای ما و به ما متوجه است.

۱- مرحله اولی

مسئولیت اول: اهتمام در امر دوران حمل و ضبط امور جنین و اهتمام به حامله و مادر که باردار است، و اهتمام به او در هنگام میلاد و تولد، و بعد مواظبت در نامگذاری؛ و بعد در رضاع و شیردادن، برای این که در همه این قسمت ها(۲) که گفتم، اهتمام شدیدی درباره شخصیت او ضبط است با این که آن روزگار این اطلاعاتی که اکنون برای زایشگاه می باشد در پیش نبود، اما مع ذلک:

ص: ۱۸۳

۱- (۱) دیوان امام علی علیه السلام: ۴۸۲؛ شرح نهج البلاغه: ۲۶۱/۱۹.

۲- (۲) قسمت: نفس، روح، انسان، بنده.

دقیق ترین امر حمل این مولود ضبط است. ما می بینیم که این جمله در تولد حضرت او ضبط است (۱) که این جنین تولدش از قسمت چپ رحم مادر بود، و این اصطلاح در کتاب های «حدیث و سیر» به نام «فخذ ایسر» و ران چپ نوشته شده و امروز که خبرویتی در این جهت هست می بینیم که خیلی حساب دقیق است. با این که آن روز جهان، جهان تاریکی بود، آن روز این دقایق مورد اعتنا نبود که جنین گاهی در طرف راست مادر است و گاهی در طرف چپ مادر است و گاهی در بین چپ و راست در فم رحم واقع خواهد شد که مادر را خواهد کشت؛ یعنی بسیار برای مادر خطرناک است. و علم اثبات کرده که قسمت چپ بدن از قسمت راست، مغز اعصاب خود را می گیرد و از این جهت اگر طفل و جنین در قسمت چپ باشد قوی و نیرومند است، به عکس اگر در طرف راست باشد طفل آن قدر قوی و نیرومند نیست، و گاهی هم جنین ممکن است در خارج رحم اتفاق افتد البته او به پایان نمی رسد، و این مسئله مهم را متخصصان فنی، آنها که در زایشگاه ها دکتر این فن هستند، می فهمند که امری است مهم و در نظر آنها قابل ضبط، اما این اهتمام ها امروز مکشوف شده، در آن روز معلوم نبود که در خاندان ها چنین دقتی شود. توجه می فرمائید چقدر دقت در کار هست که حتی این ضبط است که حمل این مولود (حسین بن علی) صلوات الله و سلامه علیهما در طرف چپ مادر بوده، البته بعضی از محدثان ما از کلمه «فخذ یسری» اغفال شدند، گمان کردند این که از «فخذ یسری» پهلوی چپ خارج شده. محدثان ما

ص: ۱۸۴

متوجه نبودند که این اصطلاح فنی است، باید این را از متخصصان فنّ پیرسند، آنها گمان کردند یعنی سمت چپ سوراخ شد و بچه از قسمت پرده صفاق متولد شد، مثل این که اگر از مجاری خلقت طبیعی می آمد یک عیبی در آن بود و یک نقصی پیدا می شد، و عموماً بودن حمل و جنین در شکم مادر و وضع حمل به این ترتیب طبیعی که هست خیلی خیلی بد است، پس بنابراین پیغمبر صلی الله علیه و آله خیلی ناقص بوده که از طریق طبیعی آمده، همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام که از طریق طبیعی متولد شده، علیهذا: این مولود نباید از طریق طبیعی متولد بشود، باید از طرف ران چپ بشکافد و از آنجا خارج شود!!! چون این امر امر فنی و تخصصی است نباید به ترجمه تحت اللفظی اکتفا کرد. آنها به قدر لغت فهمی تصور فرمودند، متوجه نشدند که حساب این که این مولود به طرف چپ بود و خارج شد «از فخذ یسری» اشاره است به این وضعی که جنین گاهی در ظرف حمل در طرف راست است و گاهی در طرف چپ؛ ولیکن بعد در هنگام وضع حمل از طریق طبیعی البته انجام می گیرد، مثل این که شما از طرف شرق تهران و غرب تهران وقتی به حضرت عبدالعظیم می روید از دروازه شاهراه رسمی از دروازه حضرت عبدالعظیم می روید. لکن آنجا همان طور که از این خط سیر و مسیر معلوم رسمی (جاژه رسمی) بیرون می روید، گاهی می گویند که: ایشان از مشرق تهران آمده یعنی مبدأ اول را نشان می دهند. نمی خواهند بگویند که: ایشان از دروازه حضرت عبدالعظیم بیرون نیامده، می خواهند نشان بدهند که مبدأ خروج یا مبدأ حرکت از مشرق تهران بود (از سلیمانیه بود از دروازه ددلاب بود) همچنین گاهی که می گویند از مغرب تهران بوده، نمی خواهند بگویند که راهی

علی حده احداث شده و از راه جداگانه آمد، و البته پیداست که بعد از این که وضع حمل موقعش رسید و نهادن طفل آمد. آن ترتیبی که خدا خلق فرموده بسیار ترتیب شریفی است همان چه در نظر عامیة مردم در لگن خاصره و جهازاتی که در آنجاست به نظر عامیانه ذکر آن قبیح و ناپسندیده است؛ در نظر اطبا، اعضای شریفه است.

۲ - مرحله دوم

دیگر باره اهمی است نسبت به این مولود عزیز و گرامی در خاندان نبوت که شخص اول عالم به مادر سفارش می فرماید که تا من مراجعت نکنم پستان به دهان کودک نگذار و بعد در مراحل می بینیم که خود حضرت او مراقبت می فرماید که: انگشت در دهان کودک می گذارد (۱) و آزمایش می کند که کودک به اشتهای صادق شیر بخواد تا آن وقت اجازه بدهد که پستان در دهان او بگذارند و شیر به کودک بدهند؛ زیرا مادر مهربان از شدت افراط مهر گاهی نمی تواند خود را ضبط کند. همین قدر که کودک مختصر صدای گریه اش بلند شد پستان به دهان کودک می گذارد و گاهی کودک به واسطه زیادی شیر گرفتار سوء استمرار خواهد شد، یعنی دستگاه گوارشش، دستگاه قنات هاضمه اش، نمی تواند درست غذا را هضم کند و لذا حالت «تخمه» پیشی می آید و در تخمه دستگاه گوارش و قنات هاضمه این الیاف ثلاثه (برای قوه ماسکه و جاذبه و دافعه) اینها عملشان به هم خورده و از گون خواهد شد و طفل غذا را استفراغ

ص: ۱۸۶

۱- (۱) الکافی: ۴۶۴/۱، باب مولد الحسین بن علی علیه السلام، حدیث ۴.

می کند و در این استفراغ علیل خواهد شد به واسطه اختلال دستگاه گوارش، گاهی یک روز و دو روز یا بیشتر از یک روز و دو روز، یک ماه و دو ماه در اثر یک تخمه طفل علیل است، درست غذا به او نمی رسد، البته بنیه اش از دست خواهد رفت. اینجا می بینیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهتمام می فرماید (یا ۴۰ روز یا مطابق بعضی از روایات در تمام مدت شیر) اینقدر مراقب بوده با آن مشاغل مهمی که برای حضرت او بوده، خود با انگشت مبارک آزمایش می فرمود و بعد اجازه می داد.

این طریق صحیح جمع بین این احادیثی است که در این باره داریم چون بعضی اخبار به این صورت که شیر نخورد مگر از انگشت جد بزرگوارش و در بعضی جاها می بینیم که دایه ها برای حضرت معین شده که حضرت را شیر دادند و شیر مادر هم بوده. (۱)

گاهی دارد که حضرت فاطمه «اعتلت» عارضه ای پیش آمد که مادر نمی توانست به او شیر بدهد. در بعضی اخبار داریم چهل روز یا یک هفته حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشت مبارک را به دهانش می گذاشت، قدر جامعش این به دست می آید که انگشت وسیله آزمایش اشتهای طفل رضیع بوده، این حد اهتمام هم خیلی زیاد است برای یک شخص رهبری با آن مشاغل و گرفتاری های روزانه که بتواند به همه آنها برسد، به کارهای اجتماعی جامعه برسد و مع ذلک

ص: ۱۸۷

۱- (۱) مراجعه به مناقب ابن شهر آشوب و بحار الأنوار نمایید. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۰/۴، فصل فی معجزاته؛ بحار الأنوار: ۲۵۴/۴۳، باب ۱۱»

مراقب کودک هم باشد. ماها با این که شغل محدود کمی داریم، گرفتاری دنیایی خارج هم نداریم، اما تا بچه لبخند به روی ما نزند او را نمی گیریم بینیم و از بچه خود سراغ نمی گیریم، پس برای ما یک مسئولیت در برابر این مولود بزرگ (چون بزرگ تر از جهان شد) تولید می شود که نسبت به موالید نسل حاضر تا چه حد اهتمام و انضباط باید باشد یعنی مولود گرفتار تخمه نشود، در تمام مدت رضاع گرفتار پرخوری نشود و به اندازه ای که بنیه او به اندازه سر مو از ذخایر طبیعی آن کم نشود. طرز تغذیه کودک این قدر باید مورد اهتمام باشد. تنها تغذیه نیست، در اسم گذاری هم باز می بینیم حساب را سرسری نگرفتند، در موضوع اسم گذاری پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید چه اسم گذاشته اید؟ گفتند: یا رسول الله! بدون اذن شما ما اسم نخواهیم گذاشت اما میل پدر بزرگوارش فلان اسم بود. (۱)

حضرت او فرمود: فرزندان من مانند پسران هارون شبر و شبیر، حسن و حسین خواهد بود و به قول حسین علی اعظمی که می گوید: حسین تصغیرش برای تفخیم است و بلکه او می گوید: به جای لقب معروفی که از اسم حسن یا حسنین برای پدر بزرگوارشان انتخاب نموده اند و ما می گوئیم ابوالحسن یا ابوالحسین، او می گوید: ابوالحسین در تغلب، تقویت آن جهت را می دهد که حسین مفتخّم است.

ص: ۱۸۸

۱- (۱) «حرب» و این روایت را صدوق^۲ در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل نموده، لکن در علل الشرایع و امالی و معانی الاخبار لفظ حرب نمی باشد. «عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۵، باب ۳۱، حدیث ۵»

اسم گذاری امر بسیار بسیار مهم است، همان طور که بنیه بدن و خون بدن باید سالم باشد، باید بر مشاعر کودک هم آنچه وارد می شود (از دریچه چشم و گوش و هوش) می باید آنها هم در تحت انضباط و دقت کنترل باشد، حتی قنذاقه را که می جنبانند باید با کلماتی از این زمینه باشد، قنذاقه را می جنبانند (یا ام الفضل یا سلمی یا نغمه جبرئیل بود) همین طور که گهواره گردش می کرد این صدا به گوش طفل می رسید:

إن فی الجنة نهراً من لبن لعلی و حسین و حسن(۱)

همانچه ما در این مرحله گمان می کنیم طفل آن روزها زبان نمی فهمد، به زبان عربی یا فارسی یا زبان انگلیسی یا فرانسه آشنا نیست، بلکه به هیچ لغت آشنا نیست؛ پس اهمی نیست به این که با چه لغت با او حرفی بزنند. در اسلام می بینم این مرحله مورد اهتمام است. علم می گوید که: آن تارهای صوتی (که در گوش هست) و مربوط است به تشخیص صوت. این تارها از گاه دفعه اول وقتی باید به اهتزاز آید به یک صدایی آن را آشنا کنند که بعد وقتی که بزرگ شد و صدای آن کلمه به گوشش رسید یادش بیاید که با این صدا آشنا است. از این جهت اذان به گوش راست باید گفت و اقامه به گوش چپ. آقایان مسبوق هستید که در گوش سوم که گوش نهایی باشد (نه این گوش، لاله گوش، نه صماخ و سوراخ، نه هم طبله گوش و نه گوش وسط) بلکه گوش آخر (در طرف جلو و در طرف عقب) در طرف جلوسه تا هلالی شکل است که بر یکدیگر عمودی هستند

ص: ۱۸۹

و مایعی برای حفظ تعادل یعنی نگهداری تعادل بدن در وقت حرکت در آنها هست و در طرف عقب گوش یک قوقعة حلزونی شکل هست که حدود سه یا شش هزار تار در او است و هر تاری از آنها به یک صدای به اهتزاز درمی آید، و در آن وقتی که اهتزاز می آید ممکن است که آن لغت را نشناسد و اما این صوت (با این حد تُن صدا و زیر و بم آن) آن را تکان می دهد، مثل این که در آن خراشی ایجاد می کند، تأثیرش این است که بعد در بزرگی آن وقت که به لغت و زبان آشنا شد، آن وقت که زبان را دانست این صدا به گوشش آشنا است، در گفتن اذان و اُشهد اُنَّ مُحَمَّدًا رسول الله این رعایت است که تاری که حرکت کرده، در صماخ و در گوش او این تار آشنا با صوت حقایق و دعوت الهی به نبوت باید باشد.

درباره صوت و تصویر که علم مخصوصی است، این حساب روشن است که اگر در این طرف اطاق یکی از آن آلات صوت باشد چنانچه به یکی از سیم های آن ضربه ای وارد بیاورند و در طرف دیگر اطاق یک آلت دیگری باشد (که من نمی خواهم از آن اسمی در این مجلس ببرم) در تارهای مشابه این هم، عیناً این اهتزاز تولید می شود و در تارهای دیگر تولید نمی شود، پس چون گوش و تارها آنقدر حسّاس است و گوش و دستگاه هر کدام تمام صداها را قبول می کند و برای هر کدام اثری می گذارد، علی هذا مختصر خراش و کلمه بی جا و صوت بی جا، نباید به گوش طفل وارد شود. در آن مرحله ابتدایی ابتدایی ابتدایی، آن وقتی که هیچ لغتی و هیچ زبانی را او نمی شناسد. لکن باید اهتزاز اولین آن، اهتزاز مقدّس باشد. کلمه ای باشد مأنوس که بعد هم که بزرگ شود با آن آشنا باشد. این است

که: آن وقت باید اذان گفت، از همان جا بالای گهواره هم (اگر آن که گهواره را می جنباند بخواهد زمزمه و صوتی بکند) باید صوتی باشد که اگر آن طفل نمی فهمد، بعد که فهمید آشنا و دلربا باشد، آن صدایی به گوشش آشناست که در گهواره شنیده «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ» اسم بهشتی است، لبن شیر است، چون کودک معلوم است که شیر می طلبد کودک در آن حد شیر و لبن می خواهد، در این نغمه، زمزمه به گوش او می کشند که بالاتر از این شیر که در پستان مادر است در نشأت دیگری هم «لبن» هست که بالاتر از شیر است، نهرها از شیر است:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ لَعَلَىٰ وَ حَسِينِ وَ حَسَنِ

به مناسبت فکر کودکانه او باید گفتگو از لبن بشود، اما در عین حال برای لبن هم مدارج عالییه ای هست و گفتگو از مدارج عالییه و بهشتی که در پیش داریم، می شود که تا او آشنا با عالم بزرگ هم باشد. گفتگوی کودکانه هست اما در عین این که کودکانه است پله ای است و نردبانی است برای صعود و عروج به عالم بزرگ، همان طور که در دوران بازی کردن که با «ابورافع» با (مدحاه) بازی می کردند. «ابورافع» مولی رسول الله صلی الله علیه و آله است، ابورافع آن شخصیتی است که (له) کتاب فی السنن و الأحکام و القضا یا (۱) ابورافع خودش امین بیت المال است و زوجه اش سلمی برای صدیقه کبری قابله است، خود ابورافع با آن جلالت و مقام

ص: ۱۹۱

و شخصیت علمی که دارد و دارای کتاب و تألیف است، در آن وقتی که اصلاً کتاب نبود، او خود دارای کتاب و تألیف است که علامه می فرماید: «ثقه نعمل به»

این جناب ابورافع می فرماید: من به حسین علیه السلام در دوران کودکی او بازی می کردم با بازی مدحاه (مدحاه چیزهائی است گوی غلطان که یا از فلز یا شیشه باشد که به طرف یک گودالی می غلطانند، که وقتی او را پرتاب کردند یا با انگشت زدند، اگر در گودال افتاد برده اند و اگر در گودال نیفتاد باخته اند) جناب ابورافع طرف بازیش بود. می فرمود: وقتی من می بردم و باید سواری را بگیرم حسین علیه السلام نمی داد می فرمود: ابورافع تو می خواهی سوار کسی بشوی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را سوار دوش خود می کرده و از زیر بازی در می رفت. وقتی نوبت او می شد که او برده بود من می گفتم: پس من هم سواری نمی دهم چون تو سواری نداده ای، می فرمود: ای ابورافع! تو عارت می آید از آن کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به دوش گرفته، تو او را به دوش گیری. (۱) بلی، باید این طرف بازی هم مثل جناب ابورافع باشد که وضع کودک و حال آن را در نظر بگیرد و البته باید آنها بازی کنند اما در عین حال با مثل جناب ابورافعی باید که امین است و کلمه بدآموزی به زبان نمی آورد تا در گوش طفل بماند، به طوری که کودک بعد هم که بزرگ می شود و ابورافع را می شناسد می بیند که طرف بازیش صاحب تألیف کتاب و

ص: ۱۹۲

امین ائمت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «لکل نبی امین و امینی ابورافع» (۱).

پس از این مراحل این نتیجه را می خواهیم بگیریم که در برابر این طفل و مولودی که بزرگ جهان یا بزرگ تر از جهان شد، ما مسئولیتی نسبت به نسل حاضر و فرزندان آتیه خودمان احساس می کنیم، می فهمیم از آن روزی که فرمود:

«الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» (۲) (سالار جوانان بهشتی) ما می فهمیم که اسلام می خواست نمونه اعلای جوان و تربیت جوان را به ما بیاموزد، و این کلمه را می فرمود.

آن مراقبت های شخص اقدس و اطهر او از کودک در تمام این مراحل و دوران ها برای این حساب است که یک نمونه کامل اعلا (طفلی که صحیح و سالم باشد) از جهت آنچه در مشاعر از گوش و چشم آن طفل وارد می شود، نمونه اعلایی برای ما باشد.

پس معنای این حرف به این منتهی می شود که ما را راهنمایی می نماید که در برابر طفل و در برابر نسل حاضر، ما باید این مسئولیت را بفهمیم و این مراقبت را داشته باشیم و نسل دیگران نباید از نسل ما قوی تر باشد، باور بفرمایید که نصف ضعف ما مربوط به ضعف آن هنگام است و نصف اسیری ما مربوط به ضعفی است که در بنیه ما است، این که فرمود: مادر وقتی شیر می دهد به کودک به هر مضمه و مکیدنی معادل با عتق و آزاد کردن یکی از اولاد اسماعیل خدا به او اجر

ص: ۱۹۳

۱- (۱) معجم رجال الحدیث: ۱/۱۶۰.

۲- (۲) من لایحضره الفقیه: ۴/۱۷۹، باب الوصیه من لدن آدم علیه السلام، حدیث ۵۴۰۴.

می دهد،(۱) به چه مناسبت است؟ به مناسبت این که از شیر مادر طفل نیرو می گیرد، وقتی اعصاب او قوی شد، عضلات او قوی شد، بنیه او قوی شد، می تواند زنجیر اسیری و استعمار را هم پاره کند و نمی تواند به دست و پای او زنجیر بگذارند، حتی طرف بازیش اگر جناب ابورافع هم باشد نمی تواند از او سواری بگیرد و اما اگر در بازی و تفریح رفت و بچه را به دایه ای که درست مراقبت نمی کند واگذاشت یا تحاشی کرد از شیر دادن به کودک خودش یا از زیادی مهر و محبت بی نظم بچه را شیر داد که گرفتار تخمه(۲) شد و بنیه کودک از دست رفت، مولود زبونی خواهد تحویل جامعه داد و وقتی یک مولودی با یک نسل یا یک جمعیت ضعیف باشد، عقل ضعیف باشد، بنیه ضعیف باشد، خواهی نخواهی آزاد نخواهد زندگی کرد؛ یعنی اگر آزاد هم به دنیا آمده باشد بالاخره دیگران او را زیر زنجیر خواهند کشید و بند به دست و پایش خواهند گذاشت، یعنی آزادی دوره اخیر انسان مرهون به مراقبت و مواظبت دوران شیرخوارگی و دوران اولی او است، اگر مولود نیرومند داشتید نسل آینده تان آزاد است و گرنه نسل آینده تان هم مثل خود ما حکماً زیر زنجیر دیگران خواهند بود، این مسئولیتی است که ما از این مرحله اولی احساس و یا استنباط می کنیم.

و مرحله دوم این که همان طور که خون سالم باید در تن کودک باشد همان طور باید در مشاعر کودک بر چشمش و بر گوشش، بر مشاعرش سایه

ص: ۱۹۴

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق: ۴۱۱.

۲- (۲) تخمه: سوء هاضمه، بدی گوارش، فساد غذا در معده.

شخصیت های بزرگ بیفتد منظره های زشت و زننده ای در چشم و گوش بچه وارد نشود، چه از پدر و چه از مادر، و چه از مهمان ها، چه از بیگانه ها، ما می بینیم که در احادیث راجع به حسنین علیهما السلام دارد که همان وقتی که کودک بودند به اندازه ای که (یمشان و یتعثران) حاضر در درس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می شدند، در یک موقع پیراهن گلگونی به تن این دو آقازاده بود و وقتی وارد مسجد شدند نمی توانستند گام های بلند بردارند، پایشان به دامن جامه و پیراهن گیر می کرد (یتعثران) می افتادند، با این که مجلس، مجلس بزرگان بود لکن آنها شرکت می کردند، بعد می بینیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطبه را قطع کرد از منبر به زیر آمد، (۱) و کار را احاله به دیگری فرمود و احترام از این دو کودک کرد و شخصاً مباشرت این عمل را نمود، آنها را به آغوش گرفت، مقابل منبر روبروی خودش نشانید، ما از اینجا می فهمیم که این حد احترام برای کودک سرمشقی است برای ما، که پدران هر قدر بزرگ باشند باید برای این که کودک را نزدیک به خود و نزدیک به آتیۀ درخشان کنند از منبر به زیر آیند، باید سه پله پائین تر بیایند، کوچکی کنند، مراعات بزرگی مقام خود را نکنند. برای این که بزرگ تر از شخصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی نیست. و کار را احاله به نوکرها، لله ها، دایه ها نکنند که آنها این کار را انجام بدهند پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً خودش در مجمع رسمی و مقام رسمی و منبر که منبر خطابه بود و حضرت ایستاده مشغول به خطبه بوده

ص: ۱۹۵

۱- (۱) شرح احقاق الحق: ۵۷۸/۳۳، پاورقی؛ بحار الأنوار: ۲۸۴/۴۳، باب ۱۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۵/۳، فصل فی محبه النبی ایاهما.

و جمعیتی مستمعان این مجلس بودند که بزرگان جهان بودند و جهان را منقلب کردند، مع ذلک حضرت این احترام و این اهتمام را فرمود و به زیر آمد.

ما از این می فهمیم که باید از کودک خیلی احترام کرد تا کودک شخصیت بفهمد، اما اگر او رو به مسجد آمد، رو به درس آمد، رو به این که با بزرگان شرکت کند قدم برداشت، آنجا باید بزرگان به استقبالش بروند و سه پله باید پائین تر بیایند و جلو بروند و کودک را بگیرند، چنان که حضرت این عمل را کرد، عجیب تر آن که آنها را آورد برابر رو و جلوی خودش نشاند، بعد به خطبه شروع فرمود آن عملی را که گویند: افلاطون در درس نسبت به ارسطو می کرد که تا ارسطو حاضر نمی شد درس را شروع نمی نمود و می فرمود تا عقل بیاید، این احترام را برای این دو طفل نبوت حضرت مرعی می داشت، آنها را رخ به رخ می نشاند برای این که از طریق گوش و از طریق چشم، از هر دو استفاده بکنند چون کودک بسیار آماده است، تمام مشاعر کودک تشنه دنیا است. مثل مردان آزموده نیست که از دنیا، و از رنگ های دنیا، و منظره های دنیا به واسطه تکرارش سیر شده باشد و مصروف باشد چیزی را صد مرتبه ببیند، در خاطر او چیزی باقی نماند، کودک این طور نیست که جهان را ببیند و فرا نگیرد تمام مشاعر او تشنه زیبایی جهان است، چون باید جهان را در خود داخل کند و هضم نماید و بنای جدیدی در فکر و وجود خودش بریزد، در یک همچنین وضعیتی باید به داد کودک رسید و آن عملی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد برای کودک انجام داد. کودک را در مجلس مردانه وارد کرد و برابر روی خود نشاند و شروع به خطبه فرمود، آن وقت این کلمه عجیب را هم فرمود: فرمود واقعاً

اولاد این طور است که خدای سبحان فرموده یک گرفتاری است برای انسان و مثل این که منبع نیروی جاذبه که انسان را به اولاد می کشد یک منبع خیلی بالا است که به اختیار ما هم نیست، لذا من بی اختیار شدم وقتی این دو کودک را دیدم (۱) تا آنها را نشاندم راحت نشدم، از این خواست بفهماند که این گرفتاری کودک گرفتاری است که به اختیار هم نیست، پس باید بیشتر اهتمام صرفش کرد، من از اینجا این طور می فهمم که رخ به رخ نشاندن آنها مثل اذان گفتن روز اول است، معنای این حرف و این کار و نتیجه این عمل این است که: از راه چشم و گوش و هوش کودک تمام شخصیت بزرگ رهبر وارد در مشاعر او بشود و او بزرگی را در مقابل ببیند که باید پرواز کند و در آتیه خود را به او نزدیک کند یعنی آن بزرگی که در آتیه باید به او برسد، از آغاز در خاطر او، در چشم و گوش و مشاعر او باید وارد بشود، بنابراین حساب باید از منظره های زننده کودک را دور کرد، از کلمات بی جا، کلمات زننده بدآموزی ها نظیر این که به دهان کودک می گذارند که فحش بده، به مادر فحش بده، به داداش فحش بده، وقتی یک فحشی داد، یک بوسه از او بکنند، این بدآموزی ها کودک را در معرض زیان می گذارد، فکر او را باطل می کنند.

۳- مرحله سوم

در اینجا به یک مرحله بزرگتری هم می رسیم در این که شمایل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از یادگاری ها است که به همت والای همین بزرگوار، این کودک

ص: ۱۹۷

عزیز و برادر اکرمش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام برای جهان باقی مانده و حتی تمام ائمه علیهم السلام، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام هم از ائمه از پدران گرامیش شمائل رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که ضبط کرده اند، به این طریق ضبط نموده اند و اینجا مدرسه ما افتتاح می شود یعنی مدرسه طفل اسلام، مسلمین باید اول شخصیتی را که در جهان بزرگ می بینند به کودک القا کنند به جای ناپلئون و به جای پادشاهان خویش و بیگانه، باید آن شخصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و در این قضیه و گرفتن شمایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امام علیه السلام طوماری در این سن از حضور استاد نشر داده و سندش را هم ضبط کرده اند و حدیث آن می باید یکی از بهره های امشب ما باشد، به اعتبار این که شب میلاد مسعود این طفل بزرگ است. (۱)

بعد از این مرحله به مرحله چهارم می رسیم که أبو عبدالله الحسین علیه السلام پدر شده است.

۴ - مرحله چهارم

در این مرحله که راجع به افتتاح درس قرآن است، عملی را از وجود اقدس حضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء می بینیم که به ما می فهماند: برای تعلیم قرآن از اول باید راهی پیش گرفت و معلم خوب و اسلوب تعلیم خوب باید انتخاب کرد و به جایزه کلان و بزرگ هم باید معلم را تشویق کرد، این عمل اگر

ص: ۱۹۸

۱- (۱) به واسطه تنگی وقت از ذکر حدیث صرف نظر شد به کتاب عیون اخبار الرضا صدوق مراجعه شود.

چه به ظاهر کوچک است اما به حقیقت بسیار بسیار گران و بزرگ است.

ابوعبدالرحمن سلمی که در مدینه معلم قرآن بوده، به یکی از کودکان حضرت مولی الکونین أبو عبدالله الحسین (پسر یا دختر؟) سوره حمد را تعلیم کرد، طفل چون آن سوره را برای پدر عزیزش خواند، حضرت در مقابل این عمل جوائزی مرحمت فرمود، البته جائزه کلان بود، سه رقم بود، و هر سه خیلی ممتاز بود «حَشَافَةٌ دُرًّا» اولاً دستور فرمود: دهان معلم را پر از در کردند، ثانیاً «اعطاه الف دینار» هزار دینار به او مرحمت فرمود، هزار دینار به پول آن روز که پول طلا- بوده یعنی پول کاغذی نبوده، به او مرحمت فرمود این دو رقم تنها نبود سپس «أَعْطَاهُ أَلْفَ حَلَّةٍ» دستور فرمود: هزار حله به او عنایت بفرمایند حله پارچه ای است قیمت او هر چه فرض بفرمائید اقل- از کرباس که کمتر نبوده، هزار توپ کرباس یا هزار توپ مخمل یا هزار توپ ماهوت. در مدینه از این جایزه کلان برای تعلیم تنها سوره حمد سر و صدا بلند شد، حضرت علیه السلام در مقابل سیل اعتراضات جوابی فرمود، که این جواب ارزشش برای معلم و حق تعلیم بیشتر از تمام این جایزه ها و تمام ارقام بود، برای این که فرمود: این پیش کشی که من به او تقدیم کردم کجا و آنچه او به طفل من عطا کرده کجا؟ «أَيْنَ يَقَعُ مَا قَدَّمْتَهُ مِمَّا قَدْ أَعْطَى»

در این جواب جایزه کلان خود را تقدیمی پیش کشی حساب کرده نه خلعت، و پیش کشی غالباً چیزی است که به مقام بزرگ تر داده خواهد شد، از شخص کوچک تر به مقام بزرگتر تقدیم می شود، در مقابل نام عمل او را عطا فرمود و

فرمود عطای او، بخشش او. برای معلم مقام ارجمند بلندی قرار داد که مقام اعطا و عطا باشد و آن وقت تازه فهمید «أَيْنَ يَقَعُ؟» فرمود: این که من دادم کجا می رسد، به آنچه او به فرزند من عطا کرده؟ او تعلیم حمد نموده (۱) و این تاج کرامت قرآن است که از همه تاج ها بزرگ تر است و می دانید در حادثه عاشورا در شب عاشورا حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام رفتن دنیا را از دستش ننالید و تشکر می کرد، با آن حادثه خونین که در پیش رو می داشت می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبَوَةِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ.» (۲)

خدایا! تو را حمد می کنم که به ما نبوت عطا فرمودی و قرآن تعلیم ما نمودی، معلوم می شود علم قرآن در نظر او از همه دنیا، بیشتر است از همه دنیا بهتر است، و حق هم همین است، قرآن به ما همه چیز داده، علم داده، قانون داده، حیات داده، مبدأ و معاد عنایت فرموده، و ما الآن مثل اهل مدینه و مردمان عرب زبان نیستیم، ما فارسی زبان ها در پشت یک پرده غلیظی نسبت به قرآن و نسبت به دین هستیم، از جهت این که زبان مادری ما زبان قرآن نیست، زبان فارسی است گاهی انسان پنجاه سال درس عربی می خواند باز هم نمی تواند یک انشای عربی یا یک کتاب عربی را درست بخواند یا بنویسد، حجاب غلیظ زبان بیشتر از این کوه های سنگین و از دیواری روئین است (وَ زَادَهُ بَلَه) گرفتاری و بدبختی، بیشتر از این راه را برای فرزندان ما گِل کرده، در دبستان ها و دبیرستان ها برای این که

ص: ۲۰۰

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۶/۴، فصل فی مکارم اخلاقه.

۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۹۱/۲؛ اعلام الوری: ۲۳۷؛ روضه الواعظین: ۱۸۳/۱.

رژیم تعلیم خط، طوری شروع می شود که هجی حروف مفرده، و ترکیب آنها در کار نیست، طوری است که کودک دبستان و دبیرستان را طی می کند و ممکن است در فنون دیگر علمی یاد بگیرد و لکن نسبت به قرآن وحشت دارد و از قرآن گریزان است، من این عمل را وقتی درباره فرزندان خودم انجام دادم، آن وقت فهمیدم چقدر مشکل است. برای آن که می دیدم اینها از حضور مجلس قرآن و تلاوت قرآن استنکاف دارند، حاضر نمی شوند، بعد فهمیدم علت العلل آن است که نمی توانند بخوانند و کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد از کردن آن وحشت دارد و وقتی وحشت دارد در مجامع شرکت نخواهد کرد و بیشتر می گریزد. بعد از متخصصان فنی فرهنگ پرسیدم گفتند: که طرز شالوده ای که در فرهنگ ریخته شده شالوده باغچه بان بوده و شالوده این طور ریخته شده که کودک وقتی برسد به کلمه وَ الضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۱) هیچ نمی تواند بفهمد که این «الف و لام» «والضحی» چطور شد و چطور یای آخر «الف» شد و همین طور «و اللیل اذا سجی» برای این که شالوده را از اول این طور ریختند که کلمات را از اول کودک به صورت ترکیبی ببیند، آن هم کلمات با آن حروفی که ما در زبان فارسی داریم، بنابراین آن حروفی که لغت اختصاصی حروف عربی است آن ها را بیرون کردند، الف و لام شمس و قمری را بیرون کردند، کودک ما را پشت یک دیوار و جدار غلیظ ضخیمی قرار دادند، بعد هم درس هایی در پیش دارند که تا بخواهی رشته های زیاد دارد و در آن رشته ها دنیا و امید نفع دنیا

ص: ۲۰۱

هست و در رشته قرآن و علم قرآن مشکلاتش هست و امید نفعش نیست و این که کودک در پشت جدار است از آن است که انسان نسبت به چیزی که جاهل است وحشت از آن دارد، شما خانه کسی را که نمی دانید کجا واقع است با این که خطری هم در پیش نیست، فقط به پرسیدن محتاج است، مع ذلک خود این دیواری است که در پیش رو دارید لذا به طرف او نخواهید رفت، و بر شما مشکل خواهد بود، گذشته از این که امید نفعی هم در او نیست.

خلاصه مطلب این که: این شالوده که برای قرآن ریخته اند طوری کردند که تمام نسل آینده ما دبستان و دبیرستان و دانشگاه ما عاجز از این است که رو به طرف قرآن برود، دری به روی او باز نیست که برود، برایش مشکل است و امید نفعی هم نیست خلاصه این کلمه که آن مرد بزرگوار (مدیر کل) گفت. گفت: کسی که بخواهد قرآن را بردارد از اول که نمی گوید من قصد دارم قرآن را بردارم یک شالوده ای می ریزد که نتیجه کار این است، آقایان روشن بدانید که قرآن نه به معنی جلد و کاغذش که با ده تومان و صد تومان می توان خرید، نه قرآن به آن معنی که آمیخته با فکر و زبان باشد برای نسل آینده ما، برداشته شده است.

اگر بخواهید راهی به این منظور باز کنید، به عقیده من باید از طرف مردانی در میان شما جایزه هایی باشد خورد و کلان، مثل این مرد بزرگ جهان حضرت سیدالشهدا، برای هر مدرسه که نوباوگان آنها بتوانند قرآن را خوب بخوانند جایزه درشتی باید در مسابقه بگذارید اگر علاقمندید، و آن معلم یا مدیری که قرآن را بیاموزد برای او جایزه بزرگی بگذارید، اکتفا نکنید به حقوقی که از

طرف اداره فرهنگ می گیرد. و برای آن وزیری که اعتنای به این امر بکند و عملش دنبال قول باشد از فورمول های کاغذی بگذرد خانه بخرید و در جایزه و مسابقه بگذارد. شما بکنید نه فرهنگ، شوخی نمی کنم اینها از طور شوخی گذشته قانون تعلیمات یعنی تعارف یعنی روی کاغذ، البته خیلی چیزها در سخن تحویل ما می دهند، می گویند معلم نداریم، معلمی که به دختر و پسر شما یاد دهد نداریم، تعارف ندارد، نداریم دیگر، شما گمان می کنید چه باید کرد؟ باید زاری کرد و از دست فرهنگ گلایه و شکایت کرد. فرهنگ که به اختیار خودش نیست، حتی در این قسمت «علم دنیا» که می گویند: اولادان دنیا هستیم و برای مقابله با دنیا به طبیعت احتیاج داریم و پیشرفت دنیا و علم دنیا به عهده ما است، شالوده را یک طوری ریخته اند که آنجا هم از یک طرف درب دانشگاه به روی دانشجویان و نوباوگان به واسطه کنکورهای شدید و سختی که در بین هست بسته باشد، از طرفی دیگر حقوق معلمان پرارزش را به اندازه یک راننده ندهند تا آنها دسته جمعی استعفاء داده خارج شوند و معلمان خوب ما که در خارج تحصیل می کنند آنها را شرکت ها و ادارات خارجه نگذارند به ایران برگردند، در امریکا یا در اروپا نگه دارند.

«آقای درخشش» خلاصه کرده می گفت: من رسیدگی کردم که محصلان ما در امریکا هشت هزار و در اروپا دوازده هزار نفر هستند، دیدم سه طبقه و سه زمره هستند یک دسته آنهایی هستند که خوب تحصیل می کنند، آنها به ایران برنخواهند گشت؛ زیرا آنها را امریکا می خرد پول می دهد قبلاً کمک تحصیل به آنها می دهد، آن وقتی که محصل هنوز فارغ التحصیل نشده و مشغول تحصیل

است، از آن وقت او را خریده است آن قدر به دامن او آجیل می ریزد، کمک می کند، پول می دهد، و سور و سات و لوازم زندگی تهیه می کند که این محصّل به خاک ایران برنخواهد گشت، یک طبقه هم که اهل شانزه لیزه و تفریحند، درس نخوانده آبروی آمدن ندارند. یک طبقه دیگر هستند که متوسطند آنها برمی گردند اینجا هم آنهایی که پیچ و مهره ها را عوض می کنند آنان را به کار تخصصی فنی نمی گمارند، آنها را حواله می دهند برای جای دیگر که از پست خودش پرتاب شده، حاصل استفاده علمی چه علم دین و چه علم دنیا برای این ملت فلک زده در کار نیست.

پس باید دو فکر کرد: اما یک فکرش که راجع به تأمین دنیا است (جنبه علوم دنیوی دارد) آن را دیگران باید بکنند، اما نسبت به علوم دینی این به عهده زمره رجال دین است آیا حضرت سید الشهداء علیه السلام در خاندان خودش نمی توانست سوره حمد را به کودک بیاموزد با این که در حجاز است و لغت لغت عربی است، آموختن یک سوره حمد (فاتحه) چه اهمیتی دارد و کار مشکلی نیست و یک امر سهل و پیش پا افتاده است، آیا نمی شد؟ نه! مطلب این نیست، من اینجا که رسیدم حساب دیگر می کنم، می بینم که سه یا چهار مرتبه آقا خان محلاتی را کشیدند و وزن او را یک مرتبه طلا کردند، یک دفعه برلیان، یک دفعه نقره، یک مرتبه پلاتین، ابتدا من این عمل را به نگاه بد، نگاه می کردم، این عمل را شخص پرستی خیال می کردم بعد در سفر سال سابق که به بیروت رفتم و در بیروت و سوریا آنجا سفیر ما گزارش داد که مدارس اسماعیلیه در اینجا چطور به خرج و پول آغاخان برپا شده، فهمیدم که نه این پول توی صندوق

پس انداز شخصی نمی رود، این در یک حسابی است، اگر کسی بخواهد جمعیت خودش را نگهدار به فوت نمی شود نگه دارد، امروز نیست که به گریه و فوت بتوان شما نگهدار خودتان و نسل آینده تان باشید، امروز در مقابل اسرائیل و یهودی ها که پول خرج کن نبودند می بینید برای این که یک مراحل پیش بیایند پول خرج می کنند و دیگران و دیگران از آنها نمی خواهیم سرمشق بگیریم، از این رهبر جهان حضرت حسین بن علی علیه السلام که قرآن به خانه خودش نازل شده فرزند، فرزند خود او است، در منطقه حجاز است که عربی زبان مادری او است، مع ذلک به معلم ابوعبدالرحمن سلمی به ازای یک سوره حمدی که به طفلش یاد می دهد این سه رقم جایزه بزرگ را اعطا می فرماید به این وضع مخصوصی که دهان او را پر کرد از درّ، خود این منظره آوردن معلّم و پر کردن دهان او از درّ، البته باید سابقاً تهیه شده باشد لابد باید قبلاً بخزند و بعد مجلس تشکیل شود که در آن مجلس دهان او را باز کنند و آن را پر از درّ نمایند، خود این منظره سر و صدا خواهد کرد، بعد می بینید که در ظرف سه سال برای وزنه آغاخان می رفتند از بازارهای دنیا برلیان ها را خریداری کنند، آن سال که این وزنه را کردند، آقای بدیع زاده در هند بود گفت: من در آن جمعیت شرکت داشتم می گفت: صد و سی و دو کیلو وزن آغاخان بود، گفتم: آن قدر برلیان را از کجا تهیه کردند؟ گفت: از بازارهای دنیا تهیه کردند، چند سال اینها تمام بازارهای دنیا را گشتند، گفت: کیسه کیسه آماده بود و آن وقتی که آمد برای موازنه، با یک تشریفات معینی، شاید لباس زیادی هم پوشیده بود حالا هر چه بود، رفت در همانجا که کامیون ها را می کشند ایستاد آمدند، کیسه کیسه گذاشتند آن قدر

کیسه گذاشتند تا تعادل برقرار شد موازنه تمام شد، گفتم: خوب آن جواهرات چه می شد؟ گفت: تمام آنها صرف خیریه می شد، من فکر می کردم به حساب صندوق شخصی می رود، معلوم شد: خیر، مردم جهان فکر دارند، کار می کنند، خبر مسخره اش به ما می رسد، گفت: حتی اگر یک دانه برلیانی قیمت او چهارصد تومان بود حالا که از ترازوی موازنه بیرون می آمد او را چهار هزار تومان می خریدند، گفتم: با این پول چه می شد؟ گفت: صرف مؤسسات می شد که این نسل آتیه جوانان خودشان و فرزندان خودشان را با تأسیس مدرسه ها می توانند نگهداری کنند. جایی که شخصی مثل سید الشهداء علیه السلام این عمل ها را انجام بدهد مثلاً فرق دارد «حشافه دُرّاً» با این که بفرمایند که یک سیر دُرّ به ایشان تقدیم کنید نه این کار را نکرد، (در حقیقت) راندمان عمل تکافو باید بکند با ارزشش، عملی که انجام داده از دستگاه حنجره و زبان بوده آن وقت چه باید بکند؟! در برابر عمل باید مکافات اینجور و اینطور باشد، همان باید روی خود آن عضو حساب کند نفرماید که یک سیر «دُرّ» به ایشان تقدیم کنید، بفرمائید که خیر، بروید دُرّ تهیه کنید بیاورید دهانش را پر کنید، حالا پرکردن به چه ترتیبی بوده؟! به چه کیفیتی بوده؟! در هر حال یک انعکاسی دارد، خبر منتشر می شود عمده این است که خبر منتشر شود حساب، حساب تنها یک جهت یا دو جهت و سه جهت نیست حساب تبلیغ است «حشافه دُرّاً» تو به دهان طفل من سوره حمد گذاشته ای و دهان فرزند مرا طوری کردی که از دهان او دُرّ و لؤلؤ بیرون می ریزد، من باید دهان تو را پر از دُرّ کنم.

ناصر خسرو خیلی اینجا خوب گفته می گوید:

ملت اسلام ضیعتی(۱) است مبارک کشت ودرختش زمؤمن است و مسلمان

گرش بورزی به جای هیزم و گندم عود قماری بری و لؤلؤ عمان

ور متغافل بوی ز کار ببرند بیخ درختان و ساق کشتت کرمان(۲)

آقایان کرم هایی که الان به این درخت افتاده، انگل ها اطفال ما را از بین می برند، در مدرسه ایتالیایی ها درس خود را می گویند، بینید سروران من بزرگان من ایتالیایی و فرانسوی و دیگران مدرسه باز می کنند و اما ما اگر بخواهیم عمل رشید انجام بدهیم باید این طور کنیم که رهبر ما حسین علیه السلام کرد. پیغمبر درباره او فرمود:

«انَّ الحسین علیه السلام مصباح الهدی و سفینه النجاه»(۳) چراغدار ما که چراغ جلوی ما نگه داشته حسین است، این مولود بزرگ است که من گفتم: بزرگتر از جهان شد آن روز معمول نبود که هم وزن معلم «در» بکشند، به جان خودتان من گمان می کنم سرمنشأ و اساس این گونه احترام معلم از آنجا شروع شده، آغاخان را با آن هیکل و وزنش این کار را می کنند به اعتبار این که معلم مذهب است به این اعتبار است، حالا او خطا باشد یا صواب به آن کار نداریم،

ص: ۲۰۷

۱- (۱) ضیعه یعنی مزرعه.

۲- (۲) ناصر خسرو.

۳- (۳) مدینه المعاجز: ۵۲/۴.

اما این را که ابو عبدالله الحسین علیه السلام انجام داد می فهمیم، معنی معادله «حشافه درّاً» را که می فهمیم امام علیه السلام دهان او را پر کرد از درّ، اسم پیمانہ نیامده، اسم وزن نیامده، اسم عدد نیامده، امام علیه السلام پیمانہ را خود دهان قرار داد. پول هم هزار دینار به او مرحمت فرمود برای حوائج خودش، بلکه به این هم اکتفا نکرد فرمود که: هزار حلّه هم به او عطا کردند، در خیر راجع به قرائت قرآن دارد که روز قیامت وقتی آن کس را که قرآن را آموخته و ختم کرده (قاری قرآن را) می آورند تاجی از نور بر سر او می گذارند، ظاهراً در خیر دارد که پانصد سال راه شعاع آن نور می رود چون شعاع علم این طور است، الان از کتاب های شیخ طوسی (تا حال بیش از پانصد سال است) نور علم او که تاج مغزها است شعاع می دهد.

جمعیت طرفداران حسین بن علی علیه السلام، جمعیت عزاداران حسین بن علی علیه السلام این همه پولهایی که در عاشورا و اربعین خرج می شود و حسابش از میلیون میلیون ها بالاتر است، باید به تبعیت از این رهبر بزرگ این قدم را برداشت خانه بزرگی خرید، بالایش نوشت تقدیمی به آن وزیر فرهنگی که اهتمام بفرماید (در عمل) و به فرزندان این ملت قرآن را عملاً بیاموزد (البته با یک شرائط لازمی که باید باشد) به نظر من برای معلّم ها و برای مدیرها به نسبت خدماتشان جایزه هایی باید تعیین کرد و اسمش هم تقدیمی باشد، پیش کشی باشد، و به استقبالشان هم انسان برود و بداند که تازه او عطا کرده و به نسل آینده تعلیم قرآن نموده، آیا می توان کاری کرد که فرزندان ما یک یک تاجور بشوند؟ بلی با قرآن می توان تاجور بشوند اما نه تاج ظاهری، نه آن تاجی که جز برای یک نفر در یک کشور انجام پذیر نیست، بلکه تاج حقیقی که علم قرآن باشد، نه تنها قرائت قرآن باشد.

در مصر از من می پرسیدند که: آیا شما در دانشگاه شعبه هایی برای حفظ قرآن دارید؟ آنجا جایی است که ما باید خجالت بکشیم و بگوییم که نه، نداریم - از این مرحله هم بگذریم.

۵ - مرحله پنجم

اشاره

این که این امام، رهبر صلوات الله علیه گرفتار یک زمان تیره و تاریکی شده، زمانی است که بیست سال معاویه بر اوضاع مسلط است و قبل از آن سیزده سال زمان خلافت عثمان خلیفه اموی باز بر امور استیلا داشته و در این مدت دراز جهان اسلام را تیره کرده افکار را تیره و تاریک نموده است.

تا پدر و برادر بزرگوارش زنده اند وظیفه سنگین تنها متوجه او نیست، اما بعد از شهادت پدر بزرگوارش در سال چهل هجری تا سال شصت و یک در ظرف این بیست سال ده سال آن هم که امام مجتبی علیه السلام زنده بود مسئولیت تنها متوجه خود او (به تنهایی) نبود، بار سنگین به دوش او و برادر بزرگ او بود تا سال پنجاه هجری که امام مجتبی علیه السلام هنوز شهید نگشته بود، برای موقعیت حضرت مجتبی علیه السلام باز مسئولیت کمتر و فشار دنیا هم کمتر بود، هم وظیفه کمتر بود، هم مسئولیت کمتر بود، هم فشار دشمن خفیف تر بود، اما حضرت مجتبی علیه السلام که در سال پنجاه شهید شد، در این ده سال تا سال شصت که سال مرگ معاویه است مسئولیت مقاومت عجیب متوجه شخص خود حضرت شد، در این ده سال حضرت او گرفتار این تاریکی ها بود که دنیا را فرا گرفته بود، سراسر کشور اسلامی علیه او و خاندان او قیام کردند؛ خلاصه سران کشور در این ده سال علیه او و علیه حق قیام کردند با آن ستیزه ها و رشوه ها و صرّه ها و کیسه پول هایی که

معاویه به اشخاص می داد تا حدیثی در فضایل عثمان روایت کنند و همچنین در فضایل ابی بکر و عمر و اگر کسی حدیثی در منقبت پدر بزرگوارش علی علیه السلام روایت کند شهادت او دیگر مقبول نیست و از اعتبار به کلی می افتد، بلکه تحت شکنجه و مؤاخذة هم خواهد بود بلکه خورش هم هدر است (۱) به این شدت عمل عجیب مبارزه انجام می شد، از این طرف حکمی اعتبار می دهد به طرف مقابل به این اندازه که فرمان متحد المآلی از معاویه صادر شد برای تمام منطقه های کشور که هر کس حدیثی درباره منقبت عثمان (ذوالنورین) روایت کند اسم او را با نام پدر و مادر و کسانش ضبط نموده و گزارش دهید تا اسمش در دفتر ضبط شود. گزارش ها رسید و رسید، آن قدر دفاتر پر شد که خود مرکز دستور داد که دیگر کافی است یعنی (درباره عثمان کافی است) اینک هر کس درباره ابوبکر و عمر حدیثی از منقبت بگوید اسم او و پدر و کسانش را ضبط کنید تا در دیوان عطا حسابش مضبوط باشد، آن قدر روایت در سراسر کشور کردند که «مرکز» اطلاع داد که دیگر کافی و بس است (۲) مقابل این و برابر این دستور داده شد که هر کس حدیثی در منقبت علی علیه السلام بگوید اسمش در دیوان عطا ساقط است چون همه آن وقت قشونی و نظامی بودند. اسقاط از دیوان عطا معنایش این است که از نظام

ص: ۲۱۰

-
- ۱- (۱) عدّه مقتولان از شیعه در عصر معاویه به دست عمالش بالغ بر چهل هزار می شد و از خصوص عراق مرکز شیعه بوده، سیزده هزار تن (مجلد فتن و محن) (بحار الأنوار نقل از کشف الحق علامه حلی).
- ۲- (۲) سیری در الغدیر: ۲۳.

اخراج شده، بودجه اش تمام به صرفه دولت ضبط می شود بعد مرتبه دوم این که هر کس منقبتی از علی علیه السلام ذکر کند و بگوید یا متهم به این گونه امور بشود محکوم است. (۱) هیچ وقت دنیا نظیر این ندیده که در محاکم اگر کسی بر کسی اقامه دعوی کرد بدون بینه و شاهد قولش قبول باشد، خود این پیداست که مردم را به کجا کش کش می دهد (مثل این است که سگی را به جان کسی بیندازند) بگویند تو هر ادعایی کردی قبول است بدون بینه بی مدرک، بی دلیل، این پیداست که چه وضعی پیش می آید؟! گذشته از آن که «زیاد بن ابی» بعد از مغیره بن شعبه در عراق عملی کرد که طبقاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را درست و بهتر می شناختند، طبقه ایرانی ها از «حمراء» (۲) و «همدان» و «حمیر» این سه طبقه اینها را به کلی نفی بلد کرد و آنها را به طرف جزیره پخش و پلا کرد، چون در عهد امام امیرالمؤمنین علیه السلام در آن پنج سال وضع عراق این طور شد که امام آن حکومت اشرافی و دیکتاتوری عجیبی که در عهد بنی امیه بود که هشت طبقه بود، به کلی زیر و رو کرده و اصلاح فرمود. طبقه اول را می گفتند: طبقه عالی که «بکر»، «ثقیف»، «قریش» بود، آن طبقه عالی کلمه عالی اش می فهماند که یعنی چه؟! یعنی سوارند و باید اینها همیشه سواری بگیرند، این طبقه عالی همه چیز مردم در اختیار اینها بود، حتی در زمان عثمان حاکم عثمان عمرو بن سعید بن عاص

ص: ۲۱۱

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۳۸/۱، مقدمه التحقیق؛ الغدیر: ۲۹/۱۱، معاویه و شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- (۲) عدّه چهار هزار نفر از سپاه ایران در جنگ قادسیه ملحق به مسلمین شدند و آنها را حمراء دیلم می گفتند.

معروف به اشدق، متکبر بنی امیه یا سعید بن عاص که حاکم بر عراق بود (حالا این راجع به منطقه عراق به خصوص بود) در یک شب نشینی رسمی گفت: اَنَّمَا هَذَا السَّوَادُ بَسْتَانُ لَقْرِيشِ، مالک اشتر در این مجمع حاضر بود، به غلام هایش دستور داد آن منشی سعید بن عاص که این کلمه را گفته بود او را کشیدند و در همان مجلس کتکش زدند. چون مالک اشتر نفوذش در عراق خیلی زیاد بود، بیشتر از آن که «احنف» در بصره مطاع بود، او مطاع بود. می توانست رسماً در مجلس شب نشینی حاکم (استاندار) کسی را به چوب بندد معنی آن گفتگو (حرف آن منشی) این بود که می گفت: تمام سرزمین این کشور پهناور عراق که از فرات و دجله مشروب می شود همان که الان یک کشوری است (بستان لقریش) این لقمه الصباح ما است آن هم لقمه الصباحی که فطیر است هنوز «ور» نیامده. آری، یک لقمه کوچک است، مالک اشتر نهیب زد و گفت: این کشور به شمشیر مجاهدان اسلام گرفته شده و مال مجاهدان اسلام است، فرمان داد غلامان او آمدند و منشی را کتک زدند، سعید بن عاص به مرکز «عثمان» گزارش داده که اگر می خواهید عراق آسوده باشد این دوازده نفر باید تبعید شوند و نباید در عراق باشند (طبق تشخیص او اینها اخلاص گر بودند) این بود که فرمان رسید تبعید شدند، و اینها عبارتند از مالک اشتر، کمیل بن زیاد، جندب ابن زهیر، صعصعه بن صوحان و جمعی دیگر تا دوازده نفر این شخصیت های عراق، ناطق، شیعه، اینها همه (در زمان عثمان است) همه اینها به شام تبعید شدند، معاویه آنها را تحویل گرفت شب هایی انجمن کرد، با اینها گفتگو کرد صعصعه بن صوحان خیلی خوب

و متین جواب می گفت، معاویه به عثمان گزارش داد که من از عهده اینها بر نمی آیم، فکری بکن، از عثمان فرمان رسید که آنها را به حمص به عبدالرحمن پسر خالد بن ولید که او جبار عجیبی بود تحویل بدهد، معاویه دوازده نفر را تحویل داد به او، و عبدالرحمن که در صفین (ضبط شده) که سپر طلائی بالای سر معاویه می گرفت، مثل خالد بن ولید شجاع و قهرمان بود، قدرت دولت و نفوذ هم داشت، و شخصاً هم خیلی فظ و غلیظ القلب بود، عمل ناهنجاری با این بزرگان انجام می داد روزها آنها را جلوی اسبش یک فرسخ می دوانید، پیاده باید بدونند که هم حیثیت برای اینها باقی نماند، هم این وضع ناهنجار آنها را به ستوه و به جان آورد، تا بالاخره اینها اظهار ندامت کردند و به قول خودش اینها همگی توبه و اظهار ندامت کردند، آن گاه به مرکز به عثمان نوشت که اینها اظهار ندامت کردند و توبه نمودند، دیگر از این حرف ها نمی زنند، دیگر از این اخلاص گری ها نمی کنند، اگر اجازه بفرمائید به عراق برگردند و نامه را هم به دست یکی از خود این آقایان داد، آنها رفتند آنجا، و عرض توبه کردند، از طرف عثمان هم اجازه داده شد که اینها برگردند به عراق، برگشتند به عراق و مایه ای که گرفته شد برای انقلاب عثمان و کشتن عثمان از همین جا و از همین وضعیت شد، اتفاقاً برگشتن اینها عراق را منقلب کرد و کار به جایی رسید که رسید و این که سعید بن عاص مجبور شد به مرکز گزارش دهد و دستور بخواهد که چه بکنم؟ چون قبلاً تعهد سپرده بود که اینجور عمل ها را بدون مراجعه به مرکز و مشورت

مرکز انجام ندهد؛^(۱) زیرا سابقه داشت این سعید بن عاص در مرتبه اول از بس که با مردم عراق بدرفتاری کرده بود و بدرفتاریش از این قبیل بود که (يَخْضُمُونَ مَالُ اللَّهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ)^(۲) کلیه حقوق بیت المال مسلمین را به کجا می خوردند، مردم عراق او را بیرون کردند، سعید بن عاص این دفعه بیرون شد، دفعه دوم که برگشت مردم مانع ورود او به عراق شدند، انقلابی شد و او را راه ندادند، در این دفعه تعهد سپرد که بدون مراجعه به مرکز و مشورت مرکز «عمل تندی» انجام ندهد، روی این زمینه از مرکز خواست که چه باید بکند؟ و درباره اینها چه عملی انجام دهد؟ از مرکز فرمان رسید که او اینها را تبعید کند، این وضعیت دنیائی بود که یک نمونه اش «عراق» یعنی عراقی که مرکز صد هزار شمشیرزن مقتدر بود به این حالت عجیب در آمد، در زمان عثمان این وضعیت بود که مشاهده فرمودید، بعد از جنگ صفین است دیگر مالک اشتر کشته شده و شهید گشت، صعصعه بن صوحان نیز تبعید شده که معاویه او را از عراق به مدینه تبعید کرد و تا آخر عمر در مدینه بود، این رجال همه متفرق شده اند، تقریباً در حقیقت دیگر کسی را باقی نگذاشتند. عملی را که

ص: ۲۱۴

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳/۳۶۵-۳۶۶؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۳/۱۳۸-۱۳۹، اعیان الشیعه: ۳/۴۴۳.

۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۱/۲۸۹؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲/۴۹.

می خواستم بگویم الان از این کلمه سعید بن عاص برگردم به مقاومت اباعبدالله الحسین علیه السلام در برابر کشوری که همه حکام آن مثل عمرو بن سعید بن عاص و سراسر کشور اسلامی از مصر و یمن و عراق همه مثل عراق شدند، همان عملی را که می خواستم بگویم الان به عهده این رهبر بزرگ است یعنی حضرت سید الشهداء مولی الكونین روحی فداه و قبل از این که این عمل را بگویم تذکر می دهم (و این را هم فراموش نکنم) که در موقعی که امام علیه السلام از مکه رو به عراق و به طرف کوفه رفت و این حادثه خونین سال شصت و یک روز دهم محرم پیش آمد، پسر همین سعید بن عاص عمرو بن سعید بن عاص اشدق متکبر بنی امیه از مکه نامه ای به امام علیه السلام نوشت، تقاضا کرد شما برگردید «و حذرہ مِنَ الْبِفَاقِ وَ الشَّقَاقِ» امام علیه السلام در جواب نامه او این کلمه را مرقوم فرمود:

«لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحاً، وَ قَالَ أَنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^(۱) این کلمه را برای حاکم مکه عمرو بن سعید بن عاص امام علیه السلام مرقوم فرمود، برای کسانی که آن سابقه را داشته باشند خیلی نکته جالبی است، چون آنها طرز فکرشان این طور بود که می گفتند: «أَنَا السَّوَادُ بَسْتَانِ لَقْرِيشِ» تمام این کشور لقمه الصباح ما است لقمه ای فطیر و ور نیامده است، این حاکم الان به امام علیه السلام می نویسد که این راهی که تو در پیش داری راهی است که من تو را برحذر می دارم، از این راه نفاق و شقاق امام علیه السلام به او جواب مرقوم می فرماید و این آیه مبارکه را که در اعلان (آقایان) بود وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ تَذَكَّرَ مِي فَرَمَايِد: اِخْلَالِگَرِ آن كَسِي نِيَسْت كِه دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ

ص: ۲۱۵

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۲۹۲/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام؛ ابو مخنف: ۷۰؛ معالم المدرسین: ۵۹/۳.

الْمُسْلِمِينَ (۱) اشاره است به آیه مبارکه وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمَلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ می فرماید: اخلاص گر آن کسی نیست (بلکه به زبان قرآن چه گوینده ای قول و گفتارش بهتر است از آن کس) که دعوت او به سوی خدا باشد نه به سوی شخص پرستی «و عمل صالحاً» و عمل صالح انجام بدهد و کارش برای صلاح و اصلاح خلق باشد و حرفش هم اینست که «انّنی من المسلمین» من یکی از مسلمینم به تمام معنا از مسلمینم و مال مسلمینم، در مقابل آن کسی که می گفت مسلمین از آن منند، همه لقمه منند این را اینجا بگویم منظور من این معنی بود که در دنیای چنین تاریک، آن مردش که مسئولیت و وظیفه متوجه او است فقط این امام رهبر است سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تمام مردم همه به او چشم دارند، برای این که همه آواره شده اند .

امام علیه السلام در چنین موقعیتی دو چراغ روشن کرد یکی دعای عرفه آن دعای عجیب و دیگر این که در یک سال یا دو سال قبل از مرگ معاویه امام علیه السلام دعوتی به آن چراغ کرد اما آن، یک چراغ نبود. من اگر بگویم چهلچراغ بود کم گفته ام و یک چهلچراغ هم نبود، برای این که به عدد آن جمعیتی که در آن خیمه سلطنتی بودند (که یا هفتصد نفر و یا هزار نفر و بیشتر بودند) به دست آنها این چراغ را داد و به اطراف دنیا فرستاد، حسین علیه السلام دنیا را نورپاشی کرد این قضیه یکی از قضایای عجیبی است که تکافؤ و برابری می کند با همان تاریکی و ظلمتی که در این بیست سال معاویه بدون رقیب انجام داده، برای این که معاویه

ص: ۲۱۶

همین عبدالرحمن پسر خالد بن ولید را فرستاد با سم کشتند، رقبا را تمام کشته یعنی سعد وقاص پدر عمر سعد را که از صحابه بوده کشته، حضرت مجتبی علیه السلام را شهید کرده، کسی دیگر باقی نمانده و این هم وضع زمان بود، برای یزید هم ولایتعهدی را گرفته چون یکی دو سال به آخر اوست، در اینجا این اقدام رشید امام علیه السلام مقاومت مصلحانه ای بود که از اینجا هم ما مسئولیتی می فهمیم در کار هست.

امام علیه السلام دعوتی فرمودند از بازماندگان صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که تا این سال یعنی تا سال پنجاه و هشت زنده هستند (۱) و در این دعوت مثل این که از اولاد آنها هم دعوت فرموده که هر کدام خودشان نیستند اولاد آنها بیایند و مثل این که از تابعین هم دعوت فرموده که هر کدام صحابه پیغمبر را دیده اند اگر چه شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده اند، آنها هم بیایند این دعوت برای کجاست، این دعوت برای حضور در یک کنگره جهانی بزرگی است، در حرم کعبه در موسم حج آنجا که دست تجاوز متجاوزان در حرم نمی تواند با مردم کاری بکند، امام علیه السلام این جمعیت را در «منی» جمع آوری فرمود، البته ترتیبش را داد وقتی همه آنها جمع شدند این طور احصاء شد که حدود دویست نفر از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان جمعیت بودند و یک روایت دارد که هفتصد نفر جمعیت بود و یک روایت دارد «اکثر من الف» بیشتر از هزار نفر، اکثر از زبده ها و

ص: ۲۱۷

۱- (۱) این قسمت را مرحوم مجلسی در مجلد فتن و محن بحار الأنوار از چند مصدر که یکی از آنها، کتاب سلیم بن قیس است نقل نموده و به کتاب سلیم بن قیس ص ۱۶۵ مراجعه شود.

شخصیت های اسلام در این خیمه بودند، همه که حاضر شدند. اینها زبده های اسلام هستند، اینها از اقطار دنیا دعوت شدند، اینها از مکه که برمی گردند به اقطار دنیا پخش خواهند شد) مسئولیت را متوجه اینها کرد، امام علیه السلام کار را باید از آنها بخواهد.

کار چه بود؟

کار این بود وقتی که آماده شدند «واقعاً معنی اجتماع کنگره حج و کنگره اربعین» باید این طور باشد که هدر (بائر) نباشد، آن موقع خود امام علیه السلام قیام کرد مثل این که کرسی بوده چون بعد دارد «نزل» معلوم است کرسی بوده «برای هزار نفر لابد پیدا است باید برای خطیب کرسی باشد» بعد فرمود: که این طاغیه این سرکش («هائ» طاغیه برای مبالغه است، دیکتاتور همین دیکتاتور سرکش) می بیند چه کرده با ما، با شیعیان ما، و چه کرده با دنیا، من شما را خواستم و دعوت کردم در اینجا و از شما می خواهم «و آنشد کم بالله (و ناشدهم)» که من آن چه را الان می خوانم این ریزی را که من می خوانم شما هر کدام درک صحبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را کرده اید و شاهد قضیه بوده اید و خود به گوش خودتان شنیده اید، بگویند شنیده ام و هر کدام خود شنیده اید و درک صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نکرده اید، ولکن از پدران یا از دیگران شنیده اید، بگویند: من از کی شنیده ام و از بزرگتران من اینطور شنیده ام، همه تعهد خودشان را فهمیدند که چه وظیفه ای به عهده شان هست.

بعد امام علیه السلام شروع فرمود تمام آیاتی که وارد شده در شأن خاندان خودش، در شأن پدر بزرگوارش، در شأن مادر بزرگوارش، در شأن برادر بزرگوارش و در

شان خودش و تمام آن احادیث و سننی که ماثور است و افتخار و مایه افتخار امام علیه السلام بود آنها را یک گوشزد فرمود، اول از اخوت و برادری پدرش با رسول خدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع فرمود و اتفاقاً از خوب جایی شروع فرمود آن کسی که او را الان در شهرها لعن می کنند این شخص دوم پیغمبر است (اخو رسول الله) برای این که در سراسر کشور (چه چیزهای عجیبی بود واقعاً چه بازی ها کردند، سراسر دنیا منبر می گذارند و حسین (زنده باشد و خون دل بخورد) که در تمام منبرهای جهان پدر او را لعن کنند) و در دنبال خطبه جمعه به جای عبادت آن کلمه عجیب (۱) را بگویند امام علیه السلام چه کند؟ غیر از این هم چاره نبود، این مبارزه عاقلانه صحیحی است، اما در عبارت دارد که فرمود: (فاکتبوا) در یک نسخه دارد (فاکتبوا) من عقیده ام این است که نسخه صحیح «فاکتبوا» می باشد، برای این که به خاطر انتشار بود، برای کتمان نبود که فرمود: آنچه را من می گویم بنویسید پس نوشتن توی کار آمده فرمود: بنویسید سپس از برادری پدر بزرگوارش با رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد و یک یک شمرده و همه می شنیدند، وقتی یکی تمام می شد، ساکت می شد می خواست از آنها جواب بشنود آنهایی که خودشان شنیده بودند بلند می شدند و بازگو می کردند که در آن مجمع

ص: ۲۱۹

۱- (۱) کلمه عجیب ملعونه این بود «اللهم ان اباتراب قد أُلحد فی دینک فالعنه لعناً و بیلاً» تا عمر بن عبدالعزیز لعن را برداشت و به جای آن گذاشت. رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

ما خودمان بودیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم (۱) معنی این بازگو کردن را می دانید که گفتن خود این بزرگان نه تنها ادای یک شهادتی بود نه، معنایش سپردن حقایق به گوش دیگران بود، سپردن در یک مجمع رسمی، یک وقت یک نفر استاد است، تنها به تلمیذ و شاگرد خود امانتی می سپارد، یک مرتبه در یک چنین مجلس است که هزار نفر از سران و نخبه های جهان دعوت شده اند، و آن کسی از اینها می پرسد و مسئولیت متوجه اینها می کند که برابر او جز صدق و حق نمی توان گفت، وقتی آنها ادای این شهادت می کردند، معمول زمان این بود که طوماری و قلم هایی در دست شنوندگان بود و می نوشتند پس در یک مجلس هزار کتاب نوشتند یا یک کتاب در هزار نسخه تثبیت کرد یا به لغت و مزایایی که من گفتم چلچراغی روشن می شد، من که گفتم چلچراغ؛ به اعتبار این بود که سیزده چهارده تا را کتاب سلیم بن قیس هلالی ضبط کرده، بقیه را چون خیلی زیاد بوده به اجمال گذرانده، راوی گوید: آنچه که وارد شده بود گفت، پس معلوم می شود خیلی بیش از اینها بوده، پس اگر گفته شود چلچراغ، چلچراغی بوده که اگر بگویم نود شاخه داشته باور بفرمائید اغراق نگفته ام؛ اگر هم گفتم: چراغ، درست گفتم، برای این که معنی روشنی آن روشنی فکر و شاعر انسان است و آن چراغ است در حقیقت وقتی که او را روشن کردند او هر کجا برود دیگر خودش روشنی می دهد.

امام علیه السلام این اعتراف را از همه گرفت تا مثل مرایای متعکسه آئینه هایی اما

ص: ۲۲۰

۱- (۱) شجره طوبی: ۱۰۲/۱؛ الاحتجاج: ۲۶/۲؛ بحار الأنوار: ۱۲۷/۴۴؛ باب ۲۱، حدیث ۱۶.

آئینه‌هایی که روبروی هم بگذارند که در همدیگر عکس می‌اندازد، هر چه در گوش هر کدام بود در گوش همه وارد شد، اول یک چراغ در سینه کسی بود الان که هزار نفر در این مجمع شنیدند این یک نفر که گفت؛ نهصد و نود و نه نفر دیگر هم چراغشان روشن شد، آنجا که می‌فرمود: حسین چراغ هدایت است «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» (۱) معنی چراغ (چراغی که روشن کرد) این است؛ بعد که تمام شد فرمود: من چیزی از شما نمی‌خواهم (پولی، یا لباس جنگ پوشیدنی برای رزمی، نه) فقط من همین را می‌خواهم که به دیار خود که برگشتید آن چه در این مجمع گذشت بگویید. خوب پیدا است که یک عده زبده و نخبه، گزیدگان اسلام که دویست نفر آنها صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند و هشتصد نفر آنها از تابعینند؛ با یک همچو زاد و توشه چه توشه‌ای؟! بفرمائید یک چراغ خودکار که در منطقه‌های خودشان آنها را روشن کنند، البته جهان را روشنی می‌دهند.

این به ما چه می‌فهماند؟ من از این چه می‌فهمم؟ سرکار عالی چه می‌فهمید؟ من می‌فهمم که حداقل مبارزه آن وقتی که ما نمی‌توانیم شمشیری بکشیم نداریم، آن وقتی که نمی‌توانیم لباس جنگ بپوشیم، آن وقتی که ما نیروی مقاومت زیاد نداریم، اما زبان داریم، علم داریم، کتاب نوشتنی داریم، سرسری نگذرانیم، گمان نکنیم ما مسئولیتی نداریم، آقایان در وضعی هستید به جان خودتان؛ من اگر بگویم تاریک تر از زمان معاویه هستیم باور بفرمائید اغراق نگفته‌ام، من امروز

ص: ۲۲۱

شنیده ام که از زنان اسرائیل دعوت کرده اند، ما تا به حال خیال می کردیم خطر همه اش خطر کمونیست است، البته خطر کمونیست بزرگ تر از خطر معاویه است، برای آن که معاویه نماز جماعت می خواند، اهل قرآن بود، اهل حساب بود، خطر کمونیست را در پیش داریم، هر زمان هم خط ممتدی است که یک خطر بزرگ عجیبی در پشت دارد، سروران من، عزیزان من، تنها این نیست که در وضع حاضر الحمدلله از آن جهت یا به واسطه نیروی شخصی یا به واسطه ملاحظات دیگر جهانی مصون هستیم، می بینید مشتی یهودی با تمام بازار شما بازی می کنند چون یهودی قاچاق می آورد و شما نمی توانید قاچاق بیاورید، او ارزان تر می فروشد و شما را ورشکست می کند، پس بازار شما دست یهودی ها است، زنانه و مردانه شان با مقدّرات شما بازی می کنند، در اینجا جلسه به گذراندن وقت ختم نخواهد شد، به نظر من تکلیف، وظیفه، مسئولیت داریم، معنی چراغی که حسین علیه السلام در مجمع کنگره جهانی روشن کرد به ما می فهماند که اگر تک هستید جمعیت تشکیل بدهید و همان طور که فرمود دعوت بکنید (از پیشاپیش دعوت بکنید) از اجتماع کنگره بزرگ اربعینی که نیم میلیون جمعیت در کربلا اجتماع می کنند، از مغز این جمعیت استفاده بکنید، به این نگذرانید که تنها کتاب دعا زیر بغل باشد و زیارت نامه (السلام علیکم) گفتیم و برگشتیم، یعنی آن چه از شما نخبه رجال توقع و انتظار می رود از طبقات ضعیف نادان توقع نمی رود، امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش در آن روزی که ضربت خورده بود و رجال عراق بالین بسترش بودند، این دو کلمه را فرمود: من دو مسئولیت به شما متوجه می کنم: یکی خدا، یکی محمّد صلی الله علیه و آله اما خدا «أن لا تشرکوا به شیئاً»

و اما محمد صلی الله علیه و آله «فلا تضيعوا سنته»^(۱) سنت و راه و روش او را نگذارید ضایع شود، امروز نماز جماعت ها شکست خورده است، اینها تشکیلات اسلام است، معنی سنت یعنی تشکیلات اسلام، اگر تشکیلات اسلام در پایتخت کشور شما شکست خورد در تمام شهرها شکست خورده است، شما گمان می کنید نماز جماعت امر مستحبی است اگر شد می رویم و نشد نمی رویم، اما ترکش به کلی درهم کوبیدن تشکیلات اسلام است و لذا در ترک جماعت بیش از سه روز «رغبه عنه» در اسلام مجازات های شدیدی مقرر شده، خانه اش را آتش بزنند «سقطت عدالته» دیگر عادل نیست، اگر کسی از هر باشگاهی پنج نوبت بدون عذر غائب شود اسمش را قلم می کشند، تشکیلات اسلام نگهدار اسلام است. این مسئولیت بزرگ سنگین مال کیست؟ این دو کلمه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این دو وصیت من است «أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ وَ حُمِّلْ كُلَّ امْرَأٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ وَ خُفِّفْ عَنِ الْجِهْلَةِ»^(۲) فرمود: (راجع به آن دو چیز که گفتم تکلیف و مسئولیت این است): این دو خیمه را برپا دارید و این دو چراغ را روشن دارید (نفت می خواهد؟! بنزین می خواهد؟ این چراغ با چه چیز روشن می شود؟ آیا با این برق و الکتریسیته روشن می شود؟ گمان نمی کنم، نه به این چیزها روشن نمی شود) بعد فرمود: این امیرالمؤمنین است، شهید راه حق است می فرماید: «حَمِّلْ كُلَّ امْرَأٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ وَ خُفِّفْ عَنِ الْجِهْلَةِ» هر کس از شما

ص: ۲۲۳

۱- (۱) نهج البلاغه: نامه ۲۳ و خطبه ۱۴۹.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۱۴۹.

که مغز دارد، مفکر است، به قدر کوشش بار بر دوشش هست، در عین حال خداوند به جاهل ها و نادان ها تحفیف داده، به خدا قسم! شما که عقلمندان بیشتر است مسئولیت شما بیشتر است، مسئولیت نسل آینده به عهده ماست «حَمَلْ كُلَّ امْرءٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ» مگر کوشش را فقط باید (اشاره به اهل علم) آقایان که محاسن خود را در اسلام سفید کرده اند بنمایند، مگر دنیا، دنیای مبارزه نیست و مگر هیچ وقت شده که دنیا بی مبارزه باشد به زندگانی انبیا نگاه کنید این جنگ احد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود زره پوشیده و کلاه خود نهاده.

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

با بودن رهبر مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که لباس جنگ پوشیده و به جبهه جنگ خودش حاضر شده و برای لشکر موضع گرفته، مع ذلك مداخله بیگانگان یعنی بگویم جاسوس، بگویم مردمان بدبین کاری کردند که هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا در جنگ احد نزدیک بود این دسته شکست بخورند و عقب نشینی کنند و سست بیایند و فرار کنند «والله وليهما» در ذیل چه آیه ای است، در ذیل این آیه است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا (۲) در

ص: ۲۲۴

۱- (۱) آل عمران (۳): ۱۲۱-۱۲۲.

۲- (۲) آل عمران (۳): ۱۸.

کشور اسلامی نباید محرم اسرار دستگاه و اسرار مسلمین و دفاتر نخست وزیری و وزارتخانه ها و اداره اطلاعات و ادارات مهم دیگر مِنْ دُونِكُمْ از بیگانه ها باشد، من نمی گویم: به بیگانه ها باید ظلم کرد، اقلیت ها را نباید ظلم کرد، نباید به محل یهودی ها ریخت، اما نباید یهودی هم محرم دفتر اسرار اداری کشور باشد قرآن می گوید: لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا برای این که آنها کوتاه نمی آیند از این که شما را آشفته کنند، فکرتان را آشفته و درهم و برهم کنند.

خبال معنایش این است آدم «مخبل» آن آدمی است که ذغال وقتی او را گرفت می بینید که نمی تواند چهار قدم درست راه برود، چشم دارد از چشمش نمی تواند استفاده کند، گوش دارد نمی تواند از گوشش استفاده کند، مثل وضع حاضر ما است که «مخبل» باشیم، یعنی هر تصمیم بگیریم نتوانیم چهار قدم درست جلو برویم، منحلش می کنند چرا؟ برای این که دست بیگانه ها در کار است لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا مسلمان ها آیا نمی فهمید چه مسئولیت در کار ما است؟

۶ - مرحله ششم

سادساً چرا حضرت سیدالشهداء علیه السلام خودش را به مخمصة بزرگ تر انداخت، فردای آن روز بعد از دو سال وقتی دید آن مقاومت هم کافی نبود، معاویه رفت و یزید بر سر کار آمد مقاومت شدیدتر می خواهد مقاومت را شدیدتر کرد (تا آن حد عجیب مقاومت) من به شما نمی گویم اخلاص لگری باید کرد، من دعوت به شمشیر نمی کنم، برای این که امام علیه السلام هم دعوت به شمشیر نمی کرد، حادثه خونین کربلا یک امری بود به قصد ثانوی، جزء منویات اولیه امام علیه السلام نبود. امام

می فرمود: «عمل صالحاً» من کار اصلاح در پیش دارم، عمل اصلاحی قیام آرای عمومی بر تعیین مقدرات مسلمین بود در آن مرحله اخیر اگر اراذل و اوباش عیدالله زیاد (چون زنازاده بود) پافشاری نکرده بود به آن کلمه که «التزول أو المنازله» اگر این را نکرده بود؛ امام علیه السلام ممکن بود اقدام به جنگ نمی فرمود، می فرمود: من برمی گردم من به آرای عمومی احترام کردم، آرای عمومی مرا دعوت کردند، آمدم الآن پشیمان هستند من برمی گردم (ألم تكتبوا إلی (۱)... فإذ کرهتمونی دعونی انصرف عنکم إلی مأمنی من الارض» یعنی بگذارید من برگردم به همان محلّ که از آنجا آمده ام.

«دَعُونِي أَرْجِعْ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ»

این حرف امام علیه السلام بود، از آن روزی که در میدان جنگ گفتگوها شروع شد حرف او از اول تا به آخر این بود، آن چه خود او می فرمود این کلمه بود، می فرمود: مردم مرا دعوت کردند و طبق آرای عمومی من آمده ام، حالا- آرای عمومی مرا نمی خواهند من برمی گردم: ولکن بعد که مجبور شد اولتیماتوم جنگ را امضا کرد، اعلامیه جنگ را داد و آن کلمه را فرمود:

«أَلَا وَ أَنَّ الدَّعَى ابْنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ.» (۲)

ای مردم دنیا! بدانید که چرا من دست به شمشیر کردم و اقدام به جنگ

ص: ۲۲۶

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۶۰۲/۱؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۹۹/۲.

۲- (۲) اللهوف: ۵۹؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۳۴؛ العوالم: ۲۵۳.

کردم، نیت من جنگ نبود، دعوی پسر دعوی یک زنازاده بی پدری، پسر یک بی پدری پافشاری کرده بین یکی از دو کار؛ یا شمشیر کشیدن که شرف و افتخار است یا ذلت و تن به ذلت دادن و

«هیئات منی الذله»^(۱) من تن به ذلت بدهم؟ من برای مصالح و مصلحت امت البته آنچه باید بکوشم می کوشم که نه نزول و نه منزله و جنگ، من با کسی جنگ ندارم مرا دعوت کرده اید به آرای عمومی، نمی خواهید برمی گردم می روم خانه ام می نشینم، من تکلیفم نزول نیست، نباید به حکم یک ناکس پیاده شوم و منزله و جنگ هم نیست ولکن وقتی او پافشاری کرده البته

«هیئات منی الذله» شمشیر کشیدن و جنگ چه افتخاری؟؟ افتخاری که ندارد؟ و تن زیر باز دیگران دادن چه ارزشی دارد؟

«هیئات و یأبی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و أنوف حمیه و نفوس أبیة من أن تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام»^(۲)

این طرف (تسلیم شدن به حکم بیگانگان) طاعت لئام و پستی است در جهان چه ارزشی دارد، آن طرف مصارع کرام، کشتن و کشته شدن است، من نمی گویم که با شما می جنگم آخر را می بینم که من کشته می شوم ولی مصارع و کشته شدن و قتلگاه راه احرار و آزادگان و کرام و بزرگان است، چه عیبی دارد که انسان از آن بگریزد این بود که آن اعلامیه دوم را هم داده فرمود:

ص: ۲۲۷

۱- (۱) الاحتجاج: ۲/۲۴؛ بحار الأنوار: ۴۵/۸۳؛ اللهوف: ۹۷.

۲- (۲) اللهوف: ۹۷؛ تحف العقول: ۲۴۰.

«الا و قد أعدرت و قد أذرت» من عذر خودم را گفتم؛ من شما را از خطر تهدید کردم و سه مرتبه یا دو مرتبه امام علیه السلام آنها را از خطر اقدام به جنگ تهدید فرمود آنگاه که فرمود:

«اجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمّه ثم اقصوا الی و لا تنظرون»^(۱)

من می گویم: صلاح شما نیست مرا بکشید، مرا بشناسید اقدام به جنگ صلاح شما نیست، اگر بخواهید اقدام به جنگ کنید «اجمعوا امرکم و شرکاءکم» امر خودتان را با شرکت تمام شرکا در میان بگذارید و شورایی تشکیل بدهید از تمام استاندارهای کشور امیه. همه شرکت کنند از همه رأی بگیرید اگر صلاح شما شد به کشتن من (نه صلاح من) «لثلا یكون امرکم علیکم غمّه» مطلب بر شما در تاریکی نباشد «ثم اقصوا الی و لا تنظرون» پس اگر تصویب شد بر من بتازید، هیچ مهلت به من ندهید، من از شما مهلت هم نمی خواهم «ثم اقصوا الی و لا- تنظرون» اما حرف من این است که «اجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا- یکن امرکم علیکم غمّه» تصمیمی که می خواهید بگیرید به اتفاق آرا بگیرید، به تنها استاندار عراق که زنازاده است، به این اکتفا نکنید به چهار نفر ارادل و اوباش که جلو افتاده اند می خواهند آبرو برای خودشان تهیه بکنند دست به این اقدام بزرگ نزنید که تیرگی برای جهان اسلام دارد. الان محیط جوّ پر از غمام و

ص: ۲۲۸

۱- (۱) اللهوف: ۹۹؛ تحف العقول: ۲۴۲.

غمه است و مه تاریک است و دنبال این مه باران خواهد آمد، سیل ها راه خواهد افتاد و خانه ها ویران خواهد شد (از کشتن من) «اجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا- یکن امرکم علیکم غمه ثم اقضوا الی و لا- تنظرون» سپس اگر تصمیم برایتان شد به جنگ با من، به کشتن من هر قضاوتی دارید از برای من بکنید «اقضوا الی» هر قضاوتی دارید بکنید «ولا تنظرون» مهلت به من ندهید من مهلت از شما نمی خواهم إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱) برای این که ولی کار من آن خدایی است که کتاب به دست من داده و من مطابق نقشه مطابق فرمان او، مطابق دستور او پیش رفتم إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ خدا مولی و سرپرست و نگهدار مردم صالح است، باری من هیچ از این وضع و پیش آمد وحشتی ندارم.

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آخ! چه خوب شد این آیه را خواند إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پروردگار من که ناظر کار من است، به خط مستقیم سر راه من است، هرچه از این خیمه به غارت می برید از نظر او باید بگذرد، هر چه در تن من زخم بزیند از جلو چشم او می گذرد، آنجا اعتبار من است إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ من از این پیش آمد گریزان نیستم، بعد اولتیماتوم جنگ را داد.

ص: ۲۲۹

«ألا و أتى زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و خذله الناصر»(۱)

فإن نهزم فهزامون قدما و ان نُغلب فغير مُغلبينا

چون شب مخصوص آن حضرت سوم شعبان است؛ یعنی مسئله روز است تقریباً شاید احترام آن خون گرانهای عزیز، از این بیشتر ایجاب کند که من شما عزیزان را خسته کنم و به شما فشار وارد بیاورم و چند کلمه دیگر را نمونه این می گویم، وقتی که اولتیماتوم جنگ را داد و به سوی اردوگاه خود برگشت در جلوی خیمه گاه تیری از عقب به حضرت شلیک شد که ابوعبید می گوید: دیدم وقتی حضرت امام علیه السلام برگشت رو به طرف خیمه ها، تیری به جبهه مبارکش از پشت سر آویزان بود، تکان می خورد همان وقت وقتی رسید نزدیک یاران چه اعلامی کرد؟ فرمود: «قوموا أيها الكرام الى الموت الذي لا بد منه»(۲) برخیزید بزرگان (به به!) واقعاً بزرگ آن کسی است که حسین بگوید بزرگان «أيها الكرام» ای بزرگ منش ها (خداوند ما را به آنها ملحق کند) «قوموا أيها الكرام» برخیزید بزرگان! ای بزرگ منش! مردم به استقبال مرگ «إلى الموت الذي لا بد منه» مرگ که چاره ای از او نیست این صفحه جنگ نباشد فردا در پایان پیری و مرگ باید با یک خروار کافور و سدر این بدن متعفن را به گور بکنند مگر زندگانی تضمین شده است و به پایان نمی رسد؟ مگر آنجا مرگ نیست؟

ص: ۲۳۰

۱- (۱) اللهوف: ۹۸.

۲- (۲) صحیفه الحسین علیه السلام: ۳۰۸.

(مرگ بی ارزش) این لاشه را باید ببرند توی یک گودال بیاندازند بدون ارزش، بدون قیمت.

«قوموا إلى الموت الذي لا بد منه» بعد این کلمه عجیب فرمود: «فوالله ما بينكم وبين الجنة والنار إلا الموت» من از جدم شنیدم دنیا بهشت کافر و زندان مؤمن است و بین انسان با بهشت و آتش دوزخ جز یک جسر و پل نیست که آن مرگ است:

«يَعْبُرُ بِهِؤَلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ بِهِؤَلَاءِ إِلَى نِيرَانِهِمْ»^(۱)

این پل اینها را رد می کند به آن طرف به بهشت هایشان پس پل پیروزی است و آنها را به جهنم هایشان، برخیزید عزیزان من، آنها به حال آماده باشد در آمده اند؛ با نشاطی که نظیر نداشت امام علیه السلام عجب می بالید به این یاران عزیزش، برای اینکه در ذیل همین اولتیماتوم جنگ را که امضا فرمود این نکته را فرمود:

«لقد اعدرت وانذرت» «ألا وانی زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و خذله الناصر»

مردم جهان بدانید اگر دشمن لشکرکشی کرده من هم با این جوانان خانواده ام لشکرکشی می کنم، من با این جوانان خانواده ام و عزیزان عترت و خاندان عزیزم لشکر می کشم.

اینجا است که من عقیده ام این است خاندان عزیزش، اباالفضلش، علی اکبرش

ص: ۲۳۱

دیدند حسین سرور جهان به آنها می‌بالد می‌گوید: من در مقابل دنیا به وجود این جوانان خانواده ام لشکرکشی می‌کنم. و این لشکر بی شمار شما را کم می‌شمرم، قابل نمی‌شمارم، این کثرت بی حد شما نزد من ناچیز است آن وقت بعد در دنباله اش کاملاً خردشان کرده فرمود: «فَسَيَحِقُّ لَكُمْ يَا عِيبِدَ الْأَمَةِ» (۱) ای زیر آسیای گردون خورد باشید. ای بندگان زن «یا عیبِدَ الْأَمَةِ یا شذاذ الاحزاب» ای حزب های بی تار و پود، «یا نبذہ الکتاب» ای قانون شکن ها، کتاب خدا را چراغی را که انسان باید به دستش بگیرد و راه را ببیند، چراغ را عقب سر می‌اندازید (خدایا ما را جزء نبذۀ کتاب قرار مده) (اینجا من می‌ترسم که جزء نبذۀ کتاب باشیم) «و یا مطفیء السنن» ای چراغ خاموش کن ها، مردم جهان می‌گردند که یک عالمی را نگهداری کنند که چراغشان روشن باشد و شما مردمی هستید که می‌کوشید چراغ شما خاموش بشود و چراغ برای همه مردم خاموش بشود «هؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون» آیا یاری می‌کنید برای چه کسان؟ بی کس می‌گذارید چه کسی را «اجل والله غدر فیکم قدیم» آری آری، به خدا قسم! غدر و عهدشکنی و نامردی سابقه قدیمی شماست «وشجت علیه اصولکم وتأزرت علیه فروعکم» بنیه این درخت از همین قوی شده و شاخه از همین انداخته «فکنتم أخبث ثمر شجی للناظر (للناظر) وأکله للغاصب» شما خبیث ترین ثمره و میوه هستید برای اینکه غصه و خون دلش برای باغبان (باغبانی

ص: ۲۳۲

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۳۴؛ اعیان الشیعه: ۶۰۳/۱.

که من باشم، باغبانی که برادرم باشد، باغبانی که پدرم باشد) «فکنتم أخیث ثمر» می دانید آقایان خبیث ترین میوه ها کدام است؟

شما ممکن است به نظر خودتان میوه های تلخ را خیال کنید از میوه های تلخ شیرینی تهیه می کنند، به عقیده شما میوه خبیث چیست؟ حنظل را می توان شیرین نمود، من شنیده ام چند بار در آب می جوشانند و آب تلخش را می گیرند شیرین می شود. می دانید کدام میوه ای خبیث است؛ آن که خون دلش برای باغبان باشد و اكله و خوراکش برای غاصب باشد. غاصب از او تجهیزاتش را بگیرد و از اندوخته پول زحمت ما، رنج ما؛ غاصب ها، دشمنان جییشان را پر کنند، کوله بارشان را پر کنند (خوراک غاصب بشود و زحمت و خون دلش برای باغبان باشد این خبیث ترین میوه هاست. (ناظر یا ناظر آن دیدبان باغ را گویند).

آن وقت با کمال افتخار آن شعر را که از فروه بن مسیک مرادی است خواند:

فان نهزم فهزامون قدماً وان نغلب فغیر مغلبینا

ما هم اقدام به جنگ می کنیم اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم «فغیر مغلبینا» دنیا می داند که ما مغلوب نشده ایم، تن در زیر سم اسبها پاره پاره شد و در اراده خلل وارد نشد. شیخ کاظم ازری می گوید:

قد غیر الطعن منهم کلّ جارحه إلا المکارم فی أمن من الغیر

وقتی این شعر را گفت، شب صدیقه طاهره علیها السلام به خواب رقیبش آمد و فرمود: برو و این شعر را از شیخ کاظم بگیر، بین ایشان هم کدورت بود، آمد و گفت: شیخ کاظم تو دیشب شعری گفتی؟ گفت: بلی، من آن شعر را برای کسی نخوانده ام.

گفت: آیا شعرت این بود:

قد غیر الطعن منهم کلّ جارحه ألا المکارم فی أمن من الغیر(۱)

گفت: والله همین شعر است. گفت: الآن فاطمه علیها السلام راجع به شهدای کربلا همین شعر را برای من خواند که سرنیزه تمام بدن اینها را سوراخ سوراخ کرد و تغییر داد، وضع صورت تغییر کرد، وضع دست تغییر کرد، وضع همه جا تغییر کرد، غیر از مکرمت، غیر از اراده، غیر از ایمان، چه آنجا هیچ تغییری در آن پیدا نشد.

بس است، خیلی عذر می خواهم از آقایان و دعا کنم، بهتر این است که دعای رسول خدا را بخوانیم:

«اللهم اقسّم لنا من خشيتك ما يحول بيننا وبين معصيتك و من طاعتك ما تبلغنا به رضوانك و من اليقين ما يهون علينا به مصيبات الدنيا، اللهم امتعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا ما احييتنا، و اجعلها الوارث منا، و اجعل ثارنا على من ظلمنا و انصرنا على من عادانا، و لاتجعل مصيبتنا في ديننا و لاتجعل الدنيا أكبر همّنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علينا من لا يرحمنا، برحمتك يا أرحم الراحمين.»(۲)

ص: ۲۳۴

۱- (۱) دیوان الازری: ۳۰۱.

۲- (۲) زاد المعاد مرحوم مجلسی در ادعیة ماه شعبان. «کنز العمال: ۱۷۶/۲، فصل ۶؛ عوالی اللآلی: ۱/۱۵۹، فصل ۸»

راجع به وضع حمل از فخذ ایسر است که بحار الأنوار از عیون المعجزات روایت کرده که حسن و حسین علیهما السلام را فاطمه علیها السلام از فخذ ایسر آورد، و روایت شده که مریم مسیح را از فخذ ایمن آورد، می گویند: حدیث این حکایت در کتاب بحار الأنوار و در کتب بسیاری آمده است. (۱)

و فهم این حدیث با دانستن اصطلاح فن تشریح و فیزیولوژی است.

ص: ۲۳۵

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۵۶/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۳۴؛ بحار الأنوار: ۲۶/۵۱، باب ۱.

ميلاد امام حسين عليه السلام در دايره قابله گان و بانوان

زنان قبيله همدیگر را صدا می زدند که فاطمه را در زائیدن (مخاض) گرفته و همه جوقه جوقه، کوکبات کوکبات، به سوی خانه او می روند و اینجا و اینجا چنان که ظرف مجلس اقتضا داشت به دسته های منظمی در می آمدند، و لحظه هایی بر آنان گذشت که هر حرکت و آمد و رفتی، با بشارتی که در این گونه مواقع لازمه ظروف است و پدید می آمد همه را فرا می گرفت، و سکوتی خاشعانه همه را فرا گرفته بود که در آن صموت پدیده بیم و حذر جلوه می کرد تا به اندازه ای که برای نظاره کننده در خیال او چنان جلوه می کرد که این بانوان مجسمه هایی عروسک از چینی هستند که بال درآورده اند و به سوی چیزی سر می کشند که به چشم نمی آید، فقط اسماء بنت عمیس زوجه جعفر طیار (که جعفر اکنون در حبشه است) تنها دیده می شود که آمد و رفت دارد. (۱)

ص: ۲۳۹

۱- (۱) نام اسماء بنت عمیس در عروسی و زفاف زهرا و نیز در میلاد امام حسین علیه السلام هم آمده، بدین قرار باید پیش از جعفر طیار شوهرش از حبشه برگشته باشد، با دیگران که برگشتند بعضی در

سلمی زن ابورافع مولا رسول الله صلی الله علیه و آله و صُرفیه، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ام الفضل زن عباس قابله هستند.

و ام ایمن کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در عداد قابله گان است.

اسماء اکنون که از آنجا بیرون آمده بهت زده است، به نظر می آمد غرق فکری است که خاطره آن بر فکر او چنان مستولی است که دیگر با آن فکر از مکان و موقع خویش هم بی خبر است چون به نظر او می آمد که گویی در معبدی (۱) است که پر و مملو از بالدارها که در صور آنها ملائکی سر می کشند با یک نوع شادی خاشعانه، او هم دل را به دست این خاطره ها سپرده، در این خاطره های شگفت انگیز غرق شده تا هر جا رفت، سیاحت کرد، تا آنجا که در احلام شخص می رود، رفت و رفت تا منفصل از زمان و مکان شد و فوق زمان و مکان قرار گرفت. اینک دیگر در عالم جدید خود وارد است که آن عالم جدید از نظری می گذرد و پرده هایی پیاپی به رؤیت او و از رؤیت او می گذرد، اما رؤیت بیداری روی رشته ها و تارهای نور که هر چیز را واقع حساب می کند و حساب می کند که خویشتن، آیند و روندی در عالم غیر مرئی که نادیدنی است دارد و احساس به لذت هایی می کند، لذت هایی سرشار و لبریز به قدری که آن لذت ها او را در خود فرو برده و غرقه کرده، هوش او را گرفته و از خود بی خود می شود و ممکن نیست اینها همه حُلْم و احلام باشند، اینها از احلام بزرگ تر هستند، در مذهب

ص: ۲۴۰

۱- (۱) سخن از ایام الحسین علائلی است و آن چه در نیم صفحه ها است از ما است.

حس هویدا هستند (۱) این چنین راز و نیاز (نجوا) با خود می گفت و حدیث نفس می کرد که در همان حین غلغله و صدای هلله، قال قال زن ها بلند شد که به طور هس و آهسته و بغل گوسی، شیرین و آرام و نرم می گفتند: فاطمه علیها السلام نوزاد خود را به سلامت و سالم آورد.

ولیکن من کجا بودم؟ به نظر تو آنجا کجاست؟ من نمی دانم! نمی توانم بدانم! به نظر من خود را در موزه خانه عجائب می دیدم! خودم را در عروس خانه و جشن ملائک (ملائکه) می نگریستم.

حقاً برای انسان عوالمی دور از هم وجود دارد که الآن وی در آن میان، در عالم کم نشاط و کم طراوتش زندگی می کند، واقعیات مضیقۀ زمان و مکان و فشار تنگنای آنها اینجا را، این عالم را از همه کم طراوت تر کرده و کم بهجت تر نموده که بهجت های آن کم است.

اما آنجا در غیر واقع زمان و مکان که مضیقۀ و تنگنای فشار زمان و مکان در آن نیست انسان همه اشیاء را مکبر و بزرگ می بیند و اتصال به کلیات معانی آنها می یابد، حس می کند که به کل نفس خود ادراک می کند و اما اینجا حس به بعض نفس خود می کند، به مقداری که واقع عالم جماد اجازه می دهد و باقی کل نفس انسان تشنه و ناکام می ماند.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) کانال امور غیبی برای همه کس یکسان باز نیست، چه کانال های تلویزیون معمولی هم برای کسانی که در داخل آن کانال هستند صورت ها را نشان می دهد و برای آنهایی که در این کانال نیستند نشان نمی دهد، نه صدا را می شنوند نه تصویر را می بینند.

آنچه من می دیدم احلام خوابنمایی نبود. آنها با من دست در گریبان بودند به حدی که ملموس و محسوس من بودند. بلی، بلی، آری، اکنون اکنون فقط من سرّ نبوّات را، سرّ قداسات را، سرّ الهام را، و سرّ سردادگی و دلباختگی شیدایی را، در فکر و فن و اشیا درک کردم و فهمیدم، و اگر اینها احلام بودند پس کاش من همیشه در احلام بودم، ناپدید شدن مانع از این نیست که باشند و حقایق باشند.

مگر ستارگان شب فلک، در روز روشن ناپدید نمی گردند، پدیده ملک هم همچین است.

هر که را دل از هوس ها گشت پاک زود بیند، قصر و ایوان سماک

رو سر انگشت خود، بر دیده نه هیچ بینی در جهان، انصاف ده

گر نبینی این جهان، معدوم نیست عیب جز انگشت و نفس شوم نیست

قرآن وقتی می خواهد بگوید: این وحی گفتار جبرئیل، رسول ارجمندی است که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پدید آمد، او نیرومند است، در پیشگاه صاحب عرش تخت دارای مقام ارجمند است و در آنجا مطاع است، در حمل پیغام امین است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بالمعاینه در افق مبین دید، بی پرده و آشکارا، این را با قسم های پنجگانه یاد می کند فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا

تَنَفَس (۱) ارشاد در قسم به این است که شب هنگام همه صفحه آسمان و افق پر از ستارگان دنواز می شوند و ستارگان گاهی که شب است چنان سر می کشند و نزدیک می آیند که گویی با آدم حرف می زنند و سخن می گویند و بعد از نگاه می روند، روز که پدید می آید عقب عقب می روند تا به کلی روز می آید و آنها از انظار ناپدید می شوند و روز هر چند روشن باشد در آن اثری از ستارگان شب نما دیده نمی شود، این غائب شدن دلیل نیست که آن ستارگان پدیده هایی بوده اند که به دیده می آمده و اصالت نداشته و محض حلم بوده، سپس باز قسم دیگر یاد می کند به آن ستارگان که جواری اند مانند دخترکان و لعبتگان نوازنده جلوه می کردند، پایکوبان چنان تند روان بودند که گویی روی صفحه مینایی می دوند و روانند.

یا مانند کشتی ها و زورقهایی هستند که چراغ آنها فقط پیدا است و در دریای بیکران نگونسار آسمان روانند و بادبان ها برافراشته اند تند می روند.

ولی صبح ناپدید می شوند چنان که لدی الطلوع تمام صفحه برچیده می شود، تا تو گویی هیچ کشتی و زورقی روان نبوده و چراغی از آن نمی نموده و هر چه سر بکشی که در آن سمت بالا از آنها خبری و اثری بنگری، هیچ به دیده نمی آیند گویی نمایشی بود، دادند و صحنه ها را برچیدند و رفتند و آن بازیگران دیگر هیچ نیستند یا نمایشی بوده فیلم و

ص:

نمایش محض بوده و بس، و این نادیدن روز که غیاب آنها است دلیل نیست که آنها فقط حلم محض بوده اند، آمده و رفته اند یا به چشم می آمده و اصالت نداشته اند و بس.

باز قسم یاد می کند که آن ستارگان مانند آهوان رمیده که به کناس و لانه و آشیانه خود روانند و می روند و در کناس خود می آرامند و بعد علی الصباح ناپدید می شوند تا خود گویی هیچ نبوده اند نه آهوان رمیده دیده می شوند، در این چرخ تیزگردان نمایش هائی می دهند و از صفحه پنهان می شوند.

زین بحر بی آرامش نگونسار آراسته قعرش به درّ و مرجان

زین سبز بیابان کو چون شب آید پر لاله شود همچو باغ و بستان

زین قبه پر چشم های بیدار زین طارم پر شمع های رخشان

زین کله نیلی کز و نمایند رخشنده چو جان دختران پریان

ناصر خسرو گوید:

ای سپاهی که از سر خاور بود هر شبی تا باخترتان تاختن

باز می گوید:

ای گنبد پیروزه بی روزن گردان چونست گلستان گه و گاهی چو بیابان

ص: ۲۴۴

من خانه ندیدم و نشنیدم بجز این بر یک نیمه بیابان و دگر نیمه گلستان

اسماء با خود می گفت: ای کاش اگر اینها احلام و نمایش بوده اند من همیشه غرق در نمایش و احلام بودم. ولکن هیئات که در هر روزی مثل نوزاد فاطمه علیها السلام به چهره و روی او بینم، یا خواب بینم، یا در نمایشگاه اندیشه و احلام بینم.

اسماء این چنین با خویشتن سخن می گفت پیش از آن که روانه شود و در میان موج جمعیت شادمانان نماند و مستغرق گردد و صدای پاهای او در میان صداهای قهقهه خنده کنان از بین رفت.

نوزاد جمیل و زیبا بود مانند لرزش نور، و پربها و درخشنده بود مانند قطره شبنم، آن وقت که در میان آستین های شکوفه آن را در آغوش خود و زیر بال خود گرفته و نزدیک است که بین بود و نبود مانند احلام ذوب شود و تحلیل رود و تبدیل شود به بوی خوش که دست نسیم آن را می لرزاند.

نوزاد لؤلؤی بود مانند گل زنبق غور، که اشعه غروب را در خود مکیده، خورشید در آنها به یادگاری یادآور سعادت‌مندان (ذکر ای سعیده) خود را تا شب هنگام هم به جا نهاد، یا او در خود مکیده است.

نوزاد آن قدر درشت و مفخم بود که هوای چشم و دل بیننده را پر می کرد. آری، دل ها و چشم ها را پر می کرد، دل و چشم می گفت: تمام جمال را در او مختصر کرده اند یا تمام درخشندگی های منفرد و متفرق و پراکنده در عالم، در او جمع شده و گرد آمده.

هاله نور او بعلاوه از اینها، وی را هاله نوری فرا گرفته که در آن جلال پیغمبری و شکوه آن، تابان است و جمال پاکی و پاکیزگی و بی گناهی هر دو یا هر سه به هم داده اند می تابند.

نوزاد چنان معطر بود که گویی آسمان یکجا با بوی خوش خود سرکشیده و به زمین نگاهی کرده.

حاضران محضر از سکوت بیرون آمدند و موج بشارت و خوشرویی ظاهری هویدا شد و تمام محیط را فرا گرفت و اشباح را در خود فرو برده و به لرزه درمی آورد، چندین مرتبه می لرزاند همه طلیعه اعلان نوزاد مبارک سعادت مند بودند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در وسط جمعیت مانند برج نوری برجسته که در میان توده های مه سر بر کشیده باشد پدید آمد و با شعاع مشعل هدایت خود که پیاپی اشعه او می جوشد، دیدگان را به خود راهنمائی می کرد.

پیغمبر آمد و نوزاد درخشنده خود را با دودستی که حرکات انگشتان او حکایت از فرط سرور و شادی می کرد، گرفت و بر کودک خود خم شد چونان مرضعه شیرده که در گوش او کلمه شامخ اسلام را بگوید: الله اکبر الله اکبر. (۱)

اسماء را پرده ای از حیرت سراپا فرا گرفت، امروز اسماء در حساسیت بسیار

ص: ۲۴۶

۱- (۱) قرب الاسناد بهذا الاسناد عن علی بن الحسین قال ان النبی صلی الله علیه و آله اذن فی اذن الحسین بالصلوه یوم ولد. «بحار الأنوار: ۲۴۰/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۶؛ عیون الاخبار: ۴۳/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۴۷»

نافذی قرار گرفته بود، و در برابر این مشهد و این مشاهدات استشعار می کرد به آن که تمام احیاء و زندگان با همه جهش هاشان و مشت و لگدشان فقط شبیحی یا مهی نازک از زندگانی و حیاتند که تمام زمین را پوشانیده اند و بسیار وقتها که این مه تاریک و روشن نازک که سراسر کره زمین را مطابق گرفته تاریک و تیره است تا به اندازه ای که حیات، خود یک کره ای است از مه نازک و بسان گردبادها که در بیابان به هم می پیچد از طوفان هواها و هوس ها، عربده ها سر می دهد و لکن خورشید همین که تابید و از پشت آنها طلوع کرد و به هر چه دسترسی یافت و بر او تابید و سوار او شد و چنگال به هر ناحیه او بند کرد و امدادی با ضیا و روشنی خود به او رسانید، در اثر آن او هم سر بلند شده درخشان می گردد و انسان آن گاه است که در محراب ازلی خدا که قبه کیهان باشد به خشوع می آید از صحرای سرگردانی درآمده، غبار هامون را از دامن خود تکانیده و تفوق بر سراب آب نما یافته.

دریغاً: بر آنان که پندارند که حیات (زندگی) مهی نازک و پراکنده در آفاق وجود است و انسان گاهی ته نشین و گاهی مانند کف روی آب، چشم ها هر دو بسته به زیر و بالا می آید، بر او این خورشید که ما را به زیر شعاع خود گرفته و در خود فرو برده نتابیده آری، صورت حیات در خیال کوران کور یکسره تاریکی است.

در کتاب قهوه سورات (جنگ هفتاد و دو ملت) شخص فیلسوف کور که در شعاع خورشید نگریسته بود تا بلکه نور را بفهمد چیست؟ و بالاخره از شعاع نور خورشید کور شده بود، خورشید را چنین توصیف کرد که

محیط تاریکی است.

و در خیال نیمه کوران که تراخم چشم آنها را مخدوش کرده، روی کره چشم یا پلک ها خراش دارد صورت حیات پر است از خاکستر و مه.

ولکن آیا حیات هم آن چنان است که در آینهٔ قیرگون و اندود شده آنان منعکس است؟

خورشید نبوت که معنویت در آن به تمام معنی بلکه تمام ترین اشعه اش بر انسانیت و بر حیات مشرق و تابان است، در آسمان آنان (کوران و تراخمی ها^(۱)) نتوانسته بتابد.

اینجا تحت پرتو سرچشمه نبوت و شعاع جاویدان آن حقیقت، حیات عاریه را درمی یابیم.

اینجا در این مکان جائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله، انسانیت جدیدی را مبارک می کند و از وجود خود شاخه ای و شقه ای در او متفرع می سازد، از وجود او وجودی بزرگ می سازد، او را فکری بزرگ تر می دهد تا در متن صلب انسانیت زنده، سرچشمه جوشانی که سرشار از آب ذخیره باشد و فواره آن جوشان و حیات بخش است در ریگ زارن تهیه و ذخیره کرده باشد، تا با خون خود و این فکر بزرگ، وجودی عطابخش، وجودی پذیرایی کن، و مهربان و یار و معین و تکیه گاه دیوار امت بسازد.

(آبی که از کوهساران در زیر ریگ درّه ها پنهان می شود و خنک

ص: ۲۴۸

۱- (۱) تراخمی: عارضه چشمی، یکی از امراض چشم که به واسطه میکروب مخصوص سرایت می کند.

می ماند آن را «ثمد» می گویند، آن آب «نمیر» است یعنی بسی گوارا است، جایی که کوه و دره و ریگزاران آب را ذخیره می کنند و نگه می دارند گنجینه مغز و اعصاب و جمجمه انسان زنده، واردات را در حافظه و محفظه نگه نمی دارد؟ چرا؟ چرا؟

خصوص طفلی که از خون پیغمبر صلی الله علیه و آله در خون او مانند نهری سرشار می آید و مانند نهری سرشار می رود و به دریاچه بی قرار آینده مستقبل می ریزد.

تشنگان آنجا آب حیاتی که حرارات و سوزش عقول و نفوس و فکر و قلب را خنک می کند، آن ینبوع و سرچشمه ای را می یابند که فکرهای سراب وار آب نما و بی آب مردم را از آنها محجوب نموده.

گوینده ای در تاریکی به آن دگر می گفت: (در حالی که از خانه زانو مردم در عقب یکدیگر بیرون می آمدند) می گفت: ای ابا رافع! هان، «و به پشت او زد» آیا عجیب تر از امروز دیده ای؟؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوش نوزاد(۱) آهسته رازی می گفت مثل آن که رازی به او می سپرد؟

ابورافع(۲) فرمود: آری، پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوش نوزادش اذانی گفت که برای نماز

ص: ۲۴۹

۱- (۱) تولد حسین عصر پنجشنبه نزدیک به اول شب بوده است.

۲- (۲) ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله از عهد اول اسلام آورده، رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمی مولا خود را به او ازدواج کرد، پسرانش عبیدالله بن ابورافع منشی امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی بن ابی رافع راوی کتاب فقه امام است و این کتاب در خاندان ابورافع خیلی مهم تلقی می شده و خاندان ابورافع در مدینه از اشراف اند و خود ابورافع امین پیغمبر است و سه هجرت کرد، هجرتی از مکه به حبشه هجرتی از مکه به مدینه و سپس هجرت با امیرالمؤمنین تا عراق؛ می گفت سه هجرت کرده ام و با دو قبله

آن مرد گفت: مگر کودک نفس درآکی دارد که تحویل بگیرد یا چیزی که برای او گفته شود و به او خطاب شود دریافت کند؟

ابورافع گفت: بلی، مگر تو چه گمان داری؟ شاید به آن گمان خطاء رفته باشی؟ که نفس نوزاد فضایی خالی از قوا است و اگر به این خیال باشی بسیار دور افتاده ای در این ظن خود، نفس نوزاد کودک هم می گیرد، دستگاه گیرنده او حساس است بلکه تمام ترین دستگاه گیرندگی است؛ ولکن به واسطه سستی در ترکیب عضوی و ضعف عضو و رخوت آن به نظر بیهشانه می آید.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه به این دستگاه گیرنده دارد که الآن در داخل آستین های اوست تا در فکری جاودانی بنهد تا در او کلمه «الله» را بگذارد که با شیر اندرون شد و با جان بدر شود؛ تا از آن هرگز برنگردد و هرگز نلغزد، هر چند انگیزه های جوانی به او برخورد کند و قوای تند حادّ جوانی در او آتش افروزی کند چه آن کلمه وی را با صدای ناله دورادور هم شده اسیر خود خواهد گرفت وجدان اخلاقی را روح می دهد و زنده نگه می دارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در این نوزاد خود که در آخرین مرحله تخلّق و اولین مرحله تعشق و شکفتگی و شکفتن غنچه است و می خواهد غنچه او شکفته شود و شکوفه گردد هنگام باز شدن دهان غنچه برای گرفتن بار «حمل امانات الهی» که

ص: ۲۵۰

«اصل خلافت الهی» باشد عَبَقٌ مَثَلُ الْهَيْئَاتِ را و عَبَقٌ حَقِيقَتٌ مَطْلُقَةٌ را در مشاعر کودک ریخت، گرد ریزی کرد.

این عَبَقٌ عطر افشان است و عطر آن همیشه می وزد و منقطع نمی شود گویی سرشار است و چشمه اش فروکش نمی کند و در برابر طوفان های عربده خیز شهوات که صفر می زند تغییری نمی کند، بلکه او هوا را تغییر می دهد.

شما می دانید: عَبَقٌ که بوی عطر گل ها باشد از دانه های ریز ریز پلن برمی خیزد و پلن همان است که شاخه گل و شاخه درخت و شاخه گندم و بتّه حبوبات را بارور می کند.

این پلن همین که در فضا پخش است، هوا را معطر می کند و همین که به محل تخم گذاری درخت و گل و گیاه بنشیند آنها را بارور می کند تا دانه و هسته می بندد و همان دانه و هسته مجدداً درخت را می سازد.

باید دانست که گیاه ها دو نوع اند بعضی ها محلّ گرد نر و ماده هر دو در خود یک درخت اند مثل گندم و حبوبات و بعضی دیگر محل گرد نر در درختی و محل بارگیری مادگی در درخت دیگری است.

عَبَقٌ و عطر از این پلن ریز ریز است که به چشم غبار می آیند و در حقیقت غبار نیستند مبدأ تکوین اند، نهایت آن که پلن حقیقت مطلقه و مُثَلُ الهیه که انسان را خلیفه الله می سازد با عَبَقٌ و پلن اشجار و گل و گیاه، فرقا و تفاوت ها دارند.

در درخت و گیاه در وسط شکوفه در بعضی از آنها بذر نرگی و رحم مادگی هر دو در یک درختند، ولی از انسان مشاعر کودک مثل رحم تکوینند و نقش و نگار کتاب آسمان و جهان با کلمات کتاب قرآن پلن

فرق دیگر آن که از وسط دانه حبوبات و مغز و هسته میوه جات، فقط مماثل او بیرون می آید گیاهی چنان، و درختی چنین، ولی پلن مثل الهیه اسمای حسناى الهی و الله اکبر اذان در مشاعر انسان شجره وجود انسان را چنان می سازد که اصل آن ثابت و شاخه و فرع آن تا آسمان بالا می رود.

او چنان که گفتیم در برابر طوفان های شهوات و غضب که عربده دارند و صفر می زنند، هر گاه هنگام وزیدن تندباد آنها بر او بگذرند او را تغییر نمی دهند، بلکه او با نسیم عطر آگین خود آنها را تغییر می دهد و آنها را سنگین بار از عطر و نسیم معطرش می کند، آنها را تغییر ماهیت داده تا آنچه تهدید بود، نوید شده، نسیم خوش خواهد بود به وسیله بوی عطر خود که آنها را سنگین بار از آن می کند و بر آنها تحمیل می نماید، همواره نسیم آن پیاپی و لاینقطع همی وزد و بر اثر آن عوامل فساد تغییر ماهیت داده و به جای آن که خطر باشند و انداز دهند و تهدید از آنها برخیزد؛ دیگر عوض شده نوید خیر و نعمت می آورند چون حامل روح شکوفه در بوستان گردیده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله خود امروز درخت پر شکوفه این بوستان است. آری، انسان شجر است و جهانش بوستان.

و حسن و حسین شکوفه اند که غنچه آن تازه دهان باز کرده تا بار بگیرد و اذان الله اکبر مانند طلیعه است، اذان الله اکبر پیش قراول قرآن کتاب خدا و هر چه از پیغمبر عظیم و شمایل نیکوی او و از

نیاکان پدر و مادر عظیم خود و از دایره مهاجر و انصار و حوزهٔ مدینه حتی از در و بام مدینه و کوه و دشت «احد و خندق» آینده در مشاعر کودک وارد می‌شود، همه همین کار پُلن تکوین را می‌کند، بلکه همه القاء آت کتاب آسمان و جهان که کتاب تکوین است با همه القاء آت قرآن که کتاب تدوین است در مشاعر حساس طفل ما به منزلهٔ همان پلن و گرد و غبار تکوین آن هستند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله با اذان گفتن خود در گوش نوزاد گردریزی آن پلن‌ها را در شکوفهٔ وسط گلبن نموده و مشاعر درون کودن به منزلهٔ شیپور فالب و ترمپ (۱) رحم تکوین، حبه و دانه می‌شود که ایجاد مثل کند و خود حامل روح ایجاد مثل و قوهٔ تخلیق و تولید مثل است.

شکوفهٔ رنگین، ظاهرش رنگ آمیزی جالبی دارد (۲) ولی باطنش مهم تر از آن است، باطنش قوای جوهری عوامل دستگاه تولید مثل هستند که دستگاه ایجاد خدا است، قوای تولید مثل در بن نوکچه شکوفه در کار تکوین و تخلیق یعنی آفریدگاری و سازندگی هستند و چند گونه مهندس و چند گونه کارگاه شیمیایی آلی دائم در درون در کارند و شکوفه

ص: ۲۵۳

۱- (۱) قالب و ترمپ: سرنا، از سازهای بادی که صدای بمی دارد.

۲- (۲) در کتاب نهج البلاغه آسمان و جهان آمده که زینت در شکوفهٔ رنگین و گل‌ها و عروسان دعوت است و هر دعوت مقدمه مواصلت و هر مواصلت مقدمه ولادت است یا ولادت روحی یا جسمی. زینت آسمان هم همچنین دعوت است و موالید آن نماز است و زکات است و حج است و ولایت است.

رنگین را (مثل پرچم رنگین) در بیرون نصب کرده اند تا هادی و رهبر زنبوران تلقیح باشد؛ زیرا دید آنها با رنگ روشن می بیند و هرگاه باد کافی نوزد پای آن زنبور پشمالو است، او پلن را منتقل می کند. دیده اید مهندسان راه سازی که مشغول نقشه کشی تونل یا نقشه راه یا استخراج آب قنات و کاریز یا ایجاد دهکده اند. بالای خیمه کار خود پرچم بلند رنگین (سرخ رنگ) (شیر و خورشید سرخ) می زنند که چشم های راهروان و عابران جاده از دور هم بنگرند و تشخیص دهند که اینجا سراپرده مهندسان است. در درخت و گیاه شکوفه اش در ظاهر این پرچم است، اما باطنش دستگاه بساط شاهی خدا و گسترش قدرت ربوبی است، دستگاه تولید مثل است، حتی در انسان دستگاه ایجاد خدا است، خدا می خواهد در اینجا آفریدگاری کند و ایجاد نماید و تکوین فرد دیگر نموده تولید مثل بنماید، لذا این پرچم را به بالا برافراشتند که چشم ها از دور خبردار شوند و سرسری ننگرند.

شکوفه با رنگ های خود خبر از سر ضمیر می دهد، شاعران ظاهر را می بینند و حکیمان باطن را، شکوه جمال شکوفه در بیرون بیدقی است متناسب با قوای جوهری نهفته تکوین جدید و قوای تولید مثل که نهفته در نهفت در داخل مهیای نهضت اند.

در حقیقت در باطن شکوفه کادر فعال ملائکه و قوای درون سراپرده خیمه بسی مهم تر از ظاهر شکوفه و رنگ آمیزی آنند و اهمیت بیشتری دارند، این ظاهر بیدق و پرچم و نشان آن و آیت آن است.

مانند هر تاج و مدال که ظاهر آن نمایش دارد و قیمت و ارزش آن به

جنبه نمایندگی آن است نه به جنبه نمایش آن، ظاهر شکوفه هرچند بسی نمایش دارد ولی قیمت و ارزش مستقل ندارد.

قیمت و ارزش آن به نمایش و حکایت و نمایندگی آن از قوای اکیب درون و کادر فعال مهندسان و نقشه و هندسه ایجاد آن است که قوای تغذیه و تنمیه و تولید مثل باشد، همه آنجا متمرکزند و دامنه کار خود را گسترش می دهند، حکیمان گیاه شناسی قوای غذا دهنده و غذا گیرنده و قوای نمو و تنمیه و قوای تولید مثل آن را خیره اند و شاعران و چشم های بینندگان خیره جمال شکوفه اند.

ابورافع می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما درخت پرشکوفه این بوستان است، با شکوفه وجود خودش که حسین است به وسیله اذان گفتن «والله اکبر» که از طرفی طلیعه ورود کتاب خدا و نقش ازل در مشاعر طفل است و از طرفی دیگر دستی است که این شکوفه را در بوستان آینده زمان امتداد می دهد و تا هر چه پیش برود در احشای زمان این دست خود را دراز می کند که در بوستان مستقل آینده از این شکوفه، شکوفه دیگر غنچه بدهد، باشد که انسان او را بگذارد که تا فضای غور را عطر آگین و مشک بیز کند، در جلوی چشم شروق و غروب هر صبح و شام و ازدهای افعی شهوات بر او نیچد و آن را جاویده و جویده آنرا ریزریز کند و پرپر نماید.

من بر آن بیمناکم... بسیار بیمناکم من... ابورافع این را گفت و زبانش گرفت و دست خود را بر روی قلب خود نهاد که مبادا قلبش از کار بیفتد؛ چشمان خود را بر هم نهاد و مستغرق در آن خیال هولناک گردید.

آیا ابورافع از علم به شهادت این سخنان اخیر را می گوید؟

از کجا به عواقب امر حسین مولود عزیز آگاه است.

البته اگر آگاه است از سخن جبرئیل با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله با او آگاه شده.

ابورافع به منزله پیرمردان [\(۱\)](#) حسین علیه السلام را روی دوش خود بزرگ می کند و زوجه اش سلمی مولا رسول الله صلی الله علیه و آله و مولا صفیه دختر عبدالمطلب بوده و صفیه جزء قابله گان نامش هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله این خبر را به آنان گوشزد کرد، آیا از طریق صفیه به وسیله سلمی آگاه شده؟؟

و آیا علائلی از کجا پای ابورافع را در این عهد تولد نوزاد در کار آورده با این که در اخبار هنگام ولادت در هیچکدام تا آنجا که ما دیده ایم و در دسترس داریم حدیثی که ابورافع واسطه آن باشد به نظر نمی رسد، شاید علائلی ارجمند قضیه رابه طور رومانیتیک آورده باشد.

ما اخبار هنگام ولادت را بعد خواهیم آورد و نام کسانی که مستقیماً از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند؛ خواهید دید. حتی نام ابوهریره آمده که ناف بریدن نوزاد را به روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید، و گوید من دیدم که دست پیغمبر صلی الله علیه و آله با خون ناف رنگین شد، با این که ابوهریره در عام خیبر اسلام آورد و به مدینه آمد پس حدیث او از این هنگام ولادت باید مورد مناقشه قرار گیرد.

ص: ۲۵۶

۱- (۱) الله: پرستار، مربی کودک.

بلی، ابورافع با ابوهریره فرقتشان از زمین تا آسمان است بعد از عبور از اینجا به حدیث ابورافع برخوردیم.

ابورافع امین رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در یک موقع اعلان فرمود که هر پیغمبری را امینی است و امین من ابورافع است. (۱)

ابورافع یک موقع داخل حجره طاهره شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب می نمود با آن که در حال وحی بود ابورافع چشمش به ماری افتاد که در بن دیوار خزیده و می رود، ترسید که اگر مار را بکشد از سر و صدا رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب استراحت بجهت و خواب در چشم او بشکند و اگر مار را به حال خود بگذارد مبادا آزار و آسیب به وجود اقدس بزند.

ابورافع آمد خود بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و بین مار دراز کشید خوابید، ولی بیدار با دو چشمان خود مواظب حرکت «مار» بود که اگر به سمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجنبد او را بکشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از حرکات ابورافع از حالت وحی به هوش آمد و ابورافع را به آن حال غیرعادی دید، پرسید: ای ابارافع! چرا چنین درازکش آرمیده ای؟ و به این وضع در خوابگاه من آمده ای؟

ابورافع اشاره به کنج خانه و زاویه کرد که «مار» در آنجا در جنبش بود و گفت بنگرید، برای آن که مبادا او قصد جان شما را بکند من چنین

ص: ۲۵۷

خواهیدم که فدایی جان شما باشم، اگر گزندی هست آن را به خود بخرم تا وجود شما محفوظ باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا برخاست و دست ابورافع را گرفت و اشاره فرمود که ما را بکش و بیا. پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد که ابورافع از عقب آمد، فرمود: ای ابارافع! اکنون در حال وحی درباره علی بن ابی طالب این آیه مبارکه نازل شد:

إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۱) بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم اعلام فرمود که:

ایها الناس هر پیغمبری را امینی است و امین من ابورافع است.

مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۷۹ با اسناد تا عاصم بن عبیدالله بن ابورافع از پدرش <بازگو کرد گوید: رسول خدا را دیدم که در گوش حسین، همان حین که فاطمه علیها السلام او را زائید اذان گفت: رضی الله عنها. (۲)

ابورافع امین امیرالمؤمنین علیه السلام هم بود، با امیرالمؤمنین علیه السلام هجرت کرد و به عراق آمد و متصدی بیت المال در عراق از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام ابورافع بوده.

قضیه مشهور گلوبندی که ام کلثوم از امین بیت المال به عاریه گرفت از همین ابورافع بود، و وقتی امام علیه السلام از او مؤاخذه کرد، گفت: عاریه مضمونه است.

از آن قضیه، هم باز امین بودن ابورافع هویدا می شود و نیز هویدا می شود که

ص: ۲۵۸

۱- (۱) مائده (۵): ۵۵.

۲- (۲) رجال النجاشی: ۵؛ اعیان الشیعه: ۱۰۴/۲؛ المعجم الکبیر: ۳۲۱/۱.

الفت خانوادگی با اهل بیت (زنانه و مردانه) داشته.

گذشته از آن که زوجه اش سلمی انیس و مونس فاطمه زهراء عليها السلام حتی در هنگام وفات آن صدیقه بود.

با امیرالمؤمنین علیه السلام در هجرت به کوفه با آن که دیگر کهنسال بود هجرت کرد و در راه هجرت با امیرالمؤمنین علیه السلام و حمایت امام علیه السلام املاکش را در خیبر و خانه اش را در مدینه فروخت و مخارج راه کرد تا با امام و کاروان مهاجر و انصار به عراق آمد و به خود می بالید که من به سوی دو قبله نماز خوانده ام و با دو بیعت بیعت کرده ام و سه هجرت کرده ام، هجرتی از مکه در عهد اول به حبشه، و هجرتی دیگر از مکه به مدینه و اینک:

این سؤمین هجرتی است که در سن هشتاد سالگی با علی بن ابی طالب به عراق می روم، در عراق ابتدا به بصره و بعد با امام به کوفه آمد، از معتمدان دولت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور مالی و از مستحفظان امت محمد صلی الله علیه و آله در حفظ آثار بوده، در کوفه خزانه دار امیرالمؤمنین علیه السلام و متصدی بیت المال بود و عییدالله و علی پسران ابورافع، منشیان مخصوص امیرالمؤمنین بودند تمام مکتوبات و عهدنامه های امام علیه السلام با این امضاء و توقيع است. (کتابه عییدالله بن ابی رافع)

همین که امام در عراق شهید شد و اولاد امام از عراق به حجاز باز گشتند، اولاد ابورافع در مدینه دیگر نه خانه ای و نه ملکی داشتند همه را در راه امیرالمؤمنین فروخته بودند.

امام حسن علیه السلام به جای املاک خیبر که فروخته بودند، از املاک خود در سنج (یا ینبع) به قدر املاک پدرشان (ابورافع) به آنها واگذار و

چون خانه نداشتند امام علیه السلام خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را دو قسمت کرد نیم آن را به اولاد ابورافع بخشید. (۱)

با این کار رشید و شگفت، اولاد ابورافع را در عداد وارثان علی، پدر خود در آوردند و ابورافع را جزء خودشان که ورثه امیرالمؤمنین اند، شمردند.

آری، خواجه خود روش بنده پروری داند.

آن املاک در خاندان ابورافع در مدینه بود تا در عهد معاویه که آنها را معاویه از اولاد ابورافع خرید به هفتاد هزار و صد هزار (شاید دو قطعه بوده و دو معامله واقع شده)

و ابورافع از مستحفظان آثار اسلام است.

آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده به دقت در قید ضبط در آورده و چون در خلوت هم با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و ملازم خدمت بوده، کتابی دارد در (احکام و سنن و قضایا) که مورد اعتماد علمای اکابر است، علامه می گوید: (ثقه [نعمل به](#)) (۲)

و در کتاب رجال نجاشی که فهرست مصنفین و مصنفات شیعه است کتاب ابورافع را افتتاح اسماء قرار داده است.

پسرش عبیدالله باز گو کرده که ابن عباس با منشی و نویسنده مخصوص همیشه در منزل ما می آمد و سیره و حیات و زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را جزء به جزء از ابورافع می پرسید و می نوشت.

ص: ۲۶۰

۱- (۱) بحار الأنوار: ۳۰۶/۳۲، باب ۷، حدیث ۲۷۰؛ سعد السعود: ۹۶.

۲- (۲) مستدرکات علم رجال الحدیث: ۹۸/۱.

عبدالله بن ابورافع کتابی در ترجمه شهدای صفین که بیست هزار نفر یا بیشتر بودند دارد. (۱)

اما پسر دیگرش علی بن ابی رافع کتابی دارد در فقه (باب - بیاب) از وضو و صلاه و صیام تا آخر ابواب فقه کتاب از اینجا شروع می شود: (کان اذا تَوَضَّأَ یقول) وضوی علی علیه السلام را شرح می دهد.

خاندان ابورافع در مدینه که سلسله ای بودند از اشراف به این کتاب علی بن ابی رافع در فقه زیاد اهمیت می دادند. (۲) یک دوره فقه آل محمد است، پیغمبر صلی الله علیه و آله خود ابورافع را از آل محمد صلی الله علیه و آله شمرد.

ابورافع یک نوبه یکی از مأموران صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله به او پیشنهاد داد که با او برود تا از صدقات از سهم عاملین علیهما نصیب ببرد.

ابورافع گفت: تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه بگیرم، وقتی اجازه خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابورافع! ما آل محمد صلی الله علیه و آله صدقه بر ما حلال نیست و مولای قوم هم از همان قوم است:

«إنا آل محمد لا یحل لنا الصدقه و مولی القوم من انفسهم»

یعنی پس بر تو هم حلال نیست.

ابورافع که مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آل محمد حساب کرد و صدقه را بر او حرام کرد، غذای فقرا و مستمندان و مال فقرا بر آل

ص: ۲۶۱

۱- (۱) الفهرست، شیخ طوسی: ۱۰۷؛ التقریب: ۵۳۲/۱ الکلینی و الکافی: ۲۷.

۲- (۲) الکلینی و الکافی: ۲۸.

محمد صلی الله علیه و آله حرام است. (۱)

«همان طور که برای حسن و حسین علیهما السلام در دوران کودکی که یک دانه خرما را از انبار صدقه به دهان نهادند پیغمبر خود با انگشت آن را از دهان طفل بیرون کشید و آن را با لعاب بر سر خرماهای صدقه ریخت و فرمود: «أنا آل محمد صلی الله علیه و آله لا یحل لنا الصدقه»

اسد الغابه و مسند احمد از ابی الجوزاء روایت کرده اند که: از امام حسن علیه السلام پرسید: «ماذا تذکر من رسول الله؟»

از امام حسن علیه السلام پرسید که تو چه یاد داری از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ تعلیم دعای وتر را و چند چیز دیگر را یاد آوری فرمود و فرمود: یاد دارم که با جدم در انبار صدقه بودم یک دانه خرما برداشتم، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزند! این مال صدقه بر ما آل محمد حلال نیست. و دست آورد با انگشت آن را از دهان من بیرون کشید و با لعاب بر سر خرماها ریخت. (۲)

امام حسن علیه السلام در برابر بخور بخور معاویه و آل امیه در شرق و غرب این قضیه مراقبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از اموال صدقات به یاد آورد که یک دانه خرما را از یک انبار هم حتی در موقع اشتهای فراوان طفل که بی اختیار به طور اتوماتیک به دهان گذارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اشتهای فراوانش را ندیده گرفت و آن را از دهان طفل باز گرفت.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) معالم المدرستین: ۱۲۹/۲؛ کنز العمال: ۶۱۰/۶.

۲- (۲) اسد الغابه: ۱۱/۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۰۰/۱؛ صحیح ابن حبان: ۴۹۹/۲.

با آن که کودک آن را به دهان گذاشته و کامش از آن شیرین شده بود آن لقمه شیرین دانه خرما را از دهان طفل بیرون کشید و فرمود به قیمت مثلی یا قیمتی بهای آن را خرما بخرند و بر سر خرماها بریزند، بلکه لقمه شیرین را از دهان طفل بیرون کشید تا طفل رنج ببرد و در خاطرش بماند.

هر چه با تلخی بر انسان بگذرد در خاطر می ماند و فراموش نمی شود.

و بعد برای جبران تلخ کامی طفل و جبران شکستگی خاطر او و اعاده پرستیژ او کلمه شیرین

«إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لَا يَحِلُّ لَنَا الصَّيْدُ قَه» را با این وضع ترکیب دلنشین ادا کرد که پیغمبر عظیم العظماء خود را جزء آل محمد قرار داد تا حسین را هم آل محمد در شمار آرد و از آزردهی خاطر و رنج خاطر، او را بیرون آرد.

در برابر آن رنجش خاطر که لقمه شیرین نیمه جویده را از دهان کودک بیرون کشیده و رنج به کودک داد که طعم لذیذ هنوز در ذائقه بود و به فشار آن را خارج کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنی لذیذ در گوش طفل کشید که لذت این ندای رنج و زحمت آن قهر را برد، و لذتی جاوید داد و افتخاری به طفل سایه افکند که جبران شکستن پرستیژ طفل را کرد.

زیرا این افتخار است که همقطار با محمد و هموزن با سرور عالم است که جمله «إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ» را پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش می گوید: ما آل محمد یعنی ما و شما آل محمدیم، با این ندا احساسی غرورانگیز در ابورافع و در طفل آل محمد می آید که بر آنها آسان می آید که آنها را از آن غذای ناباب حتی در موقع اشتها باز گیرند خصوص که طفل را تا هموزنی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا می برد و ابورافع مولی را

تا مقام آل محمد صلی الله علیه و آله بالا می برد، این ها تدابیر الهیه اند در مملکت انسانیه تا برای امرای اسلام و خلفای اسلام درسی و تعلیمی باشد تا بفهمند که یک لقمه و یک کلمه چقدر مؤثرند که انسان را بالا ببرند یا فرود آورند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اذان را به گوش کودک نوزاد در کشید و لقمه شیرین دانه خرمای صدقه را از دهان او بیرون کشید و از دهان ابورافع هم بیرون کشید و آن کودک و آن مولی را با نام آل محمد نوازش کرد و آنها را جزء خود، و خود را جزء آنها کرد؛ تا غذای مُثل علیای الهی، یعنی نمونه های ممتاز اعلی الهی یا عنصر ممتاز فرماندهان اعلی و امرای الهی، غذای آنها که به گوش آنها و مشاعر و هوش آنها وارد می شود و خوراک به روح آنها می دهد، یا مایه و مدد و بنیه به تن آنها می دهد ممتاز باشد، پاک و طاهر باشد و غذای ناباب نباشد غذایی که باید از آنها باز گرفته شوند آن چه خود وجود اقدس اطهر مراعات می کند، حسن و حسین علیهما السلام هم که آل محمدند مراعات کنند و بلکه مولای آنها هم در دو طرف نفی و اثبات و سلب و ایجاب، یکسان با آنها باشد و یکسان مراعات کند. (۱)

ابورافع مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از آل محمد صلی الله علیه و آله حساب کرد و صدقه را بر او حرام کرد.

ابورافع، رافع لوای علم اسلام بود، رافع شئون پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، حسین و حسن را بالای دوش خود بر می داشت در حقیقت خدمت گزاری به آستان علم محمد و آل محمد او را رفعت داد - والعلم یرفع من لا یرفع.

ص: ۲۶۴

۱- (۱) اگر روایت معتبر باشد در یک موقع از امام حسن و در یکی یا دو موقع از امام حسین علیه السلام.

و صدقه هایی که غذای مستمندان و فقرا است چنان که بر آل محمّد حرام است، بر او و نیز بر سلمان فارسی هم که موالی رسول خدایند همچنان حرام است. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابورافع وجه آن را گفت فرمود: «لأنّ مولى القوم من انفسهم» (۲) غذای یعسوب نحل شاه زنبور عسل - که مادر زنبور و موجد زنبور است جدا است، غذای مخصوصی است، همان است که آن را «ژله رویال» گویند، در کندوی زنبور عسل در لانه های مخصوصی پر از عسل در زیر عسل، ماده ای پنهان و نهفته است؛ آن خمیری است معجون و آمیخته از «بزاق لعاب دهان زنبور آمیخته با پلن گلها که مگس از درخت و گیاه آورده و با عسل و شهد مخصوص خمیر کرده آن را «ژله رویال» می گویند، آن غذای سلطان مگس است سلطان مگس مادر مگس ها است، تخم ریزی همه از اوست و غذایش غذای مخصوصی است. خمیر مایه آن مایه اصلی بقای قدرت جوانی است. او نمی گذارد پیری زودرس بیاید، عمر زنبور مگس عادی، زنبور کارگر، چهار هفته بیش نیست، در صورتی که عمر ملکه مادر به واسطه آن غذای مخصوص چهار سال تا شش سال است که چهار سال از آن را تخم ریزی کامل می کند.

ص: ۲۶۵

۱- (۱) آیا این حکمت آیه تطهیر را هم می گیرد که سلمان و ابورافع هم داخل در حکم آیه تطهیر باشند؛ محی الدین عربی سلمان فارسی را داخل در آیه تطهیر می داند.

۲- (۲) معالم المدرستین: ۱۲۹/۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۸/۶.

مگس ها این غذا را از شکوفه های گل می گیرند، چنان که شهد را هم از شهد گل ها می آورند. مگس ها به گل و گیاه خدمت می کنند، چنان که گل و گیاه هم به مگس خدمت می کنند کلیه تجارت مبادلات حیاتی دیگری هم بین درخت و گیاه با حیوان و انسان هست که آن گیاه و درخت اکسیژن به حیوان و انسان برای تنفس می دهند و این حیوان و انسان اسید کربونیک که غذای درخت و گیاه است به او می دهند.

اینجا نیز زنبور مگس، عسل از گل و گیاه هم شهد می گیرد که ماده حیات او است و هم گرده ای از اندام های گل که پرچم های دوگانه وسط گلبرگ است و آن را نافع گل می گویند؛ در هنگام مکیدن شیره شهد، به دست و پای پشمالوی مگس می چسبد و این گرده قوه تکوین حبه و دانه و میوه است.

هر گاه در درون شیپور رحم تکوین در سلول ماده میوه و دانه آن گرده ریخته شود، در درخت لقاح به عمل می آید و تلقیح از گرده ریزی آن گرده نر بر محل مادگی حاصل می شود.

آن گرده را که حامل روح ایجاد مثل و قدرت آفریدگاری و سازندگی و تخلیق و تولید مثل می باشد زنبور از درخت و گل و گیاه می گیرد و از آن «ژله رویال» را می سازد که خمیر مایه غذای زنبور مادر است.

و از طرفی دیگر خدمتی هم به درخت و گیاه می کند که از طریق رنگ گل ها هدایت به شهد می شود و در موقع برگرفتن شهد گل عمل تلقیح درخت و گیاه را انجام می دهد، اگر بادها انجام نداده باشند. شهد شیرین رشوه ای است طبیعت به زنبور رهگذر می دهد تا به او خدمت کند،

وسایل لقاح و تلقیح او را فراهم آورد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله با اذان گفتن خود در گوش طفل و بیدار کردن هوش او با نام الله اکبر از طرفی.

و نوشاندن شیرۀ جان خود در نوش او.

از طریق بزاق دهان مبارک و از طریق اولین شیر.

پستان فاطمه که آن هم شیرۀ جان پیغمبر است از این دو طریق، آن «ژله رویال» را وارد گوش و نوش نوزاد و فرزند زاده خود کرد که یعسوب دین است.

ژله رویال که غذای سلطان مگس است تازه کشف اهمیت آن را کرده اند.

هر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله از منطق و کلمات و از مقال و فعال و اقوال در مشاعر حسین علیه السلام می ریزد «وتر» های هوش و ذکا و عقیده او را تکان می دهد که آماده باشد نقش عالم را که نقش کتاب کون و نقش علم خدا است و به وسیله امواج در گوش هوش منتقل می شود او در خود بگیرد. و هر چه کوه احد و در و دشت آسمان و زمین مدینه و رجال انصار در راه اسلام جنبش نشان داده اند و بدهند؛ عنصر حماسی و وتر اراده او را تقویت و تحریک می کند.

اینها گرده های گل ایمان است؛ یا گل ایمان است که شکفته و عناصر ممتاز غذای فرماندهان است.

مایه خمیر غذای یعسوب دین است و در حقیقت یعسوب مگس منشأ کندوی مگس و مادر کل سپاه است. او همه را می سازد، همه را می زاید.

(علائلی) اکنون ندای دیگری می آید که ابورافع را به سوی اذان و نماز می برد (۱). تا از رنج آن افکار حزن انگیز که آخر گفت: مبادا بر این گلبن افعی و ازدهایی بیچند و برگ های او را بجاود و پرپر کند و ریزریز نماید و بریزد تسلی دهد. ابورافع مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله طاقت نیاورد از آنچه به خاطرش گذشت، بر آن مصاحبش تکیه کرد ساعتی و مدتی که در آن مدت صامت و ساکت بود، سکوتی چونان سکوت شب که هراس آور است و بر هراس آن، صداهای بریده بریده گرگ ها که در دل شب می آید هراسی بر هراس می افزاید، آن مرد را لرزش تن ابورافع فرا گرفت تا او هم غرق در سکوت شد و هر دو با گام های بی هشانه روانه راه نماز بودند، با گام هایی که خود گویا بود که بی هشانه است.

و در آن تاریک و روشن فقط صدای انسانی می آید که به کلمه «الله اکبر» ندا می داد، صدا به اذان بلند کرده بود، ارواح گریزان رمیده سرگردان را برای نماز جماعت ندا می داد و صدای او مخلوط به سکون و آرامش شب گردیده، روشن کرد که او کلمه شب «اسم شب» را گفته، همان کلمه استحاله شده به صدایی که رمیدگی سکون در آن بود.

ص: ۲۶۸

۱- (۱) حاضر بودن ابورافع در موقع اذان به گوش نوزاد مستبعد نیست؛ زیرا ابورافع محرم اسرار درون و برون است، البته در وقت ولادت مردی حضور نداشته حتی پیغمبر و علی؛ زیرا حضور مرد در آن موقع حرام است. و حضور او و آن مرد دیگر لابد در حجره ای غیر از حجره زائو بوده و آن مرد معلوم نیست کیست و غافل مباشید که حجرات پیغمبر صلی الله علیه و آله جنب حجره علی و فاطمه بود و همه جنب مسجد بوده اند و شاید اجتماع در حجرات پیغمبر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده.

مردم از هر مکان از جا جستند و هنوز در چشم‌ها نشان بقایای احلامی (۱) حیرت‌زدگی بود، همه به یک سوی که ندای اذان از آن سوی می‌آمد روانه بودند و آمادگی آنها چنان می‌نمود که مانند سفرا و نمایندگان و وفود به درباری بی‌نشان و مجهول می‌روند، می‌روند که ممزوج و مخلوط با عالم مجهول بی‌نشانی شوند.

به جایی می‌روند که تصحیح ضمیر خود را در راه عمل حیات انجام دهند.

به جایی می‌روند که تجدید عهد با خدا کنند و عقد و پیمان‌های خود را بر پایه و اساس تعهد خیر - و حَبِّ و مُثُل - و شُؤن ممتازه کنند که آنها را یعنی آن افکار عالیّه را مبدأ عمل قرار داده و واقع حیات سازند.

شاهدش آنکه در قیام نماز از آغاز، قرآن را به وسیله افتتاح فاتحه آن می‌خوانند فاتحه هر کتاب رمز از کل کتاب است و کل قرآن مشتمل بر تعهد خیر و فضیلت و حَبِّ - و مُثُل - و شُؤن ممتازه می‌باشد و قیام آغاز نماز، رمز از قیام کلی برای پیاده کردن قرآن است که کل شُؤن ممتازه در آن هست.

(علائلی) آن مرد گام‌ها را کشیده برمی‌داشته، از جا جست که به نماز برسد و آنچه مردم می‌طلبند و برای آن می‌دوند، وی هم دویده آن را بطلبد.

ابورافع به او فرمود: آرام‌تر - آن چنان رو که هستی - ای مرد - و تعجیل و دویدن نمی‌خواهد؛ ما تا مادامی که برای نماز گام برمی‌داریم در نمازیم.

ص: ۲۶۹

۱- (۱) اگر موقع ولادت عصر پنجشنبه بوده، پس اذان مغرب بوده که بقایای احلام جا ندارد.

آن مرد گفت: اکنون پس نمازی را به نمازی وصل می کنیم.

ابورافع گفت: آری، ولکن آرام تر برو، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله جماعتی را دید که به سوی نماز به تاخت می دوند. فرمود: باید هر که به نماز می آید آرام بیاید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به این معنی می فرمود که: نماز دستگاه گیرنده نخواهد واقع شد، مگر آنگاه که مانند لباس سرتاسری سراپای فکر و ضمیر و تمایل نفس فاعل را بگیرد.

و عجله کردن شخص کار را بر فکر از نظر روانی و استیعاب فکری و هم آهنگی باز می دارد، پس نماز عمل محض نیست بلکه فکری است، در قالب عمل به صورت عمل جلوه گر است و به این وسیله است که عمل در فکر می کند و عجله و شتاب زدگی شخص، کار را بر فکر از نظر روانی و فراگرفتن همه ظروف فکر مشوش می کند و آنها را از هم آهنگی باز می دارد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را می خواهد که نماز را همین که می گزاریم نماز به فکر، نماز به روح انجام دهیم و گرنه آن نمازی خواهد بود رمیده و وحشی و غیر مضبوط و ناگیرنده که از روح رمیده تری صادر شده و آن نماز، نماز نیست. (۱)

ص: ۲۷۰

۱- (۱) شک نیست که نماز قرارداد و پیمان پا به پای (کونترا) بین خدا با انسان است، عقد مراقبت و مواظبت و نظارت و مقاطعه است، ما هر گاه فاتحه الکتاب را تأمل کنیم شروط عقد پایا پا را در آن می یابیم و در پرتو این ملاحظه، سر تکرار نمازهای یومیه را به شکل معروف در اسلام خواهیم یافت و آن که آن را هم روزانه و هم شبانه قرار داده است و این هم سر همان تجدید و عقد و تأکید آن است. تا فعالیت آن و تأثیر آن ضعیف نشود تا بر شخص ساعت هائی ممتد از خون سردی و

سستی

پیغمبر صلی الله علیه و آله در یک موقع مردی را دید که نمازش را با شتاب خواند و برخاست که برود؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برگرد نماز بگزار. گفت: نماز گزاردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آن نماز نبود.

ص: ۲۷۱

و مردی دیگر را دید که سجده کرد مثل این که مرغ منقار بر زمین می زند و سر برداشت که سجده دوم را هم چنین گزارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این شخص اگر با این نماز بمیرد بر دین من نمرده است. (۱)

آن مرد به ابورافع گفت: ای ابارافع! حدیث تو از آغاز شب مرا از خود گرفته و از آن حین که قطع سخن کردی، مرا با حسرتی ممزوج آمیخته کردی.

ابورافع فرمود: امیدوارم که ارتباط این حدیث که اکنون بین ما قطع شد، شجون اندوه آن، ما را روزی از روزها به استدراک آن بکشاند و (الحديث ذو شجون). (۲)

شرح این هجران و این خون جگر هان بیا بگذار تا وقتی دیگر

آن مرد گفت: ولکن من در نفس خود احساس می کنم که اسیر دلبنده این داستان شده ام، داعیه آن در من امتداد و کشش دارد و گمان می کنم هیچگاه در عمر پریشانم جمعیت خاطری که امشب از همه ناحیه ها و همه اطراف برای نفس من فراهم شده دیگر فراهم نگردد و خودم را بیشتر از هر چیز متوجه به اذان گفتن در گوش نوزاد و مغز او، فائده آن می بینم.

در فائده و مغزای اذان که هر روز چندین مرتبه در میان ضجه داد و فریاد زندگی و جوش و خروش آن به فضا برمی شود، همین اذان که در دنیای پر از باطل قرع سمع می کند.

ص: ۲۷۲

۱- (۱) ثواب الاعمال: ۲۲۹؛ الکافی: ۲۶۸/۳، باب من حافظ علی صلاته، حدیث ۶.

۲- (۲) معانی الاخبار: ۳۰۲.

علائلی دوست دارد که در اسرار اذان در گوش نوزاد باز سخن بگوید، می گوید.

ابورافع فرمود: من هنوز خشوع خود را در برابر یاد و خاطره ذکریات آن اذان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوش نوزاد آهسته گفت از دست نداده ام، آن رنه (۱) و لرزش صوتی که به طور بغل گوشی در بناگوش نوزاد خود سرداد تا کلمه «الله» اولین چیزی باشد که در فضای آن روح پاک انبساط و گسترش یابد و اولین چیزی که آن فضای پاک صاف به آن موج یافته و آن را در خود فرا می گیرد کلمه «الله باشد، به این وسیله فضای آن خالی از تیرگی «هر مه تیره و تار» باشد و به آن فضا سیاهی دود تاریک نگذرد و شبح ظلمانی تیره ای در آن زانو نزند تا فضای آن روح بزرگ این شمس را در بر بگیرد و چونان گردش فلک و سپهر با آن خورشید بگردد.

و اذان: آن اذان که به قصد روح و به هدف روح، هدف گیری می شود، الفاظ اذان در آن نیست، (۲) بلکه روحانیت آن است که مکان آن و سطح افق آن خیلی برتر و بالاتر از راه و روش الفاظ در تعبیر می باشد، این الفاظی که یک کلمه را تشکیل می دهد یا بگو یک پدیده کائن بی حس و شعوری را تألیف می نماید که آلت کار و آلت انتقال ذهن شنونده است و انسان آن را در موقع تکلم برای تکمیل

ص: ۲۷۳

۱- (۱) رنه: آواز، صوتی که از شادی یا حزن باشد.

۲- (۲) در اذان، به گوش نوزاد غیر از صوت عائد کودک نمی شود. آری، آن مقدمه معانی است و فاصله این الفاظ تا وقت درک معانی، دست کم دو سال تا پنج سال است.

قوای آلیه و آلات حیات و حرکات مرتب آن، به کار می برد.

و لذا آن موجود داخلی ما که هنوز مجهول است، فعل و انفعال آن از معانی مطلق بی لفظ که آزاد از ادای لفظی هستند بیشتر و زودتر است، مانند الحان و سرود و ترانه ها که آنها در حقیقت خود معانی غیر مستحجره هستند؛ یعنی متحجر نشده اند، آنها همین که به سمت روح هدف گیری شوند با احساس روح استقبال می شوند و قدم به قدم راه را باز می کنند و پیش می روند و روح به طور سریع به آنها استشعار می نماید و تموج پیدا می کنند، در حین این که ادوات آلی الفاظ باید در معبرها و پل های دیگر و دیگر عبور کنند تا در آستان فکر برسند و آنجا از صورت لفظی به در آیند و تجرید شوند و استحاله به معنی پیدا کنند (یعنی به معنی بی لفظ) (۱) و برای احساس روح و در پیشگاه روح، آنجا است که معانی خودنمایی کنند و فکر و روح را بیدار کنند.

ص: ۲۷۴

۱- (۱) الفاظی در هر زبان یافت می شود که متحجر نشده اند، به واسطه آن که سراپا شعور و استشعار هستند، حتی آن که ارتباط و اتصال به ماورای قوای گیرنده پیدا می کنند مثل لفظ بهشت و دوزخ در نزد حس متدینان که روح دارند، این الفاظ گویی در آنها روح پنهان است، ما این گونه الفاظ را ممکن است الفاظ روح دار بنامیم، تمام الفاظی که خیال انگیز است یا خاطره ای را بر می انگیزد؛ مثل الفاظ قومیت نژاد و حب از این جمله است و در این عداد است و نوعی دیگر الفاظی هستند که با حیات و زندگانی و مواطن حیاتند از فکر و قلمرو فکر بیرون اند یا گامی سریع به فکر برمی دارند و می گذرند، آنها الفاظ غرایز و امور مربوط به آن است که انسان را تحت تأثیر می گیرد؛ این نوع را الفاظ حیاتی و حیات بخش می نامیم و ما بقی از الفاظ فکریند و تأثیر آنها فقط از طریق فکر است، ما آنها را لغات آلات «آلیه» متحجره می نامیم.

پس این روح جدید که هنوز آلات مخترعهٔ حیات با اشیا و ابزار آن، در وی احتلال نکرده و هنوز تر و تازه است و اطراف آن متحجر نشده است، اولین موقع که انبساط می یابد با کلمه جاوید «الله» باشد تا هر تندبادی شکننده که متناوباً بر او می گذرد و می وزد استقامت آورد؛ با «هوی» روانه نشود؛ چون در جاذبهٔ کلمهٔ اولی تمرکز پیدا کرده و هرگاه کف بیاورد غیر از حباب های مثل علیا و نمونه های کامل ممتاز نیست که روی هم آمده، متراکم شده، تا کف به نظر می آید.

و از اثر این پیشگیری، انسانیت این نوزاد مولود سعید چنان خواهد شد که «نبوت» آن را خواسته و خواستار است و ساخته است.

من هر گاه خاطرهٔ اذان در گوش نوزاد در خاطر م عبور می کند و به یاد می گذرد، مجدداً باز تحت تأثیر می روم و در من اثر فعل و انفعال عنیف عمیق ایجاد می کند و نمی دانم که چگونه الفاظ لغت را برای تعبیر از آن رام و مطاوع کنم و تعبیر از آن را به عهدهٔ لغت و زبان محول نمایم.

با آن که دیر زمانی است که از آن محضر اذان جدا شده ام، هنوز من دهشت زدهٔ آن اذان هستم که صدای آن بالا گرفت و همی بالا می گیرد برای تذکار پایه گذاری حیات روی قاعده و پایهٔ اساسی آن و تذکار پایه گذاری انسانیت با نمونه های کامل ممتاز و نبیل ترین مثل که جاویدان است تا جهان وجود گوش فرا کلمهٔ «الله» بدهد که در دهان انسان به آن شهادت می دهد چنان که گویی آن را شهود می کند.

و صدای تکبیر الله اکبر مسجد با ضجیح و داد و فریاد بلند شد، نماز گزاران

همه به صف شده می گویند: الله اكبر، الله اكبر.

اکنون دو تن گویا به درب مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده اند، پس در صفوف مسلمین داخل شدند و خلق بعد از بستن قامت جماعت، به سکوت فرو رفتند و گویی عالم کون از صدا افتاده تا گوش فرا پیغمبر مرسل صلی الله علیه و آله دهد که صوت این آیه را به گوش فجر سپیده صبح قرائت می کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله با زبان ادب قرآن، خدا را از زبان ابراهیم خلیل علیه السلام شکر می کند.

می گوید: همه حمد خدا را که فرزندان چون اسماعیل و اسحاق بر سر پیری به من بخشید، جدا جدا پروردگار من شنونده دعاء و اجابت کننده دعا است.

پروردگارا! مرا و از ذریه من، بر پا دارنده نماز قرار بده، پروردگارا و دعای مرا قبول فرما.

در بوستان خاردار بشریت پیغمبر صلی الله علیه و آله نواه و هسته ای را برای نهال غرس کرد، نوامیس جهان گیتی در او عمل خود را عمل کرد: آفتاب، و باد، و مه، و خورشید و محیط مساعد مدینه و القاء آت جماعت مدینه خصوص غلغله جماعت نماز روزانه پنج مرتبه.

ص: ۲۷۶

پس به صورت شکوفه ای که غنچه های آن هنوز نشکفته بروز کرد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله با دست پیغمبر خود دو دستی آن را مسح کرد و مالش و نوازش داد تا بین انگشتان پیغمبر صلی الله علیه و آله شکوفه اش از هم شکفت و شکوفه داد، در وسط شکوفه گلبرگ و کاسبرگ نافه های گل و پرچم های عطر افشانش خرامان با عطر خود عطر افشانی کرد تا بامداد نسیم بوستان را پر از عبیر می کرد حتی آن که چنان تخیل می شد که بوستان همه اش شکوفه است.

(تعلیقات ما)

تعليقة اولی

علائلی از اذان آهسته به گوش نوزاد نیکو به اذان مدینه منتقل شد که غلغله آن شهر را فرا می گرفت، در بین این دو سرحد سخن از اسرار اذان گفت، آن اذان که آهسته و بغل گوشی و خفیف و اختصاصی با کودک نوزاد بود با این اذان پرغلغله مسجد النبی که شهر را از جا برمی دارد و برای سخن از اسرار اذان، ابورافع را استاد سخن قرار داد که حامل اسرار درون و برون خانه پیغمبر است و حامل فهم اسرار شرایع است و از طرفی حضور او در موقع اذان به گوش نوزاد مستبعد نیست، بلکه متوقع است چون خدمتکار محرم بوده.

و مذاکره درباره اذان را در حین راه پیمودنش با رفیق راهش از حجره نوزاد تا مسجد فرض کرده و شاید این شخص رفیق راهش، زوجه اش سلمی بوده که با او برای نماز جماعت به سوی مسجد روانه بوده و گفتگوی او با زن نامحرم نبوده.

اذان در گوش نوزاد با صوت خفیف آهسته است و اذان مسجد النبی که اذان دعوت بلال است و صدای او خود شدید و بم است و شهر را می گیرد. توأم است

با صدای خروش جماعت به کلمه «الله اکبر» که بلافاصله یا با فاصله اندکی به آن ملحق می شود؛ نیکو بود اگر تذکر می داد که کودک نوزاد هم از آن مرتبه خفیف ضعیف تا این مرتبه پرصدا و شدید و پرغلغله که مزعج (۱) بود سهم داشت؛ زیرا کودک اگر استماع نداشت، سماع داشت الفاظ اذان و جملات با غلغله مردم نمازگزار به گوش او مزعج بود و او را از خواب هم برمی انگیخت. شما وضع مدینه را تصویر کنید مجاورت حجره طاهره «علی و فاطمه» (بیت فاطمه کنونی) با مسجد پرازدحام و پرصدا به طوری بوده که غلغله نماز مسجد به تمام حجرات طاهرات می رسیده و ازواج طاهرات می شنیدند و بیت فاطمه در وسط آنها بود، همه را قلقلک می داد و صدای اذان بلال برای کودک مزعج بود، او را هاج و واج می کرد و اثر در گوش او می گذاشت.

اما اثر را بیان نکرد که چگونه است و تا کجا است؟ با این که سخن را از الفاظ صوت اذان به روحانیت معانی اذان کشانید ولی بیان نکرد که چگونه کودک نوزاد که از وضع زبان آگاه نیست، هنوز فرق بین عربی و انگلیسی و فارسی و تفاوت آنها در معنی وضعی را، هنوز تشخیص نداده.

چگونه معنی در هوش او از طریق لفظ وارد می شود؟ آری، شخص این کودک استثنائی است از زمره عیسی است که تکلم در گهواره می کند و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله هم القای روحی او به طور معجزه ممکن است در انتقال معنی کاری بکند، ولی حلّ اساسی این مسأله در عموم اطفال و در اذان عموم به گوش نوزادان

ص: ۲۷۸

۱- (۱) مزعج: ناآرام، از جای برکنده شدن.

دیگر و دیگر مبهم و معقد است؛ از ما بشنوید که اگر نقد کلام علائلی نیست تکمیل مقاصد او است.

(عنصر شجاعت) داستان اذان به گوش نوزاد شیرین است. تارهای صوتی حلقوم گوینده، صوت خود را ابتدا به پرده صماخ سامعه و به وسیله آن به تارهای گوش درونی شنونده می‌رساند و از امواج خود آنها را به اهتزاز درمی‌آورد و پیش از آن که از پرده صماخ به گوش درونی و تارهای درون برسد؛ در گوش وسط استخوان‌های سه گانه «رکابی و چکشی و سندان» را به لرزش و اهتزاز درمی‌آورد و از آنها لرزش و اهتزاز را به گوش درونی و آخری می‌کشد که تارهای داخلی آن در داخل مایعی آبگونه با سنگریزه‌هایی آماده گرفتن اهتزاز و تموج اند و به وسیله درک آن اهتزاز استشعار می‌کنند، احساس و شعور به اصوات می‌نمایند.

در گوش درونی از طرف جلوی رو، سه تا قنات هلالی شکل هستند که بر یکدیگر عمود هستند، و در طرف پشت سر، در سمت بناگوش قوقعه‌ای (۱) حلزونی شکل هست که سی هزار تار صوت در آنجا بین دو دیوار استخوان آویزان است.

و هر تاری از آنها مناسب با آهنگی است؛ به این معنی که با هر صوتی از کلمات و حروف به هر لغت و زبان و با هر آواز و لحن و نغمه از اصوات که به گوش می‌رسد یکی از آن تارها به اهتزاز درمی‌آید و شعور به آن می‌کند و همان اهتزاز و لرزش اولیه موجب انس دفعات بعدی است که هر گاه بعدها آن گونه

ص: ۲۷۹

۱- (۱) قوقعه: بخشش حلزونی گوش درونی، گونه ای صدف حلزونی.

صدا بشنود احساس می کند که با آن آشنا است، آن را شنیده و از آن رمیدگی ندارد. و این لرزش و تموج مربوط به لغت عربی یا ترکی و یا فارسی و تفاوت معنی کلمات در آنها نیست تا بگویید کودک نوزاد آن ساعت لغات عربی و وضع و موضوع له آنها را نمی داند که بالمثل (اشهد ان لا اله الا الله) در زبان عربی برای معنی یگانگی آفریدگار به کار می رود.

بلکه آنچه او آشنا می شود همان صوت اشهد (ا ش ه - د) است که به طبله گوش آشنا شده است؛ تا بعدها که آشنا به آن لغت و معنی شد. احساس می کنید که فهمیده، او با موجود در عمق و ذخیره خاطر خود یکی است و می فهمد که آن معنی با روح او آشنا است.

توضیح بیشتر آن که روح طفل انسان که خط عربی یا فارسی یا فرانسه و انگلیسی نخوانده از کلمه «حیوان» نقش کتبی حیوان را در نظر نمی آورد او شکل (ح - ی - واو - الف - نون) را نمی شناسد و نقش حیوان کتبی بعد از اطلاع بر وضع لغت در عربی به این شکل، و در فرانسه به شکل دیگر آلت و ادوات شده؛ مثل کلید و پیچ و مهره که در تلفظ به آن، انتقال به معنی آن می یابد و همچنین صوت لفظ حیوان هم تا عربی یا فارسی و ترکی و انگلیسی را با وضع زبان لغت عربی یا غیر آن باشد تا برای آن لفظ دلالتی در نزد او باشد و اینها هیچکدام در نزد طفل نیست، و لکن آشنایی سامعه او و سمع او و تارهای گوش او هر گاه با صوتی و طنین صوتی باشد که از آغاز امر و اول بلا اول روح او را اشغال کرده، بعد که در هنگام بلوغ و رشد به اطلاع بر وضع معنی آن، آن آواز را بشنود چون آگاهی و سابقه آشنایی دارد آن را زود قبول می کند و می پزد؛ زیرا قبول و ناقبولی واردات،

وابسته به سابقه شناسایی و آشنایی سابق است، هر چه را آشنایی ندارد قبول نمی کند و هر چه آشنایی دارد قبول می کند.

این فائده اذان در گوش نوزاد است.

و این نوزاد وضع استثنایی داشت و دارد.

و مدینه هم برای او و همه وضع استثنایی داشت؛ زیرا غلغله نماز جماعت مسجد النبی در پهلوی گوش او بود و صدای بلال به اذان که شهر را از جا می کند برای کودک مجاور البته او را از جا می کند و از خواب برمی انگیخت و تکان می داد و مزعج بود، خصوص که تکرار می شد به فاصله پنج ساعت به پنج ساعت، بلکه کمتر این صدای پرخروش از مسجد النبی به حجرات طاهرات و به حجره طاهر بیت فاطمه، به گوش بزرگ و کوچک ساکنان می رسید و آنها را مثل ساعت شماطه تکان می داد، پس کودک نوزاد را اذان های بلال و غلغله های نماز مسجد در جوار گوش او و بن دیوار خانه او راحت نمی گذاشت تا در گوش هوش او کلمه «الله» در اذان های اعلامیه ها و در اذان و اقامه نماز و در تکبیرات افتتاحیه مسجد از زبان جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می گردید؛ یا بگو او را راحت می کرد در فواصل نمازهای پنجگانه، او را نشوه آن می ساخت و مست و خمار ذکر خدا می نمود، به جای لالای گهواره جنبانان در کار بیدار کردن او و خواب کردن او کار می کرد. (۱)

ص: ۲۸۱

۱- (۱) بحار الأنوار، تهذیب: الحسین بن سعید عن النضر و فضاله عن عبدالله بن سنان عن حفص بن غیاث عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی الصلاه و الی جانبه

تا کودک عقل زودرس و بلوغ زودرس برای ادای تکالیف و وظایف دینی یافت و نماز را گاه استماع به جای شیر می نوشید و مسابقه ای بین زبان او برای نام خدا و پای او برای رفتن به مسجد برای اقامه نام خدا بود.

هنوز زبان درست لفظ الله اکبر را نمی توانست ادا کند که پاهای او را به مسجد کشانده بود، می خواست راهی برود که جدش می رود. کودک هوس دارد کفش بزرگان را می پوشد، هوس کودکانه او کمتر از حرص بزرگسالان به تعلیم او نبود، هر دو به هم دست داده سرعت سیر از ازدیاد دو قوه بیشتر شد؛ بنابراین از عقب پیغمبر صلی الله علیه و آله جدش می ایستاد که کلمه ای که جدش می گوید او هم بگوید. تا اولین نوبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با خود به مسجد و جماعت برد او هم ایستاد که در صف نماز تکبیر بگوید و قامت ببندد، همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر را گفت، کودک نتوانست صحیح تلفظ کند پیغمبر صلی الله علیه و آله تکرار کرد تا هفت مرتبه؛ در هفتمین مرتبه کودک توانست تکبیر را بگوید و صحیح به زبان براند، جبرئیل آمد که سنت تکبیر برای امام جماعت هفت مرتبه است که تا نورسان و عقب ماندگان بتوانند بگویند و بگویند. (۱)

ص: ۲۸۲

۱- (۱) التهذیب: ۶۷/۲، باب ۸، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۶، باب ۷، حدیث ۷۲۳۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۳/۴.

و طبق روایتی هفت مرتبه را صحیح گفت: دیگر مازاد را خسته شد و نگفت: باز سنت شد که تکبیر هفت مرتبه باشد.

باز یعقوبی می گوید: حسین بن علی علیه السلام فرمود: در کودکی جدم به من قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را تا آخر آموخت و دعای نماز «وتر» در سحرگاهان را هم آموخت؛ و فهرستی از یک دوره حکمت اسلامی هم آموخت؛ و به من یاد داد که هر وقت انسان را مصیبتی برسد هر دم یادش آمد بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ همان ثواب را خدا به او می دهد.

باز پدرش امیر المؤمنین علی علیه السلام رازی از اسرار اذان برای خاطر او در مجمع اصحاب افشا کرد و تفسیر حروف اذان و اقامه را با شور و نوا برای آنان گفت و رمز آن را حل کرد؛ و به او و دیگران آموخت، او را غرقه معانی کرد که اگر هوش لایتناهی است معانی هم لایتناهی است؛ تا بر او از دریچه اذان بی نهایت فرو بریزد و ندای اذان، او را تا لایتناهی بالا ببرد.

آن اذان که حسین بن علی علیهما السلام از زبان پدر بزرگوارش بازگو می کند (۱) در هر

ص: ۲۸۳

۱- (۱) معانی الاخبار صدوق باب معنی حروف الاذان و الاقامه (ص ۳۸-۴۰) بسنده الی موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: کنا جلوسا فی المسجد اذ صعد المؤذن المناره (۱) (شاید تصحیف مأذنه باشد) فقال: الله اکبر الله اکبر فبکی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فبکینا لبکائه فلما فرغ المؤذن قال علیه السلام: اتدرون ما یقول المؤذن؟؟ قلنا: الله و رسوله و وصیه اعلم. قال علیه السلام: لو تعلمون ما یقول لضحکتکم قلیلا و لبکیتکم

فصل از فصول آن اذان، روح گوینده و شنونده بالا می گیرد تا عالم بالا، با هیجان و شوق بی حد که گاهی گریه می آورد مثل علی علیه السلام بار از آن می گرید و یاران را به گریه وا می دارد، خصوص در قطعۀ (حی علی الفلاح) که امام علیه السلام چنان آن را تفسیر می کند که باید یا از شوق وصال گریست یا باید از غم فراق مرد.

به اصحاب فرمود: آیا می دانید معانی این اذان که غلغله برپا کرد چیست؟ خود این را گفت و می گریست. فهمیدند بیش از ترجمۀ لفظی را نظر دارد و گرنه ترجمۀ تحت اللفظی را همه عربهای محضر کنونی می دانند. آنها گفتند: خدا و

رسول و وصی رسول صلی الله علیه و آله اعلم هستند، بهتر می دانند؛ یعنی شما بگوئید: امام فرمود: اگر می دانستید خنده را کم می کردید و گریه را زیاد. بعد تفسیری برای هر جمله ای کرد تا رسید به کلمه (حی علی الفلاح) آن را تفسیر چنین کرد که این جارچی می گوید:

اقبال کنید به سوی بقایی که فنا با آن نیست، نجاتی که هلاکت با آن نیست.

بیاید بالا به سوی حیاتی که موتی با آن نیست، به سوی نعیمی که کمبود در آن نیست.

و به سوی ملک و سلطنتی که زوالی از برای آن نیست و به سوی شادی و سروری که اندوه و حزن با آن نیست.

و به سوی انسی که وحشتی با آن نیست.

و به سوی نوری که ظلمتی با آن نیست.

و به سوی گشایشی که تنگنایی با آن نیست.

و به سوی بهجتی که انقطاعی برای آن نیست.

و به سوی ثروت و توانگری که تهیدستی با آن نیست.

و به سوی صحت و تندرستی که بیماری با آن نیست.

و به سوی عزّتی که ذلّت و خواری با آن نیست.

و به سوی قوه و نیرویی که ضعفی با آن نیست.

و به سوی احترام و کرامتی که، وه: چه کرامتی؟؟

و شتاب کنید به سوی سرور دنیا و عقبا و نجات آخرت و اولی.

و در مرتبه دوم که می گوید: «حی علی الفلاح» جارچی خدا می گوید:

سبقت آرید به آنچه من شما را به سوی آن دعوت کردم. و به سوی اکرام جسیم و منن عظیم و نعمت پر بها و فوز عظیم و نعیم ابد در جوار محمد صلی الله علیه و آله در منزلت نشیمن گاه صدق، نزد ملیک مقتدر.

این اجمال تفسیر امامین هم‌امین علی و حسین است، البته مراد دعوت به سوی تجمع جماعتی است که قرآن آنها را گرد هم فرا آورده و با نظام و الهام از قرآن گردهم فرا آمده اند تا نماز را به جماعت و با قرائت کل قرآن از طریق افتتاح فاتحه آن در حال قیام رسمی بخوانند، البته این گونه اّمّت که جماعت آنها با نظام رژه قشونی از قرائت علم اعلی الهام بگیرند نمی‌میرند، قدرت آنها ناتوانی ندارد؛ زیرا قدرت جماعت اصل قدرت ها است - اگر قدرت کور نباشد تجمع جمعیت اساسا پایه و مایه قدرت است، خصوص اینگونه تجمع که درس آن درس «علم اعلی» باشد تا قدرت کور نباشد، در کف دست او چشم باشد لذا به این صورت القای می‌شود که همه گوش اند، دو برابر می‌شنوند، صفوف مردم همه نظامی اند، به حال آماده باش درآمده اند و به حال قیام اند که وضع نشان دهنده جد در عمل است، نشان دهنده جد در اعطا و اخذ است. البته اینگونه امت نمی‌میرند.

امت بی علم می‌میرند. و فرد هم می‌میرد.

اما امت که معیشت او فردی نیست و اجتماعی است نمی‌میرد.

البته امتی که علم در آن القای دائم دارد نمی‌میرد.

امتی که به طور اجتماع متناوب (نوبه پس از نوبه) اجتماع خود را تشکیل می‌دهد و با نظام و تعلیم و الهام اجتماع خود را انجام می‌دهد، آن امت نمی‌میرد.

زیرا قلب نابض و نبض زنده آن دائم و به طور مداوم، روح حیا را با آن

در تهران کلمه ای از چرچیل به یادگار مانده، در یک موقع میتینگ علیه انگلیس اقامه شده بود و به محاذی سفارتخانه شعار می دادند که مرده باد انگلیس - سقای سفارتخانه ایرانی بود می گفت: با بشکه های آب و گاری رسیدم دم درب سفارتخانه که چرچیل ایستاده بود و تماشای میتینگ را می کرد و با آنکه زبان فارسی می فهمید، باز از من پرسید: حسن سقا اینان چه می گویند: من سر به زیر افکندم و گفتم: می گویند مرده باد انگلیس. گفت: حسن سقا انگلیس نمی میرد، انگلیس علم دارد و امتی که علم دارد نمی میرد.

این سخن به طور قاعده کلی صحیح است، هر چند تطبیق آن بر مصداق محل حرف باشد.

حسین علیه السلام از زبان پدرش که لسان الله است تفسیر اذان و اقامه را باز گو می کند.

حسین از آن اذان پرجاذبه پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوش کودک نوزادش به اذان های پرغلغله مدینه تحویل داده شد؛ تا به این اذان رسید که شخصیت بزرگ عالم که برای دنیایی گریه نمی کند، از این اذان گریه می کند، می خواهد با این اذان پرواز کند به ملکوت اعلی و البته از این اذان هم پرواز می کند تا ملکوت اعلی، کودک ما در اثر آن اذان تا اینجا رسید؛ تا در اثر این اذان به کجا بر شود.

حسین علیه السلام شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد(۱) و شب عاشورا مهلت از دشمن خواست تا نماز بگذارد.(۲)

از اذان بغل گوشی پیغمبر صلی الله علیه و آله در موقع ولادت به جاذبه اذان پرغلغله می کرد و جذبۀ غلغلۀ مسجد او را و همه را در خود فرو می برد.

و حسین علیه السلام را هزار در «ابواب اسماء حسنی» به ورای بام گردون می برد.

ورای بام گردون بارگاهی است که نامش بام اسمای الهی است

پدرش او را با هزار اسم از اسماء الله که در دعای جوشن کبیر است ورزیده کرده بود و فرموده بود: حفظ کن و بر کفن من بنویس: اگر شب دفن آن را بر کفن می نوشته چگونه وقت گنجایش داشته، مگر اینکه کسی حفظ را از پیش داشته و تند تند بنویسد و امام حسین علیه السلام چنان بود پس بر کفن امام که دفن می کند(۳) اسماء الله هزار گانه که هزار شعبه از سمات ربوبیت است، امام زنده می نگارد تا در اثر این اذان و آن دعای جوشن کبیر هزار اسم ربوبی در زبان حسین و گوش حسین مانند شاخه های بید مجنون یا درخت بیدمشک به هر سو باد آن شاخه های افشان را تکان می داد، عطر آن را در فضای باغ و بوستان اسلام پخش می کرد، همه زمزمۀ اسم خدا بود.

ص: ۲۸۸

۱- (۱) اللهوف: ۹۵.

۲- (۲) اللهوف: ۹۴.

۳- (۳) معانی الاخبار: ۳۸، حدیث ۱؛ التوحید: ۲۳۸، باب ۳۴، حدیث ۱.

و هر نوبه وحی تازه وارد و نازل می شد، غلغله تازه ای همه را باز مجددا در خود فرو می برد، و آن روزها در مدینه بعد از سخنان عادی سخنی بالاتر از این غلغله نماز و اذان که وحی ایجاد کرده بود و می کرد نبود.

مگر گاه گاهی که خروش جنگ و جهاد شهر را به هم می زد تا همه و همه، شهر را ترک کرده ۱۱ کیلومتر بیرون شهر پیرامون خندق برای دیدار لشکر تازه دشمن سراسیمه می دویدند.

و حسین این موقع یا سه ماهه یا شش ماهه بود، در گوش هوش او صدای خروش رزم آوران، انزعاج دیگر می آورد و با مادر و دایه گان، همه از شهر به پای کوه «سلع» در مغرب مدینه آمده اند و چادرها و خیمه ها برپا کرده اند و صف بندی خود را و صف بندی رده دشمن خونخوار را در آن طرف خندق تماشا می کنند و مادرش او را با قنடை و گهواره در چادر مخصوصی که خاص به علی و فاطمه است علیهما السلام مواظبت می کند و زن های قبایل در دو طرف خندق ساج ها را روی آتش بر سر سه پایه ها نهاده و نان پزند و مادرش فاطمه علیها السلام از نانی که پخته، برداشته به دست خود برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخل خندق می برد که در هوای سرد زمستانی پدر را گرم کند، پدر بزرگوار در میان جمعیت یاران صحابه که خندق می کنند ایستاده می پرسید: ای فاطمه! قصه این نان چیست؟ که خود آورده ای؟

فاطمه عزیز می گوید: نانی برای بچه ها و کودکانم پخته ام، این پاره را برای تو آورده ام که بی تو گوارا نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دست فاطمه می گیرد و می گوید: اگر این نان را می خورم امروز

سه روز است که نانی از گلوی پدرت فرو نرفته. (۱)

پیغمبر و بزرگسالان در پای کوه سلع، کوه احد را در شمال شهر مدینه با نگاه دیگر می نگرند و پیغام دو کوه را با زبان بی زبانی در می یابند، ولی حسین اگر چه مثل بزرگسالان در گوش هوش با این دو کوه گفت و شنودی هنوز ندارد، اما در قنடைقه از بالای کوه سلع خواهی خواهی کوه احد را در سمتی دیگر می بیند، کوه احد برای کوه سلع اسرار انقلاب جهانی شهر مدینه را پیام می داد، در شهر مدینه باری کودکان نوزاد و برای بزرگسالان دو گونه غلغله و خروش گوش را می خراشد یا می نوازد، یکی غلغله نماز که سنگرهای جنگ را تبدیل می کند به مسجد نماز و دیگر خروش جنگ که مسجدی ها را تبدیل می کند به مردان رزم و مسجد را تبدیل می کند به سنگر جنگ.

مدینه سنگر جنگ است و مسجد نماز

مسجدهای اطراف کوه سلع که یکی بر فراز کوه به نام مسجد فتح برای پیغمبر و به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله مسجد نبود و سنگر دفاع بوده، موقع نماز تغییر وضع می داده، تبدیل می شده به مسجد و همچنین مسجد علی و فاطمه علیهما السلام محل چادر و خیمه و در حقیقت سنگر دفاع و محل اقامت کشیک قشونی بوده - و همچنین مسجد ابابکر و مسجد عمر - و مساجد سایر صحابه و خود مردم مدینه مهاجر و انصار «اوس و خزرج» جملگی (۲) ساعت هایی از روز و شب عابد و راهب اند.

ص: ۲۹۰

۱- (۱) مجموعه ورام: ۱۰۲/۱؛ بحار الأنوار: ۲۲۵/۱۶، باب ۹، حدیث ۲۸؛ صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۱.

۲- (۲) کتاب فضائل الخمس فی الکتب الست.

زمزمه تلاوت قرآن و نماز و اذان در آنها می چرخد و ساعت هایی دیگر غرق اسلحه اند و مردان رزم اند، از خروش آنها فضا می لرزد.

کودک نمی تواند در بین این دو وضع ناراحت کننده آرام بگیرد و به خواب برود، مگر چشم به هم زدنی چنانکه وضع کوه احد در شش ماه پیش، از خاطر بزرگسالان نمی رود و به همه جنگ را الهام می کند، محیط الهام بخش جنگ است.

علائلی، سپس اینجا را از افعی سیاه تیره ای با زرق و برق گفته که از دور آمده و در بن این شکوفه پیچید و چنبره زد تا گل آن را پرپر کرد - اشاره به قضیه کربلا است.

ولی بهتر آن بود که وضع شهر مدینه و زن و مرد و مهاجر و انصار را در مدینه با وضع مکه دشمنشان بازگو می کرد که الان شهر مدینه در چه وضع است.

خروش جنگ احد چه اثری در مردم مدینه گذاشته؟ کسانی که با آن کوه یا به این کوه نزدیک می شوند از آن کوه چه صداهایی می آید و از این کوه چه خروشی؟

فاطمه علیها السلام مادر این نوزاد پس از «غزوه احد» در هفته، دو نوبه (یک نوبه دوشنبه ها - و نوبه ای دیگر عصر پنجشنبه ها) به کوه احد می رفت و بر مزار شهدا می ایستاد و می گفت: اینجا لشکرگاه رسول خدا و موقف پدرم صلی الله علیه و آله بود اینجا لشکرگاه قریش بود. (۱)

ص: ۲۹۱

در این دو کلمه اجمالی، کوه احد را به صدا در می آورد. (۱)

و حسین علیه السلام از مادر می گرفت و مادر از کوه بین او و مادر واسطه نیست، مادر همه چیز را برای او می گوید.

و بین مادر و کوه هم مشاهدات فاطمه از وضع جنگ بالمعاینه بوده، منظره ها به قدری اثر در خاطر اقدس او نهاده بود که تا آخر عهد پدر و بعد از پدر بر سر مزار شهدا می رفت تمام روز را آنجا نماز می گزارد - و از تذکار موقف طرفین نمی ایستاد.

خبرهای «احد» را خیلی کسان واسطه بودند که به گوش خواستاران بازگو می کردند و حسین علیه السلام بیش از همه خواستار اطلاعات جنگ احد بود.

و پرورشگاه اولیه او حجر و دامن و کنار مادر بود که نسبت به قضایای هولناک احد، خاطری بسی حساس داشت و خبرهای موافق جنگی و ایستگاه دو سپاه را برای خویشتن هم شده زمزمه می کرد.

از جنگ احد که در شوال (سیزدهم آن) واقع شده یک ماه بیشتر نگذشت که

ص: ۲۹۲

۱- (۱) العده عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: عاشت فاطمه بعد رسول الله خمسه و سبعين يوما لم ير كاشره و لاضاحكه تاتي قبور الشهداء في كل جمعه مرتين. الاثنین و الخمسين، فتقول: هيهنا كان رسول الله صلى الله عليه و آله و هيهنا كان المشركون و في روايه، ابان عن أخبره عن ابي عبدالله عليه السلام انها كانت تصلي هناك و تدعو حتى ماتت - (كا) على بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن هشام مثله. «الكافي: ۵۶۱/۴، باب اتيان المشاهد، حديث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۹۵/۴۳، باب ۷، حديث ۲۴»

در پنجم ذی قعدة سال سوم که پنجاه روز از تولد امام حسن عليه السلام می گذشت، به این فرزندش حسین عليه السلام حامله شد و بعد از شش ماه ذی قعدة، ذی حجه، محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی. (۱)

فرزندش به دنیا آمد در صورتیکه زخم های جنگجویان احد حتی از بدن زنان رزمنده جنگ احد.

مثل نسیبه بنت کعب مازنیّه «امّ عماره» هنوز التیام نیافته. (۲)

و مدینه خود را آماده می کرد برای جنگ مجددی که قریش مکیان بر آن تحمیل کند، پس فرزندان نوزاد را باید اسمشان را همه فدائیان احد و انتقام جویان سربازان احد نهاد، همه زاده حرب اند، باید نام آنها آمادگان حرب، باشد کوه احد خبرهای خود را در گوش هوش طفل نوزاد مقدس ما چنان وارد می کرد که سخن پیشتازان جنگ، بلکه حتی سخنان پستازان جنگ را امام حسین عليه السلام تا منتهای مسیر منازل ركب نورش در خاک کربلا و میدان فداکاری بی نظیرش در مراحل بین مبدأ و منتهای آن سخنان حماسه خیز را بارها مذاکره می کرد.

نواز در شهری چشم به دنیا باز کرده که تمام شهر غلغله نماز است.

صدای غلغله اذان و نماز نافه عطر خیز ویلن گل او است که «وتر ذکاء و هوش و فلسفه و عقیده ای را در او تکان می دهد.

و قدری از نماز دورتر می رود؛ غلغله شمشیر است و جهاد است که «کوه احد

ص: ۲۹۳

۱- (۱) روضه الواعظین: ۱۵۳/۱.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۵۲/۲۰، باب ۱۲، غزوه احد؛ تفسیر القمی: ۱۱۵/۱، شجاعه امراه فی احد.

و سلع» احد و خندق، دائم و مداوم یا متناوب او تار اراده و جسم را تموج می دهد و چشم به شهری باز می کند که از طرف شمال در احاطه کوه احد است و خروش و غلغله جنگ احد هنوز به گوش می آید.

و در غرب شهر، کوه سلع است که سمت غرب را در احاطه دارد و جنگِ پرطننه خندق را در پیش دارد.

اذان در گوش نوزاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه که قنذاقه کودک با آواز اذان لای لای خواب می شنود و از صدای غلغله مسجد از خواب برمی جهد؛ تا با پیغمبر صلی الله علیه و آله در صف بایستد و الله اکبر نماز را بگوید؛ و چرخ زمان می چرخد تا آن موقع که علی پدر بزرگوارش، آن تفسیر و شرح را در عراق و حجاز برای اذان کرد(۱) تا اذان بین راه کربلا که به مؤذن خود حجاج بن مسروق جعفی فرمود: بر لشکریان امام و لشکر حر بن یزید اذان بگوید، به منزله صدای زنگ درای و جرس و حُدی ساربان برای قافله و کاروان بود تا پیشگاه حق(۲).

(علائلی بزرگوار) وضع غنچه و شکوفه را باز باز گو می کند و می گوید: آن شکوفه بستان.

تبدیل شد به ذکرای سعادت‌مندان و یاد رمزی سعادت(۳).

ص: ۲۹۴

۱- (۱) معانی الاخبار: ۳۸، حدیث ۱؛ التوحید: ۲۳۸، باب ۳۴، حدیث ۱.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۳۷۶/۴۴، باب ۳۷؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۷۸/۲.

۳- (۳) بعد خواهد آمد که تکرار خبر شهادت، برای ذکر مقتدا و اسوه و رهبر است که باید به هر مناسبتی یاد شود، تا رهبر فراموش نشود.

شکوفه ای که از صنع دست نبوت و باغبانی آن در آن طرز شاخ و گلبن آن شعبه شعبه شده و سر به بالا برکشیده.

ونبوت شلعه ای است در حیات.

و شفقی است در فکر که امتداد آن تا لایتناهی است، شکوفه بستان را باطل انسان پرپر کرد؛ یعنی در کربلا ولکن تمام آن پرها که در زمین پخش شد در دفتر ذکرای و یادبود جاویدان جمع شد.

مثل شهدای احد که آن هم چنین شد؛ یعنی تبدیل شد به ذکرای. (۱)

اما نه ذکرای ماتم که علامه امینی می گوید، بلکه ذکرای و یاد اسوه و رهبر و مقتدا و استقامت در راه حق و خروش به روی ظالم و هزار امر دیگر.

چه آن که باغبان نبوت باغبانی است صنعت کار.

می دانید چه بسازد و چطور بسازد که هدر نرود، نبوت کساد نخواهد شد و ناقص نخواهد داد و تباه نخواهد شد.

شکوفه ای که لانهایت اسرار خود را در او نهاده بود.

علی رغم باطل و به کوری چشم باطل، انسان او ماند و از بین نرفت و هرگز نهایت نخواهد یافت.

ص: ۲۹۵

۱- (۱) و امیرالمؤمنین علیه السلام یک نوبه به امام حسین علیه السلام همین نکته را تذکر داد و فرمود: یا ابا عبدالله! انت اسوه قدماء... لیسفکن بنوامیه دمک ثم لا یردنک عن دینک و لا ینسونک ذکر ربک. (الحديث) «کامل الزیارات: ۷۱، باب ۲۳، حدیث ۲»

ولی باطل تبدیل شد به خاکستری در جلوی گردبادهای تند، فقط سایه حیات بود و بس.

و حق نیز تبدیل شد، خورشید حیات شد و خورشید حیات بود.

و اخیراً بعد از زمانی چند سایه در برابر پرتو خورشید تباہ شد و از بین رفت.

در این شکوفه که لا نهایت اسرار خود را نهاده، دو نوع بقاء تأمین شده است، یکی تکوین مجدد درخت مثمر از همان شکوفه که افراد متبادل می دهند و بقای او به بقای نوع است و دیگری در دفتر ذکری و یاد یادآوران که در هودج پرنیان سخن نهفته است و سخن مهبط ملک است.

اینک برمی گردیم به ذکر بقیه قابله ها و از جنبه «روایت محض» آنان را می آوریم.

ص: ۲۹۶

روایات و احادیث ولادتش از قابله ها و نزدیکان نزدیک است

از دایره نزدیک تر - و بعد از دایره دورتر - یعنی خواص رجال و بعد از محیط اوسع مدینه خبر پخش می شود. از اصرار پیغمبر به نشر خبر شهادت، چنان می نماید که ذکریات و یاد حوادث این مولود عزیز حتماً یا گویا جزء اصول رسالت اسلام است، از این جهت از دایره های نزدیک به دایره های دور و دورتر اتساع پیدا می کند.

صدوق (امالی) به اسناد از سعد بن عبدالله از برقی از محمد بن عیسی تا عبدالله بن سنان از ابوعبدالله صادق علیه السلام بازگو می کند، (۱) همسایگان ام ایمن شتابان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ام ایمن از گریه شب دوشین را به خواب نرفته و همی گریسته تا صبح شده، گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله کس فرستاد، ام ایمن را خواست، همین که آمد پیغمبر به او فرمود: ای ام ایمن خدا چشم تو را نگراند چه تو را به گریه واداشته است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۳۰۰

۱- (۱) المجلس ۱۹ به سال ۳۶۷ هـ - قال: حدثنا الی (ره) قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن محمد بن عیسی و ابی اسحق النهاوندی عن عییدالله بن حماد، قال: حدثنا عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: و اقبل جیران ام ایمن الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله صلی الله علیه و آله الی ام ایمن لم تنم البارحه من البكاء لم تزل تبکی حتی اصبحت، قال: فبعث، قال: فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله الی ام ایمن، فجاءته فقال لها: یا ام ایمن لا ابکی الله عینک ما الذی ابکاک؟ قالت: یا رسول الله! رأیت رؤیاء عظیمه شدیدة فلم ازل ابکی اللیل اجمع، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قصیها علی رسول الله فان الله و رسوله اعلم فقالت: تعظم علی یا رسول الله ان اتکلم بها؟ فقال لها ان الرؤیا لیست علی ما ترى فقصیها علی رسول الله صلی الله علیه و آله و آله قالت: رأیت فی لیلتی هذه کان بعض اعضائک ملقا فی بیتی؟ فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: (نامت عینک یا ام ایمن، تلد فاطمه الحسین علیه السلام فتر بینه و تلینه فیکون بعض اعضائی فی بیتک. فلما ولدت فاطمه الحسین، فکان یوم السابع، امر رسول الله صلی الله علیه و آله، فحلق رأسه و تصدق بوزن شعره فضه و عق عنه ثم هیاته ام ایمن و لفته فی برد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ثم اقبلت به الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: مرحباً بالحامل و المحمول یا ام ایمن هذا تأویل رؤیاک.

رؤیائی عظیم سخت دیده ام که همواره این شب را سراسر گریستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رؤیای خواب خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله قصّه کن که خدا و رسول خدا اعلم هستند، امّ ایمن گفت: بر من عظیم می آید که تکلم به آن بکنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رؤیا چنین نیست که دیده می شود، پس قصه کن برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، ام ایمن گفت: در این شب به خواب دیدم که گویی پاره ای از اعضای تو در خانه من افتاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چشمت به راحت خواب برود ای ام ایمن! فاطمه فرزندی پسر می زاید (حسین) تو او را بزرگ می کنی، تربیت او و سرپرستی او را عهده دار خواهی شد یا شیر دادن او را عهده دار خواهی شد، پس بدین معنی پاره ای از اعضای من در خانه تو خواهد بود. (۱)

کلمه «تلینه» را ما ترجمه کردیم به سرپرستی کردن از ماده «ولی - یلی» نه به شیردادن از «لبن تلبنه» نه از آن جهت که شیردادن ام ایمن کنیز پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر سن مستبعد است؛ زیرا ام ایمن بعد از فرزندش «ایمن» که در جنگ هوازن و طائف کشته شد، فرزندی دیگر، پسر از شوهر دومین «زید بن حارثه» خدا به او داد، به نام «اسامه بن زید» که صاحب جیش اسامه باشد و در هنگام فتح مکه کودکی بود که

ص: ۳۰۱

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق: ۸۲، مجلس ۱۹، حدیث ۱؛ روضه الواعظین: ۱۵۴/۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۰/۴، فصل فی محبه النبی اياه علیه السلام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در تخته روان خود با خود حمل می کرد، چون به جای پدرش زید، شهید موته به او محبت می فرمود، پس شیر داشتن پستان او برای حسین مانعی ندارد، ولی حسین از غیر مادرش فاطمه کم شیر خورد به قدری که ملحق به عدم است و احادیث که می گوید: حسین از غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله شیر نخورد نظر به همین دارد که فاطمه بضعة پیغمبر صلی الله علیه و آله و پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله است، پس اخبار را به این محمل صحیح باید حمل کرد که می خواهد بگوید از غیر فاطمه که پاره تن پیغمبر است شیر نخورده، پس همه از گوشت و پوست و خون پیغمبر، تن او روئیده نه از بانوان دیگر.

گوید: همین که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را زایید و روز هفتم شد که پیغمبر امر فرمود: سر او را تراشیدند و به وزن نقره صدقه داد و عقیقه از برای او کرد، سپس ام ایمن قنذاقه حسین را برای بردن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مهیا کرد و در برد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را پیچید و سپس به دست گرفت برای پیغمبر آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرحبا به حامل و محمول ای ام ایمن! این تأویل رؤیا و خواب تو بود. (۱)

حقایق در خواب به طرز دیگری است، در آن عالم حسین علیه السلام پاره تن پیغمبر است و نمایش آن بر بانوان خانواده حتی ام ایمن، خدمتکار فاطمه علیها السلام چنین جلوه می کند، ام ایمن کنیزی بود که به میراث پدری به پیغمبر ماند، مادر پیغمبر که از مدینه برای قبر شوهرش آمد و در هنگام مراجعت در منزل ایواء از دنیا رفت و در آنجا دفن شد. ام ایمن با شتری برای پیغمبر که طفل شش ساله بود به جا ماند، پیغمبر را به مکه آورد و خدمت کرد، بعد به فاطمه هم خدمت کرد تا بزرگ شد بعد هم به اولاد فاطمه خدمت کرد، حدیث زینب و ام ایمن گواه است.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق: ۸۲، مجلس ۱۹، حدیث ۱؛ روضه الواعظین: ۱۵۴/۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۰/۴، فصل فی محبه النبی اياه.

باز سخن از نزدیکان، هنگام ولادت صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله

حدیث سوم: روایت صفیه

قابله حسین علیه السلام متشخص ترین بانوی خانواده (امالی صدوق) با اسناد از احمد بن الحسین معروف به ابی علی بن عبدویه به اسناد بازگو کرده از عمر بن علی بن الحسین از فاطمه بنت الحسین علیه السلام از اسماء ذات النطاقین، دختر ابوبکر زن زبیر، مادر عبدالله زبیر از صفیه دختر عبدالمطلب بازگو کرده گوید: همین که حسین علیه السلام از شکم مادر به زمین آمد، من قابله و عهده دار کار او بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله صدا زد: ای عمه! زود بشتاب پسر مرا به من برسان، به سوی من بیاور.

من گفتم: یا رسول الله ما هنوز او را تنظیف نکرده ایم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمه! آیا تو او را تنظیف می کنی؟ (۱)

ص: ۳۰۴

۱- (۱) الأمالی، شیخ صدوق: ۱۳۶، مجلس ۲۸؛ «حدثنا احمد بن الحسين المعروف بابي علي بن عبدويه قال: حدثنا الحسن بن علي العسكري، قال: حدثنا محمد بن زكريا الجوهري، قال: حدثنا العباس بن بكار، قال: حدثني الحسين بن يزيد عن عمر بن علي بن الحسين عن فاطمه بنت الحسين عن اسماء بنت ابن بكر عن صفيه بنت عبدالمطلب، قالت: لما سقط الحسين عليه السلام من بطن امه و كنت وليتها قال النبي صلی الله علیه و آله: يا عمه! هلّمی الی ابني، فقلت: يا رسول الله انا لم نظفه بعد، فقال صلی الله علیه و آله انت تنظفيه؟؟ ان الله تبارك و تعالی قد نظفه و طهره. و بهذا الاسناد عن صفيه بنت عبدالمطلب، قالت: لما سقط الحسين من بطن امه فدفعته

خدا تبارک و تعالی او را نظیف کرده و تطهیر نموده. (۱)

حدیث چهارم: باز از صفیه

با همین اسناد از صفیه بنت عبدالمطلب گوید: همین که حسین از بطن مادرش به زمین افتاد، من او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رد کردم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان او نهاد و حسین همان گاه زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت، مثل پستان مادر آن را می مکد. صفیه گوید: من به نظرم چنان آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شیر یا عسل غذا می دهد.

گوید: پس کودک بول کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله بین چشمان او را بوسه زد و او را به من رد کرد و گریه می کرد و می گفت: خدا لعنت کند قومی که کشنده تواند، ای پسر عزیزم! (سه دفعه آن را گفت) من گفتم: فدای تو پدرم و مادرم، آیا کیان او را می کشند؟

فرمود: بقیه فئه ستمگر از بنی امیه لعنهم الله. (۲)

باز صفیه بنت عبدالمطلب سخن می گوید:

ص: ۳۰۵

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۶، مجلس ۲۸، حدیث ۵؛ روضه الواعظین: ۱۵۵/۱.

۲- (۲) الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۶، مجلس ۲۸، حدیث ۵؛ روضه الواعظین: ۱۵۵/۱.

بحار الأنوار به اسناد از علائی در کتابش حدیث را مرفوعاً تا صفیه بنت عبدالمطلب می رساند می گوید: همین که حسین بن فاطمه به زمین آمد، من جلوی روی فاطمه بین دو دست او را داشتم پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: پسر من را زود به من برسان، کودک را بیاور.

من گفتم: یا رسول الله! ما هنوز او را تنظیف نکرده ایم؛

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو او را تنظیف می کنی، خدا او را نظیف کرد و طهارت بخشیده.

و روایت شده است که: رسول خدا خود به سوی طفل از جا برخاست و او را برگرفت و همی تسبیح و تهلیل و تمجید خدا را می کرد، صلوات الله علیه. (۱)

از این کلمه صلوات الله علیه استظهار می شود که در وقت برگرفتن طفل، پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح و تهلیل و تمجید می کرده خدا را، و محتمل است که مراد تسبیح و تهلیل کودک باشد البته با زبانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درک می کرده.

در احادیث صفیه، علاوه از جریان طبیعی ولادت و اهتمام صفیه به تنظیف طفل و اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به احضار طفل و آزمایش اشتهای طفل از طریق دهان، چون تا کنون از طریق ناف غذا می خورد و همچنین ادرار و تصفیه از لوله ناف بوده و راه افتادن چرخ جهازات (علیا و سفلی) بدنی که به تعبیر اطبا، اعضای شریفه است، دلیل هستند که کودک نارس نیست و موقع تبدیل مجرای برای او

ص: ۳۰۶

گذشته از همه اینها در این حدیث هم خبر از غیب آینده و گریه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای کشته شدن او هست.

گویی افتتاح کانال نمایش این غیب (کشته شدن حسین علیه السلام) به خاطر این است که ارتباط شدیدی با رسالت اسلام و ابلاغ رسالت دارد تا حدی که جزء رسالت اسلام است،

و چون از روز ولادت و ظهور حمل به بعد به هر مناسبت پیش می آمده.

رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله از عالم غیب، کشته شدن حسین را در آینده با اهتمام تذکر می داده، پس مقاصد عالییه ای از تذکر آن و تکرار آن برای بشر منظور بوده که جزء رسالت اسلام آمده و اهم آن مقاصد تعیین اسلام اصیل و عدالت او است و اگر بگوییم اسلام تجلی کامل آن در وقعه عاشورا شد دور نرفته ایم؛ و اگر اندوه و گریه و شیون و ماتم هم همراه می آمده این احساسات طبیعی است و تبعی است که بدون قصد یا بگو بالقصد الثانوی پدید می آمده.

البته تذکر، گاهی ماتم همراه می آورد و گاهی نشاط، گاهی نهضت و غیرت و گاهی هدایت که جزء اسلام است و گریه و شیون احساساتی است که بی اختیار برمی انگیزد و گرنه مقصود اصلی و منظور اولی از تذکر نشان دادن خط رهبری حسین علیه السلام و ارائه دادن راه آزادی و مبارزه با ظلم است که یاد جهان و خیر جهان و ذکر للعالمین است.

خدا به یاد همه اهل جهان است که یاد حسین را همی تذکر می دهد و تکرار می کند، چون حسین است که چراغ فرا راه اهل عالم می نهد و کشتی نجات اهل

عالم است و مقتدایی است قدم به پیش که کشته می شود و از دین روگردان نمی شود و یاد خدا را فراموش نمی کند. (۱)

و این مقصد اصلی جزء رسالت اسلام و هدف منظور است و اما ماتم و عزا و گریستن احساساتی غیر اختیاری است، بلی هر چند غیر اختیاری است، اما ذی قیمت است.

و اگر اختیاری هم باشد وسیله است نه هدف و هدف را نباید با وسیله به یکدیگر اشتباه کرد. آری، اصل تذکر به منزله رکنی از رسالت اسلام است قائمه امر به معروف و نهی از منکر است.

می دانید که شبکه های اعصاب بدن، همه از قائمه و ستون فقرات بدن به بدن پخش شده که هر خبری به مغز می دهد و هر حرکتی پدید می آورد.

قائمه و ستون عدل و امر به معروف و نهی از منکر مثل نصب مجسمه آزادی است.

که در آمریکا در جلوی چشم و گوش ملت قرار داده شود تا آزادی را از سرور آزادگان مداوم و دائم فراموش نکنند، برای او احترام قائل شوند و گل در پای آن بریزند و به فرمان او گوش فرا دهند و اظهار احساسات و مسرت و شادی کنند و از ستم بر او نالان باشند و شیون کنند و قلوب را به هوای او تکان دهند،

ص: ۳۰۸

۱- (۱) سخن امیرالمؤمنین است به او که: یا ابا عبدالله أسوه انت قدما لیسفکن بنوامیه دمک ثم لایردونک عن دینک و لا یسنونک ذکر ربک. «کامل الزیارات: ۷۱، باب ۲۳، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۶۲/۴۴، باب ۳۱، حدیث ۱۷»

محفل به یاد او بر پا دارند و گویندگان خاص به خود او به سخن بایستند نه واعظ که موعظه کند؛ نه خطیب که خطبه بخواند. بلکه ذاکر که یاد او را فرا یاد آرند و خلق هورا بکشند که ما به قیام او قیام می کنیم، دستی به سوی دست او که دست پرچمدار او است دراز می کنیم رمز از این که.

«نوالی من والاک و نعاد من عاداک» (۱)

تذکر کشته شدن حسین علیه السلام در هنگام میلاد طفل که باید عید ولادت را بگیرند می فهماند که در هر عید هم باید قیام او را یادآوری کرد، اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان طفل، عید آنها عزا بشود.

این عید آنها اعیاد است، تا از شب های احیاء بهتر است.

و این عزای آنها فوق عزایها است، عزایی است که از کوه تفوق می یابد و از آسمان تا افق اعلی می رود.

این عید آنها از جشن مهرگان و عید نوروز مسرت انگیزتر است؛ زیرا مردی مردانه به امت می دهند که همه چیز به آنان داده اند، اما عزای آنها از عزای آنها، عید رهبری و شادی یافتن راهبر برمی خیزد.

از سوختن و گداختن دل ها با تذکار کشته شدن او، اشعه ای به رهنمونی می تابد.

شمع تا نسوزد روشنایی نمی دهد، شعاع شمع که رهنمون است با سوختن آن

ص: ۳۰۹

توأم است. شمع می سوزد تا از این روشنائی و شعاع از آن برمی خیزد.

از روشنائی آن، آن است که بشریت را به سروری و سالاری رهبری و هدایت می کند که بار هدایت کشور بابل را که عیسی مسیح علیه السلام می کشید و مملکت حجاز و جزیره العرب را که محمّد حبیب الله صلی الله علیه و آله می کشید، در این زمان همه را، او تنها می کشد هر کدام از آن رهبران کشوری را از این کشورها در برابر داشتند و سالار شهیدان حسین علیه السلام در این زمان یک تنه با همه برابر است بار همه این کشورها را به دوش می کشد، بار هدایت ابراهیم خلیل الله و نوح نجی الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمّد حبیب الله را به دوش می کشد، بدین معنی وارث ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله است که بار سنگین فشار مخالفان در همه این کشورها به او فشار می آورد.

بس بدین مناسبت باید این شهید راه حق فراموش نگردد و این همقطاران او شهدای راه حق که خونین کفند؛ با سالار شهیدان همواره یاد گردد، نمونه اعلی را در این کاروان بشریت باید نشان داد.

بشریت باید ببالد و بنازد، چشمه خون را که از آن اشک و آه و فغان می زاید در اینجا از آن «نور هدایت» می زاید.

و تکرار این تذکرها و تذکرها از آن جهت است که حسین چراغ راهبر همه انسان ها و کشتی نجات بخش همه بشریت است، پس باید بشریت او را از نظر دور

ندارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله جَدِّش فرمود: حسین مصباح الهدی و سفینه النجاه (۱) نه چنان که دکتر (۲) می گوید که: گریز به کربلا برای جبهه بندی در برابر خلفای جور مسلمین است؛ زیرا هدایت حسین برای عامه بشریت است نه برای جبهه بندی داخلی فقط.

هدایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم انحصار به مسلمین ندارد و در برابر خلفای تنها نیست، همه عالم منحصر به مسلمین و خلفای آنها نیست، علی برای همه عالم است. یک روز تفاضل علی علیه السلام بر عثمان مطرح بود و روز دیگر بر همه خلفا، اما امروز علی علیه السلام در برابر رهبران سیاسی دنیای روز مثل لنین و مارکس و فردا در برابر همه پرچمدارها در همه جبهه ها؛ تنها علی است که پرچم اسلام را برمی افرازد و شکست نمی خورد، اما خلفای دیگر همه شکست می خورند و تذکار حسین علیه السلام همچنان که از آن «ماتم» برمی خیزد همچنان از آن حماسه و غیرت و نهضت هم برمی خیزد و همچنان هدایت هم برمی خیزد و هدایت او هم برای بشریت است نه جبهه بندی.

شیفتگان قدش خیل بنی آدم اند سوختگان غمش با غم دل خرم اند

عقد عزای تو نیست سنت اسلام و بس سلسله کائنات حلقه این ماتم اند

ص: ۳۱۱

۱- (۱) مدینه المعاجز: ۵۲/۴.

۲- (۲) دکتر شریعتی در کتاب یاد و یادآوران.

حدیث پنجم: حدیث اسماء بنت عمیس

اسماء بنت عمیس با مهاجرین اولین همراه شوهرش جعفر طیار به حبشه هجرت کرد و بعد از شهادت جعفر طیار به ابوبکر شوهر کرد و محمّد بن ابوبکر را آورد و پس از او به امیرالمؤمنین علی شوهر کرد و یحیی و عون را برای علی علیه السلام آورد. (۱)

وی از طرف مادری خواهر میمونه بنت الحارث الهلاییه ام المؤمنین و خواهر مادری لبابه کبری امّ الفضل است و مأموریت خاصی در تولّد حسین علیه السلام به او و ام سلمه محول گردید.

قرب الاسناد و عیون اخبار الرضا با اسانید سه گانه علل و امالی و - ی - امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی بن الحسین علیه السلام که از اسماء بنت عمیس بازگو کرده و به نشانی (صح) باز از امام رضا علیه السلام از پدرانش. (۲)

از صحیفه الرضا - از آبای بزرگوارش مثل آن را آورده و به نشانی (قب) از واعظ در کتاب شرف النبی صلی الله علیه و آله و سمعانی در فضایل الصحابه - و جماعتی از

ص: ۳۱۲

۱- (۱) سیر اعلام النبلاء: ۲۸۲/۲-۲۸۳.

۲- (۲) الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۶، مجلس ۲۸، حدیث ۵؛ علل الشرایع: ۱۳۷/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۵/۲، حدیث ۵.

اصحاب ما در کتب خود از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین علیه السلام و از علی بن الحسین علیه السلام و از اسماء بنت عمیس آورده است. (۱)

بحار الأنوار و امالی شیخ به اسناد اخی دعبل از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی بن الحسین بازگو کرده که فرمود: اسماء بنت عمیس خثعمیه برای من این حدیث را بازگو کرد (۲) گفت:

و کتاب (سیرتنا سیره رسول الله) علامه امینی از این چندین طریق.

(۱) از حافظ بیهقی (۲) از حافظ خوارزمی (۳) از محبّ الدین طبری (۴) هر کدام به طرق خودشان.

به اسناد از اسماء بنت عمیس خثعمیه بازگو کرده اند که اسماء برای علی بن الحسین علیه السلام می گوید: (۳)

ص: ۳۱۳

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۵/۴، فصل فی محبه النبی ایاها، صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۳، حدیث ۱۴۵.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۱۱۰/۱۰۱، باب ۴، حدیث ۱۸.

۳- (۳) علی بن الحسین علیه السلام قال: حدثنی اسماء بنت عمیس الخثعمیه، قال: قبلت جدتک فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بالحسن و الحسین، قالت: فلما ولدت الحسن صلی الله علیه و آله جاء النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا اسماء! هاتی ابنی، قالت: فدفعته الیه فی خرقه صفراء فرمی بها و قال الم اعهد الیکم ان لا تلفوا المولود فی خرقه صفراء و دعا بخرقه بیضاء فلّه بها ثم اذن فی اذنه الیمنی و اقام فی أذنه الیسری، قالت: اسماء فلما ولدت فاطمه الحسین نفستها به (لعل المعنی کنت قابلتها و یحتمل ان یکون من «نفس به» بالكسر بمعنی «ضن» ای «ضننت به» و اخذته منها» فجاءنی النبی صلی الله علیه و آله فقال هلمی ابنی یا اسماء فدفعته الیه فی خرقه بیضاء ففعل کما فعل بالحسن قالت: و بکی رسول الله ثم قال: انه سیکون لک حدیث، اللهم العن قاتله لا

«من برای جدّه ات فاطمه بنت الرسول صلی الله علیه و آله در دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام قابلیتگی کردم؛ تا همین که حسن متولد شد او را در خرّقه زردی روپوش پوشاندم، همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله باز آمد او را خواست و فرمود: ای اسماء! پسر مرا بیاور من قنّداقه را در روپوش زرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله دادم، پیغمبر روپوش زرد را دور افکند و فرمود: مگر من به شما نسپرده ام که مولود را در پارچه زرد نپوشید (الحديث). تا گوید: و همین که حسین علیه السلام بعد از سال متولد شد.

من نفاس را عهده دار فاطمه بودم یا آن گوهر نفیس را با فاطمه رقابت کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله که آمد و فرمود: ای اسماء! پسر مرا بیاور، من قنّداقه را با روپوش سفید پوشیده به پیغمبر صلی الله علیه و آله دادم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اذان را در گوش راست و اقامه را در گوش چپ او گفت، آن چنان که با حسن کرده بود.

و سپس گریست و بعد فرمود: برای تو ای طفلک من، داستانی خواهد بود که

حدیث روز خواهد شد. همیشه گفته می شود و همیشه تازه است، بارالها کشنده او را لعنت کن.

ای اسماء! فاطمه را به این مطلب آگاه مکن، چون قریب العهد به ولادت او است تازه زا است؛ تا همین که روز هفتم شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء پسر مرا بیاور. آوردم. آنچه با حسن علیه السلام انجام داده بود با حسین هم انجام داد و بعد فرمود: ای اباعبدالله! بر من سخت است، یعنی روز تو - و گریست - تا گوید:

سپس او را در حجر خود (یعنی در دامن خود) نهاد و گریست.

اسماء گوید: من گفتم: فدایت پدر و مادر من، برای چه آن روز گریستی؟ و گریه امروزت از چیست؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای این پسر عزیزم.

اسماء گوید: گفتم: او، الساعه متولد شد، نوزاد است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء! او را دسته ستمگر می کشند خداوند آنها را از شفاعت من بهره مند ننماید.

سپس فرمود: ای اسماء! این گفتگو را به فاطمه علیها السلام خبر مده که او تازه زا است. [\(۱\)](#) (الحدیث)

یعنی تازه زا ناتوان است، طاقت و تاب او ضعیف است، خوشی او را

ندیده، تازه روی او را دیده، چگونه فوری سخن داغ او را ببیند.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) الأمالی، شیخ طوسی: ۳۶۷، مجلس ۱۳، حدیث ۷۸۱؛ صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۳، حدیث ۱۴۵.

روایت طولانی است، عقیقه و اسم گذاری و صدقه نقره به وزن موی طفل و گفتگوهای دیگر و دیگر در آن آمده و آنچه موضع حاجت بود آورده شد.

و روایت «امالی» مفصل تر از روایت قرب الاسناد و عیون است و روایت آنها هم مفصل تر از روایت علامه امینی است.

علامه امینی بزرگوار نظر دارد که از کتب عامه روایات را بیاورد که مورد قبول عامه باشد و آن را تحت عنوان «ماتم» (ماتم روز ولادت) عنوان کرده، چون در حلب و سور یا به سال ۱۳۸۴ هـ - اعتراض به ایشان شده که ما مسلمین همگی آل پیغمبر و علی و اولاد علی علیه السلام را دوست داریم، ولی این ماتم و مجالس ماتم و عزا چیست که شما شیعیان هر روز، راه می اندازید؟

این رساله را علامه امینی^۲ اختصاص به این مسأله داده که «سیره ما سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به هر مناسبتی ماتم حسین را برپا می کرده، حتی روز ولادت (شکر الله مساعیه).

ما با قدردانی بی حد از مساعی «علامه امینی خصوص در این سعی مشکور کتاب سیرتنا سیره رسول الله) که تمام اخبار و احادیث را که در آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر از شهادت حسین علیه السلام می دهد بازبین کرده و آورده و گریه های پیغمبر صلی الله علیه و آله را، همه آنها مورد مطالعه قرار داده، شکرالله سعیه و حشره الله مع الحسین.

ما هم همه آنها را به دقت بازبین کردیم و دیدیم.

چند چیز در آنها مشاهده می شود که بعضی طبیعی است و بعضی غیر طبیعی و

در حکم معجزه است.

اما آنچه طبیعی است جریان طبیعی ولادت، رضاع و شیر «لبا» و عقیقه و اسم گذاری و صدقه دادن نقره به وزن موهای سر کودک و حوادث روزمره کودک.

اما آنچه معجزه آسا است، اخبار غیبی به کشته شدن حسین علیه السلام است که از حین ولادت به بعد، بلکه قبل از ولادت هم تذکار شده و تکرار شده و تکرار آن به حدی است که نشان می دهد برای محض مطلع کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا با یک دفعه اطلاع حاصل می شد دیگر تکرار لازم نبود.

و به نظر ما برای اقامه ماتم هم نیست؛ برای امری بسی بزرگ تر از اقامه ماتم است که علامه امینی بزرگوار به آن اصرار دارد. گریستن پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی شود تعبیر به اقامه ماتم کرد و اگر بخواهد تعبیری صحیح باشد، بتوان آن را به صدق تعبیر کرد، ماتمی بوده نه اقامه ماتم.

باز وسیله را نباید به هدف اشتباه کرد، هدف چیزی بزرگ تر از اینها است.

هدف تعیین مسیر راه بشریت است، با این شمع که چراغی است، فرا راه انسان و کشتی نجاتی است.

(حسین مصباح الهدی و سفینه النجاه).

حسین علیه السلام چون چراغ رهبر انسان ها و کشتی نجات است. باید بشریت، او را از نظر دور ندارد، اگر از خاطر فراموش شد، باید باز به یاد آرد.

این همه تذکار و تکرار برای این است که مسلمین و بلکه عموم بشریت باید او را پرچم اقتدار امر به معروف و نهی از منکر بدانند.

باید بشر چشم از او برندارد، اگر می خواهد اسلام را فراموش نکند. چنان که

نظامی چشم از دیرکسون نباید بردارد، چون اسلام از محمد صلی الله علیه و آله پدید آمد و از حسین علیه السلام بقا می یابد. و بنابراین «اصل» دیگر سکوت مسلمین، خصوص مسلمین حجاز، در این روزگار از اعاده منطق حسین علیه السلام و اقامه شعار او جایز نیست، خاصه که منشأ این امر معجزه آسا شخص پیغمبر خدا بود که از حجاز بوده، قیام امام هم از حجاز شده، این فدائی را حجاز به جهان داده است.

امام که قربانی آزادی و رفع فشار و ظلم و تحمیل بیعت بر امت شد از حجاز بود، حجاز که این افتخار را دارد باید برای رفع هر ستم مثل ستم صهیونیسم امروز و دیگر اجحاف ها و ستم ها بیدق حسین علیه السلام را بلند کند.

نمی گویم «ماتم حسین» را برپا کند، می گویم: بیدق حسین را برای ماتم خودش برپا کند، باید مدینه و افتخار مدینه را زنده کند، تا جهان بدانند که مقاومت از حجاز شد.

علامه امینی موارد گریه پیغمبر را «ماتم» نامبرده و برشمرده:

(۱) ماتم میلاد.

(۲) ماتم رضوعه.

(۳) ماتم رأس السنه.

(۴) ماتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین بنعی جبرئیل.

(۵) ماتم آخر فی بیت السیده ام سلمه بنعی جبرئیل علیه السلام.

(۶) ماتم آخر فی بیت السیده ام سلمه بنعی ملک المعطر.

(۷) ماتم فی بیت السیده عائشه ام المؤمنین بنعی جبرئیل علیه السلام.

(۸) ماتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین.

(۹) ماتم فی بیت السیده زینب بنت جحش ام المؤمنین.

(۱۰) ماتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین.

(۱۱) ماتم فی بیت السیده عائشه ام المؤمنین بنعی ملک ما دخل علی النبی صلی الله علیه و آله قط.

(۱۲) ماتم فی بیت السیده عائشه ام المؤمنین.

(۱۳) ماتم فی دار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

(۱۴) ماتم فی مجمع من الصحابه.

(۱۵) ماتم فی حشد من الصحابه.

(۱۶) ماتم فی دار رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۱۷) ماتم فی کربلا اقامه ابو الشهید امیرالمؤمنین علیه السلام.

(۱۸) صورہ اخرى من ماتم کربلا.

اسناد آخر لماتم کربلا.

(۱۹) ماتم یوم عاشوراء.

اسناد آخر من ماتم یوم عاشوراء.

اسناد آخر من ماتم یوم عاشوراء.

خاتمه المطاف انتهى، پایان کتاب امینی رحمه الله و ارضاه. (۱)

چنان که می بینید علامه امینی به فکر ماتم است و بیست مورد را شمرده با این

ص: ۳۱۹

که حادثهٔ پرماجرایی که صدای آن تا آسمان ها پیچیده و ملائکه را آشفته کرده یا بگو شیفتهٔ او کرد.

و از آسمان تا زمین به وسیله پیغمبر آسمان به بنی نوع رسیده صدائی است پر از حماسه حق پرستی و مرد آفرین و رزم آفرین، ماتم آن در ضمن تهیج آن مستهلک است (به نسبت یک بر صد) و کشتگان این راه به همراه حسین علیه السلام صد و چهارده شهید هستند که هر کدام نمونه اند و صد و چهارده رنگ هدایت در فداکاری آنها و زندگانی آنها است.

از عجایب این است که عدد سوره های قرآن هم ۱۱۴ می باشد، هر کدام هادی و رهبر یک زمره اند.

این شهداء و همه حواریون چنین اند، مبشر دعوت اویند، از پیران آنها برای پیران ما پیغامی است و از جوانان آنها برای جوانان ما پیامی است و از بانوان آنها برای زنان ماها احترامی است.

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تو است

کاین شهداء تا ابد فخر بنی آدم اند

و حسین علیه السلام خود در اعلامیه اولتیماتوم جنگ با دشمن به دنیا اعلام جنگ را چنان داد که به جای آن که اشک بیاورد شمع می آورد.

الا و أَنَّ الدَّعَى بن الدَّعَى قد ركز بين التَّيْلِه و الذَّلَّه و هيهات مِّنَا الذَّلَّه و يَأبَى الله ذلِكَ لنا و رسوله و حجور طابت و طهرت و نفوس ابیه و انوف حمیه من ان تُوثر طاعه اللثام على مصارع

الكرام، الا و اَنَّى زاحف بهذه الاسره و على قله العدد و كثره

ألا وقد أعدرتُ و أنذرتُ، ألا و إني زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و كثره العدو و خذلان النصر، ثم وصل عليه السلام
بآيات فروه بن مسيک المرادی فقال:

فإن نهزم فهزامون قدما وأن نُغلب فغير مُغلبينا

و ما انْ طُبنا جبن و لكنْ منايانا و دوله آخرينا

إذا ما الموت رفع عن اناس كلاكه اناخ باخرينا

فأفنى ذلکم سروات قوم كما أفنى القرون الأولينا

فقل للشامتين بنا أفيقوا سيلقى الشامتون كما لقينا (۲)

به نظر می آید که: آن همه گریه های پیغمبر صلی الله علیه و آله و تذکرات پیاپی بین جبرئیل و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم
برای این حکمت باشد که از گریه های پیغمبر، مردم دنیا گوش به متن حادثه و سخنان و منطق حسین و یاران و مرام شهدای
این کوی بدهند و پیغام های حسین علیه السلام را بشنوند که مرگ سرخ به از زندگی ننگین ست.

نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین است.

و از جوزه های علمدار و پرچمدار او را بلکه همه شهدا را بشنوند؛ شهدا، نامه

ص: ۳۲۱

۱- (۱) الاحتجاج: ۲/۲۴؛ مثير الاحزان: ۴۰.

۲- (۲) اعيان الشيعة: ۶۰۳/۱؛ مثير الاحزان: ۴۰؛ اللهوف: ۵۹؛ ابصار العين في انصار الحسين: ۳۵.

آنها را به جای شاهنامه ملوکی بخوانند که شاهنامه ملوک فردوس است.

اگر نه چنین بود؛ پس چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در صدد تغییر این سرنوشت بر نیامد که سفارش به خاندان خود بکند که حسین در این ماجرا از کشته شدن بپرهیزد و با یزید بیعت کند تا غائله بخوابد، این کار را نکرد. هرگز! بلکه این اشک ها را بر آتش می ریخت که افروخته تر گردد، این اشک ها از روی عجز نبود که چاره ندارد و برای خاموش کردن آتش دهم (۱) نبود، بلکه برای فروزان تر کردن آتش حق پرستی بود به صحابه سفارش می کرد که هر کدام در آن روزگار حاضر بودند حسین علیه السلام را یاری کنند و نصرت دهند تا مثل «انس بن حرث کاهلی» صحابی، به واسطه همین سفارش های حضوری پیغمبر صلی الله علیه و آله در سن پیری به کربلا- آمد و در موقع جنگ ابروان خود را به پیشانی می بست که موهای ابرو جلوی نور دیده را نگیرد و بتواند بجنگند و جنگید تا شهید شد. (۲)

و موقعی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با جماعتی (۳) در کوئی می گذشتند، برخوردند به

ص: ۳۲۲

۱- (۱) آتش دهم: سیاه، دیگ سیاه.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۹۹؛ اسد الغابه: ۱/۱۲۳؛ الاصابه: ۱/۶۸.

۳- (۳) و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یوما مع جماعه من اصحابه ماراً فی بعض الطريق و اذا هم بصبيان يلعبون فی ذلک الطريق، فجلس النبی صلی الله علیه و آله عند صبی منهم و جعل یقتل ما بین عینیه و یلاطفه ثم اقعده علی حجره و کان یكثر تقبیله، فسئل عن عله ذلک، فقال: انی رأیت هذا الصبی یوماً یلعب مع الحسین علیه السلام (ورایتہ یرفع التراب من تحت قدمیه و یمسح به وجهه و عینیه، فانا احبه لوجه لولدی الحسین علیه السلام و قد اخبرنی جبرئیل انه یكون من انصاره فی وقعه کربلا. «بحار الأنوار: ۲۴۲/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۳۶»

کودکانی در راه که بازی می کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک یکی از آن کودکان از راه ایستاد و نشست و همی با او ملاطفت می کرد و مابین دیدگان او را بوسه می داد، سپس او را برگرفت و روی دامن خود گرفت و بسیار او را بوسه باران کرد، از علت این کار سؤال شد، فرمود: من دیده بودم که این کودک روزی با حسین علیه السلام بازی می کند و دیده بودم که خاک قدم حسین علیه السلام را برمی گیرد و بر چهره و بر چشمان خود می مالد، پس من او را دوست دارم برای این که او حسین مرا دوست دارد و جبرئیل مرا خبر داده که وی در وقعه کربلا از انصار او خواهد بود.

نظر ما در تمام اخبار اعجاز آمیز پیش گوئی غیب از کشته شدن حسین علیه السلام به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله با جبرئیل یا امیرالمؤمنین علیه السلام و صحابه اکرمین، این است که برای اقامه ماتم نیست.

تکرار آنها برای اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نیست، بلکه برای اقامه تذکار است که در این اقامه صد گونه تعلیم و ارشاد هست و ماتم یکی از «صد» است، دانه گندم که سبزه کرد گاه هم همراه آن هست.

باز در دائره قابله ها

و بانوان مرضعه

ص: ۳۲۵

حدیث ششم از سلسله احادیث در دائره قابله ها و زنان مرضعه روایات رؤیای «لبابه کبری امّ الفضل» زوجه عباس بن عبدالمطلب است و شیر دادن او است.

امّ الفضل مادر فضل بن عباس و عبدالله بن عباس و قثم بن عباس است، یک خواهرش زوجه حمزه بن عبدالمطلب و خواهر دیگرش میمونه بنت الحارث الهلایئیه از زوجات طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله از امهات المؤمنین است و یکی از خواهرانش مادر خالد بن ولید است، هر یک از خواهرانش همسر یکی از اشراف عرب و اسماء بنت عمیس خواهر مادری او است.

مستدرک حاکم با اسناد خود (۱) و طبق گفته علامه امینی در کتاب

ص: ۳۲۷

۱- (۱) باسناده عن ابی عمار شداد بن عبدالله عن ام الفضل بنت الحارث، أنّها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله انی رأیت حلماً منکراً اللیله؟ قال صلی الله علیه و آله: و ما هو؟ قالت: أنّه شدید. قال و ما هو؟ قالت: رأیت کان قطعاً من جسدک قطعت و وضعت فی حجری، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: رأیت خیراً، تلد فاطمه ان شاء الله غلاماً فیکون فی حجرک، فولدت فاطمه الحسین فکان فی حجری کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فدخلت يوماً إلی رسول الله فوضعتہ

«سیرتنا» حافظ بن عساکر در تاریخ شام به اسناد مستدرک حاکم و مقتل خوارزمی: ۱۵۸/۱-۱۵۹

و فصول المهمه مالکی ابن صَبَّاح: ۱۵۳ - صواعق: ۱۱۵ و ط در ۱۹۰ - خصائص کبری: ۱۵/۲ و کنز العمال: ۲۲۳/۶

و طبق روایت بحارالانوار با رمز از کتاب عدد و مرفوعاً و به اسناد سنن ابوداود و به اسناد ارشاد مفید از اوزاعی و به اسناد شیخ جعفر ابن نما در کتاب مثير الاحزان.

همگی با اسناد خود مذاکرات بانوی بزرگ امّ الفضل «لبابه کبری» مادر فضل بن عباس را آورده اند: امّ الفضل اولین زنی است که بعد از خدیجه کبری ایمان آورد و هجرت عباس در سال فتح مکه بوده و مانعی ندارد که امّ الفضل از مهاجرین اولین باشد و در این وقت در مدینه بوده.

حافظ حاکم نیشابوری در مستدرک صحیح با اسناد از امّ الفضل بنت الحارث الهلالیه بازگو کرده که وی وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و گفت: یا رسول الله! من حُلْمٌ (۱) منکری دیده ام.

ص: ۳۲۸

۱- (۱) حُلْمٌ: خواب دیدن.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که چه بوده؟

ام الفضل گفت: این خواب سخت ناهنجار است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه بود؟

ام الفضل: دیدم که گوئیا قطعه ای از جسد تو قطع شد و در دامن من نهاده شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: خیر دیده ای؟

فاطمه ان شاء الله پسری می زاید و او در حجر تو خواهد بود.

پس فاطمه حسین را زائید و در حجر من واقع شد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته و تعبیر کرده بود، پس روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و حسین را در دامن پیغمبر نهادم، سپس یک نوبه به چشم های پیغمبر صلی الله علیه و آله التفاتی کردم، ناگهان دیدم چشمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک می ریخت. گوید: پس گفتم: یا نبی الله! پدر و مادرم فدایت، تو را چه شد؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا آمد صلوات الله علیه و مرا خبر داد که امت من به آینده نزدیک، این پسر را می کشند.

ام الفضل: این پسر را، پیغمبر صلی الله علیه و آله آری، و تربتی از تربت او، حمراء سرخ مرا آورد. (۱)

ص: ۳۲۹

۱- (۱) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۷۶/۳-۱۷۷؛ المعجم الکبیر: ۲۷/۲۵؛ البدایه و النهایه: ۲۵۸/۶؛ ینایع الموده: ۷/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۱۲۹/۲؛ کشف الغمه: ۲۱۶/۲؛ سیرتنا و سنتنا: ۵۳؛ بحار الأنوار: ۲۳۸/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۳۰.

حاکم گوید: این حدیث صحیح است، به شرط شیخین و آن را بیرون نداده اند. (۱)

سپس خودش در ص ۱۷۹ (۲) به طریق دیگر از همین اوزاعی فقیه شام از ابی عمار از ام الفضل بازگو کرده. ام الفضل گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله حالیا که حسین علیه السلام در حجر و دامن او بود، به من فرمود: که جبرئیل علیه الصلوه و السلام مرا خبر آورد که امت من حسین را می کشند.

بعد گوید: راوی ابن ابی سمینه محمد بن اسماعیل ابو عبدالله المصری متوفای ۲۳۰، حافظ ثقه از رجال بخاری و ابوداود حدیث را تلخیص کرده و دیگران از محمد بن مصعب به تمام آن را آورده اند. (۳)

و حافظ بیهقی آن را در (دلایل النبوه) در ترجمه حسین علیه السلام آورده با اسنادهای فوق و نیز حافظ ابن عساکر در تاریخ شام به همان اسناد اول حاکم و آن لفظ اول آورده.

و بعد گوید: با اسناد دیگری از محمد بن مصعب از اوزاعی فقیه شام از

ص: ۳۳۰

۱- (۱) محمد بن مصعب بن صدقه ابو عبدالله القرقسانی نزل بغداد من رجال الترمذی و ابن ماجه المتوفی ۲۰۸ قال ابن قانع: ثقه و قال الخطیب کان کثیر الغلط بتحدیثه من حفظه و یذکر عنه الخیر و الصلاح.

۲- (۲) شداد بن عبدالله ابو عمار از رجال صحاح است، مرسله او مقبوله است.

۳- (۳) ذهبی در تلخیص مستدرک گوید: ابی عمار ام الفضل را درک نکرده، پس حدیث منقطع است و محمد بن مصعب ضعیف است ولی شداد بن عبدالله قرشی ابوعمار از رجال صحاح است، غیر بخاری و از بخاری در ادب مفرد - توثیق او را عجلی و ابوحاتم و دارقطنی و یعقوب بن سفیان و دیگران آورده اند.

به این لفظ آورده است ام الفضل گوید: یا رسول الله.

من خوابی دیده ام تو را بزرگ تر از آن می شمارم که برای تو آن را ذکر کنم!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را ذکر کن ای بانو! ام الفضل گفت: دیدم که گوئیا قطعه ای از تو قطع شد و در حجر و کنار من نهاده شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه آبستن است پسری می آورد، نام او را من حسین می گذارم (۲) و او را در حجر تو می گذارد. ام الفضل گوید: پس فاطمه علیها السلام حسین را زائید و در حجر من بود، من عهده دار تربیت و بزرگ کردن او بودم؛ تا روزی رسول الله صلی الله علیه و آله بر من وارد شد و حسین با من بود، پس او را گرفت و ساعتی با او بازی کرد، سپس هر دو چشمانش اشک ریخت. من گفتم: گریه چرا؟

فرمود: این جبرئیل است، مرا خبر می دهد که امت من، این پسر مرا می کشند. (الحديث)

مقتل خوارزمی که از حفاظ است ج ۱ ص ۱۵۸ و ۱۵۹ با آن اسناد؛ حافظ بیهقی از حافظ حاکم صاحب مستدرک، صحیح به همان اسناد و لفظ آورده و در ص ۱۶۲ با این لفظ آورده که: (۳)

ص: ۳۳۱

۱- (۱) اوزاعی فقیه شام از سرسلسله ها و اوائل است که در تدوین حدیث گویند: اولین کس که «حدیث» را تدوین کرد: عبدالملک بن جریج از مکه و مالک از مدینه و سفیان ثوری از عراق و عبدالحمید از «ری» و عبدالله مبارک از خراسان - و اوزاعی از شام - و معمر از یمن است.

۲- (۲) نام بردن نام «حسین» در روایت اول نیست و باید زائد باشد و نسخه مستدرک هم آن را ندارد.

۳- (۳) و ذکره فی ص ۱۶۲ بلفظ: حین ادخلت حسینا علی رسول الله صلی الله علیه و آله فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله

ام الفضل گوید: همین که حسین را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله طفل را گرفت، گریست و ام الفضل را به کشته شدن او خبر داد.

(با فاصله کلمه «ثم(۱)») جبرئیل با خیل ملائکه از قبیل مخصوصی نازل شد بال های خود را از حزن و اندوه بر حسین گسترده همی می گریستند.

و جبرئیل به همراه خودش قبضه ای از تربت حسین علیه السلام داشت که بوی عطر

ص: ۳۳۲

۱- (۱) در لفظ کلمه «ثم» اشعاری است که دفعه دیگر بوده و فوج ملک هم که از قبیل مخصوصی بوده، اشعار می دارد که شعارهای حزن و اندوه و عزا و اقامه ماتم یک نوع حسنه و یک فرعی است متفرع از تذکار چنان که خیل رزم و حماسه هم فرعی دیگر است و خیل هدایت و رهبری هم فرع دیگر است، چنان که الکتریسیته قوه ای است، شاخه هایی و شعبه هایی دارد هر کدام مثلاً بالی و جناحی از بال ها و جناح های آن هستند، از جناحی بادبزن ها هوا را خنک می کنند، از جناحی دیگر بخاری ها را گرم می کنند و از جناح های دیگر ابره برش را انجام می دهند. جناح عزاداران امام حسین علیه السلام یک قبیل مخصوصی از سپاهیان اسلام هستند که از تربت حسین علیه السلام برمی انگیزد و کار آنها کار مقدسی است، کار فرشته است و تعلیم از فرشته است. نمایش جبرئیل با قبیل ملائکه مخصوصی یک نوع تعلیمی است، اصولاً تصویر ملائکه برای هدایتی است که از آن صورت فهمیده می شود.

مشك «اذفر» از آن می وزید، آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رد کرد و گفت:

ای حبیب خدا! این تربت فرزند تو حسین پسر فاطمه است و عنقریب او را در سرزمین کربلا، دور افتادگان از رحمت خدا «لعناء» می کشند.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: حبیب من، ای جبرئیل! آیا امّتی که جوجه مرا و جوجه دختر مرا می کشد رستگار می شود یا رستگاری را می یابد؟؟

جبرئیل گفت: نه، بلکه خدا آنها را با شلاق اختلاف می زند که در اثر آن دل ها با زبان هاشان تا آخر دهر مختلف خواهد بود (پایان حدیث). (۱)

در شرح این جناح گسترده عزاداران ملائکه باید از کتاب «افق وحی» مدد گرفت، در افق وحی می بینید که تصویر جبرائیل و ملائکه برای هدایت به امری است و شکل آنها تشکل است، به جای حروف کلمه ها که دلالت بر معنی و منظور و مقصودی دارد.

نمایش جناح عزاداران امام حسین صلی الله علیه و آله است که کار آنها مقدس است و کار تعلیم ملک است و این که به همراه تربت امام حسین علیه السلام هستند و بال می گسترانند، اشاره است که این جناح گسترش پیدا می کند و نشان این است که از تربت امام حسین علیه السلام این جناح برمی خیزد و این که تربت حمراء است، رمز از این است که قیام آنها خونین است.

همدوش با این قبیل مخصوص ملائکه، که جناح عزاداران را تشکیل می دهد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۲۹/۲؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۷۶/۳-۱۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۹۶/۱۴؛ کشف الغمه: ۲۱۶/۲.

جناح «زائران» (یعنی مشتاقان متحرک و متحرکان مشتاق) تشکیل می شود و تولید آنها از اینجا می شود که به زیارت می روند تا اوضاع را از محل معرکه ببینند و سخنان و منطق امام علیه السلام را از فضای محل واقعه بشنوند و پس از زیارت و گوش دادن و اصغاء کردن منطق امام تغییر وضع می دهند و جناح دیگری به نام سپاهیان و عساکر انقلاب می سازند که انقلاب خونین راه می اندازند، چنان که انقلاب خونین توأین خونخواهان از کوفه عراق به ابومسلم و خراسان کشید و ششصد هزار از هواداران بنی امیه کشته شد.

کلمات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سؤال از فلاح و عدم فلاح امت اسلام و پاسخ جبرئیل به گرفتاری امت اسلام به اختلاف (اختلاف صور و معنی) فشرده تاریخ اسلام است. صورت در یک جانب رفت که اقتدار خلفا بود و معنی در جبهه دیگر آمد که در طبقه محروم و هواداران عدالت ظاهر شد.

ابن خلدون می گوید: تمام اختلاف امت اسلام از مقتل عثمان و مقتل حسین علیه السلام پیش آمد و بعد خواسته هر دو را مستند کند به اجتهاد و اجتهاد را معذور بدارد و حال آن که اگر اجتهاد قاتل را معذور بدارد، اجتهاد عذر هواداران امام هم هست که باید در برابر جور خلفا خود را هم به کشتن داد و اجتهاد شیعه هم همین است که: باید از خاک کربلا، انقلاب خونین راه بیفتد و از بنی امیه و هواداران آنها ششصد هزار به انتقام خون حسین علیه السلام کشته شود و کتاب «یاد و یادآوران» بهتر از فلسفه «ابن خلدون» دکتین تشیع را در این خصوص آورده که شیعه چرا

خاک کربلا را گرفته و فریاد می کند و سخن شیعه تطبیق می کند با این تعالیم جبرئیل و این قبیل ملائکه، که ضمن این که این قبیل ملائکه جناح مخصوصی تشکیل دادند، تعلیم دادند که هواداران عدالت اسلام جناحی را به صورت عزاداران تشکیل می دهند و از تربت حسین علیه السلام این جناح برمی خیزد و کار آنها کار فرشته است. اما نه چنان که دکتر شریعتی می گوید: تنها برای جبهه بندی با خلفای جور در مسلمین که دکتر شریعتی می گوید و اصرار دارد که اهمیت دادن خاک کربلا در راه جبهه گیری با خلفای جور است که آنها تکیه به شعارهای اسلامی داشتند و حج و کعبه و جمعه و جماعت را سپر خود کرده بودند. گریز کربلا برای مقاومت با آنها است.

در صورتی که هدایت حسین و خاک آزادی بخش او و زادگان تربت کربلا، منحصر به این جبهه بندی نیست، بلکه برای برابری با همه مردم جورپرور در تمام بشریت است، نه تنها و فقط در اسلام و مسلمین.

اگر چه این جبهه هم مختصر نیست، جبهه خلفای جور همه قوای مسلمین را برای زورگویی داشتند و همه دستگاه های تبلیغاتی اسلام را برای توجیه عمل خود در کار داشتند، ولی حسین و هدایت او برای تمام بشریت است و خاک کربلا خاک آزادگان و آزادگی است؛ منطبق است که نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو، که این مرام حسین علیه السلام است و منطق دین است و سخن دکتر گذشته از این نقیصه، نقیصه دیگری هم دارد که کربلا را مقابل و مخالف کعبه قرار داده، در صورتی که چنین نیست. کربلا و کعبه متمم یکدیگرند، کربلا کعبه

خاموش را به نطق می آورد و نورافکن او است.

عقیده شیعه هم این است، البته رموز ملائکه که جبرئیل خاک سرخ خونین را همراه آورده و ملائکه بال ها را برای حزن بر حسین علیه السلام گسترده داشتند. اشاره به کربلا- است که پیرامون آن خاک باید این جناح تشکیل شود، ولی با کعبه که جمعیت خیز است تنافی ندارد که همدیگر را نفی کنند، هر دو مثبتند نظیر دو موجه جزئی: بعضی انسان صنایع و بعضی انسان کاتب و زید انسان است و بکر هم انسان است، دو فرد از یک نوع، دو صفحه خط ریز و درشت را سقراط می گوید، از خواندن خطوط درشت، ما آشنا با صفحه زیر هم می شویم و آن را می خوانیم، پس اول باید صفحه درشت را خواند. کربلا- هم صفحه درشت کعبه است و خطوط ریز کعبه ابتداء درشت به چشم نمی آید، اما بعد از خواندن خطوط کربلا خطوط کعبه خوانده می شود. جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ (۱)

با خطبه های حجه الوداع، اوضاع قربانی اسماعیل در منی و سعی هاجر در صفا و مروه همه از صدای کربلا واضح می شوند؛ مثل نورافکن که از اشعه قوی خود آن صفحه کعبه را که ریز و نامقرّر است به چشم آشنا می کند.

و تفاوتی اگر هست که ثواب کربلا- بیشتر است، نه برای این است که خلایق از کعبه منصرف شوند و شیعه هم این را نمی گوید، بلکه تفاوت

ص: ۳۳۶

کربلا و کعبه در این است که کربلا ناطق است، کعبه خاموش و ساکت را به نطق می آورد. کربلا مثل نورافکن قوی است که از فاصله دو هزار کیلومتری بین عراق و حجاز، کعبه و مسجد الحرام را با اشعه خود روشن می کند و دستگاه خاموش او را به صدا درمی آورد، به شرط آن که کربلا خود نیز هم گویا شود و در و پنجره طلای آن تبدیل شود به دستگاه ناطق گویا.

حدیث رؤیای هولناک امّ الفضل را ابن عساکر در کتاب کبیر خود (۱) مسند آورده ولی فقط رضاع و شیردادن به حسین علیه السلام در آن هست و اخبار به غیب «کشته شدن حسین علیه السلام» در آن نیست، ولی سکوت یک خبر دلیل تقطیع است و دلیل عدم نیست. (۲)

ص: ۳۳۷

۱- (۱) نسخه اصل تاریخ ابن عساکر هنوز طبع نشده و آن چه طبع شده، تلخیص آن است با مساعی زیاد مجاهد کبیر مرحومه علامه امینی از نسخه اصل در کتابخانه ظاهریه دمشق عکس برداری شده و این قسمت را در طهران در اختیار من گذاشته تا استنساخ کردم و بعد در هنگام طبع این کتاب از صدیق شفیق بزرگوار معالی الشیخ آقا رضا امینی نجل جلیل آن مرحوم امین و معتمد کتاب خانه و مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه برای مقابله نسخه دومی خواستیم، معظم له المثنی آن را از نجف اشرف به طور دست نویس مصحح خواستند و در هنگام تصحیح مرجع ما است، حقا آن پدر ارجمند و این فرزندان گرامی حق بزرگی بر عهده مسلمین دارند بارک الله فی احیاهم و غفر الله فی امواتهم.

۲- (۲) تاریخ مدینه دمشق: (ابن عساکر) ۱۹۷/۱۴ (در منع فوق عبارت چنین آمده است: قال اتانی جبرئیل علیه السلام و أخبرنی أن أمتی ستقتل ابنی هذا، فقلت: هذا، قال: نعم و آتانی بتربه من تربته حمراء).

و ابن عساکر علی بن الحسین، ابن عساکر، شیخ مشایخ حدیث، دو هزار شهر رفت تا از دوهزار محدث (شیخ حدیث) در شهرشان حدیثی اخذ کرد.

در جزء ۱۳ در ترجمه حسین بن علی علیه السلام در هفتمین شماره حدیث با این اسناد گوید:

از ابو عبدالله خلّال، از ابوطاهر، احمد بن محمود از ابوبکر ابن المقرئ، از محمد بن عبدالله الطّامی، از عمران بن بکار، از ربیع بن روح، از محمد بن حرب، از زبیری، از عدی بن عبدالرحمن الطّائی، از داود بن هند، از سماک.

از امّ الفضل بنت الحارث که امّ الفضل در رؤیا که

خواب می بیند دید که: عضوی از اعضای پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه من است. گوید: این خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه کردم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیری در خواب دیده ای، فاطمه علیها السلام عنقریب پسری می زاید، تو او را با شیر «قثم» پست شیر می دهی.

ام الفضل گوید: پس فاطمه فرزند پسری زائید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به نام «حسین» نامید و او را به ام الفضل سپرد، امّ الفضل همواره او را با شیر «قثم» شیر می داد. (۱)

ص: ۳۳۸

۱- (۱) حدیث شیر دادن این بانو یا بانوان دیگر منافاتی ندارد با احادیثی که می گوید: حسین فقط از شیرۀ جان پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی از پستان فاطمه که پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله است شیر خورد؛ زیرا وقت اینها قصیر و کوتاه بوده، به طوری که ملحق به عدم بوده و بیشتر شیر او را مادرش فاطمه عهده دار بوده که پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله است و خون او خون پیغمبر است.

بحار الأنوار روایت مرفوعه تا به امّ الفضل بازگو کرده که گفتم: یا رسول الله من در منام دیدم که گویی عضوی از اعضای تو در خانه من است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خواب خیری دیده ای. فاطمه پسری می آورد که تو او را با لبن «قثم» شیر می دهی. گوید: پس فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را زائید و امّ الفضل او را با لبن «قثم» شیر داد.

بحار از شیخ جعفر بن نما در مثیر الاحزان به اسناد خود از بانو امّ الفضل لبابه بنت الحارث زوجه عباس بن عبدالمطلب بازگو کرده که در رؤیا «خواب» پیش از تولد حسین دیدم که گویی قطعه ای از لحم رسول الله صلی الله علیه و آله قطع شد و منفصل شد، در حجر و دامن من افتاد، پس این قصه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر رؤیای تو صدق درآید فاطمه عنقریب به زودی پسری می آورد من او را به تو می سپرم که او را شیر دهی.

پس مطلب به همین قرار جریان یافت تا روزی او را آوردم و در دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله نهادم، پس کودک بول کرد و قطره ای از آن بر جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله چکید، من کودک را با فشار انگشت گرفتم. گریست، پیغمبر صلی الله علیه و آله خشم آلود فرمود: مهلا ای امّ الفضل! این لباس من که شسته می شود و تو فرزند مرا به درد آوردی؟ گوید: من رفتم که آب بیاورم، وقتی آمدم یافتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گرید. گفتم: گریه تو از چیست یا رسول الله؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا آمد و مرا خبر داد که امت من این فرزندم را

در این خبر هم تصریح به شیردادن امّ الفضل و رضاع امام حسین از شیر او هست و بنابراین پسران عباس (فضل بن عباس و عبدالله عباس و قثم بن عباس) برادران رضاعی امام علیه السلام هستند. (۲)

و خبر دیگری تصریح به شیر دادن امّ الفضل و رضاع امام حسین علیه السلام از پستان او در مستدرک حاکم نیشابوری مسند آمده که ابن عباس از مادرش امّ الفضل بازگو کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد و من حسین علیه السلام را شیر می دادم (با شیر پسر من که به او «قثم» گفته می شد). (۳)

ص: ۳۴۰

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۶/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۴۶؛ مثیر الاحزان: ۱۶؛ اللهوف: ۱۴.

۲- (۲) العدد القویه: ۳۵؛ اليوم الخامس عشر؛ بحار الأنوار: ۲۴۲/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۱۴.

۳- ابوالحسن احمد بن محمد العنزمی (ثنا) عثمان بن سعید الدارمی، (ثنا) ابو الیمان، ثنا اسمعیل بن عیاش، (ثنا) عطاء بن عجلان عن عکرمه عن ابن عباس عن امّ الفضل >، قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و انا ارضع الحسین بن علی بلبن ابن کان یقال له قثم، قالت: فناوله رسول الله صلی الله علیه و آله فناولته اياه، فبال علیه، قالت: فاهویت بیدی الیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تزرمی ابنی قالت: فرشه بالماء، قال ابن عباس: بول الغلام الذی لم يأکل یرش و بول الجاریه یغسل.

در این وقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد من مشغول شیر دادن بودم - یا - به طور کلی می گوید: و من حسین را شیر همی دادم.

تا گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله طفل را از من خواست فرا گیرد، من هم طفل را به آغوش او دادم، یعنی فرصت نداد که او را در قنناق بیچم، همین طور عریان بچه را گرفت و به مقتضای طبیعت بشری کودک بول کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله، من به شتاب دست به هوای او بردم (یعنی او را تهدید کنم یا بگیرم).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، بر پسر من قطع بول مکن. گوید: بعد از اتمام عمل، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تطهیر رش آب فقط بر آن پاشید، یعنی جامه را نشست.

ابن عباس از اینجا فتوا می دهد که بول پسر بچه شیرخواره که غذاخور نیست، فقط رش آن کافی است باید بر آن آب پاشید و بول دختر بچه را باید شست. (۱)

بحارالانوار از سنن ابوداود روایت کرده که: حسین در حجر رسول الله صلی الله علیه و آله بول کرد. (۲)

ص: ۳۴۱

۱- (۱) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۸۰/۳.

۲- (۲) سنن ابی داود - ان الحسین علیه السلام بال فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت لبابه: اعطني ازارک حتی اغسله قال صلی الله علیه و آله: انما یغسل من بول الانثی و ینضح من بول الذکر. (قب) قال عبدالرحمن بن ابی لیلی قال: کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه و آله اذ أقبل الحسین علیه السلام فجعل یتزو علی ظهر النبی صلی الله علیه و آله و علی بطنه فبال. فقال صلی الله علیه و آله: دعوه - ابو عبید فی غریب الحدیث انه قال: لاتزرموا ابنی ای لا تقطعوا علیه بوله - ثم دعا بماء فصبه علی بوله. «سنن ابی داود: ۹۳/۱؛ بحار الأنوار: ۲۹۶/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۱/۴»

لبابه گفت: ازارت را بده تا آن را من بشویم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شستن از بول دختر بچه است و اما از بول پسر بچه فقط آب پاشیدن کافی است. (۱)

در این احادیث تصریح به شیرخوارگی حسین آمده؛ لذا علامه امینی طبق نظریه خاص خود در (کتاب سیرتنا سیره رسول الله صلی الله علیه و آله) در تحت عنوان «مأتم رضوعه» یعنی ماتم ایام شیرخوارگی، این احادیث ام الفضل لبابه را آورده و لفظ مأتم از آن جهت بر آن نهاده که خبر غیب به کشته حسین علیه السلام در آنها هست (۲) و ما مکرر گفتیم و باز تکرار می کنیم که به نظر ما به منظور اقامه ماتم نبوده، بلکه برای محض اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نبوده و گرنه تکرار نمی خواست، بلکه تکرار به منظور تذکار بوده که مبادا به فراموشی سپرده شود و تکرار تذکار از این است که پایه زندگانی آینده امت، بلکه بشریت باید از روی آن ریخته شود و گفتیم: یک درصد آن ماتم است این بحث، باز تکرار خواهد شد ولی نکته ای که اینجا در این حدیث آمده:

همان رضوعه و شیرخوارگی حسین از شیر ام الفضل است که این احادیث تصریح به آن دارد.

و نظیر تصریح این اخبار به شیر خوردن حسین علیه السلام از ام الفضل اخبار دیگری است که بانوان دیگر هم به او شیر داده اند. عبدالله یقطر شهید

ص: ۳۴۲

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۲۷/۳؛ العوالم، الامام الحسین علیه السلام: ۳۹؛ سنن ابی داود: ۹۳/۱، باب بول الصبی، حدیث ۳۷۵.

۲- (۲) سیرتنا و سنتنا: ۵۳.

رضیع حسین بوده. در حادثه نهضت حسین وی حامل نامه امام صلی الله علیه و آله به سوی شیعیان کوفه بود، گرفتار شد، عبدالله زیاد او را از طمار قصر به زیر افکند و شهید شد، درباره او گویند: «و کان رضیع الحسین علیه السلام»^(۱).

و باز «قیس بن ذریح غلام» که امام حسین علیه السلام برای خاطر او به خواستگاری «لبنی» آمد، گویند: مادرش حسین علیه السلام را شیر داده بود.

باز برای تأکید این که حسین علیه السلام شیر از بانوان خورده^(۲).

(امالی طوسی) رضاع و شیرخوارگی حسین علیه السلام را به اسناد از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده گویند: حسین بن علی علیه السلام شش ماهه به دنیا آمد و دو سال شیر داده شد بعد آیه و حمله و فصاله ثلاثون شهراً را آورده^(۳).

گرچه این حدیث نمی گوید که شیر از چه کسی به او داده شد، ولی تصریح می کند که شیر داده شد و اینها قوی تر از آن حدیث مجهول الراوی است که در آن گویند: (رجل من اصحابنا عن ابی عبدالله) یعنی مردی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام بازگو کرده که حسین شیر نخورد نه از فاطمه و نه از زنی دیگر ولیکن او از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشت ابهام خود را در دهانش می نهاد و از آن آنقدر می مکید که دو روز و سه روزش را کفایت می کرد. پس لحم

ص: ۳۴۳

۱- (۱) خلاصه الاقوال: ۱۹۲؛ تاریخ الطبری: ۳۵۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۲۴۴.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۹۳.

۳- (۳) الامالی، شیخ طوسی: ۶۶۱، مجلس ۳۵، حدیث ۱۳۷۰.

حسین از لحم رسول الله صلی الله علیه و آله و خون او روئید (۱) - (الحدیث)

در روایات این حدیث چند نفر مجهولند و از مجهولی روایت کرده اند. (۲)

کاش این شخص «رجل من اصحابنا» را تعیین کرده بودند که کیست؟ ممکن است رجل کامل نباشد، لذا مجهولش آورده اند و یا «رجل صدوق» نباشد. اگر چه از رجال صادق علیه السلام باشد و یا بر فرض صدیق بودن با صادق علیه السلام «صدوق» در روایت نباشد یا صدوق در روایت هم اگر باشد صادق در فهم کلام نباشد. کلام امام به صورتی بوده که می خواسته بگوید: چون فاطمه بضعة تن پیغمبر است گروه خون او، گروه خون پیغمبر است، حسین علیه السلام تنها از شیر فاطمه علیها السلام شیر خورد که خون مادر و گروه خون او با پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی است، و از شیر انشی دیگر نخورد؛ زیرا شیری که از پستان دیگران خورد آن قدر مدتش کم بوده که ملحق به عدم است و راوی تعبیر به معنی کرده، آن هم معنائی که خودش فهمیده و ما نمی دانیم فهم او چگونه و در چه پایه بوده.

و نمی دانیم: کیف عقله؟ شخصی را به کثرت نماز و روزه اش ستودند و گفتند: امام علیه السلام فرمود: کیف عقله؟

ممکن است سخن امام علیه السلام در مورد آن چند روزی بوده که فاطمه

ص: ۳۴۴

۱- (۱) الکافی: ۴۶۴/۱-۴۶۵، باب مولد الحسین بن علی علیه السلام، حدیث ۴؛ کامل الزیارات: ۵۷، باب ۱۶، حدیث ۴.

۲- (۲) بحار الأنوار از کامل الزیارة از محمد بن جعفر رزاز، از ابن ابی الخطاب از محمد بن عمرو بن سعید عن رجل من «اصحابنا» عن ابی عبدالله صلی الله علیه و آله.

مريض شد و شیرش خشک شد یا کمبود یافت و مجبور شدند طفل را از شیر مادر بگیرند. یک نوبه که کودک بی تابی می کرده، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آرام کردن طفل و سرگرم کردن او به جای لای لای گهواره و جنباندن قنداقه، انگشت در دهان او نگه داشته (۱) به جای پستانک که طفل او را می مکد تا خسته می شود، خوابش می برد، عموم مادرها از پستانک برای خواب کردن طفل استمداد می کنند و مدد می گیرند و طفل را برای رسیدن نوبت شیر از بی تابی باز می دارند با وسیله پستانک و شیه آن که در دهان او می گذارند طفل را ساکت می کنند، اینجا هم پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر با مشاغل زیاد یک نوبه یا چند نوبه تأمل فرموده تا طفل خواب رفته، کسی در آن زمینه گفته باشد، ببینید طفل انگشت جده را آنقدر مکید که خوابش برد. این کلمه را که جمله ای است فعلیه و در قضیه اسمیه نیست که کل در سور قضیه باشد، آن را به شنونده غیر عارف چنان تعبیر کرده باشد که ذهن به خطا فهمیده و می فهمد که همواره چنین بوده و ممکن است چندین نوبه های متناوب یا

ص: ۳۴۵

۱- (۱) (قب) عن ابی الفضل بن خیر باسناده: انه اعتلت فاطمه علیها السلام لما ولدت الحسین علیه السلام و جف لبنها فطلب رسول الله صلی الله علیه و آله مرضعا، فلم یجد فکان یاتیه فیلقمه ابهامه فیمصها، فیجعل الله له فی ابهام رسول الله صلی الله علیه و آله رزقا یغذوه و یقال: بل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یدخل لسانه فی فیه فیغره کما یغیر الطیر فرخه فجعل الله له فی ذلک رزقا، ففعل ذلک اربعین یوما و لیله فنبت لحمه من لحم رسول الله صلی الله علیه و آله. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۰/۴، بحار الأنوار: ۲۵۴/۴۳، باب ۱۱، ذیل حدیث ۳۱»

متعاقب طفل را پیغمبر صلی الله علیه و آله بدین وسیله آرام کرده باشد، راوی اصل به این لفظ شنیده که هر وقت طفل را می آورند با چنین تدبیری پیغمبر صلی الله علیه و آله او را خواب می کرد.

او عبارت را تغییر داده و گفته همه وقت طفل را می آوردند، همه وقت را به جای هر وقت نوشته بالجمله: همه مادران دانشمند شیرخوار را با تدابیری ساکت و آرام نگه می دارند و خواب می کنند و بی تابی طفل را برای شیر به این گونه تدابیر فرو می نشانند، شنونده هم باید عارف به زبان گفتگو باشد.

برای نمونه ببینید که به واسطه غفلت شنونده از لغت تخاطب یا عارف نبودن از تشبیه و زبان کنایه و استعاره در اشتباه افتاده است.

نویسنده ای از بیچارگروس نوشته بود: این حدیث چیست که در اصول کافی نوشته: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هنگام تولد چون دایه نداشتند ابوطالب او را با پستان خود شیر می داد؟

جواب: در لغت عرب در هنگام اختصار کلمه گوسفند پستان دار را مختصر می کنند و می گویند: (کیف زرعمکم و ضرعمکم؟) یعنی امسال زراعت شما چون و پستان شما چون بود، یعنی پستاندارهای شما چون بوده؟ اینجا هم ابوطالب با ضرع خود یعنی گوسفندان شیردار خوب و دوشیدنی خود طفل را کفایت کرد تا کنیز ابولهب «ثوبیه» در رسید، پس خطایی در سخن نیست.

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا ست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجا است (۱)

به هر حال سید محقق معاصر سید شرف الدین عاملی هم در کتاب «اجوبه موسی جار الله» این شیر خوردن و نخوردن حسین را از پستان زنان و خوردن از انگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ سخت رد کرده، افسوس که کتاب «اجوبه موسی جار الله» در حین کتابت حاضر نبود تا حل آن بزرگوار را هم ببینید.

اما حدیث این که فاطمه مریض شد و شیرش خشک شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله طفل را مراقبت می کرد.

بحار الأنوار مرسل به صورت مسند آورده که ابی الفضل بن خیر به اسناد خودش آورده (افسوس که سند را نیاورده تا در آن دقت شود) در ذیل رمز مناقب می گوید: که فاطمه علیها السلام همین که حسین را متولد کرد او را علتی عارض شد، یعنی بیمار شد و شیرش خشکید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرضه ای طلب کرد نیافت، پس همواره خود می آمد و انگشت ابهام خود را در دهان طفل می نهاد تا مثل لقمه طفل آن را می مکید.

و خدا در انگشت ابهام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او رزقی می نهاد که او را تغذیه می کرد و گفته شده: بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان طفل می نهاد چنان که پرندگان جوجه خود را دانه به گلو و در منقار می نهند او را تغذیه

ص: ۳۴۷

می داد، خداوند در آن برای وی رزقی می نهاد تا چهل روز و شب بر این منوال گذشت تا گوشت او از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله روئید. (۱)

در این حدیث مدت را از دو سال کوتاه کرده به چهل روز رسانده، ولی باز مرسل است.

راوی بر ما روشن نیست تا حال او را در صدق مقال و استقامت فهم به دست بیاوریم.

قدر متیقن نزد ما این است که: فاطمه علیها السلام بضعه ای از تن پیغمبر صلی الله علیه و آله است، (۲) خون او خون پیغمبر صلی الله علیه و آله است، از شیر او خونی که در بدن طفل تهیه می شود همان گروه خون پیغمبر است. کسر و نقصی در فاطمه و سرشت و خلقت او نیست که به طفل خود همین که از پستان شیر بدهد از آن گوشت و خون پیغمبر صلی الله علیه و آله نروید، نه غلّو در عقیده اجازه می دهد که فاطمه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بگیریم و نه علوم طبیعی تحاشی دارد که خون پیغمبر صلی الله علیه و آله و گروه خون پیغمبر صلی الله علیه و آله از شیر فاطمه و پستان او بروید و نه فهم لغت کنایه و تشبیه راه را منحرف می کند.

و اصولاً مجاری طبیعی ولادت و حمل و رضاع شیر و فطام و اعضای آن اعضای شریفه است و لکن خاصره و جهازات واقع در آن، همه اعضای شریفه اند و وضع آنها اشرف اوضاع است. و در نظام آفرینش صحیح است که گفته اند: «ما

ص: ۳۴۸

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۰/۴؛ بحار الأنوار: ۲۵۴/۴۳، باب ۱۱، ذیل حدیث ۳۱.

۲- (۲) الامالی، شیخ طوسی: ۲۴، المجلس الاول، حدیث ۳۰.

كان في المكان ابداع مما كان» یعنی نقشه ای بدیع تر و عجیب تر و شریف تر در عالم امکان از این نقشه ای که کائنات بر آن نهاده شده اند نیست، این نظام، نظام احسن است و اگر در این وضع طبیعی نقصی باشد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله که از پستان حلیمه سعیدیه شیرخورده ناقص بوده است.

انگشت در دهان طفل نهادن و مکیدن

علائلی می گوید:

بعد از چندی بسیار وقت ها دیده می شد که این نوزاد سعادت مند در دامن جدّ عظیم الشان می غلتید. غلت ها می زد و با دیدگان حیرت زده کودکانه به جدّ امجد مهربان و به شخص عظیم العظمای جهان نگاه خود را اشباع می کرد و با آرامش خاطر به خواب می رفت، پرده پلک چشم ها را اندک اندک به هم می نهاد جز با حالت سستی که نشان آرامش خاطر است. پلک چشم ها را باز نمی کرد آن هم با آرامش و آهسته آهسته خواب رفتنی در جوّ احلام که در اثنای آن:

انگشت ابهام جد امجد آن پیغمبر قهرمان را می مکید، در این رضاع و مکیدن به معنی پستان نیست، بلکه معنی قلب است. شیره جان و دل او به آن شیرخوار و از آن شیرخوار با او آمیخته می شد. طفل نوزاد با هر مکیدنی محبتی را در قلب مادر جا می کند، و بالعکس با هر خنده ای از بزرگ محبتی در طفل پدید می آید. پس تازگی ندارد اگر نوزاد از نبوت و پیغمبری، طباع آن را داشته و از قهرمانی و بطولت فداکاری های آن را داشته باشد.

خواب رفتنی که گوئیا خواب کردن ملائکه در میان هاله نور یا خواب رفتن اختر و ستاره و نجم در افق سحرگاهان است. چشمی به هم می نهاد و به خواب

می رفت، تو گویی خواب رفتن آهو بیچه ای زیر پستان مادرانه دلسوز و سایه هایی که بر خیال طفل نوزاد و مشاعر او می افتاد، از شخص قائم بر سر او و بر لوح و ضمیرش صورت خیال بطولت و قهرمانی بود که نبوت آن را مایه تغذیه بود و غذا می داد و خیال نصف حقیقت است.

طفل و خیال او هر دو وقتی بزرگ شوند طفل مردی می شود و خیال او وجود خارجی یافته، بروز حقیقتی می شود که خیال آن را داشته و به سر می پرورانیده.

طفل دکانک از پس آن کرد تا به دکان رسد چو گردد مرد

دختر بیچه به عروسک می پردازد تا عروس می شود.

اطفالی که خیال تحصیل و دانشگاه را دارند به دانشگاه می روند.

و آنان که خیال کسب دارند کاسب می شوند.

و آنان که خیال سفر دارند به سفر می روند و اگر خیال امری بر سر باشد گاهی و تخلف از انجام شود دلیل نیست که بی خیال می توان کاری را انجام داد. خیال نقشه مهندسی کاری است که انجام می شود و خیال اگر از صورت و معنی محمّد در طفل بیاید، او را مهندس همان معنی می کند.

علائلی گوید:

انگشت ابهامی که بر دهان نوزاد بود تا خوابش می کرد، وصل معنی به معنی و سیم برقی بود که روحی بر آن سیم به روحی جریان داشت.

چون با پستان یا انگشت که مکیده می شود در هر مکیدنی احساس تازه ای از محبت به آن طفل شود و با هر حرکت فیزیکی و شیمیایی

ص: ۳۵۰

یک حرکت بیولوژی درونی پدید می آید و احساس به گرمی محبت مادری مترازد می شود و از انباشته این احساسات جدید و جدید، ملکه جوهری روانی در روح پدید می آید که جذب آن دائم و مداوم به طرف مادر و معدن لطف جبلی می شود تا همین که نفس نوزاد به حد رشد و استوار رسید سیم روشن شد و یک نوع بطولت و قهرمانی صف شکنی شد که نبوت با ضیاء و امواج او را از پشت سرمایه مدد می داد.

انگشت پیغمبر که معدن قدرت است همین که طفل آنها را بمکد یا با انگشتان طفل بازی کند و تماس بگیرد، جریان حرارت در آنها توأم می شود با بیدار شدن حس محبت و انطباع به شکل و صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حواس باطن طفل (حس مشترک بنطاسیا - و خیال و - وهم - و متخیله - و ذاکره) و بعلاوه شعاع مرموزی در سر انگشتان و اعصاب آنها هست، این شعاع در عصب با چشم مسلح دیده شده و از برخورد با عصب انگشت طفل و بدن طفل فروزان تر می شود و گاهی که از هر دو شدید باشند موجب روشنائی می شود.

از طاووس یمانی تابعی بزرگوار رسیده که حسین چنان بود که هر گاه در مکان مظلم تاریک نشسته می بود، مردم به واسطه نور پیشانی و زیر گلوی او به او راه پیدا می کردند و او را روشن تشخیص می دادند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار وقت ها پیشانی و گلوگاه او را بوسه می زده و جبرئیل روزی نازل شد زهرا علیها السلام را یافت که خواب است و حسین علیه السلام در گهواره می گرید، پس جبرئیل با او نغمه های قال و مقال کودکانه را سر داده، او را دلداری می داد تا مادرش زهرا از

نغمه های جبرئیل، رازگشای این است که کودک غنچه فکر و خیالش رو به عالم بالا و معالی ملکوت شکفته شود البته از شیر و لبن سخن گفت، اما شیر و لبن را در رف بالا در بهشت والا نشان داد و گفت: آنجا نهری از شیر هست.

انّ فی الجنّه نهراً من لبن لعلی و حسین و حسن (۲)

مرحله دوم مراقبت های پیغمبر از او

اما نور مثلاً- در پیشانی و زیر گلو که طاووس یمانی از آن سخن گوید راز این گونه نور را در سر انگشتان و چشمان و در عروق خون کسان تا زنده اند جسته اند و دیده اند.

(قمقام) آورده اند که: چون حضرت امام علیه السلام شب ها در تاریکی بنشستی از فروغ پیشانی و سپیدی کردن همایونش هر کس بدو راه بردی.

عایشه در غرفه تاریک از نور چهره مصطفی سوزن گمشده را یافت، (۳)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) عن طاووس الیمانی: ان الحسین بن علی علیه السلام کان اذ جلس فی المكان المظلم یهتدی الیه الناس بیاض جبینة و نحره فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان کثیرا ما یقبل جبینة و نحره و ان جبرئیل نزل یوما فوجد الزهر آء نائمه و الحسین فی مهده بیکی فجعل یناغیه و یسلیه حتی استقیظت. «بحار الأنوار: ۱۸۷/۴۴، باب ۲۵؛ مدینه المعاجز: ۴/۴۶، حدیث ۱۰۷۶»

۲- (۲) التفسیر الصافی: ۵۶۶/۷، پاورقی.

۳- (۳) کنز العمال: ۴۲۹/۱۲، حدیث ۳۵۴۹۲.

اکتشافات امروزه در غرفه تاریکی مراکز اعصاب را در مغز به وسیله کلاهی که بر سر می نهند تشخیص می دهند، عضو را به حرکت وامی دارند در مرکز عصب آن روشنائی پدید می آید.

رباب همسرش ذکرای و تأیین امام علیه السلام را از این مطلع شروع کرده که: اِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يَسْتَضَاءُ بِهِ. (۱)

و اشعاری که در بعد از شهادتش در حوالی مدینه شب ها به منزله شب نامه در محیط فضا پخش می شد و سر داده می شد و چون ناشر این گونه شب نامه ها رخ نشان نمی داد و او را نمی شناختند می گفتند: جنّ مستور از دیده گان گفته است به این وضع اشاره شده.

مسخ النَّبِيِّ جِيْنَه فَلَهِ بَرِيْقٌ فِي الْخُدُوْدِ (۲)

در شمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله در دندان ها دارد که وقتی لبخندی می زد مانند تگرگ نیم آب شده دندان ها درخشان بود و نوری از دندان ها می جهید و تلاً می کرد.

تماس انگشتان پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر کلید پریش برق بود

روایت طاووس یمانی نور حسین علیه السلام را به آن تعلیل کرده که می گوید:

اقتباس از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، از مشعل نور اقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله شعله اش در این مولود آمده بود گوید: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار وقت ها او را زیر گلوگاه و

ص: ۳۵۳

۱- (۱) الوافی بالوفیات: ۵۳/۱۴؛ اعیان الشیعه: ۶۲۲/۱.

۲- (۲) کامل الزیارات: ۱۹۲، باب ۲۹؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۰/۳؛ اللهوف: ۱۱۵.

پیشانی بوسه می زد، غنچه با بوسه زدن نور و نسیم از هم می شکفتد و عطر و رنگ نهفته اش از پرده بیرون می ریزد و سر شکاف شدن نور زیر پوست با سر انگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از این قبیل است و قضیه بعد که می گوید: جبرئیل آمد و زهرا را به خواب دید و حسین در گهواره گریه می کرد، جبرئیل با کودک قال و مقال راه انداخت و او را دلداری می داد،^(۱) قضیه مستقلى است و ربطى به تعليل نور ندارد.

اما نغمه جبرئیل نیز برای شکفتن غنچه ضمیر و روح طفل مؤثر بود و بوسه پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نور زیر پوست را بیرون می ریخته شما هم در موقع بوسه دوست، چهره شما درخشان می شود و از چشم ها برق می زند.

اما تماس بوسه پیغمبر صلی الله علیه و آله که سبب نور شده باشد تطهیر دیگری هم دارد، که پسر خواهر میمونه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیاد بن عبدالله بن مالک از بنی هلال هم وقتی با نمایندگان داد قبیل بنی هلال آمدند و او بر خاله اش میمونه بنت الحارث وارد شد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد دست به سر و صورت او کشید و به همین سبب نوری در سیمای او همیشه پدید آمد.^(۲)

تماس پیغمبر صلی الله علیه و آله با بوسه در عین این که مؤثر است باید مثل وسیله انفجار قوه درونی باشد و در زیر جلد و پوست و اعصاب خود مولود هم ذخیره این نور

ص: ۳۵۴

۱- (۱) مدینه المعاجز: ۴۶/۴؛ بحار الأنوار: ۱۸۷/۴۴، باب ۲۵.

۲- (۲) الطبقات الكبرى: ۳۱۰/۱؛ الاصابه: ۴۸۳/۲؛ اعیان الشیعه: ۲۴۱/۱.

باشد تا برخورد این تماس آن را سرشکاف کند، مانند پرده دری نور و نسیم از غنچه با سر انگشت ملاطفت، این پرده دری حلال انجام می گرفت قوای نهفته نورانی مثل الکتریک مالشی نورش در بیرون ظاهر می گردید.

یا بگو: از تماس دو نور که در دو سیم عصب دو شخص به هم پیوسته می شود ایجاد تشعشع می شود، و گرنه یک مثبت یا منفی به تنهایی روشنی نمی آفریند.

و از اینجا سرّ آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله سایه نداشت تا حدّی کشف می شود. (۱)

زیرا پیکری را اگر در برابر آفتاب بگذارید و سیم نور برق در روی آن پیکر از همه سو روشن باشد، آن قطعه ای که خلاف آفتاب است به واسطه روشنی و شعاع اختصاصی خودش سایه را که از آن پیکر در برابر آفتاب افتاده محو می کند و در نتیجه جسم بی سایه خواهد بود.

پیکر مقدس پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله پوشیده از اعصاب سرتاسری است که در آن اعصاب نوری است در بدن او، جهت خلاف آفتاب هم از این گونه اعصاب پوشیده است که پر شعاع است و سایه را محو می کند.

شاید هاله ای که از نور در نقاشی های صور ملائکه و پیامبران و امامان مرسوم بوده و ترسیم می شده تعبیر از این نور الکتریسته سرتاسری بدن آنان بوده گرچه می گویند: این نور الکتریسته نیست، نوری است در امتداد جریان خون تا هر جا برسد در چشمان و سر انگشتان بیشتر است و با موت قطع می شود و در هنگام سرور و شادی بیشتر می شود.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) الکافی: ۴۴۲/۱، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته، حدیث ۱۱.

در حدیث موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه **وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۱)** گوید: برای هر مؤمنی این روح خدایی مقدس به تأیید هست، هنگام احسان و نیکوکاری به اهتزاز می آید و هنگام آسائه و بدحالی به زمین نمناک فرو می رود. **(۲)**

اثبات اهتزاز و تموج برای آن می کند و فرو رفتن در زمین نمناک را می گوید که هر دو از خواص الکتریک است، و البته در افراد شدت و ضعف دارد.

ص: ۳۵۶

۱- (۱) مجادله (۵۸): ۲۲.

۲- (۲) الکافی: ۲۶۸/۲، باب الروح الذی اید به المؤمن، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۶۶، باب ۳۳، حدیث ۱۰.

ام سلمه و اسماء بنت عمیس به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در ولادت حسین همکاری می کنند

ص: ۳۵۷

از بانوانی که نام آنها در ولادت حسین علیه السلام آمده

ام سلمه علیها السلام و اسماء بنت عمیس است که به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هم همکاری می کند

روایت مرفوعه ای به امام علی علیه السلام می رسد (۱) می گوید: همین که موقع ولادت فرزند فاطمه علیها السلام فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس و ام سلمه رضی الله عنهما امر فرمود که: به حضور فاطمه علیها السلام حاضر شوید و مراقب باشید، همین که فرزند متولد شد و صدای گریه طفل بلند شد شما اذان در گوش راستش و اقامه را در گوش چپش بگویید که هر طفل با آن چنین عمل بشود از شیطان مصون

ص: ۳۵۹

۱- (۱) وروی مرفوعا الی علی علیه السلام قال: لما حضرت ولاده فاطمه علیها السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاسماء بنت عمیس و ام سلمه احضراها، فاذا وقع ولدها و استهل فاذا فی اذنه الیمنی و اقیما فی اذنه الیسری فانه لا یفعل ذلك بمثله الا عصم الشیطان و لا تحدثا شیئاً حتی اتیكما، فلما ولدت فعلتا ذلك فاتاه النبی صلی الله علیه و آله فسرته و لباه بریقه و قال: اللهم انی اعیزه بک و ولده من الشیطان الرجیم (الحدیث) (ایضاح) سررت الصبی اسره سرا قطعت سرته و هو ما تقطعه القابله من «سره» الصبی و «الباه بریقه» ای صب ریقه فی فیه کما یصب اللباء فی فم الصبی و اللباء هو اول ما یحلب عند الولاده.

خواهد بود. و بعد هیچ اقدامی ننمائید تا من خودم را به شما برسانم. (۱)

قدغن از هر اقدامی دیگر نشان می دهد که تمام جزئیات امر در تحت نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و آمد و رفت اسماء از پیش خود نبوده و انتخاب ام سلمه و اسماء لابد از حکمتی است، چنان که گفتن اذان و اقامه هم از زبان آنها سرّی دارد.

همین که حسین متولد شد آن دو تن بانو طبق آن چه دستور فرموده بود عمل کردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و ناف کودک را خود برید، و لبّاء «شیرمایه» را از آب دهان مبارک به او داد و دعا کرد و گفت: بارخدایا! من این طفل را و ذریه و زاد و ولد او را از شر شیطان به پناه تو می سپارم.

«اللهم انی اعینده بک و ولده من الشیطان الرجیم.» (الحديث) (۲)

البته بریدن ناف طفل به دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله اهمیت دارد و دلیل اهتمام است ناف کسی را به خیر بریده باشند یا به شرّ، فرقها دارد.

چنان که لبّاء و اولین طعم چشیدنی ذائقه طفل هم اهمیت دارد که بزاق دهان مبارک خیرخواه بشر باشد.

در عرف ما می گویند: ناف فلان را کی بریده؟ و حنک و سقف دهان او را با چه برداشته اند؛ قابله های مؤمنه در عصور ما با تربت حنک و سقف دهان بچه را برمی داشته اند و اذان گفتن این دو بانو هم منافاتی با اذان گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد، البته اذان اضافی سرّی دارد توارد علل

ص: ۳۶۰

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۲۵/۱؛ بحار الأنوار: ۲۵۵/۴۳، باب ۱۱.

۲- (۲) کشف الغمه: ۵۲۵/۱؛ بحار الأنوار: ۲۵۵/۴۳، باب ۱۱.

کشف از اهمیت این نغمهٔ ملکوتی می کند که به محض تولد طفل پیش از هر نغمه و زمزمه و کلمه ای، باید این نغمه به گوش هوش طفل وارد شود و گوش این طفل از اذان بانوان که اذان آنها اصولاً به «اخفات» و آهسته است و زنان نسبت به اذان از طبقهٔ خاموش اند. و باز با اذان پیغمبر صلی الله علیه و آله که منادی اول این دعوت می باشد اسراری دارد که اصرار به آن هست.

در مدینه صدائی که به گوش با غلغله وارد می شود و از صدر تا ساقه آن را می گویند، همین صدای اذان و نماز است و آن صدای هر شب و هر روز مدینه است.

و در بین آن، صدای غلغله دیگری که این روزها در مدینه به گوش می آید صدای خروش جنگ و دفاع و جهاد است، طفل مدینه ای این دو صدا را زیاد می شنود.

و اما حدیث ابوهریره راجع به ناف بریدن کودک که به حسین علیه السلام در ایام بزرگی می گفت من درست دیدم که از بریدن ناف تو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله خضاب از خون است.

گرچه به صورت مسند است ولیکن یک نقد و مناقشه به آن متوجه است که ابوهریره در سال خیبر که سال ششم است. به مدینه آمده و در موقع تولد امام حسین علیه السلام که سال چهارم است در مدینه نبوده، پس چگونه خبر از رؤیت و دیدن خود می گوید، ولی چون تقریر امام علیه السلام را همراه دارد باید به آن اعتنا کرد صورت روایت این است.

تاریخ ابن عساکر به اسناد از ابوالشعثاء از بشر بن غالب بازگو کرده گوید: من

با ابوهریره بودم (شاید در ایامی که حاکم مدینه بوده این قضیه اتفاق افتاده) پس حسین بن علی علیه السلام را دید گفتم: یا ابا عبدالله به درستی من دیده ام تو را روی دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر دو دست او را به خون ناف تو خضاب کرده بودی، هنگامی که تو را آوردند حین تولد تو پس ناف تو را برید و تو را در خرقة ای پیچید، حالیا که در دهان تو آب دهان مبارک را ریخته بود و به کلمه ای و کلامی تکلم فرمود که من نمی دانم چه بود؟

روایت می گوید: فاطمه علیها السلام در بریدن ناف حسن علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله سبقت گرفته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله بنابراین فرمود: در این ناف بریدن بر من سبقت مگیری. (۱)

در این حدیث از چیزهایی که تحت مراقبت بوده و برشمرده.

(۱) بریدن ناف به دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنان که معمول است در افتتاح هر مؤسسه ای مقراض را به دست شخص اول می دهند که «نوار را» قطع می کند، ولی تخصص در قطع لوله ناف با حساب صحیح لازم است. اهمیتی پیغمبر داده که با خضاب به خون آلود شدن دست های

ص: ۳۶۲

۱- (۱) اخبرنا ابوعلی الحداد و جماعه فی کتبهم، قالوا (نا) ابوبکر بن زید (نا) سلیمان بن احمد (نا) محمد بن عبدالله الحضرمی (نا) ضرار بن سرد (نا) عبدالکریم بن یعفر الجعفی عن جابر عن ابی الشعثاء عن بشر بن غالب، قال: كنت مع ابی هریره فرای الحسین بن علی علیه السلام فقال: یا ابا عبدالله! لقد رايتک علی یدی رسول الله صلی الله علیه و آله قد خضبتها دما حین اتی بک حین ولدت فسررک و لفک فی خرقة و قد تفل فی فیک و تکلم بکلام ما ادری ما هو؟ و لقد کانت فاطمه سبقتہ بقطع سره الحسن فقال صلی الله علیه و آله: لا- تسبقینی بها (الحدیث). «نظم درر السمطین: ۲۰۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۴/۱۴؛ المعجم الکبیر: ۹۵/۳»

مبارک خود پیغمبر صلی الله علیه و آله دست در کار داشته.

(۲) دیگر دادن «بزاغ دهان مبارک که ترکیب فیزیولوژی مخصوصی است با عمل فیزیکی پیچیدن به قنذاقه و خرقة و پارچه به طفل نوزاد.

(۳) سومین چیز، همان کلامی و کلمه ای که پیغمبر گفته و ابوهریره نفهمیده و اقرار می کند که نفهمیده چه بوده با آن که ابوهریره عرب بوده و کلام هم آهسته و مخفی نبوده و این که امام علیه السلام او را رد نکرد تقریر است، تقریر هم مثل قول معصوم و فعل معصوم حجت است.

پس معنی عبارت اول رؤیت ابوهریره همان است که نقل امر محقق مشهور بین مردم را چنان می کند که گویا خودش را دیده است و گرنه حضور مرد در موقع زائیدن در محفل زائو حرام است و نشان می دهد که بدو و ختم کار حسین علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده؛ هم در تکوین و هم در تشریح هم در ولادت و هم در تعلیم و حکمت هم در مبدأ و هم در غایت.

ص: ۳۶۳

دیگر از بانوان که راوی حدیث ولادت و رضاع حسین علیه السلام است بره خزاعیه است

(مناقب) (مرسله) بانو بره - دختر امیه خزاعیه - بازگو کرده گوید: همین که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله شد پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به راهی بیرون رفت (یعنی در موقع وضع حمل) و به فاطمه فرمود: تو پسری خواهی زائید جبرئیل مرا به او تهنیت گفته، پس او را شیر مده تا من به سوی تو برگردم (رفت تا در موقع وضع حمل نباشد؛ زیرا حضور مرد در آن موقع حرام است).

این بانو گوید: من بر فاطمه علیها السلام وارد شدم هنگامی بود که حسن علیه السلام را زائیده بود.

و سوم بود که او را شیر نداده بود یعنی نوبه سوم بود یا ساعت سوم بود، یا روز سوم.

من گفتم: او را به من بده تا من شیرش بدهم.

گفت: هرگز.

سپس رقت مادری او را فرا گرفت و او را شیر داد، پس همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله از راه باز آمد، به فاطمه علیه السلام گفت: چه کرده ای؟

گفت: رقت مادری مرا فرا گرفت تا او را شیر دادم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چه خدا خواهد رد شدنی ندارد.

تا همین که به حسین علیه السلام حامله شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله باز به او فرمود: ای فاطمه! تو فرزند پسری خواهی آورد جبرئیل مرا به او تهنیت گفته، پس او را شیر مده تا من به سوی تو برگردم، اگر چه یک ماه طول بکشد.

فاطمه گفت: این کار را می‌کنم. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در راهی که نظر گرفته بود بیرون رفت تا وقت زائیدن حاضر نباشد،

چون حضور مرد در محفل زن زائو حرام است.

پس فاطمه علیها السلام حسین را زائید و او را شیر نداد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد به فاطمه گفت: چه کرده ای؟ فاطمه گفت: او را شیر نداده ام. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و زبان خود را در دهان او گذاشت.

و حسین به سختی می‌مکید تا پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ایها حسین ایها حسین بس کن! بس کن! یا بیافزا! بیفزا!

سپس فرمود: آنچه خدا اراده دارد فقط آن انجام می‌شود و بس، این دولت بزرگ (یعنی امامت) در تو و ولد تو خواهد بود.

(الحديث)(۱)

ص: ۳۶۵

۱- (۱) (قب) بره ابنه امیه الخزاعی قالت: لما حملت فاطمه بالحسن خرج النبی صلی الله علیه و آله فی بعض وجوهه فقال لها: انک ستلدين غلاما قد هنأنی به جبرئیل فلا ترضعیه حتی اصیر الیک قالت: فدخلت علی فاطمه حین ولدت الحسن و له ثلث ما ارضعته، فقلت لها: اعطنیه حتی ارضعه فقالت: کلا ثم ادرکته رقه الامهات فارضعته فلما جاء النبی صلی الله علیه و آله قال لها ماذا صنعت قالت ادرکنی علیه رقه الامهات فارضعته فقال: ابی الله الا ما اراد فلما حملت بالحسین قال لها: یا فاطمه! انک ستلدين غلاما قد هنأنی به جبرئیل فلا ترضعیه حتی اجیی الیک و لو اقمت شهراً قالت: افعل ذلك و خرج رسول الله فی بعض وجوهه فولدت فاطمه الحسین فما ارضعته حتی جاء رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها ماذا صنعت؟ قالت: ما ارضعته فاخذه فجعل لسانه فیہ فجعل الحسین یمص حتی قال النبی صلی الله علیه و آله ایها حسین ایها حسین؟؟ ثم قال: ابی الله الا ما یرید هی فیک و ولدک یعنی الامامه (الحديث)

اساس پایه امامت و ولایت را پیغمبر صلی الله علیه و آله از همان دوره اول ولادت حسین و شیرخوارگی او پایه گذاری کرد، چون امامت متمم نبوت است و متصل به نبوت و منشعب از آن است. اساس نبوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و تکمیل گردید ولی متمم کار آن که امامت باشد حسن و حسین و امنای فرزندان آنها عهده دار آن بودند. ظاهر این خیر این است که امام حسن امامت را ندارد، ولی مراد این است که در اولاد او امامت نیست و گرنه خود او را حدیث گوید: «هذان امامان قاما او قعدا» (۱) کتاب یاد و یادآور آن همان سخن محیی الدین و غزالی و صدرالمتالهین را می گوید که فلسفه حکمت عالی متعالیه می گوید: که نبوت منقطع است و ولایت نه، ولایت پاسبان عدالت است. برای مشتاقان عدالت پرچم حسین و امنای دین پناهی است، چنانکه دکتر می گوید، ولی به نظر ما امام، امام برای مسلمین است نه تنها به شیعیان مشتاق عدالت چنان که پیغمبر رسول همه بشر است، نه تنها مسلمین، لکن امت اجابت همان مسلمینند و

ص: ۳۶۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را منحصر به امت اجابت نمی کند، همه را دعوت می کند و هر قومی را هادی و رهبری است که بالمباشره رهبری می کند.

نبوت مثل آن که اداره راهنمایی نقشه مسیر تهران تا شمال را می گوید که از کوه ها می گذرد، ولی امامت آن است که هدایت به معنی ایصال به مقصود بکند و همراه باشد که کاروان در سر پیچ و هر گردونه راه را مستقیم برود و به کوره راه ها نرود. اگر خود بخواهند - و این کار را پیغمبر صلی الله علیه و آله، خود هم تا بود بر عهده داشت، ولی این امری است علاوه بر نبوت و منقطع شدنی نیست و این وظیفه برای خلفای به حق او باقی است.

دکتر به زبان اجتماعی می گوید: که پیغمبر اسلام دو رسالت داشت: یکی رسالت نبوت و پیغمبری و ابلاغ که رسالتی است چونان رسالت پیغمبران؛ دیگر پیامی دریافت کرده و باید به مردم می رساند و رساند.

رسالت دیگری: پیاده کردن پیام، امامت، رهبری جامعه، و آموزش گروهی از انسان ها برای تشکیل یک امت نمونه در جامعه بشری.

اینجا است که رهبری سیاسی و اجتماعی و مسئولیت و تعهد و درگیری و جنگ و جهاد می خواهد.

اینجا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در دستی پیام دارد و در دستی شمشیر.

یکی نماینده مکتب و نبوت.

و دیگری نماینده رسالت و رهبری و امامت.

ایدئولوژی مکتب و پیام می تواند در ظرف ۲۳ سال به خاتمیت برسد.

اما انجام رسالت اجتماعی به معنای ساختن امت و ایجاد یک جامعه بی طبقه و ضد اشرافی و پاک از آثار جاهلیت؛ که فرهنگی است ضد انسانی و قدیم، و به وجود آوردن نسلی آموخته و خودآگاه با ارزش های انقلابی جدید و بر اساس مکتب جدید در ظرف یک نسل و دو نسل ممکن نیست.

این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها خاتم النبیین است و فقط به عنوان نبی، مسئولیتش ختم شده تا جائی که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (۱) آمد، اما رسالت جامعه سازی، و تشکیل یک جامعه نمونه ضد اشرافی و ضد طبقاتی با مردمی آگاه و مسئول و دارای استقلال و آگاهی رأی انسانی پایان نیافته است و باید طی یک رهبری انقلابی مستمر به خاتمیت برسد.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۲)

پس رسالت اولیه پیامبر به عنوان ابلاغ کننده پیام و ایدئولوگ رهبر انقلابی پایان یافته و به خاتمیت رسیده.

اما رسالت دوم: رهبری جامعه و ساختن امت در طی چندین نسل است که استمرار و ادامه می یابد و به تکامل می رسد و آنگاه پیامبر خاتم نبوت و آخرین رهبر از رهبران وصی - در نظام وصایت و امامت - خاتم امامت می شود، یعنی ختم کننده جامعه سازی پیامبر.

ص: ۳۶۸

۱- (۱) مائده (۵): ۳.

۲- (۲) رعد (۱۳): ۷.

بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اعتقاد به او ماند، اما رسالت اجتماعی نه.

کسانی که از اصحاب پیغمبر نیز بودند، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی الهی و دینی پذیرفتند، اما جهت گیری طبقاتی و رسالت اجتماعی خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشتند.

در «سقیفه» اسلام به عنوان یک نهضت دینی ماند اما به عنوان رسالت اجتماعی شکست خورد.

در «سقیفه» بینش طبقاتی جامعه عرب بر بینش ضد طبقاتی رسالت و انقلاب اسلامی پیروز شد، فرماندهان قشونی از اولاد ابوسفیان و نظیر آنان برگزیده شدند و این انقلاب و گرایش به چپ و راست در طول تاریخ عمیق تر شد و اسلامی به وجود آمد که ابزار توجیه طبقه حاکم شد.

طبقه عالی در عهد عمر و بعد، عبارت بودند از «قریش و بکر و ثقیف» عمر مسلمین را هشت طبقه قرار داد که طبقه زیرین آنها در عراق و کوفه، حمراء و احمر و همدان بودند که از نظر فضل و دین و هنر افضل از همه بودند، ولی از نظر منصب و حقوق در درجه هشتم بودند؛ تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و وضع را برگرداند، طبقه محروم فاضل را بالا آورد و طبقات را از نظر حقوق متساوی قرار داد و بعد از شهادت امام علیه السلام معاویه باز امر طبقات را برگرداند و طبقات فاضله را تبعید کرد به جزیره.

دکتر از حکومت عمر این وضع طبقاتی را غفلت کرده، فقط یک نمونه کوچک مختصر آورده که برای اولین بار طلعه طبقاتی را می بینیم

گوید: او که به اعتقاد من مسلمان است، اما بینش اجتماعی پیش از اسلام دارد می گوید: ای مسلمین بحمدالله از اعاجم، بندگان بسیاری در اختیارتان قرار گرفته است، پس به خاطر شرافت عرب، بندگان عربتان را آزاد کنید.

در هر صورت در دوره خلفا، گرایش به حکومت طبقاتی خفیف است، اما هست. ابوبکر با وجود سادگی زندگانی خودش در انتخاب حکومت و فرماندهان قشونی به مواضع اصول طبقاتی می چرخد.

عمر به سود این اصول و به سوی این اصول یک قدم برمی دارد و نوبت به عثمان که می رسد خلافت به این جبهه می چرخد و به دامن بنی امیه می افتد.

پیروزی «بنی امیه» و شکست «امام علی علیه السلام» به معنای تعیین شدن سرنوشت تاریخی اسلام از نظر اجتماعی است.

بنی امیه به عنوان مجموعه ای رمزی و بیان کننده همه ارزش های اشرافیت جاهلی و طبقه حاکم، جناح آنها در طول تاریخ پیروز می شود و رهبری نهضت را رسماً به دست می گیرد و عناصر ضد انقلابی، عناصر پیش از انقلاب با لباس انقلاب در مبارزه با «امام علی علیه السلام» به عنوان آخرین کسی که رسماً با این گروه می جنگد و مبارزه اش ادامه مبارزه ای است بزرگوار که پیامبر صلی الله علیه و آله در «خندق» و در «بدر» و در «مکه» با بنی امیه داشته است. پیروز می شود و با روی کار آمدن «بنی امیه» جناح ضد دین کاملاً حکومت می یابد و همه گرایش ها و ارزش های انقلابی اسلام بر باد می رود.

و مشکل کار این است که: این طبقه حاکم در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصول انقلاب اسلام عریان به میدان آمده بود، با همه ارزش های اشرافیش و اینک بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله با پوشش انقلاب آمده.

بعد از پیامبر اشرافیت رانده شده باز می گردد که ارزش های جاهلیش را با قرآن و سنت و به نام شعائر اسلامی توجیه می کند و اشرافیت نه بر گرد «بت» که بر گرد «کعبه» می چرخد و قرآن بر سر نیزه می کند.

و در دفاع از خویش نه از اساطیر الاولین که از وحی و توحید و کعبه و روزه و نماز و مسجد سخن می گوید تا پیغمبر هم فرمود: امت من حسین مرا می کشند یعنی من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد.

اینجا است که امامان همان امنای الهی اند، موقعیت امام و ارزش او به قدر ارزش حیات همه است، اگر خلق به آنها رجوع کنند، آنها را مانند عقربه کمپاس مغناطیس در دریا، در کشتی که خط جهت را نشان می دهد به حقایق آشنا می کنند و از ضلالت نجات می دهند، تا زنده اند خودشان و وقتی نباشند خاکشان و اخبار و احادیث و آثارشان.

پرورد عالم دین خاک سر کوی شما در حق آل نبی معرفت این است مرا

هواخواهان عدل و مشتاقان عدلت از این جهت در همه سخن ها و همه مبحث ها گریز به کربلا زدند تا از گمراهی به هدایت او بلکه راه یابند.

دکتر اینجا بحث را از شیعه کرده که کربلا را به جای کعبه پناه گاه

البته راست است که امام پناه گاه عدل است.

گروه محرومان و مشتاقان عدالت برای قوت جبهه خود، خویشان را شیعه آل محمد نامیدند.

ابو مسلم خراسانی خود را امیر آل محمد و ابوسلمه خلال را وزیر آل محمد نامیدند. (۱) گرد آل محمد به اسم درآمدند اما دنیا بعد فهمید که خطا در تطبیق کرده است، ولی خطا بود یا صواب، تکیه کردند و همه روز را عاشورا و همه جا را کربلا و همه وقت را محرم کردند.

سال شهید شدن یحیی بن زید در جوزجان بلخ خراسان، اطفال نوزاد خود را هر چه پسر بود یحیی نام نهادند تا یحیی فراموش نشود. (۲)

و این نهضت گسترده شد تا سر کوه ها را هم گرفت تا این زمان در طالقان ایران، روشنفکری به عزاداران عاشورا اشاره کرده بود که این چیست که همه سال تکرار می کنند؟!

شیعه آگاه جواب داده بود که ما «مار گزیده ایم» در مورد غدیر خم سکوت کردیم و گفتیم: تاریخ خود می گوید که در حجه الوداع پرشکوه ترین نمایش مسلمین و در جایی که معلوم است خود پیامبر علی را به رهبری معرفی کرد و دیدیم که چگونه همه چیز را شستند و از بیخ زیرش زدند، این است که ما در مورد «عاشورا» مرتکب این اشتباه

ص: ۳۷۲

۱- (۱) تاریخ الیعقوبی: ۳۵۲/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۵۶/۳.

۲- (۲) شجره طوبی: ۱۵۱/۱.

نمی شویم، در شادی در غم، در عروسی و عزا و در آب خوردن و غذا خوردن، در تشنگی و گرسنگی و در همه حال حسین حسین می گوییم.

و عاشورا عاشورا و کربلا کربلا، تا نسل ما و نسل های بعد از ما فراموش نکنند که بر شیعه چه گذشت و بدانند که بر شیعه چه می گذرد.

در همین طالقان گروه شبیه خوانی را دیده بودند که نسخه مجلس شبیه سازی ۳۶۰ روز را دارند، یعنی برای هر روز سال تعزیه ای از کربلا و این بدان معنی است که اگر حکومت (حکومت بنی امیه) می کوشد تا یاد شهیدان را پاک محو کند ما برای هر روز، تعزیه ای نوشته ایم. اگر حکومت می کوشد تا عاشورا مطرح نشود، ما هر روز را عاشورا می کنیم و همه جا را کربلا.

در همان جا روشنفکر پرسیده بود: چرا یک ماه و دو ماه، نه و تمام سال؟ پاسخ همین جواب شیعه روشنفکر را شنیده بود.

ذکر و ذاکران.

در این که شیعه، یادآوران عاشورا و گویندگان فلسفه انقلاب را واعظ و خطیب و سخنگو و عالم، و فقیه نخوانده و ذاکر خوانده است، بی معنی و تصادفی نیست.

بزرگ ترین رسالت ذاکران: کسانی که می توانند علیه ظلم و علیه کسانی و قلم هایی که تاریخ را به نفع قدرتمندان توجیه می کنند و علیه مورخان و نویسندگان و مبلغان و علما و روحانیان که از حقیقت های پامال شده یاد نمی کنند نهضت کند، ذکر است.

آن که در برابر همه دستگاه ها که حادثه ها و قتل عام مردان بزرگ و

شهادت‌ها را ندیده می‌گیرند و همواره پیرامون کاخ دارها و باجستانان پرسه می‌زنند و زبان آنها می‌جنگند، ذکر است که نهضت می‌آفریند.

ذکر ظلمی که شده است، ذکر بزرگ‌ترین حادثه‌ای که در تاریخ به وجود آمده.

ذکر بزرگ‌ترین جنایتی که به دست خلفای رسول‌الله و به فتوای روحانیان وابسته به خلفا انجام گرفته و ذکر جنایتی که همواره در حق مردم و توده‌های محروم می‌شده است و می‌شود.

چنین است که «شیعه» این «یادآوران ظلم‌هایی» را که رفته است و می‌رود ذاکران خوانده است، تا در وقت و بی‌وقت و هر جا و هر زمان به یادت بیاورند که چه خون‌ها ریخته‌اند و چه خون‌ها می‌ریزند تا صدای مذهب و مکتب عدالت را خاموش کنند.

پس اگر می‌خواهی باور کنم که از «مای» وقتی از «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌گویی وقتی از «علی‌علیه‌السلام» می‌گویی از ائمه می‌گویی، از قرآن می‌گویی، و از هر چه می‌گویی باید به کربلا گریز برانی.

بر هر چه می‌کنی، و بر هر چه می‌گویی باید امضای کربلا باشد تا سندیت داشته باشد و قبول کنم.

ما محمدی را قبول داریم که رسالتش در عاشورا تجلی می‌یابد.

نبوتی را می‌پذیریم که پیامش را در عاشورا کمال بخشید و کمال می‌بخشد.

قرآنم قرآنی است که به کربلا وصل شود، ابراهیم هم ابراهیمی است که به حسین می‌پیوندد و اسماعیل هم اسماعیلی است که به پسر حسین

من بی حسین هیچ چیزی را و هیچ کسی را نمی پذیرم.

در وارث آدم صفوه الله هم گفته ام که: چون حسین از طواف بیرون می آید و صف حاجیان را می شکافد و به سوی دیگری می شتابد، تو چه طوافی می کنی و بر گرد چه می چرخی؛ اگر به راه حسین نمی روی و به کربلا نمی رسی بچرخ تا سرگیجه بگیری.

و تمام ارزش طوافت نیز جز این نمی تواند باشد و نیست، مکه ای که حاکم رسمی آن پسر سعید بن عاص باشد که معتقد بود که تمام سرزمین عراق لقمه الصبح او است (۱) حسین از چنین مکه ای که رأس منتخب او این چنین مغز مفکر باشد رو به کربلا می رود، حسین در پاسخ می گوید: من از مسلمینم، از مال مسلمینم، باید در راه آنها من فدا شوم نه آنها فدای من شوند.

حاکم مکه آن روز با این مغز مفکر و این فکر است که حسین از آن گریزان است و می گوید:

«و خیر الامان امان الله لم يؤمن بالله من لم يخفه في الدنيا فנסأله الله مخافه في الدين ا توجب لنا امان الاخره عنده.» (۲)

ص: ۳۷۵

۱- (۱) و به وسیله کیسه های درهم و دینار که در وقت نماز جماعت در محراب می نهاد که هر چه، هر که احتیاج دارد بی منت بردارد. امامت جماعت را هم که رابطه بین خدا و خلق است به دست می آورد.

۲- (۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام: ۵۹؛ شرح احقاق الحق: ۲۷؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۰۴.

حاکم مکه ای که از نیشابور خراسان احرام حج می بندد و هزار فرسخ را در لباس احرام می پوید تا به وادی امان برسد اما «امان» به مردم طمیشان مازندران می دهد و وفا نمی کند و آنها هم تسلیم امان او نمی شوند به شرط آن که یک تن از آنان را نکشد و او بعد از خلع سلاح مردم، همه را می کشد جز یک تن؛ امتیّت دما و اموال و اعراض مردم که شعار مکه است، در تمام راه بین خراسان در تمام طول سال به هم می زند.

حسین علیه السلام به چنین احرام و لباس احرام و نذر احرام طولانی از نیشابور تا مکه اعتباری قائل نیست؛ حتی برای این که یک وجب رو به مکه برگردد بلکه دو منزل یکی می کند و از مکه و سمت مکه هم می گریزد، زیرا خط سیر این دو گونه فکر، دو منحنی دورشونده اند، یاد و شناخت متناقض است. (۱)

او مکه ای را می خواهد که خانه امن باشد، امتیّت به جهان پخش کند و پیغام رسولش این باشد که گوید...

«فان دماءکم و اموالکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا...» (۲)

ص: ۳۷۶

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۵۹/۳، سنه ۳۲؛ قال الناس لابن عامر ما فتح علی احد ما قد فتح علیک فارس و کرمان و سجستان و عامه خراسان؟! قال لاجرم لاجعلن شکری لله علی ذلک ان اخرج محرماً معتمراً من موقفی هذا، فاحرم بعمره من نیشابور - فلما قدم علی عثمان لامه علی احرامه من خراسان و قال: لیتک تضبط ذلک من الوقت الذی یحرم منه الناس - «تاریخ مدینه دمشق: ۳۰۹/۲۴»

۲- (۲) الکافی: ۲۷۳/۷ باب القتل، حدیث ۱۲؛ الخصال: ۴۸۷/۲، حدیث ۶۳.

یعنی احترام مؤکد در مؤکد در مؤکد در جان مردم و دما و در اموال و اعراض مردم وابسته به مکه و حلقه در کعبه مثل حرمت روز دهم ذی حجه در ماه ذی حجه در شهر بلد الامین باشد، احرام برای این می بندد، اما اگر مکه منقلب شد و حاکم آن امان از زمین و آسمان عرب و عجم و عراق و حجاز را برده از طبرستان تا خراسان را هم امنیت را برده که راه ها دیگر نا امن است.

حسین شناختش از مکه این نیست، او می گوید: برای این چنین مکه ای که پیغمبر گفت باید احرام بست، اما هر گاه شناخت متناقض شد که امان از دما و اموال و اعراض سایه اش از زمین برود، دیگر احرامی برای آن نمی بندد و اگر آن حاکم هم احرامی مستطیل و دراز و طولانی ببندد، به آن اعتباری نیست به وعده بزّ و امان و صلّه آن هم اعتبار است که به امان نامه طمیشان و چاله خونی (کله خونی) مازندران او اعتبار است که همه خلق خونشان ریخته می شود غیر از یک تن (غزوه سعید بن عاص به سال ۳۱ هـ). (۱).

و این عمل جبارانه از مشهودات و مشاهدات حسین علیه السلام بود که خودش در آن لشکر بود (تاریخ الطبری: ۳/۳۲۳) و اعتراض کرد و به اعتراض تا مدینه رفت.

سخن دکتر: این است که اساسی ترین کار تبلیغی شیعه «ذکر» است، یادآوری آنچه دستگاه اساسی ترین کار تبلیغی اش از یاد بردن آن است.

ص: ۳۷۷

و این است که اگر از خدا و قرآن و پیامبر نیز سخن می گوید، به حسین ختم می کند و به کربلا گریز می زند، چه دستگاه زور و جنایت و جلاد حکومت نیز از خدا و قرآن و سنت پیامبر می گوید.

حسین مرز فاصل است.

حسین مرز فاصل حقیقت و دروغ، دیوار جداکننده جلاد و شهید است، در نظامی که هم شهید و هم جلاد یک کتاب دارند و یک پیامبر، و یک دین.

اما امروز: رسالت شیعه امروز چیست؟؟.

اما امروز صفویه آمده است و جباران دارای پارگهای ظالمانه و بزرگ ترین مروج ذاکران و تجلیل کننده ذاکران و برگزار کننده اصلی ذکر هستند.

صفویه و جباران شیعه نمای امروز، بر خلاف بنی امیه و بنی عباس، نمی خواهد تا آن چه را به وقوع پیوسته است از خاطرها بشویند، بلکه می خواهد بیشتر از همیشه به یاد بیاورد و پرده ای بر روی زورگوئی های خود بسازد، در حقیقت اسلحه اش برآن تر شود و کاردش تیزتر و کسی جلوی آن مقاومت نکند.

آنها یعنی بنی امیه و بنی عباس می خواستند تا مردم فراموش کنند و متوجه نباشند که چنین فاجعه ای در جهان تاریخ به وجود آمده است.

ولی شیعه صفوی و جباران دستگاه ها می خواهند که مردم در تاریخ، جز این حادثه چیزی نبینند.

آنها تظاهر به اسلام را سپر کرده بودند و اینها تظاهر به این آیین را سپر

ص: ۳۷۸

تجاوزات خود کرده اند.

فرق کار این است که آنها می کوشیدند تا داستان را محو کنند.

و اینها می کوشند تا معنی آن را مسخ نمایند، اینها با ترویج و تجلیل و تعظیم عاشورا و کربلا می کوشند که این همه را از مغز و محتوا خالی کنند و فقط شکل و فرم را ارزش ببخشند و جلوه دهند.

روز عاشورا با شال ترمه که به سردسته ها و طوق و پرچم عزاداران می پوشند؛ عزاداران را به خانه خود می کشند و معنی این است که مردم به آنها تعزیت بگویند و آنها را جای پیغمبر و علی و فاطمه بگیرند که صاحب عزایند و در همان وقت جلادوار غل و زنجیر به دست و پای مردم احرار آزاده زده، زنجیر هفده منی در زیرزمین با «پالهنگ»^(۱) برای دست و پای کشاورزان نهفته دارند - مانند گربه درنده شکاری که موی پاهای او نرم است و چنگال ها در زیر، پنهان دارد.

این جنایت پوشاندن لباس صاحب عزا و پیغمبر و علی و فاطمه مقدسین و مقدسات بر چهره دژم سهمگین سفاک جلادشان اعظم است. آنان که باید از دیدن بیدق حسین که برافراشته می شود فرار کنند و مخفی شوند تا ایام عاشورا بگذرد، همان ها سردسته ها را گربه دست آموز خود کرده تا وارونه عوامل قمع و قلع ظلم، تسخیر آنها باشند که ظلم را بیشتر کنند.

ص: ۳۷۹

۱- (۱) پالهنگ: ریسمان که بر یک طرف دهانه اسب می بندند یا در روز جنگ دست دشمن را بدان می بندند؛ کمند.

دیروز که تمام دستگاه‌های حکومتی می‌کوشیدند تا یادها فراموش شوند و روشنفکران ذاکران بودند و با همه آگاهی و شعورشان تلاش می‌کردند که عمق فاجعه و شکوه عظمت و عصاره روح انقلاب، اسلام به یادها بیاید و فراموش نشود.

و امروز که صفوی شیعه ماب و جباران روز، تمام شعارهای شیعه را شعار خود کرده‌اند؛ دیگر به شعار زندان «عالی قاپو» که در حقیقت شعار زندان سندی بن شاهک و زندان‌های خلیفه بغداد است و در کار مسخ کردن ارزش‌های هستنی که به قیمت آن، همه خون‌های عظیم به دست آورده‌ایم؛ رسالت روشنفکران چیست؟

رسالت ما دیگر یادآوری نیست، چون همه به یاد دارند، چون خلیفه شیعه نما است، شیعه شده است و بیش از مردم عدالتخواه و پیروان راستین علی علیه السلام و شیفتگان حسین علیه السلام به یاد می‌آورد و می‌گیرد و می‌گریاند و خود را به گریه می‌زند و بر دشمنان علی علیه السلام لعن می‌فرستد و از آل علی مدح و منقبت می‌گوید.

اکنون مردم آگاه شیعه در برابر نظام صفوی و ظل‌السلطان‌ها و جلال‌الدوله‌ها که بر تشیع تکیه می‌کنند؛ همان وضعی را دارند که شیعه در نظام اموی و عباسی داشت که به اسلام تکیه می‌کردند، اشرافیت قریش، نقاب اسلام زد و شعارش قرآن و سنت بود، تا حق علی علیه السلام پامال شود و یاد حسین علیه السلام فراموش گردد.

یعنی روح قرآن و مسیر سنت مسخ شود آن روز شیعه بر منقبت تکیه کرد و بر ذکر:

و اکنون اشرافیت قوی صفوی و قاجاریه نقاب تشیع زده است.

و شعارش منقبت و ذکر است تا حقیقت علی علیه السلام در زیر تمثال علی علیه السلام پامال شود و فکر حسین (یعنی نقشه فکر حسین) فراموش شود.

این است که وقتی زور هم بر ذکر تکیه می کند دیگر ذکر حسین علیه السلام نقش انقلابی ندارد و «ذاکر» نه یک روشنفکر مترقی، که یک ابزار تبلیغاتی در نظام موجود می شود.

ذاکران را می بینی دسته دسته اطراف منبر اشخاص اعیان زورگو منتظر فرصت و نوبه اند. به شرط آن که در سخن کلمه ای از نقشه فکر حسین علیه السلام نگویند.

این است که در عصر صفوی دیگر «یاد» و «یادآوری» رسالت نیست.

رسالت: شناخت است.

طرح «واقعه» نیست، بلکه تحلیل «واقعه» است.

«محبت نیست» معرفت است.

و بالاخره، در نظام تشیع صفوی نه بر تشیع مطلق که بر تشیع علوی تکیه کردن است؛ زیرا پیش از صفویه شیعه وقتی نام محمد را می شنید حق داشت پرسد «کدام محمد؟» و پس از صفویه شیعه وقتی یاد حسین علیه السلام را می شنود؛ باید پرسد «کدام حسین؟»

من می گویم و امروز که استعمار از تفرقه مسلمانان استفاده می کند و نام حسین علیه السلام را وسیله تفرقه با سایر طوائف مسلمانان قرار می دهد، باید آن حسین و نقشه فکر حسین معرفی شود که اهتمام به توده مسلمانان و محافظت بر هستی بی رمق جامعه مسلمانان، او را از رجال دولت برکنار

ص: ۳۸۱

داشت، وحدت مسلمین را می خواست و تجزیه طبقاتی را رد می کرد و به سود وحدت عموم مسلمین از مکه به سوی عراق حرکت کرد، چون مکه که رمز امنیت است و باید مایه امنیت جهان باشد و امنیت جهان را در دنیای آکل و مأكول تأمین کند؛ حاکم آن که رمز شاخص آن است اکنون پسر سعید بن عاص است که سعید در فتوحات شرق به مردم مازندران امان نامه داد و مردم شرط کرده بودند که تسلیم می شوند با شرط آن که یک تن از آنان را نکشد، بعد که آنها را خلع سلاح کرد همه را جز یک تن کشت؛ این معامله ای بود که با وجود سند امان در دست مردم با مردم کرد، پس جایی که سند نداده و با کسی که سند در دست ندارد چه معامله می کند؟ این از نظر امان در دما و خون ها.

و اما از نظر اموال عمومی؛ نظر دارد که تمام کشور عراق لقمه الصبح قریش است، این حاکم که رمز تاراج دما و اموال است و از کشتار اهالی مازندران با وجود امان نامه، امان برگشته و خلق طبرستان تا خراسان تا شصت سال، تمام ناامنی مسلط بر طریق آنها تا خراسان بود و از جهت «لقمه الصبح قریش» که (عوائد صد میلیون عراق باشد) سران عراق از عراق تبعید شدند، این حاکم به حسین نوشت (امام که خودش در این عهد شکنی و خونریزی مردم امان داده در مازندران حضور داشته، به حسین که اعتراض به این خونریزی و جلادی داشته، به حسین که از طبرستان تا مدینه به اعتراض بر این سلب امنیت رفته از عقب سرنوشت

خواستارم از خدا که تو را منصرف کند از راهی که تو را ریشه سوز می کند و هدایت کند تو را به آن چه تو را به رشد می آورد.

به من رسیده که تو متوجه عراق گشته ای و من تو را از شقاق و شکاف و ستیزه جویی برحذر می دارم که در آن بیم هلاک را بر تو دارم و اینک عبدالله بن جعفر و یحیی پسر سعید بن عاص (برادر والی است) به سوی تو برانگیخته ام تو با آن دو تن به سوی من آی، که نزد من برای تو امان است و صلّه و برّ و حسن جوار، خدا برای تو بر من شهید و کفیل و مراعی و وکیل است، والسلام علیک.

ص: ۳۸۳

۱- (۱) الطبری و کان کتاب عمرو بن سعید الی الحسین علیه السلام بسم الله الرحمن الرحيم من عمرو بن سعید الی الحسین علیه السلام. اما بعد: فانی اسئل الله ان یصرفک عما یوبقک و ان یهدیک لما یرشدک، بلغنی انک قد توجهت الی العراق و انی اعیدک بالله من الشقاق، فانی اخاف علیک فی الهلاک و قد بعثت الیک عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید فاقبل الی معهما فان لک عندی الامان و الصله و البر و حسن الجوار، لک الله علی بذلک شهید و کفیل و مراعی و وکیل والسلام علیک. و کتب الیه الحسین علیه السلام اما بعد: فانه لم یشاقق الله و رسوله، من دعا الی الله عز و جل و عمل صالحا و قال: اننی من المسلمین و قد دعوت الی الامان و البر و الصله فخیّر الامان الله ولن یؤمن الله فی الاخره من لم یخفه فی الدنيا، فنسئل الله مخافه فی الدنيا توجب لنا امانه یوم القیامه، فان کنت نویت بالکتاب صلتی و بری فجزیت خیراً فی الدنيا و الاخره و السلام. «تاریخ الطبری: ۲۹۲/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۷۰؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۰۳»

این نامه پر زرق و برق را امام که مغز آن را می دانست.

پاسخ نوشت که: شقاق و شکاف و ستیزه جوئی آن کس ندارد که دعوت به سوی خدا می کند و کار و رفتار بر پایه صلاح حال خلق است.

و می گوید: من از مسلمینم (نه مسلمین از مال منند)

تعریض است به آن کس که می گوید: مسلمین لقمه منند)

تو مرا دعوت فرموده ای به امان و برّ و صله، اما امان: نیکوترین امان ها امان خدا است و خدا هرگز امان نمی دهد در آخرت آن کس را که در دنیا از او خوف نداشته باشد.

پس ما از خدا مسألت داریم در دنیا مخافتی را (به ما بدهد) که در آخرت موجب امان او گردد.

و اگر در باطن این نامه نگاری، از صدق «نیت صله و برّ» با من، تو را وادار کرده؛ جزای خیر در دنیا و آخرت بیابی.

امام می گوید: من در کفه صلاح مسلمینم، قول و عقیده و گفتار امام، همه همان مسلمین است.

و در راه کربلا در سرمنزل بیضه خطبه ای که بر لشکر خود و لشکر «حرّ» خواند همین را تذکر داد: که این قوم اطاعت خدای رحمان را وانهادند و طاعت شیطان را ملازمت گرفته اند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال گرفته و عوائد فیئی را که مال همه مسلمین است و باید به مصالح مسلمین صرف گردد به خود اختصاص داده اند، پس بر ما است که این وضع را تغییر بدهیم - تا آخر.

این گونه دعوت از این رهبر باید امروز صرف وحدت مسلمین گردد که

حال عموم پریشان تر نشود.

و حسین علیه السلام روی کفّه مصالح عامه مسلمین قرار گیرد.

پس ندای دعوت حسین علیه السلام دعوت طائفی و یک حزبی نیست، همه توده های مردم را حمایت کرده، همه توده های مردم هم باید حامی دعوت او باشند، او امام همه مردم است و حجاز باید پرچم او را پیش از همه بفرزند.

البته نقش پرچم او، همه و همه، مسلمین است و صلاح مسلمین و همان هم صلاح بشریت است. حسین علیه السلام امام همه مسلمین و همه بشریت است، حسین علیه السلام امام شیعه تنها نیست.

ص: ۳۸۵

اشاره

عقیقه (۱) - و تصدق به وزن موی سر نوزاد (۲) - و نامگذاری نوزاد (۳) - و ختان (۴) - و گوشواره (۵) - در هفتمین روز ولادت در موقع جشن میلاد چندین درس آموزنده است.

چرا امام ابوالائمہ در نامگذاری نوزاد می گفت: جنگ و حرب (۱) - و باز هم حرب و جنگ - و گرنه جنگاوران: حمزه و جعفر؟؟

کلمه علی علیه السلام که در نام نوزاد می گوید: حرب و جنگ از عقل او است که سنگین وزن تر از عقل همه اهل روی زمین است.

و صوت عدالت است که انسانیت آن را می خواهد.

حسین را هنگام ولادت در ابتدای ظهور طلعت او، فقط زنان قابله او را دیدند و دیده خود را برای دیگران گفتند.

ص: ۳۸۹

چون در آیین اسلام حضور رجال در هنگامه وضع حمل زنان بر رجال حرام است.

پس طبعاً اطلاع بر مولود، اول بلا اول، فقط از طرف زنان قابل است و بنابراین دایره اطلاعات محدود است به دایره آنان.

بعد: شیردادن در کار می آید و مراسم جشن روز هفتمین برگزار می شود، بعد خبر او را در بیرون مرز و حد قابل است. از بیوتات زوجات طاهرات زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله امهات المؤمنین باید گرفت که مسرت بخش است.

البته گردش دادن مولود عزیز در حجرات ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله مسرت بخش است، امّا مصیبت بار هم هست؛ امّا مسرت آن، وجه آن معلوم است. و امّا مصیبت آن؛ چون خبر کشته شدن او در آینده اظهار می شود، اما تکرار آن از نظر ما محض تذکار است که فراموش نشود نه برای اقامه ماتم است، بلکه مایه حیات و سرچشمه بسیاری از حسنات است و بنابراین که تکرار آن نه از جنبه ماتم است. اقامه ماتم در جنب آن منافع عظیم و عظیم فقط یکی از هزار است.

روز هفتم مراحل اولیه از نامگذاری (۱) - و عقیقه (۲) - و صدقه به وزن موی سر (۳) - و ختنه (۴) - و گوشواره (۵) - انجام شد، ولی در یکی از آنها تصمیم یک جانبه و یک طرفه نبود، در نامگذاری نظری امام علی داشت که با نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله تأیید نگردید.

علی دوست داشت که نام نوزاد حرب باشد که جنگ است (۱) و جهت داشت

ص: ۳۹۰

۱- (۱) صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۳؛ مسند احمد بن حنبل: ۹۸/۱؛ کنز العمال: ۶۶۰/۱۳.

در اسم گذاری نوزاد، غالباً آنچه محیط الهام می کند به خاطرها می آید بنگرید: محیط مدینه چه الهام می کند و می کرد، اینک بگذارید نوزاد در شیرخوارگی خودش باشد؛ به وضع شهر برگردید شهر، جنگی را در پیش رو دارید که بسی هولناک است.

اگر تولد در ربیع الاخر یا شعبان بوده، در ماه بعد در رمضان آن با این فاصله اندک شهر وضع غیر عادی به خود می گیرد، به واسطه هجوم لشکر جرّار دشمن شهر سراپا در انقلاب فرو می رود و مسلمین باید در داخل شهر متحصن شوند و به کندن خندق پردازند و وضع شهر غیر عادی می شود و چون وحشت از این است که سال گذشته که جنگ سخت «احد» را در عقب سر گذاشتند از اینان کشتاری کرده که سبب کمبود نفرات جنگاور ما شده و دشمن هم اکنون قوی تر می آید و این جنگ آتی خروشان تر از آن و سخت تر از آن است، همیشه مولود حنظل تلخ تر از حنظل است.

قوای خشم آلود آن جنگ و آن دشمن، آتش این جنگ را روشن می کند، دشمن چیره تر شده مثل حلقات متصل زنجیر.

حلقه اول «بدر» و حلقه دیگر آن «احد» و حلقه آخر آن این جنگ آتیه است؛ تا چه رنگی و چه اسمی به خود بگیرد.

محیط مدینه جنگ خیز است یا به تعبیر صحیح بگو: آماده جنگ است و جنگ را بر او تحمیل کرده و می کند و او نباید پهلو از آن خالی کند، ولی چه باید بکند که گرفتار کمبود نیروی آدمی است.

مردان دوراندیش این حلقات را که زنجیروار و متصل در پی یکدیگر می آیند

پیش بینی می کنند، از گذشته علم به آینده دارند؛ زیرا هر حلقه ای سبب حلقه بعد از خود است و انسان هوشمند سبب را که آگاه شود مسبب را در پی آن می بیند، در نظر آگاه علی جنگ آینده قابل احتراز نیست، حتمی الوقوع است و از دفاع و تهیه نیروی دفاع نباید غافل بود و بارهای سنگین آن به دوش علی علیه السلام است نه به دوش زنان مدینه است و نه به یهود بدخواه می توان اعتماد داشت و تکیه کرد که همراهی بکنند یا به پشتیبانی عهد خود ایستادگی بکنند و به نظر می آید که: آنها هم در این جنگ جدید ضمیمه نیروی دشمن گردند؛ زیرا بعد از جنگ احد اسلام، یهود بنی نضیر را مثل بنی قیقاع از محیط مدینه راند و شیطنت آنها را درهم شکست و آنها با انتقام این سوابق، ضمیمه نیروی قریش می شوند و احزاب دیگر عرب نجد و تهامه را هم قریش با خود همداست می کنند و آمادگی ما در برابر این نیروی مجهز دشمن کافی نیست و بنابراین؛ مبدا خدای ناکرده صحنه احد باز تجدید شود و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله در معرض خطر و تهدید واقع گردد.

و جمعیت حاضر انصار باز تلفات بدهند و تلفات سنگینی مثل تلفات «احد» بر آنها وارد شود. خروش احد هنوز در گوش ها است.

احد ۲۰ روز پیش از حمل مادر به این نوزاد بود،^(۱) خروش احد چنان تکان دهنده بود که حتی زنان و بانوان پرده نشین را از شهر و حجله به کوه آورده بود و چند روز دیگر باید آماده استقبال جنگ جدید باشند، همین که ماه شعبان تمام شود و به ماه رمضان پیوندد؛ باید مسلمین به تهیه دفاع برآیند و به کنند

ص: ۳۹۲

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۳۷/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۱۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۶/۴.

خندق دور مدینه در شمال غربی آن پیردازند، ولی مع الوصف از دفاع و جنگ نباید روگردان بود چرا؟ برای این که ذلت مکه و بعد از مکه و شکست آن را جنگ «بدر» و غیر آن تلافی کرد که حمله آنها را دفاع کرد و قوای مهاجم آنها را درهم شکسته تا افسردگی های مکه با جنگ زدوده شده، جنگ اصولاً عزت داده و می دهد. (۱)

افسردگی های مکه با رنج و آزار سیزده ساله آن، منتهی شد به مهاجرت و مهاجرت به معنی وانهادن خانه و مسکن و دیار و وطن به دشمن و در حقیقت یک نوع گریزی بود که عقب نشینی و شکست آن توأم بود به این که دشمن بر خانه ها و مساکن و منازل ما مسلط شدند و شهر را قبضه کردند و ما را بیرون کردند و محیط را برای خود و نفوذ کلمه خود صاف کردند.

و به عقیده خودشان شهر را از عناصر ناباب پاک کردند و هوا را تصفیه نمودند. این وانهادن و عقب نشینی، شکست و ذلتی بود که مسلمین برای امر خداوند بزرگ دندان روی جگر نهادند و هجرت کردند و به آن تن دردادند و این ذلت را به خود خریدند و غبار این ذلت در خاطر آزادمردان آنها بود تا خدا اذن به دفاع داد و در جنگ بدر دلهای مسلمین را شفا داد، سپاه اندک مسلمین ۳۱۳ نفر؛ حمله هجوم قشون هزار نفری مکه و قریش را درهم شکست و متلاشی کرد، هفتاد نفر از سران آنها را کشت و هفتاد نفر را اسیر گرفت و کت بسته به مدینه آورد و غبار ذلت را از چهره اسلام شست و مدینه خنده به خود

ص: ۳۹۳

دید تا در فتح مکه که به طور نهایی بیاید و سرافراز از کار درآیند. (۱)

این جهان جنگست چون کل بنگری ذره با ذره چو دین با کافری

آن یکی ذره همی پرد به چپ و آن دگر سوی یمن اندر طلب

ذره ای بالا و اندگر نگون جنگ فعلیشان بین اندر رکون

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان

جنگ طبعی جنگ فعلی جنگ قول در میان جزوه ها حرفی است هول (۲)

پس جنگ (البته به معنای اعم از دفاع و جهاد) چنانچه برای مردم ترسوی راحت طلب، ناراحت کننده و وحشت آور است. برای بقای وجود خود و شهر و دیار و کشور و دعوت و پرچم، جنگ لازم و رفع ذلت است، موجب بقا و صلاحیت و بقا و صلاحیت قیادت، یعنی سرافرازی اسلام و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرافرازی پردگیان اسلام و سرافرازی وطن و اسلام است.

هر چقدر هجرت و عقب نشینی موجب جرأت دشمن و تجزی او بود

ص: ۳۹۴

۱- (۱) بحار الأنوار: ۳۱۸/۱۹، باب ۱۰، حدیث ۶۷-۶۸.

۲- (۲) مثنوی مولوی.

ظفرمندی جنگ «بدر» در دو سال پیش تلافی کرد و سبب جرأت ستمدیدگان ما شد و همین نکته، مرد مبارز را به تلافی تحریک می کند.

ولی امسال که جنگ احد پیش آمد.

شکستی در مسلمین پدید آورد که گریه آور بود، نه تنها شیران را زخمی کرد، بلکه کشته های مسلمین را تیکه تیکه و پاره پاره و مثله کرد، چنان که صدای گریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حمزه شهید (پاره پاره بدن) و گریه های خانه های انصار تا آسمان بالا رفت و از برای حمزه تا کنون هم مدینه می گرید (۱) فقط چیزی که مانع از ادامه گریه است تهدید جنگ جدید است که باید زمامداران مسلمین در فکر جلوگیری از آن باشند و آن تهدید جدید، تهدید فقط نیست، بلکه صدای پا کوبیدن افواج مغرور دشمن به گوش هوش می آید هر چقدر رهبران مدینه هوشمندتر باشند این صدا واضح تر می آید، اکنون آن چه در خاطر قائدان و زمامداران و مسئولان، بیشتر از هر چیز می جوشد همه حرب و همه جنگ است.

وینتام که جنگ را شروع کرد هفت سال ادامه یافت، همی خروشید و می گفت: جنگ و دیگر هیچ.

پس تعجب نکنید: اگر در خاطر جوانمردی مثل علی شیر خدا این رأی جلوه کند که باید هر کودک در محیط اسلام به دنیا آید نام او را «حرب» و جنگ نهاد و از کودکی او را به این اسم صدا بزنند تا آن نوزاد و همه آماده این وظیفه

ص: ۳۹۵

مقدس و نظام وظیفه اسلامی (جهاد) باشند، خصوص در خانه سالار مدینه حسن و حسین اولین نوزادی هستند که به نظر شیر خدا باید در اولین وهله ای که از دائره قابله گان زنانه در محیط جشن مردانه رجال وارد می شوند. (۱)

و چشم آنها به مردان و چشم مردان به طلعت نوزاد می افتد، باید اسم جنگ ردّ و بدل شود تا تهیه برای آینده هر خطر باشد و ذخیره پرمایه ای برای سنگر اسلام باشند.

زیرا اگر ما برای دفاع نظامیان جنگاور و ارتش مدافع نداشته باشیم، هیچ چیز نداریم و اگر جوانان و نونهالان و نوباوگان همه باید سپاهی باشند حسین و حسن باید سید و سرور در میان جوانان باشند و قیاد و رهبری آنها را داشته باشند، لباس پیشاهنگی را به معنی اصلی نه معنی امروزی اول آنها بپوشند و دیگران از آنان کلمه عقیده «الله اکبر» (اذان) باشد، هنگامی که غنچه وجود آنها در میان قابله ها و لّه ها می شکفتد، همچنان باید در جشن روز هفتم که نوزاد را در حوزه مردان وارد می کنند و دیده به روی مردان دولت باز می کنند باید پهلوی کلمه عقیده، کلمه جنگ در حرب و حفظ سنگر را اسم خود بدانند.

تا تکافو کنند با دشمن جسور جری، که جرأت کرده و حمله به ما کرده و می کند و از مکه به این اکتفا نمی کند که خانه ما را گرفته و ما را بیرون کرده تا مدینه و با فاصله هشتاد فرسخ مسافت ما را تعقیب می کند و آزاد نمی گذارد که در پس کوه ها زندگانی آسوده ای داشته باشیم تا حال نگذاشته و بعد هم

ص: ۳۹۶

به دلیل آن که در جنگ بدر با قشون هزار مرد جنگی آمد و آتش جنگ را برافروخت و هر چه ما پیشنهاد دادیم که ما را با دین و کیش خودمان به حال خود وابگذاریم، با گرگ های عرب اگر ما جان به در بردیم و فتح کردیم به افتخار شما قریش است و اگر شکست خوردیم و از بین رفتیم آرزوی شما بدون آن که دست به خون ما آلوده کرده باشید عملی شده؛ قبول نکردند و آتش جنگ را برافروختند گرچه خود در آتش سوختند.

ولی دست برنداشتند در نوبه سال بعد با قشونی از سه هزار مردان مسلح جنگ آزموده بر ما تاختند و آن کشتار خونین را در دامن کوه احد از ما کردند که کوه به ناله آمد و هنوز ضجه می زند.

و فردا است که چون خود را چیره می بیند، با سپاهی مرکب از دوازده هزار مردان جنگی به ما حمله می کند، پس فرار ما را مصون از خطر نمی دارد دشمن، دیوار باروی شهر مدینه را درهم می شکند و سیل آسا به خانه ما فرو می ریزد؛ هر قوم اگر دشمن به او حمله ور شد اگر بخواهد به جای مردان مدافع زنده متحرک، دیوار مرده غیر متحرک پناه گاه او باشد، دشمن آن دیوار فرو می ریزد و خزیدگان پای بارو را به ذلت بیرون می کشد و می کشد پابند به ضبع کفتار می زند که از شکارچی می گریزد، در بن غار می خزد و خود را به خواب می زند.

«ما غزی قوم فی عقر دار هم الا ذلوا»^(۱)

ص: ۳۹۷

«و الله لا اكون كالضبع تنام على طول اللدم»^(۱)

علی آن جوانمرد بیست و شش ساله که پیر خرد است، معتقد است که پاسبان وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اگر مرد جنگی نداشته باشیم، مدینه ما مثل مکه ما خواهد شد که نماز را هم در پس و پشت کوه ها و درّه و مهور می خواندیم و همانجا هم مورد مسخره و استهزا شدیم، ما را در مسجد الحرام که حرم امن الهی است راه نمی دادند تا مجبور شدیم فرار کردیم.

جمعی از ما به مدینه آمدیم و جمعی از ما به حبشه هجرت کردند که آنجا بتوانند به آسودگی دین و آیین خود را برپا بدارند.

پس اگر ما بخواهیم وطن داشته باشیم و دشمن بگذارد؛ دست کم مدینه دور دست برای ما وطن و مأمن باشد، با فاصله زیاد مکه و مدینه باید بنگریم با وسایل نقلیه بطئی السیر آن روزها که طی آن مسافت شبانه روزها را اشغال می کند. دشمن چقدر آتش ما را در دل دارد که همه ساله لشکر کشی می کند تا ریشه ما را بکند، پس باید مرد جنگی داشته باشیم که لباس جنگ را بر سر تا پا بپوشد و از کودکی او را با اسم جنگ از شیر گرفته باشند.

و گرنه چنان که ما را از مکه راندند، از مدینه هم خواهند راند.

باز به دلیل این که در «بدر» لشکر آنها هزار - و در احد سه هزار - و در این سال جدید، جنگی برپا می کنند که ده هزار از مکه و اقطار جزیره العرب به ما حمله می کنند و اگر ما به کوهپایه ها برویم و پناهنده شویم، از حمله متجاوزانه

ص: ۳۹۸

این دشمن باید آنجا را هم رها کنیم و به عقب تر برویم و همچنین و همچنین.

همان کلامی که سید الشهداء همی گفت: اگر من به سوراخ جانوران هم بروم، مرا رها نمی کنند تا این خون دلم را از سراچه دل بیرون آرند(۱) پس بنابراین باید زیر آسمان باز بدون مهابا با آنها رخ به رخ شد، نهایت با منطق صحیح.

زیرا هجرت و تخلیه وطن هم ما را آسان از شر تجاوز دشمن آسوده نمی سازد.

حتی آن هجرت و تخلیه خانه و کاشانه و واگذاری آنها را به دشمن، باید از ما مخفیانه صورت گیرد و سرّی و قاچاقی آن را انجام دهیم، اگر آشکارا ما مکه را رها کرده روانه مدینه شویم مورد تعقیب قرار می گیریم و حتی به حرم و زنان ما در هنگام هجرت رحم نکردند، حتی فاطمه دختر عزیز پیغمبر را از بالای شتر و هودج به زمین افکندند که از اثر آن و صدمه آن، مریض و بیمار شد و با فرسودگی زیاد به مدینه رسید.(۲) و خواهر بزرگش «زینب» را جلادهای مکه، هبار بن اسود از هودج سخت به زمین فرود انداخت که بچه سقط کرد و در خون غلتید ابوسفیان واسطه شد که زینب آشکارا به مکه برگردد و بعد مخفیانه شبانه به مدینه برود که قریش این را تحمل نمی کنند که مسلمین مکه آشکارا آنها را ندیده بگیرد و بدون اذن و اجازه آنها، آنها را پشت پا بزند و فرار کند.

ص: ۳۹۹

۱- (۱) بحار الأنوار: ۹۹/۴۵، تذنیب.

۲- (۲) طبق روایت سیره ابن هشام حریث بن نفید (یا) (نفیل) از عقب شتر با سر نیزه هودج را با فاطمه به زمین افکند و فاطمه از صدمه آن علیل به مدینه وارد شد. «السیره النبویه: ۸۶۸/۴»

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با همراهان هم شبانه و مخفیانه هجرت کردند و مورد تعقیب هم واقع شدند که هر کس سر آنها را بیاورد صد شتر به او بدهند. (۱)

پس اگر ما بخواهیم پشت کوه ها را هم دست کم برای ما بگذارند، باید تکیه ما به کوهی از نیروی آدمی باشد تا ما را بگذارند که در ماورای «بحار» نماز (اگر بخواهیم) بگذاریم با آن که نماز زحمتی به کسی ندارد، نماز رابطه شخص است با خدای خود که تجاوز به مال کس یا عرض کس ندارد، باید برای آزادی در نماز گزاردن هم مرد جنگی مدافع داشته باشیم و گرنه پیغمبر صلی الله علیه و آله را در نماز و در سجده متعرض می شدند و سرگین شکمبه شتر را بر روی دوش او می نهادند و روده ها را دور گردنش می پیچیدند تا نزدیک بود خفه شود و کسی دوید فاطمه را خبر کرد و او آمد؛ کثافت ها را از دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله به دور کرد و گریه می کرد و دشمنان اراذل را تا بخواهی فحش کاری کرد و آنها می خندیدند. (۲)

پس بنابراین اگر بخواهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله را داشته باشیم یا نماز و روزه و حج داشته باشیم، باید مردان جنگاور مدافع پشت ما را داشته باشند.

اگر دشمن از حمله ما مهابت نداشته باشد و قوای حرب و نیروی جنگ از آدمی نداشته باشیم، نه وطن خواهیم داشت و نه مزرعه نه بازار و نه حج، و حتی پیغمبر را هم به حج راه نمی دهند و در وطن مکه که حرم بلد الامین است، ما را، همه را و پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم راه نمی دهند. همه اینها را ما با پشت گرمی به قوای

ص: ۴۰۰

۱- (۱) شجره طوبی: ۲/۲۳۹؛ بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۹، باب ۱۰، غزوه بدر کبری.

۲- (۲) الخرائج و الجرائح: ۵۱/۱؛ فضائل الخمسه: ۱۳۰/۳.

مدافع می توانیم انجام دهیم.

این فلسفه و منطق امام است که می گوید: نام نوزاد در خانه سالار مدینه باید حرب و جنگ باشد تا بلکه همه دیگران هم تقلید کنند و نام همه کودکان نوزاد را دیگران هم جنگ بگذارند، یا مشتقات جنگ یا جنگاوران مخلص رشید مثل حمزه شهید و جعفر رشید.

این فلسفه و منطق امام علیه السلام اعتبار آن باقی است که برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله مسئولیت برای خود می بیند.

به قدری که حرب و جنگ در طبقه راحت طلب ضعیف ناپسند است؛ در طبقه مسئول دورانیش، پسندیده و لازم است و در سنگرداران اسلام که بار جنگ ها به دوش آنها می باشد بیشتر لزوم آن درک می شود و احساس کمبود نفرات را آنان بیشتر می کنند، آنها می فهمند که باید فرزندان بیروانی که از کلمه جنگ وحشت نکنند و بلکه جنگ اسمشان باشد و گوش و مسامعشان از آن پر باشد.

علی جوانمردی که قهرمان جنگ «بدر» و «احد» بود، نیکو کمبود نفرات کارآمد روز رزم را احساس می کرد و کسری نفرات میدان دار ما را دیده بود. او شدیداً احساس می کرد به لزوم نسل جدید نیرومند کار کشته جنگ.

حتی پیش تر از آن که افلاطون و بیشتر از آن چه سقراط در جوانان مدینه فاضله می گویند.

این دو فیلسوف که عقل جبار جهانند و همه کس به عقل آنها اعتراف و تصدیق دارد، درباره جوانان مدینه فاضله که بخواهند در بزرگی حکام مدینه

فاضله باشند و فردوس را در روی زمین بیاورند و فردوس ارضی آنها به مانند فردوس برین باشد، این دو فیلسوف معتقدند که: جوانان مدینه فاضله باید از طفولیت رزم آزموده از کار درآیند، باید از کودکی آنان را در عقب قشون سوار بر اسب های رام هموار کرد، تا میدان رزم را دورادور بینند و صدای کوس جنگ و طبل و کرنا، آنها را از جا در نبرد و گوش آنها از این صداها پر باشد، و این بر ورزش جسم آنها افزوده گردد که جسم آنها و گوش آنها و عضله و اراده آنها قوی از کار درآید و ضعیف و ناتوان نباشند.

علی علیه السلام، جوانمرد قریش و جبار عقل از افلاطون پیش تر آمده می گوید: پیش از آن که نوباوگان از قنطاق برخیزند باید نامشان را به نام جنگ و حرب صدا زد و اسم آنها که از هر دهان به گوش آنها می آید جنگ و رزم باشد تا مرد رزم و حرب از کار درآیند و مرگ در کارزار را نیکوتر از مرگ در بستر بدانند.

اگر کشت خواهد تو را روزگار چه نیکوتر از مرگ در کارزار

علی علیه السلام، جوانمرد قریش و پدر عقل چنین فرزندی می پروراند، چون احتیاج شهر و کشور و سنگر حفظ پیغمبر را به مردان رزمنده بیشتر و بهتر از همه می داند، چون در میدان جنگ محور جنگ بود و سراپا چشم و گوش و هوش بوده.

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آن چه دیده ای

همیشه رؤسای ستاد ارتش و دانشگاه جنگ بهتر از یزومی های راحت طلب شهرنشین احتیاجات روز رزم و میدان رزم را می دانند.

و علی علیه السلام با این که جوانی ۲۶ ساله است اما در جنگ های بدر و احد، اگر

به منزلهٔ رئیس ستاد ارتش و وزیر حرب و دفاع نبود، اما باز از لزوم مردان جنگی به حد کامل آگاه بود، چون سراپا هوش و گوش بود و چشم و عقل بود.

و جنگ خندق اگر چه هنوز نیامده بود، اما از نظر علی علیه السلام دور نبود بلکه صدای پای پاکوبی دشمن را در میدان خندق که هنوز نیامده بود به گوش هوش می شنید، علی علیه السلام حاضر الذهن بود که ابوسفیان رئیس و فرمانده دشمن در خاتمهٔ جنگ احد عربده کشید و گفت: یا محمد! موعد ما سال آینده در موسم جنگ بدر که همین جنگ را تجدید خواهیم کرد، البته با لشگری بیشتر.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از بالای کوه به یاران فرمود: در پاسخ بگویید باشد، ما آماده ایم.

و معلوم بود این نعره را از روی چیرگی می گوید و با چیرگی این وعده را می نهد، به قوهٔ خود مغرور است و می کوشد که سال آینده که به میدان می آید مجهزتر، مکمل تر، مسلح تر، و با لشگر و قوای بیشتر بیاید، چنان که شد. جمعیت سه هزار نفری خود را دوازده هزار نفر کرد و آمد و مسلمین را هم خوردهٔ خود می دید؛ زیرا در جنگ امسال «احد» نفس مسلمین را گرفته بود. کمبود ما و کسری را در سنگر کوه عیینین دیده بود که ده نفر بودند و قشون خالد بن ولید و عکرمة با پانصد نفر به آن ده نفر حمله کردند و آنها را به فاصله کمی کشتند و از عقب لشگر پیغمبر صلی الله علیه و آله درآمدند و حملهٔ خطرناک خود را انجام دادند، امسال در احد ما هزار نفر بودیم در برابر سه هزار نفر آنها و کسری و کمبود ما مشهود بود و غلبهٔ آنها محسوس شد، فکیف که آن روز آینده قوای جنگنده آنها

دوازده هزار نفر باشد، که صدای زجل (۱) آنها و عربده آنها و تاپ تاپ صدای پاکوبی آنها به گوش هوش علی از پشت هزار پرده کوه ها می آمد.

علی علیه السلام گویی هزار مرتبه به دنیا آمده و رفته و تجربه آموخته شده است و می گفت: انا صاحب الکرات.

ابوسفیان همین که در خاتمه احد از کار جگر شکافتن حمزه و تیکه تیکه کردن بدن شهدا و گوش و دماغ بریدن هفتاد نعش مسلمین فارغ شد با سپاهیان خود خواست به سوی مکه روانه شوند بر مسلمین که در سر تپه دماغه کوه کنار کشیده بودند مشرف شد و از سر تپه بلندی، داد کشید که: در میان شما قوم، آیا محمد صلی الله علیه و آله زنده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را جواب ندهید، داد کشید که آیا در میان شما پسر ابوقحافه هست؟ باز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که پاسخ ندهید. باز گفت که: آیا پسر خطاب زنده است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله باز فرمود: جواب به او ندهید.

ابوسفیان گفت: اینها کشته شده اند، عمر خوددارای نتوانست بکند و گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی. خدا آن قدر باقی گذاشته که تو را خوار کند.

و آنان که تو برشمردی در زندگان هستند و خدا آنقدر باقی گذاشته که تو را بدحال کند.

ابوسفیان داد کشید که امروز به روز «بدر» که در هر کدام هفتاد نفر کشته داده شد (جنگ بدر از ما و این جنگ از شما) جنگ به نوبه است. شما در کشتگان مثله ای خواهید دید، من بدان امر نداده ام و بدم نیز نیامده.

ص: ۴۰۴

سپس شروع کرده شعار صنم داد که:

«أَعْلُ هُبَلٍ - أَعْلُ هُبَلٍ» یعنی ای بُت هبل، مقامت بالا بادا

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جواب بدهید که «الله اعلی و اجل» ابوسفیان باز شعار داد که: «انّ لنا عزّی و لا عزّی لکم». یعنی ما بت عزای داریم که شما ندارید.

پیغمبر فرمود: شما بگویید «الله مولانا و لا مولی لکم» ابوسفیان داد کشید که موعد ما و شما موسم «بدر» در سال آینده که عنقریب می رسد (بدر در هفدهم رمضان بوده).

علی جوانمرد قریش که سراپا گوش بود از این تهدید ابوسفیان درک کرد که آن روز سخت تر از امروز خواهد بود و ما باید فکر جبران کمبود نفرات رزمنده خود باشیم.

آن روز قریش مکه با همه اعراب حتی عرب نجد و تهامه با همه یهود همدمت می آیند؛ کمی ما به نسبت هفتصد در مقابل دوازده هزار خواهد بود. به گوش هوشمندی چونان علی جنب و جوش سپاه آنها از مکه و نجد و تهامه هم اکنون با صدای عربده های رعدآسای آنها که زلزله در کوه و دشت می آفریند شنیده می شود؛ اگر چه احزاب هنوز به دور خندق نیامده اند، ولی علی علیه السلام آن مرد فرمانده به مناسبت موقعیت و مقام فرماندهی سپاه برای نگهداری شهر مدینه و حفظ وجود مقدس پیغمبر و قرآن مردان رزم آزموده کافی می خواهد که آنها باروی (۱) شهر باشند.

ص: ۴۰۵

۱- (۱) بارو: دیوار قلعه، حصار.

از واقعه «بدر» پیدا بود که «احد» خونین خواهد برپا شد و از «احد» پیدا است که ابوسفیان و دشمن خود را چیره دیده و جسته (۱) خورده، سال آینده در موسم «بدر» از احزاب عرب دوازده هزار خواهد آورد که کار محمد را تمام کند، بلکه خاک مدینه را به توبره بکشند و قانون تحریم تورات را یهودیان اجرا کنند که ذی نفسی را باقی نگذارند، حتی پیران و زنان و کودکان و حتی اسبان و گربه ها و سگ ها را و بعد شهر خالی از هر ذی حیات را آتش بزنند و سپس بر خرابه های سوخته شهر مجلس دعا برپا کنند و نفرین کنند آن کس را که در آتیۀ زمان برخیزد و آن شهر را آباد کند.

این است حکم تورات یهود و قانون تحریم تورات و آن است قریش که با بدن کشتگان آن کرد، زنان هفده گانه شان خنجر به دست به میان کشتگان افتادند تا نعش ها را گوش و دماغ ببرند و آلت رجولیت آنها را ببرند و گلوبند برای خود از آنها بسازند. (۲)

سؤال: یک سؤال اینجا پیش می آید که آماده کردن مردان شهر برای حفاظت و دفاع جنگ آینده به موقع و صحیح؛ ولی نوزادی که تازه روز هفتم او است چگونه با اسم گذاری او آماده برای دفاع از شهر می شود.

جواب: البته اسم گذاری و آمادگی نوزاد برای این وقت و این موقع نمی رسد ولی آن وقتی که نوزاد به سن رجال برسد.

ص: ۴۰۶

۱- (۱) جسته: رها شده، گریخته.

۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۸۳/۱؛ کشف الیقین: ۱۲۸.

حوزه اسلام بزرگ تر و وسیع تر گردیده و شهر تبدیل شده به کشور و کشور هم وسیع و وسیع تر شده تا مرز و ثغور آن، از یک طرف مشرق ایران و افغانستان و سند و هند است و از طرف مغرب غرب آفریقا است و در آن موقع نوزاد کنونی به سن سی سالگی رسیده و باید به این مرزها و ثغور دوردست رسیدگی کند، آن روز حسین دیوار امت است نه تنها فقط دیوار مدینه و حجاز، آن روز حسین علیه السلام باید از مرکز حجاز مشعلش نور به ثغور و مرزهای وسیع آسیا و آفریقا بدهد و برای نگهداری مرزهای دور و دراز کشور اسلام خیلی بیشتر مردان کار آزموده لازم دارد به نسبتی که مملکت بزرگ تر و وسیع تر شده باید سرپرست آن که باروی آن است، بزرگ تر و بزرگ تر باشد.

و سپاه آن از نظر حجم جمعیت، باید خیلی بیشتر از دوازده هزار نفر خندق باشد.

و البته حسین علیه السلام به یک نفر نمی تواند به همه این کشور وسیع برسد، اما می تواند او سر و سرور و سالاری باشد که مردم به او نگاه کنند و از اسم او صدها و هزارها اسم و مستی بروید تا کمبود ما جبران شود.

این احساس را مردان نگهبان دوربین دوراندیش برای حفاظت شهر مدینه و کشور مدینه و حفاظت پیغمبر، مؤسس مدینه می کنند که از امروز باید تهیه آن را دید و ذخیره آن را آماده ساخت.

و اگر در «احد» ما رجال جنگ آزموده کافی در میدان نبرد داشتیم کار به آنجا نمی کشید که کشید؛ کار به آنجا نمی کشید که پیغمبر صلی الله علیه و آله با یک شق بدن

به زمین بیاید و دیگر باره دندان او بشکند(۱) و دیگر باره حلقه زره به صورت او تا استخوان فرو برود و دیگر باره در گودال فرو نمی افتاد از ضربت ابن قمیئه؛ و خسته و کوبیده نمی افتاد، و کار به آنجا نمی کشید که هفتاد نفر مردان ما تیکه تیکه و پاره پاره بشوند، کار به آنجا نمی رسید که زنان مدینه از عربده کوه احد تا به میدان جنگ بدوند و کشتگان را ببینند، حتی آن که فاطمه پیش از عایشه و حمنه می دوید و وقتی رسید و پدر را دید که پیشانی شکسته و خون سیل آسا می آید و بند نمی آید، علی علیه السلام با تن زخمی خود که نود زخم بر تن داشت از مهرا س «احد» آب با سپر می آورد و می ریخت و فاطمه می شست، ولی خون بند نمی آمد؛ تا زهرا مجبور شد حصیری را سوزانید و مرهمی به عمل آورد و بر پیشانی پدر بزرگوار نهاد تا خون بند آمد(۲) و بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر کوبیده شده بود که نماز ظهر را نشسته خواند و مسلمین هم نشسته اقتدا کردند.

و علی علیه السلام جوانمرد قریش نود زخم به بدن داشت که در بستر معالجه افتاد و زنان جراحه و پرستاران وقتی دیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله به دیدار علی علیه السلام و عیادت او آمد، به استقبال پیغمبر صلی الله علیه و آله از بالین بستر بیرون آمدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: حال پسر عمم چون است؟ گفتند: امیدی به حیات او نیست؛ زیرا ما فتیله از هر زخمی

ص: ۴۰۸

-
- ۱- (۱) علل الشرایع: ۵۹۸/۲، حدیث ۴۴؛ بحار الانوار: ۱۹۲/۵۹، باب ۶۹، حدیث ۴؛ الخصال: ۳۸۹/۲؛ صحیح مسلم: ۱۷۹/۵.
 - ۲- (۲) شارح سنن ترمذی رأی اطبا را از نظر جراحی بر تصحیح خاکستر حصیر برای بند آمدن خون گوید.

می نهیم از زخم دیگر سر بیرون می کند و حمزه سید الشهداء قطعه قطعه شده و هفتاد کشته از انصار روی زمین افتاده.

و اگر مردان رزم آزموده کافی تهیه نکنیم، هر روز همین مصائب تکرار خواهد شد.

فردا است که مدینه بزرگ تر می شود تا یرموک در غرب و تا عراق و مدائن در شرق می رسد و سپاه روم هشتصد هزار خواهند به صف شد که شصت هزار پیش جنگ آن است، آن روز مردان مدافع رزم آزموده بیشتر لازم داریم و احساس به کمبود نفرات جنگی کارآمد را در موقع خطر، مردان بزرگ مثل امام علی علیه السلام بیشتر می کنند.

محافظان ملت و مستحفظان امت هر چه وسعت کشور اسلام را با توسعه بیشتر ببینند دائرة نظرشان در امتداد بیشتری نظر می افکند.

و هر چه بستر امت گسترش بیشتر یابد، به تعداد بیشتر از مردان کارآزموده نیازمندند و احساس به احتیاج بیشتر می کنند.

و علی را که پیر خرد و سالاری جوان و جوان بخت بود وصف کرده اند که چشم اندازش دور و دورتر از دور را نظر داشت تا اقصی کرانه های بسیط زمین و زمان را می دید.

ضرار بن ضمیره لیشی برای معاویه چنین وصف کرد که «كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمَدَى شَدِيدَ الْقُوَى كَأَنَّ فِينَا كَأَيِّدِنَا يَنْفَجِرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ»^(۱)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) الاستيعاب: ۱۱۰۸/۳؛ الكنى واللقاب: ۱۱۵/۲.

علی علیه السلام آن قدر دامنه نظرش امتداد داشت که برای ساختن فرزندان رشید و باز برای رشید بار آوردن فرزندان حتی وضع مادر و خون مادر و گروه خون مادر را برای نسل آنان در نظر می گرفت و روی این نظر و بدین منظور ام البنین مادر ابوالفضل و برادرانش را تزویج کرد و اطلاعات عقیل را در انساب مورد استفاده قرار داد. (۱)

علی علیه السلام، مرد هشیار، بیدار، محافظ موقعیت مدینه و پیامبر و اسلام است. پس از جنگ احد جنگ دیگری را نزدیک یا دور می دید همچنان که از جنگ بدر جنگ «احد» متولد شد، همچنان از جنگ «احد» جنگ دیگری خواهد برخاسته می دید

آنچه در آینه جوان بیند پیر درخشت خام آن بیند

بنا به روایت اعلام الوری عربده آن را همان موقع «احد» علی علیه السلام اول شنید.

ابوسفیان از بالای نعش حمزه برخاست و نیزه اش را به زاویه دهان حمزه فرو می کرد و کلمه شماتت را می گفت که بچش ای عقق. (۲)

و همقطاراننش، حلیس بن علقمه از سران بنی کنانه ایستاده بود، ابوسفیان را می دید که با نعش حمزه چه می کند. گفت: ای معشر بنی کنانه! بنگرید به کسی که خودش را سید قریش می داند با کشته پسر عم خود که تیکه گوشتی شده چه می کند؟

ص: ۴۱۰

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۴۲۹/۷؛ عمده الطالب: ۳۵۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۵۶.

۲- (۲) عقق: برق درخشنده، آزار دهنده، نافرمان.

ابوسفیان متوجه سرزنش همقطار خود شد گفت: راست گفתי، لغزشی بود از من، آن را کتمان کن، این را گفت و از جا برخاست، عربده کشید به سوی عده ای از مسلمین که آیا ابن ابی کبشه محمد صلی الله علیه و آله زنده است؟ یا نه، اما ابن ابی طالب را ما در جای خود دیده ایم که زنده است.

علی علیه السلام از دور به او نهیب زد که آری، به حق آن کس که او را به حق برانگیخته، او کلام تو را اکنون می شنود، ابوسفیان عربده کشید که ای پسر ابوطالب! در کشتگان قسمتی مثله واقع شده که من امر نداده ام و نهی هم نکرده ام، میعاد ما بین ما و بین شما موسم «بدر» در سال آینده، ماه رمضان یک ماه پیش از این ماه (هفدهم رمضان موسم بدر بود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بگو، بلی.

علی پاسخ ابوسفیان را داد و گفت: آری، موعد همان باشد.

ابوسفیان در جواب علی ندا در داد که ابن قمیئه مرا گفته و خبر داده بود که محمد را خودش کشته، ولی نزد من راستگوتری و مستقیم تری.

سپس رو به قشون خودش کرد، گفت: تنگ غروب است، شب هنگام فرا می رسد، سوار شوید تا شب را به جایی برسیم، این را گفت و منصرف شده رو به مکه روانه شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را خواند و گفت:

آنها را دنبال کن و بنگر که کجا را اراده دارند؟

اگر سوار اسبان شده اند و شتران را یدک می کشند اراده مدینه را کرده اند که حمله به شهر کنند و اگر شتران را سوارند و اسبان را یدک کرده اند روانه

اسرار نظامی قشون دشمن که با علی علیه السلام گفتگو شد، طبعاً علی را از همه دیگران آگاه تر به تصمیم سوء دشمن نموده بود.

گذشته از همه علل دیگر که برای علی روشن بود که: مکه و قریش بعد از این کشتار احد از ما آسوده نمی نشینند تا آن چه در «بدر» و «احد» نتوانسته اند بکنند با لشگرکشی مجدد بکنند به قصد آن که ریشه مدینه را در آورند.

و این فریاد ابوسفیان در گوش علی علیه السلام ابتدا و در گوش دیگران مع الواسطه، اگر رسیده، رسیده است و شاید هم افشای این اسرار نظامی بر همه اهل مدینه صلاح نبوده؛ مبادا رعب در خلق بیاید، ولی به هر حال علی آگاه تر از همه بود، ابوسفیان فریادها و عربده های دیگر در موقع انصراف در خاتمه جنگ در داد که عمر او را پاسخ داد. (۲) اما عربده تصمیم به اعاده جنگ در سال آینده همان موسم جنگ بدر که هفدهم رمضان می باشد، آن را علی علیه السلام زدوتر از دیگران به گوش خود شنید. این عربده ها که راحت را از انسان هشیار بیدار سلب می کند، بعد از تولد حسین علیه السلام در ماه شعبان یا ربیع الاخر هر چه به موعد بدر هفده رمضان

ص: ۴۱۲

۱- (۱) بحار الانوار: ۹۷/۲۰، باب ۱۲، غزوه احد؛ تاریخ الطبری: ۲۰۶/۲؛ اعلام الوری: ۱۸۰/۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۱۶۱/۲.

۲- (۲) او داد کشید این روز به روز «بدر» که در هر کدام هفتاد نفر کشته داده شده، در آن جنگ ما و در این جنگ شما داده اید، عمر گفت: لا-سوآء، قتلا-کم فی النار و قتلانا فی الجنة - مساوی نیستند، کشتگان ما در بهشت اند و کشتگان شما در آتشند.

نزدیک تر می شدند، تپش و دلهره آن بیشتر می شود. (۱)

کمبود نیروی آدمی ما با کثرت احزاب که ده هزار قشونی به میدان می آورند، حق می دهند که دلهره در ما بیابد و برای جبران کمبود هر چه رو به آینده می رویم، احساس احتیاج به نیروی آدمی بیشتر می شود.

سپاه احزاب وقتی به دور خندق فرود آمدند، از کثرت آنها مسلمین را هول و هراس از جا برداشت.

بیست و اندی روز در اطراف خندق ماندند که جنگی بین آنها نبود، مگر با تیر کمان و فلاخن؛ تا شهسواران آنها از قریش چهار نفرشان داوطلب شدند، عمرو بن عبدود - و عکرمة بن ابوجهل و هبیره بن وهب - و ضرار بن خطاب آماده شدند که از خندق بگذرند و به قتال پردازند و سواره تاختند تا بر خندق ایستادند، گفتند: این مکیده ای (۲) است که عرب با آن آشنا نبود، سپس جایی را از خندق در نظر گرفتند که اندکی تنگ تر بود، اسب ها را تازیانه و مهمیز (۳) زدند که از خندق جهیدند در زمین شوره زار پشت خندق تا کوه سلیع، پس عمرو بن عبدود پیش تاخت و مبارز طلبید و عربده می کشید که از بس عربده زدم صدایم گرفت.

ص: ۴۱۳

۱- (۱) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۲۹۷/۲؛ الدر المنثور: ۸۴/۲، سوره آل عمران.

۲- (۲) مکیده: مکر، فریب، بدسگالی.

۳- (۳) مهمیز: (مهماز) میخ فلزی که بر پاشنه چکمه وصل کنند و با آن اسب را به حرکت و سرعت درآورند.

علی علیه السلام به میدان او آمد و او را کشت و همراهان او عکرمه و هبیره و ضرار وقتی کشته او را دیدند گریختند. (۱)

علی علیه السلام آن کس که بار سنگین این جنگ و آن جنگ به دوش او است، احساس به کمبود نیروی نفرات سرباز در ما، بهتر از دیگران می کند. اگر تمام اطفال نوزاد مدینه فلز آنها از حرب ریخته شوند باز کسر دارند؛ باید در اسم گذاری نام تمام نوباوگان ما حرب و جنگ یا نام جنگاوران «حمزه و جعفر» باشند، نوباوگان ما از هر پهلو بغلتند، باید این اسم یا مشتقات آن را بشنوند تا آمادگی آنها بیشتر گردد.

ما این بحث را از این جهت دنبال کردیم که کلمه علی علیه السلام در اسم گذاری، بلکه در هر باب کلام او را از وزن کوه ها سنگین تر می دانیم و تغییری که در آن داده شد با وحی آسمان شد؛ نه آن که در زمینی ها فکری از عقل او استوارتر بود، مبدا کسی کلمه قریش را بگوید که علی علیه السلام مرد رزم و پیکار است نه رأی و تدبیر؛ زیرا در گوش هوش علی کوه احد و کوه سلع هر کدام سخن دیگر الهام می کردند، آن از شکست مسلمین و این از دفاع خندق تدبیر را، و هر دو وحی می کردند که زندگی جنگ است و دیگر هیچ، فقط تدبیر باید بر آن افزوده شود، تدبیر خندق کنندن به ما دستور می دهد که باید پیشاپیش از ورود سپاه دشمن باشد، ما باید وسایل دفع و دفاع را پیشاپیش در نظر بگیریم و همین معنی تدبیر

ص: ۴۱۴

است، تدبیر آن است که امور لازمه هر کدام دَبر یکدیگر در نظر گرفته شود، خندق پیش از آمدن سپاه تهیه شده بود، پیشگیری همان تدبیر است.

فرزندان را برای نسل آینده باید آماده کرد و گرنه هر گاه تدبیر پیشگیری نباشد و فقط همان موقع ورود بلا، ما بخواهیم قیام کنیم و به دفاع برخیزیم.

قضیه ما قضیه دفاع حیوان بی حافظه سگان است که در زمستان از سرما تصمیم می گیرند که بعد از سرما در تابستان که وقت بنائی است برای خود خانه بسازند، ولی همین که سرما گزند آن رفت، فراموش می کنند و یادشان نمی آید تا زمستان و سرمای دیگر که وارد می شود؛ همان موقع باز تصمیم را تجدید می کنند ولی مجدداً همین که شب های سرما و گزند آن رفت و هوا گرم شد باز یادشان می رود، و بدین منوال عمری را سپری می کنند، هیچ گاه خانه ندارند با آن که هر زمستان در گزند سرما تصمیم می گیرند.

ولی امتیاز انسان است که تذکر مداوم او جای گزند تازه را می گیرد، او را همواره آماده می دارد تا خانه زمستانی را در تابستان می سازد، در خانه نوزاد تهیه تهویه و هوای مطبوع و تهیه روز فطام و از شیر گرفتن و تهیه بازی های کودکانه و ژیمیناستیک و اسباب تقویت عضله و تهیه مکتب و کتابخانه ایام جوانی و دانش آموزی را می بیند؛ بلکه تهیه مخارج جهیزیه عروسی را می بیند و آمادگی برای دفاع از هجوم دشمنان طبیعی، سرما گرما و دشمنان بدخواه بشری را ضمیمه زندگانی خود می کند.

سخن کوتاه انسان تدبیر امور سی سال بعد و صد سال بعد را از امروز می کند،

امور را پشت سر هم در فکر خود تنظیم می کند چنان که در وقت برخورد بلا غافلگیر نمی شود.

شنیده ام انگلیس ها در فکر انرژی دویست سال بعد مملکت خویش اند.

امام علی علیه السلام هوشمندتر از هر هوشمندی است و جمله عقل و دیده است و دو کوه احد و سلع در شمال و غرب مدینه مثل دو تابلوی بلند جلوی نظرش جلوه می کنند و دو سپاه در پای آن دو کوه به زد و خورد خونین شدید می پردازند و گهواره نوزاد خود را در پای این دو تابلو با زمزمه الهام این دو کوه به خواب می کند و از خواب بیدار می کند، به نوزاد در منبت وجود او و شعور و هوش او اوضاع جنگ را الهام می کند.

اگر نوزاد هنوز سر این سخن ها را ندارد و دور است؛ مشاعر او این صداها و این سخنان را بگیرد، اما کوه ها از دو طرف مشرفند و نزدیکند به پدرش و جدش که سالار مدینه و بزرگ جهان و در فکر جهانند؛ از نزدیک الهام می کنند در بنا گوش آنها صدا می کنند که آنی غافل نمی شوند و دائم و مداوم هر صبح و شام در هر نگاهی که این به کوه در شمال یا آن کوه در غرب می کنند؛ این زمزمه به گوش می آید که زندگی جنگ است و دیگر هیچ.

کوه احد و کوه سلع الهام خود را بیشتر از کوه سینا ادامه می دهد، بلکه دائم و مداوم الهام می کرد که جنگ، جنگ، فداکاری، فداکاری.

کوی سینا بلکه سلسله جبال سینا به گوش موسی و یوشع، جنگ با عمالقه را به سختی و بی رحمانه الهام می کرد؛ تا همان یهود که ذلیل فرعون ها بودند از زندگی در پای کوه سینا و چرخیدن در بین سلسله جبال سینا و کوه نشینی، زمزمه

جنگ را تعلیم گرفتند.

زندگانی کوهستانی مقاومت را هموار می گوید و از صعود و نزول و دویدن بر قلّه ها، مبارزه با طبیعت را می آموزد و آنها الهام و وحی کلام خدا است.

چنان که زندگانی جلگه، زراعت و کشاورزی و برداشت محصول را، بعد انبار و ذخیره آن را می آموزد.

و زندگانی بازار اقتصاد را می آموزد و زندگانی با زنان حجله و آرایش و تجمل تعلیم می کند؛ عقول بانوان، حجله پرداز است.

و کوه احد و کوه سلع به هر کس روز جنگ خندق و احزاب را مثل علی علیه السلام دیده بود و چشیده بود. البته می آموخت که همه چیز را، نام آن را جنگ و همه نوزادها را، نام او را «حرب» بنامید.

حتی اطفال هم باید نظام وظیفه را بیاموزند؛ زیرا زندگانی جنگ است و دیگر هیچ.

در نظر علی علیه السلام چنین جلوه کرد و او عقل جهان بود. و پدر بود، در نام گذاری فرزند نوزاد نظر داشت یا بگو دوست داشت، اگر امری دیگر فوق آن نیاید که نوزاد به نام جنگ و حرب نامیده شود یا به نام جنگاوران مخلص رشید مثل حمزه، و جعفر، که یک دنیا مقاومت داشته اند؛ زیرا جنگ در این موقع جایگزین همه ماسبق شده بود و قیمت به ماسبق می داد.

إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ. (۱)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) موسوعه کلمات الامام الحسین: ۱۲، می فرماید: این جمله مصرع دوم شعری می باشد: قف دون رأیک فی الحیاه مجاهداً.

این علی علیه السلام است که فلسفه ای دارد اسلامی و در عهد خلافتش در کتابی که یک دوره عمر مبارک را نوشته و به مسجد فرستاد تا بر مردم در هر جمعه خوانده شود.

و ده نفر از سران قبائل عرب و از فقهای عراق را هم همراه آن کتاب مبارک کرد که در حضور آنها قرائت شود، عبیدالله بن ابورافع، منشی خود را مأمور کرد که آن را در مجمع قرائت کند^(۱) و خود امام با خواص خود حسنین و ابن عباس و ابن جعفر در صفا ای نشست؛ در آخر آن کتاب می گوید: «آیا نمی نگرید که اطراف کشور از دست رفته و کشور مصر شما سقوط کرده و هواداران شیعیان من کشته شده اند؟؟»

و به سنگرها و ساخلوی ها نمی نگرید که خالی مانده و به بلاد شما که به تاخت و تاراج دشمن گرفتار است - تا آنجا - که فرماید: سنگین به زمین نجسید که در اثر آن هضم حقوق خود را به ستم امضاء بکنید و هر ستم بر شما روا شود شما قرار آن را امضا بکنید و ذلت را با خود به خانه ببرید و مأوی دهید و با ذلت در یک خانه مأوی گزینید.

و نصیب شما سهم پست تر باشد.

مرد جنگ بیدار و بی خواب است، هر کس به خواب رود صیاد از او به خواب نمی رود.^(۲)

ص: ۴۱۸

۱- (۱) معجم رجال الحدیث: ۶۹/۱۲.

۲- (۲) نهج البلاغه: نامه ۶۲.

هر کس ضعیف شد نابود شد - هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد. (۱)

هر کس جهاد در راه خدا را ترک کرد، مغبون و خوار و بی مقدار است. (۲) (الحديث)

در موقع غارت لشکر سفیان بن عوف غامدی از جانب معاویه بر شهر انبار، امام علیه السلام خطبه جهاد را بر اهل عراق با شور و شین خواند و از منبر به زیر آمد و پیاده تا اراضی نخيله عباکشان رفت و آنجا هم خطبه را در سر تلی باز خواند.

جهاد (۳) دری است از درهای بهشت که خدا آن را به روی اولیای خاص خود گشوده و آن درع و جوشن و زره خلل ناپذیر خدایی است؛ هر که آن را ترک کند و از آن روگردان باشد خدا لباس مذلت سرتاسری بر او می پوشاند و بلا از

ص: ۴۱۹

۱- (۱) فلسفه ابو العلامعری گویا از این فلسفه امام علیه السلام گرفته شده.

۲- (۲) اما ترون اطرافکم قد انتقضت والی مصرکم قد فتحت والی شیعتی بها قد قتلت والی مسالحکم تعری والی بلادکم تغزی - تا گوید - ولا تناقلوا الی الارض فتقروا بالخسف و تبؤوا بالذل ولیکن نصیبکم الاخس، ان اخا الحرب یقظان الارق، من نام لم ینم عنه و من ضعف اودی (ای هلاک) و من ترک الجهاد فی الله کان کالمغبون المهین. «الغارات: ۲۱۲/۱؛ موسوعه الامام العلی علیه السلام: ۱۰۷/۷؛ بحار الانوار: ۵۷۳/۳۳، باب ۳۰»

۳- (۳) الجهاد باب من ابواب الجنة، قد فتحه الله لخاصه اولیائه و هی لباس التقوی درع الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبه عنه، البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و القمائ و ضرب علی قلبه بالاسهاب.... «نهج البلاغه: خطبه ۲۷؛ الکافی: ۴/۵، باب فضل الجهاد، حدیث ۶»

همه نوع گوناگون بر او شامل می شود و خاکروبه بر در خانه او می ریزند و پرده های بیهوشی بر دل او آویزان می کنند؛ تا می گوید: ای اشباه رجال، و لا رجال ای خردهای اطفال و عقول ربات الحجال.

ای عقل های زنانه حجله پرداز و خردهای کودکان هوس باز، من شبانه روزان بر شما خواندم و گفتم: شما به جنگ آنها اقدام کنید، پیش از آن که آنان به جنگ شما اقدام کنند، شما به همدیگر حواله کردید و دست تنها گذاشتید تا غارتگران از هر سو بر شما غارت آوردند و اوطان و وطن ها را از شما گرفتند.

این ناراحتی های علی علیه السلام بود که هجرت از وطن و مکه و وانهادن به دشمن و فرار برای او غیر قابل تحمّل بود.

و می گفت: باید برای جبران کمبود نفرات بر جمعیت سپاهی افزوده شود و حتی نوزادان شیرخوار را سردوشی سربازی بنهاد، و گرنه تا بام کوتاه است و دروازه برای مملکت و شهرها باز است، پاسبانان آرام نمی خوابند، بلکه کس آرام نمی خوابد.

ندارد هیچ صاحب خانه آرام چو در بشکسته و کوتاه بود بام

بنابراین مستبعد ندانید که برای نام نوزادان جدید در زبان علی علیه السلام که لسان الله است، نام جنگاوران رشید مخلص مثل حمزه و جعفر چندی باشد.

یا نام جنگ و حرب را علی علیه السلام دوست داشته باشد، چون برای حفاظت اسلام و صیانت ذات مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله این تهیّه ها را لازم می دانست و چون غبار ذلت سیزده ساله مکه را، جنگ و جنگاوران از خاطر پیغمبر و مسلمین و آزادگان زن و مردشان زدودند.

پس جا دارد که در اندیشه‌ی علی بیاید که تمام فرزندان مدینه باید نامشان جنگ و مشتقات جنگ باشد، خاصه نام فرزندان سالار مدینه و سالار اسلام، که باید از آنها به خصوص نامشان «حرب» باشد (۱). یا حمزه و جعفر باشد، باید صدها حمزه و جعفر داشته باشند.

اینها از نظر مصالح عمومی اسلامی و اما از نظر شخصی: خنده بدر و گریه «احد» اختصاص بیشتری به شخص او داشت.

از علائلی بشنو: در جنگ «بدر» در مردم کافه و عموماً نوعی از فرح عقلی و نوعی از فرح نفسی موجود شد و در شخص علی علیه السلام هر دو به طور ازدواج و امتزاج آمد.

اما فرح عقلی: آن طور فرح که مرد فکر احساس می کند در موقع کشف قوه جاذبه یا قانون ابعاد کرات یا قانون جوش آمدن آب در همان حال که کوشش های خود را در سبیل کشف اسرار طبیعت و معرفت نظامی از نظامات حقیقی از جهان طبیعت مثل کشف پاستور و میکروب سل ادامه می دهد؛ وقتی کشف او به مرحله تحقق رسید فرح و شادی احساس می کند.

و امّا فرح نفسی آن: آن طور فرح که مرد مبارز، ظفرمند و آرزومند همین که به وصال می رسد او را به طرب و رقص می آورد، مثل محمد علی کلی بوکسور مسلمان غیور.

در موقع جنگ بدر که شادی همه را گرفته بود، گفتگوی هر دو نفری در هر

ص: ۴۲۱

کوی و بام و برزنی سخن از فاتح بدر، جوانمرد قریش بود که محور سخن هر دو نفر بود حتی یهودیان مدینه که آن یکی به دیگری می گفت:

خیال می کنم تو «فتی» قریش را می شناسی، من بسیار زیاد او را در مدینه دیده ام، علی بن ابی طالب، وی آن کس است که او را حامی اسلام توصیف می کنند و می نامند و از بهادری او و دلاوری او و فداکاری او در راه نصرت اسلام این دین جدید، چیزها شنیده ام، به پایه ای بوده که در (بدر کبری) یک تنه به جای امتی بوده به تنهایی یک گروه قهرمان بوده به هر سمتی و هر ناحیه میدان روانه می شد، یک دنیا علی بوده و از هر سوی می گذشته یک دنیا علی بوده؛ حتی تا این که از زبان هر انسانی می شنوم که فتی قریش در حقیقت تمام ارتش دشمن را شکست داد.

آن یهودی دیگر می گفت: بلی، من یاد دارم که او را می شناسم و سیمای او را می شناسم، و سیمای او را می خوانم که از اراده و صلابت و عزم بی نهایت، او را قالب ریخته اند.

و علی رغم نوباوگی و نوجوانی ما و همه مردم در دل، انواعی از تجلیل و انواعی از تکریم و شیفتگی و دلباختگی نسبت به او دارند تا به اندازه ای که مرا گویی اسیر خود کرده، به حدی که من از خودم غفلت می کنم و ساعت هایی مرا از خود گرفته با جاذبه مغناطیسی و کنه آن را نمی فهمیم، همان که آن را مغناطیس شخصی می نامند و حدیث او بر سر زبان ها است که آن را با شیفتگی و اعجاب همه جانبه و ممتد می گویند: آیا این جوان است که همه آن کارها و کارها را با قریش، او کرده، این عبارت آنها است که از دهان احدی نمی افتد تا به

حدی که برای همه تقلیدی و طبیعی همه شده، این را گفت و سکوت کرد. سر در پیش افکنده گویی به یاد اندیشه ای در خاطر می گردد، ناگهانی سر برداشت و گفت:

ای برادر! خبری از این جوانمرد قریش دارم، روزی که در بستر پیغمبر خوابید برای حفظ جان محمد صلی الله علیه و آله پس او همه اش به فکر حفاظت محمد صلی الله علیه و آله است، به هر حال خواه در بستر بخوابد و خواه در میدان جنگ بگردد و بستر خوابیدنش بهتر و بیشتر، کشف از عقیده و از خودگذشتگی ایمانی او می کند. (۱)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۵۳/۱؛ مجموعه ورام: ۱۷۴/۱.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا از چه نظر در اسم نوزاد، علی علیه السلام را تأیید نکرد و آن را تغییر داد

ولکن در نام گذاری، سخنانی دیگر در کار آمد که پایه اش بلندتر از این معانی بود، اساساً روز هفتم نوزاد چندین منظره تماشائی آموزنده در کار آمد که نباید از آنها سرسری گذشت، یکی از آنها همین تغییر اسم نوزاد بود.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در تغییر این اسم حرب و اسم حمزه و جعفر که بر این نوزاد نهاده شده بود، اسراری بزرگ تر و مقاصدی عالی تر از اینها از وحی گرفت، خود نظر بلندتری داشت و معنی رفیع بلندتری از کلمه جنگ و حرب و معنی آن به او وحی شد.

کارآمدی و آزمودگی جنگی و ضبط نظامی و انضباط روحی و خویشن داری، بالاتر از کلمه جنگ و از معنی «حرب» اند.

آنها همگی در تحت کلمه شجاعت جمعند، شجاعت قدرت بر جنگ در موقع جنگ و قدرت بر سازش و زندگانی مسالمت آمیز در غیر مواقع جنگ است.

شجاعت ضبط نفس و خویشن داری طبق مصالح و از نظر مصالح و در حفظ مصالح است.

و مدینه آن را لازم دارد؛ نه جنگ مطلق را و ما هم این را می خواهیم نه جنگ را مطلقاً؛ زیرا معنی کلمه «حرب» شاید از آن سوء تعبیر و سوء استفاده شود و تصور شود از آن که جنگ حتی حرفه ای آن مثل مشت زنی حرفه ای «بوکس» و جنگ مزدوری و جنگ ستیزه جوئی غیر قانونی و جنگ برپا کردن مطلقاً مطلوب یا مقدس است؛ با این که تا این حدّ جنگ مقصود نیست نه بالذات

و نه بالعرض، حاشا بلکه مقصود قدرت مقاومت و استقامت در دفاع از وطن و حریم و حرم و حرمت است که از روحیه کارآمدی برخیزد و این معنی شجاعت است که مهم در آن و عنصر اصلی آن، آن است که تکیه به قوت قلب و مقاومت روحی باشد.

قوت عضله و بازو هم در پرتو قدرت اراده باشد و باید بعلاوه از آن که تکیه آن به قوت قلب و مقاومت روحی باشد برای خدمت به شهر و دیار و وطن باشد؛ زیرا هنر در خدمت هنر معنی ندارد، بلکه باید برای نگاهداری شهر و کشور و امت باشد و آن گاهی یک نوع جانفشانی است که باید در طبقه خاندان سالار مدینه بیشتر باشد، عنصر غالب آن نصرت حق و احسان به خلق است.

راست است که مدینه در این وقت جنگ خیز است، اما مدینه تنها این نیست، مدینه از برکت وحی مصطفی صلی الله علیه و آله علم خیز هم هست.

مدینه مهبط فرودگاه قرآن است که همه چیز در آن هست، مدینه عبادت خیز هم هست.

گذشته از اینها و بالاتر از اینها مدینه رستاخیز جهان است.

مدینه آشیان پرورش رهبری و قیادت هم هست.

سخن کوتاه: مهبط قرآن است که دانشگاه جنگ یکی از دانشگاه های آن است، باید در خانواده سالار مدینه نوزادان هر کدام یک لفظ به جای هزار معنی باشند.

مدینه برای هر یک از این معانی و همه این معانی باید فرزندی بزاید تا وارث محمد حبیب الله رحمه للعالمین باشد، نامی که از مدینه اقتباس شود باید با

خواندن همه مدینه و تلخیص آن در وجود دو رهبر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که جمله فشرده آن و خلاق تفصیل آنند باید باشد. و کلمه مدینه حالا کلمه مختصری نیست، سازندگی مثل مدینه در نوزاد با تجدید وجود محمد و تجدید وجود علی و تجدید همه چیز مدینه است.

و در معانی بلند هر چند شهر بزرگ تر و بزرگ تر و کشور وسیع تر و وسیع تر باشد باید تهیه ذخیره آن بهتر و برتر باشد و اگر امتی باشد یا اگر از بزرگی آن امت به مثابه ای باشد که اقطار جهان را پر می کند و در کشوری نمی گنجد تهیه ذخیره آن باید عظیم باشد. برای ذخیره آن باید بزرگ تر از بزرگ باشد و نگهدار با روی آن باید عظیم و عظیم باشد و برای تعبیر از این احسان عظیم عظیم، باید کلمه ای جستجو کرد.

و جنگ که معنی آن معلوم همه است در آن چند ملاحظه و چند دید متفاوت هست.

(۱) یکی ملاحظه و دید نفس معنی جنگ با قطع نظر از غایت و هدف که آن جنگ است و بس.

(۲) دیگر ملاحظه تکیه آن به قانون و استواری مقاومت، که آن شجاعت است و بس.

(۳) سومین دید آن که ملاحظه علت غایی و هدف مقدس هم در آن باشد و هدف آن حفاظت شهر و کشور و خیر امت منظور باشد که آن جنگ، احسان

به خلق و نصرت حق است، تبدیل اسم می دهد. (۱)

چنان که عمل جراحی آپاندیس بالمثل - با تیغ جراحی بریدن و دریدن است.

و با ملاحظه هدف و غایت آن که اعاده بهبودی بیمار است، همان بریدن و دریدن و دوختن تبدیل اسم می دهد و نام آن معالجه است، و هر گاه بدان اضافه شود که منظور طیب استفاده نباشد، نصرت بیمار و احسان است.

و هر گاه در راه حفظ شهری و کشوری، جنگ و دفاع و جانفشانی شود آن

ص: ۴۲۷

۱- (۱) (قب) عمران بن سلمان و عمرو بن ثابت قالوا: الحسن و الحسين اسمان من اسماء اهل الجنة و لم يكونا في الدنيا (جابر) قال النبي صلى الله عليه و آله: سمى الحسن حسنا لان باحسان الله قامت السموات و الارضون و اشتق الحسين من الاحسان و على و الحسن اسمان من اسماء الله و الحسين تصغير الحسن اقول: بحسب الوزن اللفظي و الالفالتصغير في لفظ الحسين يراد به التفتيح. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۹۸؛ بحار الانوار: ۲۵۳/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۳۰» خبر عمران بن سلمان را اخبار الدول می گوید: محمد بن سعد در طبقات کبری از عمران بن سلمان آورده. در این موقع که کتاب امام حسین علیه السلام به این فصل اسم گذاری نوزاد نبوت و سپهر امامت، سبط پیغمبر حسین علیه السلام رسید، خداوند منان فرزندی پسر در هشتم ماه صیام ۱۳۹۴ مطابق با چهارم مهر ۱۳۵۳ به ما داد به امید آن که مثل پدرش محمد حسن ناصر الدین از انصار امام حسین علیه السلام باشد، نام او را نصیر الدین محمد حسین نهادیم، تاریخ تولدش در اینجا قید می شود به رجای آن که با فرزندم دکتر امیر حسین کمره ای که همواره عهده دار خدمات کتاب امام حسین بود، هر دو تن از یاوران امام حسین علیه السلام باشند و این کتاب را به منزله پرچم امام حسین در خاندان همیشه بر افرازند.

اشرف اقسام نصرت ها و احسان ها است، البته باید متوجه بود که آن جنگ و دفاع اگر چه احسان است اما البته احسان منحصر به آن نیست؛ زیرا احسان مفهوم عامی است، اقسام احسان های امدادی با مال و بذل نصیحت زیاد است، به زبان اهل منطق محمول اعم است مثل «الانسان حیوان و زید انسان» که محمول اعم است.

و هر چند موقعیت مدینه موقعیت جنگ و حرب است، اما حرب در راه حفاظت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یک لفظ است به جای هزار معنی، پس حرب آن را نباید با قطع نظر از ملاحظه هدف و غایت آن دید؛ بلکه باید آن را با نظر به هدف و غایت آن دید که اسمش چیز دیگری است، اسمش خیر است و احسان است، خیر برای همه و احسان برای همه.

و حسین مکتب این احسان است به صورت تصغیر، لفظی برای تفخیم معنی و معنوی که مدینه و کشور و امت را نگهبان باشد (۱) و این کار، کار جوانان بهشتی و سالار جوانان بهشتی است.

و حسین تعبیر از این احسان عظیم است که احسان در خدمت نصرت دین عظیم و نصرت امت عظیم اسلام باشد؛ زیرا حفظ امتی مثل امت عظیم اسلام

ص: ۴۲۸

۱- (۱) ابن العساکر فی تاریخه باسناده عن هانی بن هانی عن علی علیه السلام قال: لما ولد الحسن سمیته حرباً فقال النبی صلی الله علیه و آله: ما سمیت ابنی؟ قلت حرباً - قال هو الحسن - فلما ولد الحسین سمیته حرباً فقال النبی صلی الله علیه و آله: ما سمیت ابنی؟ قلت حرباً. قال صلی الله علیه و آله هو الحسین (الحديث) «تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۷/۱۴؛ الاصابه: ۱۹۱/۶»

که چند کشور و چند قاره و چند اقلیم در ضمن آن است احسان آن بزرگ تر از بزرگ است.

بنابراین تحقیق؛ نظر علی علیه السلام دور از نظر پیغمبر نیست و نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دور از نظر علی نیست؛ متنها فرقی که هست در نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ و حرب با ملاحظه همه جوانب حتی ملاحظه هدف بلند و غایت رشید هم ملاحظه شده که تبدیل اسم می باید احسان است و اسلام آن را می خواهد، نه جنگ مطلق و مطلق جنگ را.

ولی علی علیه السلام هم با این که اکنون ۲۶ ساله جوانی است، اما از خردمندی عقل روزگار است، کلمه ای که او می گوید: سنگین است، وزن دارد و سنگ پایه بنا است که در زمین می نهد، چیزی در زمین به استواری آن نیست مگر از زمین نباشد، از آسمان از بالا بیاید و وحی باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و نظریه ای در اسم، بالاتر از آن فرمود. گویی فرمود: حرب ما مثل حرب دیگران نیست؛ حربی که پیش ما است آن است که در ضمن شجاعت و منبعث از شجاعت و عدالت باشد که تعبیر صحیح آن استقامت و مقاومت است مثل استقامت کوه. کوه به کوه نشینان در صعود و نزول و نشیب و فراز استقامت می آموزد و استقامت هم باید در پای خدمت به خلق و خدمت به خالق و خدمت به خویشاوندان و خویشتن باشد که احسان و رحمت باشد.

و احسان و رحمت: فوق همه واقع باشد و مصدر انبعاث همه باشد و خود اتصال وجودی به اسماء الله حسنی داشته باشد که در اطاعت از آنها باشد و در حقیقت اشتقاقی از آنها باشد و رحمت و احسان در میان اسمای حسنی، فوق همه

است، همه اسمای دیگر ظهور و انبساط و گسترش این اسم اعظم است، باید نام نوزاد خاندان سالار مدینه حسین باشد تا این اسم به مثل پوششی او را از هر سمت بشنود فرا بگیرد؛ تا چنان برآید و به این اسم نشو و نما یابد و تکرار این اسم، او را و کسان و اطرافیان او را تلقین و القای مستمر باشد تا ذاتی آنها گردد.

و به لفظ هم مفخم باشد و حسین تصغیر آن برای تفخیم است و خاندان سالار مدینه سرمشقی برای خاندان ها باشد.

تغییر اسم «جنگ و حرب» از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله به اسم حسین اعلان می دارد که نام حسین منبعث از همه اطوار مدینه است نه تنها از حرب و جنگ آن.

مدینه تنها محیط جنگ و حرب نیست، محیط علم و عقیده هم هست؛ به طوری که می توان گفت: محیط علم خیز و محیط عقیده انگیز و یقین انگیز است.

مدینه محیط عبادت خیز و شعارانگیز است، شعار خداپرستی و خشوع شعار جندی و حزبی آن است.

محیط مدینه از پرتو سالار مدینه محیط رهبر ساز و هدایت انگیز و فلسفه خیز است و بعلاوه از آنچه در زمین است از وحی آسمان پر است، سخن کوتاه محیط وجود محمّد صلی الله علیه و آله است که گسترش یافته، شهری شده و کشوری خواهد شد و گسترش آن همه اقلیم ها و همه اقطار را فرا می گیرد تا امتی می سازد خیر امم، برای رهبری و قیادت سایر امم و باید با رهبری خود قاطنین زمین را با آسمان هم رابطه بدهد و همه اینها که گسترده شده وجود محمدند؛ همگی بعد از گسترش جمع شوند در یک وجود اقدس انسانی که نقطه جمع و اجمال آن همه تفصیل باشد.

جهان انسان شد و انسان جهانی نیکوتر زین بیان نبود بیانی

عقل بسیط اجمالی، خود باز خلاق تفصیل است و بنابراین وارث محمّد صلی الله علیه و آله خود نیز رحمه للعالمین باشد تا فردوس آسمان را این وارث محمّد در زمین هم بگستراند، اینان ارث عظیمی برده اند.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) - الی - أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲)

اینک روایات و احادیث تغییر نام نوزاد از طرف پیغمبر اقدس اعظم صلی الله علیه و آله.

تا بعد از نظر بگذرد که چگونه از مجموع اطوار خجسته فرخنده شهر جدید یثرب دیروز و مدینه امروز، نوزاد خاندان سالار مدینه باید اسمی بر خود بپوشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله رأی علی علیه السلام را تأیید نکرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله انتخاب علی علیه السلام را تغییر داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله در تغییر رأی علی علیه السلام در اسم نوزاد چه منطق و فلسفه داشت؟ جواب معلوم شد.

اینک نصوص حدیث در نام گذاری و عقیقه و صدقه به وزن موی سر (۳) و ختنه.

اغانی ابوالفرج از جعفر بن محمّد از پدرش روایت کرده که: علی ابن ابی طالب علیه السلام حسین را به نام حرب نامیده بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسین

ص: ۴۳۱

۱- (۱) مؤمنون (۲۳): ۱.

۲- (۲) مؤمنون (۲۳): ۱۰-۱۱.

۳- (۳) صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۴؛ اعلام الوری: ۲۱۸-۲۱۹.

در همان کتاب آمده که علی علیه السلام فرموده: من مردی بودم که نام حرب را دوست داشتم یا خود حرب را دوست می داشتم.

یعنی به حسب موقعیتی که در حفاظت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم، ضرورت تربیت نوجوانان را برای جنگ و حرب احساس می کردم و دوست داشتم نوزادان ما هم اسم حرب باشد.

تا همین که حسن متولد شد اندیشه کردم که او را حرب بنامم، لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسن نامید و همچنین حسین. (۲)

البته چندی هم بر زبان به جای نام «حرب» و جنگ، نام جنگاوران رشید مخلص کارآمد، نام حمزه برای حسن و نام جعفر برای حسین بر زبان ها و خاطرها بود تا روز هفتم روز جشن ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را

ص: ۴۳۲

۱- (۱) فی الاغانی باسناده عن جعفر بن محمد علیه السلام عن ابيه عليه السلام و كان علي بن ابي طالب عليه السلام سمي الحسين حربا فسماه رسول الله الحسين عليه السلام. و فيه: قال علي عليه السلام كنت رجلا احب الحرب فلما ولد الحسن هممت ان اسميه حربا فسماه رسول الله صلي الله عليه و آله الحسن و كذلك الحسين ثم اسميهما باسمي (اي الذي انتخبت). و في الاستيعاب عن علي عليه السلام قال لما ولد الحسن جاء رسول الله صلي الله عليه و آله و قال: اروني ابني ما سميتموه؟ قلت: سميتاه «حربا» قال: بل هو حسن؛ فلما ولد الحسين قال: اروني ابني ما سميتموه؟ قلت: سميتاه حرباً. قال: بل هو حسين. «الأغانى: ۸۸/۱۶؛ الاستيعاب: ۳۸۴/۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۵/۳»

۲- (۲) تاريخ مدينة دمشق: ۱۷۱/۱۳؛ الأغانى: ۸۸/۱۶

تغییر داد.

(قب) مسند احمد با اسناد از هانی بن هانی از علی علیه السلام و در روایتی از دیگری از ابی غسان به اسناد او از علی علیه السلام بازگو کرده گوید: همین که حسن متولد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: پسر من را به من ارائه دهید او را چه نامیده اید؟

گفتم: من او را حرب نامیده ام (یعنی تا تو چه بنامی) فرمود: بلکه حسن است.

مسند احمد و مسند ابویعلی گوید: همین که حسن متولد شد، او را حمزه نامید.

البته یک ماه پیش از شهادت حمزه است.

و همین که حسین علیه السلام متولد شد او را جعفر نامید. علی علیه السلام گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود:

من مأمور شده ام که این دو نام را تغییر بدهم.

من گفتم: خدا و رسول او اعلمند (یعنی حکم با شما است) پس آنها را حسن و «حسین» نامید. (۱)

البته نزاکت ادب اقتضا می کند که تصمیم قاطع با نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

و در حدیث «اذان» به گوش نوزاد از اسماء بنت عمیس به تفصیل بیشتری از این تغییر سخن گفته:

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم ناظر امر اعلی است.

ص: ۴۳۳

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۹/۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۶/۱۴.

۱- (۱) بالاسانید الثلاثة عن الرضا عليه السلام عن آباءه عن علي بن الحسين عن أسماء بنت عميس، قالت: قبلت جدتك فاطمه بالحسن عليه السلام والحسين عليه السلام فاما ولد الحسن جاء النبي فقال: يا اسماء! هاتي ابني فدفعته اليه في خرقه صفراء فرمى بها النبي وقال: يا اسماء! الم اعهد اليكم ان لا تلفوا المولود في خرقه الصفراء، فلففته في خرقه بيضاء فدفعته اليه فاذن في اذنه اليمنى و اقام في اليسرى، ثم قال لعلي: باى شىء سميت ابني؟ قال ما كنت اسبقك باسمه يا رسول الله صلى الله عليه وآله، قد كنت احب ان اسميه حرباً فقال النبي: ولا اسبق انا باسمه ربي، ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد! العلي الاعلى يقرؤك السلام و يقول على منك بمنزله هارون من موسى و لاني بعدك، سم ابنك هذا باسم ابن هارون. فقال النبي صلى الله عليه وآله و ما اسم ابن هارون؟ قال: شبر. قال النبي صلى الله عليه وآله: لساني عربي، قال جبرئيل: سمه بالحسن قالت اسماء: فسماه الحسن. فلما كان يوم سابعته عق النبي صلى الله عليه وآله عنه بكبشين املحين و اعطى القابله فخذا و ديناراً. و حلق راسه و تصدق بوزن الشعر ورقاً و طلى رأسه بالخلوق، ثم قال: يا اسماء الدم فعل الجاهليه، قالت اسماء: فلما كان بعد حول ولد الحسين و جاءني النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا اسماء! هلمى ابني فدفعته اليه في خرقه بيضاء فاذن في اذنه اليمنى و اقام في اليسرى و وضعه في حجره فبكى، فقالت اسماء قلت: فداك ابي و امي مم بكاؤك؟ قال: علي ابني هذا، قلت انه ولد الساعه يا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال تقتله الفئة الباغيه من بعدى لا انا لهم الله شفاعتى، ثم قال يا اسماء لا تخبرى فاطمه بهذا فانها قريبه عهد بولادته، ثم قال لعلي اى شىء سميت ابني؟ قال ما كنت لاسبقك باسمه يا رسول الله و قد كنت احب ان اسميه حرباً. فقال النبي صلى الله عليه وآله و آله و لا اسبق باسمه ربي ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد! العلي الاعلى يقرؤك السلام و يقول لك على منك كهارون من موسى، سم ابنك هذا باسم ابن هارون قال النبي و ما اسم

مدارک بی شماری، روایت آن از علی بن الحسین علیه السلام از اسما گذشت، آمده بود که اسما گفت: همین که حسن متولد شد و قناده را به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردم با روپوش زرد تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: این پسر مرا نام چه نهاده ای؟

علی علیه السلام گفت: هرگز بر حضرت تو سبقت نمی گیرم و من همی خواستم که «حربش» بخوانم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: و من هم بر خدا سبقت نمی گیرم؛ سپس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله علی اعلی به تو سلام می رساند و امر می فرماید: که علی علیه السلام از تو نسبت هارون را به موسی دارد و پیغمبری بعد از تو نیست، نام این پسر را به اسم فرزند هارون بگذار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نام او چه بود؟

جبرئیل گفت: شبر.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من لسان عربی است. جبرئیل گفت: حسن نام بگذار (یعنی که به عربی است) اسما گوید: پس او را حسن نامید تا همین که روز هفتم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به عقیقه او دو قوچ نمکین (یعنی فلفل نمکی) عقیقه کرد و به

قابله ران گوسفند را با دیناری طلا عطا فرمود و موی سر او را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق داد و سر را با خلوق که آمیخته ای از زعفران و مشک و طیب و عطر است مالید.

سپس فرمود: ای اسماء! خون مالیدن شیوه جاهلیت است.

اسماء گوید: تا همین که سال گردید حسین متولد گردید و پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء! پسر مرا بیاور، پس قنடைه را در روپوش سفید به پیغمبر صلی الله علیه و آله رد کردم، پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش گفت.

و آن را در کنار خود نهاد و گریست تا آنجا که به علی گوید: به چه نامی پسر مرا نامیده ای؟

علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! من آن نیستم که در نام گذاری او سبقت بر تو بگیرم و لکن من چنان دوست داشتم که او را «حرب» نام بگذارم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در اسم او بر پروردگارم عز و جل سبقت نمی گیرم بعد با کلمه «ثم» که برای فاصله است گوید: سپس جبرئیل هبوط کرد و گفت: یا محمد! خداوند علی اعلی سلام به تو می رساند و می گوید: علی نسبت به تو مثل نسبت هارون با موسی است نام این فرزندان را هم به اسم پسر هارون بگذار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اسم فرزند هارون چیست؟ جبرئیل گفت: شبیر. پیغمبر باز گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت:

نام او را به عربی «حسین» بگذار یعنی که همان معنی شبیر است تا همین که روز هفتم شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای او عقیقه دو قوچ املح (یعنی فلفل نمکی) عقیقه کرد و به قابله یک ران او را با دیناری عطا فرمود، سپس سر او را تراشید و

هموزن موی سرش نقره تصدق داد و سر او را با خلوق که بر آن مالید معطر کرد و فرمود:

ای اسماء! خون شیوه جاهلیت است، در جاهلیت خون عقیقه را بر سر نوزاد می مالیدند. (۱)

باز از علل الشرایع و امالی (۲) با اسناد تا ابو حمزه ثمالی از زید بن علی از پدرش

ص: ۴۳۷

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۵/۲-۲۶، باب ۳۱، حدیث ۵؛ صحیفه الرضا علیه السلام: ۷۳-۷۴، حدیث ۱۴۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۸۹/۳.

۲- (۲) احمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علی السکری عن الجوهری عن الضبی عن حرب بن میمون عن الثمالی عن زید بن علی عن علی بن الحسن، قال: لما ولدت فاطمه الحسن قالت لعلی سمه، فقال: ما كنت لاسبق باسمه رسول الله، ف جاء رسول الله صلى الله عليه و آله فاخرج اليه في خرقه صفراء ثم رمى بها و اخذ خرقه بيضاء فلّفه فيها، ثم قال لعلی عليه السلام هل سميته؟ فقال: ما كنت لاسبقك باسمه فقال صلى الله عليه و آله: و ما كنت لاسبق باسمه ربی. فاوحى الله الى جبرئیل انه قد ولد لمحمد صلى الله عليه و آله ابن، فاهبط فاقرا، السلام و هنّه و قل له ان علیا منک بمنزله هارون من موسى فسمه باسم ابن هارون، فهبط جبرئیل فهناه من الله، ثم قال: ان الله تبارک و تعالی یامرک ان تسمیه باسم ابن هارون، قال: و ما كان اسمه؟ قال: شبیر. قال: لسانی عربی، قال: سمه الحسن فسماه الحسن فلما ولد الحسين اوحى الله الى جبرئیل انه قد ولد لمحمد ابن، فاهبط اليه فهنّه و قل له ان علیا منک بمنزله هارون من موسى فسمه باسم ابن هارون، فقال: فهبط جبرئیل فهناه من الله تبارک و تعالی ثم قال: ان علیا منک بمنزله هارون من موسى فسمه باسم ابن هارون، قال و ما اسمه؟ قال: شبیر، قال: لسانی عربی قال: سمه الحسين فسماه الحسين. «علل الشرایع: ۱/۱۳۷، باب ۱۱۶، حدیث ۵؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۳۴-۱۳۵، مجلس ۲۸، حدیث ۳»

علی بن الحسین علیه السلام بدون وساطت اسماء، همین مطلب را آورده با آن که علی بن الحسین علیه السلام نمی تواند خبر از تولد پدرش حسین علیه السلام بالواسطه بدهد گوید: همین که حسن متولد شد فاطمه به علی گفت: او را اسم بگذار، علی گفت: من سبقت در اسم او بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی جویم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد نوزاد را در پارچه زردی بیرون دادند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر من شما را نهی نکرده ام که در پارچه زرد نیچید! سپس آن را دور افکند و خرقة سفیدی برگرفت و نوزاد را در آن پیچید سپس به علی علیه السلام فرمود:

آیا او را به اسمی نامیده ای؟ علی علیه السلام گفت: من در اسم او بر تو سبقت نمی گیرم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم بر پروردگارم عز و جل پیشی نمی گیرم، پس خداوند وحی به جبرئیل کرد که برای محمد فرزندی زاده شده تو فرود آی و سلام بر او برسان و تهنیت بگو و بگو چون علی از تو همان نسبت دارد که هارون از موسی داشت.

پس او را به نام فرزند هارون بنامید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام او چه بوده؟ جبرئیل گفت: شبر. گفت: زبان من عربی است.

گفت: پس به عربی او را «حسن» بنام، پس پیغمبر او را «حسن» نامید تا همین که حسین متولد شد، خداوند وحی به جبرئیل کرد که برای محمد فرزندی متولد یافته، پس هبوط کن به سوی او پس تهنیت به او بگو و به او بگو.

علی برای تو همان نسبت را دارد که هارون برای موسی داشت، پس نام پسر هارون را بر نوزاد بگذار. گوید: پس جبرئیل هبوط کرد و تهنیت گفت او را از جانب خدا تبارک و تعالی، سپس گفت: علی از تو همان نسبت هارون را با

موسی دارد، پس نام نوزاد را به اسم پسر هارون بگذار.

پیغمبر گفت: اسم او چه بوده؟ گفت: شبیر. پیغمبر گفت: زبان من عربی است. گفت: به عربی او را حسین بنامید، پس او را حسین نامید. (۱)

در این حدیث گفتگویی از حرب نیست.

سپس از معانی الاخبار و علل الشرایع از طریق «ابن زبیر» (پسر صفیه است) از «جابر» روایت کرده.

همین تفصیل را در اسم گذاری به نام شبیر و شبیر عیناً باز گو می کند.

تفاوت این حدیث با آن دو حدیث در این است که فاطمه پیشنهاد به علی داد که تو اسم او را بگذار و علی علیه السلام گفت: نمی خواهم بر پیغمبر پیشی گیرم؛ دیگر آن که پیغمبر که آمد نوزاد را برگرفت و بوسه زد و زبانش را در دهان نوزاد نهاد و طفل می مکید سپس اذان و اقامه گفت و سؤال از علی کرد که چه نام نهاده ای؟ تا آخر که جبرئیل هبوط کرد و نام ها را آورد. (تا پایان) (۲)

سپس علل الشرایع با اسناد از سالم که باز گو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نامیدم نام این دو پسر را به نام پسران هارون شبیر و شبیر. (۳)

باز علل الشرایع با اسناد (۴) از ابن عباس باز گو کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای

ص: ۴۳۹

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۴-۱۳۵، مجلس ۲۸، حدیث ۳؛ علل الشرایع: ۱۳۷/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۵؛ بحارالانوار: ۲۳۸/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۳.

۲- (۲) علل الشرایع: ۱۳۸/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۷؛ معانی الاخبار: ۵۷، حدیث ۶.

۳- (۳) علل الشرایع: ۱۳۸/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۸.

۴- (۴) القطان عن السکری عن الجوهری عن الضبی عن عباد بن کثیر و ابی بکر الهذلی عن

فاطمه! اسم حسن و حسین در پسران هارون شیر و شیر است برای کرامت آن دو تن نزد خدا عز و جل. (۱)

سپس تشریفاتی را که جبرئیل نام ها را آورد از معانی الاخبار و علل الشرایع با اسناد از جعفر بن محمد از پدرش بازگو کرده گوید: جبرئیل برای اهدا، نام حسن بن علی را در پارچه حریری از ثياب بهشت اهدا کرد و نام حسین از نام حسن مشتق شد. در کتاب «افق وحی ما» رمز پارچه حریر که نمایش و صورتی برای یک حقیقتی است به تفصیل آمده و در اینجا هم مختصر آن خواهد آمد.

حسین برای تعظیم است

معانی الاخبار و علل الشرایع با اسناد از عمر بن دینار از عکرمه بازگو کرده.

گوید: همین که فاطمه حسن را زائید، او را پیش پیغمبر آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را حسن نامید. (۲)

ص: ۴۴۰

۱- (۱) علل الشرایع: ۱۳۸/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۶.

۲- (۲) الارشاد، شیخ مفید: ۵/۲؛ معانی الاخبار: ۵۸، حدیث ۸.

تا همین که حسین را زائید او را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: یا رسول الله این احسن از این است، پس پیغمبر او را حسین نامید. (۱)

از شعرا، حسین علی اعظمی در قصیده خود حسین را بزرگ تر شمرد و نام کنیه پدر را به ملاحظه نام پسر ابوالحسین آورده که از باب تغلیب بزرگ تر، هر دو را حسین و پدر آنان را ابوالحسین نامیده.

(ارشاد مفید) کنیه حسن بن علی ابو محمد است.

تولد او در مدینه شب نصف از ماه رمضان سال سه هجری و مادرش فاطمه او را روز هفتم از مولدش در خرقة ای از حریر جنت که جبرئیل آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیچیده آورده بود، برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد پس پیغمبر نام او را حسن نامید و عقیقه او را قوچی قرار داد.

این را جماعتی روایت کرده اند که از جمله آنها احمد بن صالح تمیمی از عبدالله بن عیسی از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام است.

و کنیه حسین علیه السلام ابوعبدالله است، ولادت او در مدینه پنج شب از شعبان گذشته به سال چهارم هجری و مادرش فاطمه او را نزد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او شاد شد و او را حسین نامید و به عقیقه او قوچ قربانی کرد. (۲)

ص: ۴۴۱

۱- (۱) معانی الاخبار: ۵۸، حدیث ۷؛ علل الشرایع: ۱۳۹/۱، باب ۱۱۶، حدیث ۱۰.

۲- (۲) الارشاد، شیخ مفید: ۲۷/۲؛ بحار الانوار: ۲۵۰/۴۳، باب ۱۱، حدیث ۲۶.

مسند احمد (۱) و مسند ابویعلی هر دو روایت کرده اند که: «همین که حسن متولد شد او را «حمزه» نامید.

و همین که حسین متولد شد او را «جعفر» نامید، علی گوید: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود من مأمور شده ام که تغییر بدهم اسم این دو را. من گفتم: خدا و رسول او اعلمند، پس پیغمبر آنها را «حسن» و «حسین» نامید.

و در روایت ابن ابی عقیل از محمّد بن علی از پدرش افزوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مأمور شده ام که نام این دو را حسن و حسین بگذارم.»

کشف الغمه از جنابذی همین را روایت کرده که: «علی علیه السلام حسن را حمزه نامید و حسین را به جعفر مسمی فرمود، رسول خدا وصی خویش را بخواند و فرمود: از خدا فرمان چنین باشد که این نام ها را بگردانم علی علیه السلام گفت: حکم با ایزد تعالی و پیامبر است.

فرمود: از این پس نامشان حسن و حسین باشد.» (۲)

بعد از ذکر روایت گفته که: از این حدیث چنین مستفاد می شود که حضرت حسن تا میلاد سیدالشهدا، به نام حمزه مسمی بوده و سپس نام

ص: ۴۴۲

۱- (۱) مسندی احمد و ابی یعلی، قال لما ولد الحسن سماه حمزه، فلما ولد الحسين سماه «جعفر» قال علی: فدعانی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: انی امرت ان اغیّر اسم هذین. فقلت الله و رسوله اعلم فسامهما حسنا و حسینا - و قد روینا نحو هذا عن ابن ابی عقیل محمد بن علی عن ابيه قال رسول الله صلی الله علیه و آله امرت ان اسمی ابنی هذین حسنا و حسینا - «مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۵۹»

۲- (۲) مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۵۹.

هر دو را گرداندند گوید: و آنجا جای نظر است مگر آن که حسن را حمزه نامیده و تغییر داده، تا همین که حسین متولد شد او را جعفر نامید و تغییر داده پس تسمیه در دو زمان و تغییر هم در دو زمان بوده، در مناقب ابن شهر آشوب هم مثل همین را آورده.

و شاهد آورده که امام صادق علیه السلام فرمود: همین که حسن متولد شد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اسم او را در طاقه حریر از ثیاب جنت که در آن حسن نوشته بود هدیه آورد و اسم حسین از آن مشتق شد، همین که فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را زائید او را نزد رسول خدا آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسن نامید تا همین که حسین را زائید نزد پیغمبرش آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: این احسن از آن می باشد پس او را حسین نامید. (۱)

طبق این حدیث اشتقاق برای تعظیم است نه تصغیر مثل این که در تدریج استکمالی است، در حدیث مقدار هم خواهد آمد که گفت:

یا رسول الله! مثل این که حسین بزرگ تر از حسن است و کلمه سرقه حریر اصل آن به فارسی به معنی «سره» است، یعنی خالص بهترین و خالص ترین حریر، «جوهری» گوید: سرق حریر شقه های حریر است ابو عبید گوید: ولکن سفید آن است، واحد آن سرقه است.

حریر در زیر نوشته اسم برای اشعار به این است که: در رهبری اینها برای خلق نعمت و حریر است و در حسین بیشتر و بهتر است؛ زیرا اهتمام حسین مثل پدرش علی است که برای همراهان حریر و دیبا

ص: ۴۴۳

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۹۷؛ بحار الانوار: ۲۰۱/۴۳، باب ۱۱.

می گسترده و خودش کرباس می پوشید.

«ینشر دیباجاً علی صحبه و هم اذا ما لبسوا کربسوا»

در ترجمه حسین علیه السلام گفته اند: «و لقد کان الحسین بن علی رجلاً زهد فی الدنیا فی صغر سنه و بدو امره و استقبال شبابه، یا کل مع امیر المؤمنین من قوته و ینافسه فی ضيقه و صبره و یصلی قریباً من صلاته.»

ابن عساکر با اسناد از مسیب بن نجبه روایت می کند که علی علیه السلام فرمود: من شما را از مخصوصان اهل بیت خودم حدیث کنم، اما حسن چنان است و اما عبدالله جعفر چنین است و اما پسران عباس چنین هستند، اما حسین از من و حسین از شما و شما از مائید.

اما روایات تغییر اسم حمزه و جعفر را تاریخ کبیر ابن عساکر مسند آورده بدین قرار با اسنادنا عبدالله بن محمد بن عقیل. (۱)

ص: ۴۴۴

۱- (۱) اخبرنا ابو علی الحسن بن المظفر (انا) ابو محمد الحسن بن علی (ح) اخبرنا ابوالقاسم هبه الله ابن محمد (انا) ابو علی الحسن بن علی التمیمی قال (انا) احمد بن جعفر (نا) عبدالله بن احمد، حدثنی ابی (نا) زکریا بن عدی (انا) عبیدالله بن عمرو عن عبدالله بن محمد بن عقیل عن محمد بن علی عن علی علیه السلام: قال: لما ولد الحسن سماه حمزه فلما ولد الحسين سماه بعمه جعفر، قال: فدعانی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: انی امرت ان اغتیر اسم هذین. (ح) و اخبرنا ابوالفضل محمد بن اسماعیل الفضیلی (انا) ابوالقاسم احمد بن محمد الخلیلی (انا) ابوالقاسم علی ابن احمد بن الحسن الخزاعی (انا) ابو سعید الهیثم بن کلب الشاشی

از محمد بن علی از علی علیه السلام گوید: همین که حسن متولد شد او را حمزه

ص: ۴۴۵

نامیدم و همین که حسین متولد شد او را به اسم جعفر عمویش نامیدم. گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود: من مأمور شده ام که اسم این دو تن را تغییر بدهم.

بعد با تحویل سند از محمد بن علی از علی بن ابی طالب علیه السلام بازگو می کند که اسم پسر بزرگ تر را «حمزه» نامیدم و حسین را به نام «عمویش جعفر» نامیدم تا گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود: من مأمور شده ام که اسم این دو پسر را تغییر بدهم، من گفتم: خدا و رسول او آگاه ترند، پس آن دو را به نام «حسن» و «حسین» نامید.

و به روایت سوم هم فرمود: اسم این دو پسر را تغییر بدهم.

منظره ها در جشن روز هفتم

(کافی) علی از پدرش از حسین بن خالد روایت کرده گوید: از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم که تهنیت مولود را کدامین روز بیايد؟

امام علیه السلام فرمود: آگاه باش که همین که حسن بن علی امام مجتبی متولد شد. جبرئیل به تهنیت روز هفتم فرود آمد و امر داد که او را اسم بگذارید و کنیه تعیین کند و موی سر او را بتراشد و از او عقیقه کند و گوش او را سوراخ کند و همچنین هنگامی که حسین متولد شد، روز هفتم جبرئیل به تهنیت آمد و امر داد به مثل همان، گوید: برای آنان دو شقه گیسو تار مو در جانب چپ نهاد و ثقبه در گوش راست در نرمه گوش بود که گوشواره آن را قرط گویند و در گوش چپ در بالای گوش بود که گوشواره آن را شنف گویند.

در روایت دیگری آن دو گیسو را در وسط بر تارک سر نهاد - و این اصح است.

باز (کافی) با اسناد (۱) حسین بن محمد از معلی عن «وشا» از عبدالله بن سنان از معاذ فرآء از امام صادق علیه السلام بازگو کرده که فرمود: فرزند در گرو عقیقه روز هفتم با قوچ قربانی است که در آن اسم گذاری شود و از برای او عقیقه شود و فرمود فاطمه علیها السلام موی سر فرزندان خود را تراشید، یعنی روز هفتم و به وزن موی آنان تصدق داد. (۲)

باز «کافی» علی بن ابراهیم از پدرش از اسماعیل بن مرار از یونس از بعض اصحاب، او از ابی عبدالله علیه السلام بازگو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عقیقه از حسن کرد با دست مبارک خود و گفت:

به نام خدا عقیقه از حسن و گفت: بارالها استخوان آن به استخوان وی و گوشت آن به گوشت وی و خون آن به خون وی و موی آن به موی وی، بار خدایا آن را وقایه برای محمد و آل او قرار بده. (۳)

ص: ۴۴۷

۱- (۱) کافی، الحسین بن محمد عن المعلی عن الوشا عن عبدالله بن سنان عن معاذ الفراء عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الغلام رهن بسابعه بکبش یسمی فیه و یعق عنه و قال: ان فاطمه حلقت ابنیها و تصدقت بوزن شعرهما فضه. «الکافی: ۲۵/۶، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۴۱۶/۲۱، باب ۴۱، حدیث ۲۷۴۵»

۲- (۲) (کافی) علی بن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال، عق رسول الله صلی الله علیه و آله عن الحسن و قال: بسم الله عقیقه عن الحسن و قال اللهم عظمها بعظمه، و لحمها بلحمه، و دمها بدمه، و شعرها بشعره، اللهم اجعلها وقاء لمحمد و آله. «الکافی: ۳۳/۶، حدیث ۳»

۳- (۳) الکافی: ۳۲/۶، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۳۰/۲۱، باب ۵۰، حدیث ۲۷۵۰۵.

چند منظره تماشائی آموزنده

عقیقه

و منظره گوسفند قوچ قربانی

ص: ۴۴۹

از علائلی و ایام الحسین در هفتمین روز نوزاد و جشن ولادت و حوادث قبل و بعد، منظره های تماشایی و آموزنده است.

بعد از تولد تا یک هفته مردم روزهایی روشن و درخشانده به خود دیدند که گویی سعادت در جو آن نفس کشیده و از اعماق آمال و احلام با جهشی طفره زده بیرون جسته، تا از آرمان گذشته در میان واقعیت جموع و دنیای حیات هم موج بزند که از او چهره ای بینند تا روزی فرا رسید که: (۱)

ص: ۴۵۱

۱- (۱) فی حدیث اسماء بنت عمیس: قال جبرئیل: سمه الحسین فسماه الحسین فلما کان یوم سابعه عقّ عنه بکبشین املحین و اعطی القابله فخذها و دیناراً، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقاً و طلی رأسه بالخلوق و قال: یا اسماء! الدم فعل الجاهلیه (انتهی) «عیون الاخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۵، باب ۳۱، حدیث ۵» (بیان) الملحه بیاض یخالطه سواد (فلفل نمکی) و الخلق طیب معروف یتخذ من الزعفران و غیره من انواع الطیب و تغلب علیه الحمره و الصفره و کانت الجاهلیه یطلون رأس الصبی بالدم. «الکافی: ۱/۳۳، حدیث ۳»

مردم جوقه جوقه از هر مکان و هر قطری مانند باران فرو می ریختند، آن روز چشم‌ها به هر سو می نگریست، غیر از مردمانی دسته دسته نمی دیدید که بعضی مجتمع و بعضی پراکنده اند، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به هفتمین روز نوزاد خود جشن گرفته و از او عقیقه کرده گوسفندی نرینه قوچ به فدای او قربانی کرده که خیر آن در راه تقویت بنیه فقرا صرف شود، تا با آبگوشت دادن به فقرا، آبی زیر پوست مستمندان بدود.

ومغز او، فائده آن

به نظر کتاب عنصر شجاعت: این است که انسان والا- همت در اولین قدم که به عالم انسان‌ها وارد می شود، بهترین تغذیه مطبوع را به طبقه محروم می دهد تا با تقویت آنها تقویت از انسانیت مطلق بکند بی شرط و قید رقابت‌ها و بی ملاحظه عوض و بدل و با این کار، خود آنها را از افسردگی و بی نشاطی برمی انگیزد، پس البته مقدم او بر همه مبارک خواهد بود و همه هم بر او مبارک خواهند بود، همه وجود او را می خواهند به عظم و لحم و شعر و دم آن عظم و لحم و شعر و

ص: ۴۵۲

دم او را به سلامت می خواهند.

(علائلی) مغز او، فائده آن این است که: انسانیت بلندپرواز بلندمرتبه که نمونه ممتاز انسان است، اولین کاری که به آن قیام می کند آن است که با این خونریزی تمام جهش های حیوانیت و گزندگی نیش های آن را در یک نمونه ممتاز و فربه و چاق جمع نموده، خون آن را می ریزد. - فتامل -

این تأویل محل نظر است، مثل فدای مسیح است که:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زند گردن مسگری

عنصر شجاعت: یا بگو تجاوزات و درندگی های جامعه تجاوز کار را نادیده نمی گیرد، در پای آن خون می ریزد تا اعزام نیرو کند و فقرا را سپاه خود کند و دست تجاوز ستمگران را به حقوق مستمندان استعمار شده، قطع کند.

(علائلی) می گوید: و هر گاه ذبح حیوان گوسفند برای غذا و به خاطر غذا مغز و معنی آن تقویت جسد است و تأکید این است که: خود حیوانی گرسنه گوشت است.

پس در قربانی برای «فدا» و به خاطر «فدا» معنی آن، این است که: روح بلند او به سوی مقصد بالاتر و والاتر نظر دارد و اشاره و وحی به چیز دیگری است که بر آن مترتب می شود، مثل ترتب نتایج بر مقدمات حیوان را به فدای انسان ذبح می کند که شعور به معنای آن فدا می کند، به این انسان می آموزد که چگونه فداکاری در راه فکره انسانیت باید و چگونه قربانی در راه نمونه های ممتاز و اخلاق عالیّه آن باید کرد.

و برای همین است که جلوی پرچم ارتش و قشون گوسفند ذبح می کردند،^(۱) جنگاوران بهادر تا این زمان های نزدیک در موقع حرکت پرچم رمز جانبازی صادقانه و تاختن به سوی مرگ، همان ریختن خون حیوان قربانی به عنوان شعار بی باکی خود هنگام گلاویز شدن با دشمن قرار داده بودند؛ تا اشاره باشد به آمادگی برای جنگ سرنوشت، کار به هر کجا بکشد هر چند هولناک هم باشد.

ریختن خون حیوان گوسفند قربانی در مقدمه کار مبارزه و گلاویز شدن با دشمن برای این رمز بود.

اما پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را عطیه و طعمه فقرا و جمعیت مستمندان ساخت تا معنی آن این باشد که: فداکاری انسان از جنبه حیوانیت خود و جانب حیوانیت خود در این راه برای این است که شکاف و خلایق که در این ناحیه در جماعات اجتماع هست با آن پر کند و اگر خلأ و شکاف فقر و غنی با اطعام یک نوبه پر نمی شود نشود، این رمز از آن است فاصله کمتر می شود.

و در اثر آن در عواطف آنان عواطف خود را بجوید و در درد و رنج آنان، درد و رنج خود را می جوید، چه ممزوج کرده آنها را با نفس خویشتن و آمیخته کرده آنان را با هوای خود، لقمه خویشتن را از دهان خود گرفته به دهان آنان نهاده.

ص: ۴۵۴

۱- (۱) از عادت جنود و سپاهیان در قدیم، زمان ذبح و نحر حیوان قربانی گوسفند و شتر و گاو در زیر پرچم و در جلوی سپاه بود و این عادت در مصر تا زمان محمد علی پاشا خدیوی مصر باقی بود، در ایران هم جلوی پرچم عاشورا معمولی آن بود که در سر هر چهار راهی که پرچم می گذرد گوسفندی یا گاوی قربانی می کردند، شاید آن هم برای رمز از همین بوده.

و طبیعت انسانیت او دیگر با یک ثنائیت مبارک قیام کرده، بدین معنی که جمع کرده بین فردیت مهذبانه انفرادی و غیر گرائی خجسته و نبیل اشتراکی در طبیعت خود، آن را جمع کرده سرّ خود را در جماعت و سرّ جماعت را در خود می یابد و با این عمل که لقمه چرب و نرم با آبگوشت عقیقه در دهان دیگران نهاده شد؛ تواصل و پیوستگی و همبستگی صحیح انسانی که همواره خیالی بود و بس، در نوزاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وقوع یافت و تحقق پیدا کرد. (۱) اکنون طبیعتی شده که

ص: ۴۵۵

۱- (۱) بهذا الاسناد عن علی بن الحسین علیه السلام قال: ان فاطمه علیها السلام عقت عن الحسن و الحسین و اعطت القابله رجل شاه و دیناراً. «عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۴۶/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۷۰؛ بحار الانوار: ۱۱۲/۱۰۱، باب ۴، حدیث ۲۲» (صحیفه: عنه مثله) در حدیث ام ایمن: فلما ولدت فاطمه علیها السلام الحسین فكان يوم السابع امر رسول الله صلی الله علیه و آله فخلق رأسه و تصدق بوزن شعره فضه و عرق عنه ثم هیأته ام ایمن. «الامالی، شیخ صدوق: ۸۲، مجلس ۱۹، حدیث ۱» (ارشاد) و کنیه الحسین ابو عبدالله ولد بالمدينه لخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجره و جاءت به امه فاطمه الی جده رسول الله صلی الله علیه و آله فاستبشر به و سمّاه حسنا و عرق عنه كبشا. «الارشاد، شیخ مفید: ۲۷/۲؛ كشف الغمه: ۳/۲، الاول فی ولادته» (کافی) الحسین بن محمد عن المعلى عن الوشا عن عبدالله بن سنان عن معاذ الهرآء عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الغلام رهن بسابعه بکبش یسمى فیہ و یعرق عنه و قال ان فاطمه حلققت ابنیها و تصدقت بوزن شعرهما فضه. «الکافی: ۲۵/۶-۲۶، باب العقیقه، حدیث ۹» (کافی) علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن بعض اصحابه عن

نظرش عالی و رفیع شده، به بالاتر از حس انانیت و خود بینی نظر دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله توانسته در مجتمع خود، «من» را در «ما» ذوب کند و ایاک اعبد را تبدیل به «ایاک نعبد» کرده.

در مجتمع محمدی صلی الله علیه و آله برای هر مردی این حق بود که بگوید «ما» ما امان می دهیم، ما خدا را عبادت می کنیم و این جمله را هم به صدق بگویید، وحدت و اتحادی بی تکلیف و بی قیاس در نظر است نه از کبریای فردیت و سرکشی و خودگرایی و خود بزرگ بینی که سران دنیا می گویند ما، آنها در این کلمه «ما» خود را به جای همه و عقل خود را بهتر از عقل همه و رأی خود را حاکم به رأی همه می دانند نه، نه چنین، بلکه برای دید شرافتمندانه احترام به غیر و غیر گرایی و دیدن خود با غیر و غیر با خود و مشارکت نفس خود با دیگران و تعاون با آنان در عین یگانگی.

همان که در رمز قبله اسلام و وحدت صفوف و حرکات افواج سپاه نماز گزاران در زبان می گفتند. (۱)

ص: ۴۵۷

۱- (۱) ابن غسان باسناده ان النبی صلی الله علیه و آله عق الحسن و الحسین شاه شاه و قال کلوا و اطعموا و ابعثوا الی القابله برجل یعنی الربع المؤخر من الشاه (رواه ابن بطه فی الابانه) «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۸۴؛ بحار الانوار: ۲۸۲/۴۳، باب ۱۲»

کتاب «سلمان فارسی و رهبری او»^(۱) تألیف دیگر ما می گوید. زمزمه قبه اسلام و تشکیلات نماز جماعت آن، همان اصل همکاری در «حمایت از حیات امم» است، می گوید:

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم
شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم
دوای هم، شفای هم، برای هم، فدای هم دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم
بهم یک تن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم
جدائی را نباشد زهره تا در میان آید به هم آریم سر بر گرد هم پرگار هم باشیم
حیات یکدگر باشیم و بهر یکدیگر میریم گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم
به وقت هوشیاری عقل کل گردیم بهر هم چه وقت مستی آید ساغر سرشار هم باشیم

ص: ۴۵۸

۱- (۱) سلمان فارسی و رهبری او، کمره ای: ۶۳.

شویم از نغمه سازی عندلیب غم سرای هم به رنگ و بوی یکدگر شده گلزار هم باشیم

به جمعیت پناه آریم از باد پریشانی اگر غفلت کند آهنگ ما هشیار هم باشیم

برای دیدبانی خواب را بر خویشتن بندیم ز بهر پاسبانی دیده بیدار هم باشیم

جمال یکدگر گردیم و عیب یکدگر پوشیم قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم

غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم بلای یکدیگر را چاره و ناچار هم باشیم

بلا گردان هم گردیده گرد یکدگر گردیم شده قربان هم از جان و منت دار هم باشیم

یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار زبان و دست و پا یک کرده خدمتکار هم باشیم (۱)

آنچه آنجا در نماز گفتند: اینجا در عقیقه و اطعام دیگران، همان معنی را در خورانییدن غذای پخته خود به دیگران عمل می کنند.

آن همه گفتار بود این همه کردار

آنجا رمز نماز به جماعت به سوی قبله است

ص: ۴۵۹

پیغمبر صلی الله علیه و آله در عقیقه نوزاد حسین و خوراندن آبگوشت آن به مستمندان، سر رشته را به دست هر نوزادی داد که در بدو ظهور و طلوع طلعت او در جمع، نیت خود را و سرّ ضمیر خود را با اطعام و خوراندن آبگوشت به آنها نمایان کنند.

و این فداء و عقیقه تذکر آن در طبیعت نوزاد و در گوش او چنان صدا کرد و چنان وانمود که سیطره بر همه افکار دیگر داشت، تا حسین علیه السلام باکی ندارد که در پرتو آن معنی و مغز آن را بین خود و امت تحقق دهد و فداکاری کند و در راه آن فکرت مقدس و اندیشه مقدس در نفس خود فدائی تقدیم کند، فکرتی که اگر انسان از آن فکرت و اندیشه عاری شود و آن را کنار نهد موجودی مبعوض همه و مخلوقی منفور همه خواهد بود و پستر از این می باشد که حیوانی مثل گوسفند و شتر که دارای طبیعت ساده است فدای او شود.

در طبیعت آن حیوان، ایثار و خدمت اندکی هست هر چند بدون قصد.

و همچنین در طبیعت آن قناعتی هست اگر چه بدون شعور.

باز در طبیعت آن حیوان رغبت های کوتاه و قاصری هست.

و مقصود از رغبت های کوتاه و قاصر این است که حیوان به واسطه عامل قوه غریزی گرسنگی، یا تمایل جنسی وقتی به خوراک خود دسترس یافت یا به حاجت خود رسید، فقط به قدر حاجت خود از آن تناول می کند و در سفاد(۱) و آمیزش جنسی عفت می ورزد.

ص: ۴۶۰

ولی انسان حاجت خود را برمی دارد و سپس رغبت پرخوری در او تحریک می شود و گرسنه چشمی در او تحریک می یابد و او را وامی دارد به ذخیره کردن و احتکار و انبار کردن و مازاد را از غیر خود باز می دارد، پس در حیوان یک نوع ایثار و غیر گزینی هست بی آن که خود استشعار کند.

و رغبت های حیوان کوتاه و قاصر است در عین آن که رغبت های انسان به صورت آزمندی، قاطع برنده ای است که جلوی دیگری غیر از خود را می گیرد.

و تنازع به قادر حیوانات و مبارزه سینه به سینه در آنها فقط بر امور مقومات حیاتی است نه بر تجمل و زیاده اندوزی، حیوان در وقت احساس گرسنگی به عامل غریزه و احساس به حاجت آمیزش جنسی، وی را جنبشی دست می دهد.

و بعد آرامند، حتی شیر و پلنگ درنده هم فقط در موقع گرسنگی خطر دارند و در موقع سیری نه، ولکن کوشش انسان در راه ذخیره کردن و تجمل افزون از حد و آزمندی فاحش انجام می شود، پس حیوان بالطبع افضل از انسان است.

حاجی تو نیستی شتر است از برای انک بی چاره خار می خورد و بار می برد

مگر آن فکرت مقدس بیاید که غیرگرائی او را وابدارد که بخوابد به غیر هم همه چیز برسد؛ تا حدی که گاهی ایثار بر نفس هم بکند فوق آن که هر چه دارد بین خود و دیگران به میان می گذارد. (۱)

و حسین علیه السلام در سن کودکی به آیه مبارکه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی

ص: ۴۶۱

۱- (۱) اشاره است به آیه ۹ سوره حشر وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا (۱)

در سفره افطاریه همقدمی و همفکری با پدر و مادر ارجمند کرد تا به سوره دهر یا انسان، مفتخر شد و شدند.

و در بزرگی، تاریخ را از این شیوه افتخارآمیز و مجدآفرین خود به نطق آورد. ***

ص: ۴۶۲

۱- (۱) انسان (۷۶): ۸.

ابن عساکر حافظ بلکه شیخ الحفظ که از دو هزار شیخ حدیث در دو هزار شهرشان حدیث اخذ کرده. در تاریخ خود، در ترجمه حسین علیه السلام با اسناد آورده گوید: (۱)

ص: ۴۶۳

۱- (۱) اخبرناه ابوالقاسم بن السمرقندی و ابوالمحاسن بن الطبری قالا (انا) ابوالحسین النقر (انا) عیسی بن علی (انا) عبدالله بن محمد (انا) کامل بن طلحه (نا) ابوهشام القناد البصری، قال: كنت احمل المتاع من البصره الى الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام فكان یما کسنى فيه فعلى لا اقوم من عنده حتى يهب عامته، قلت: یا بن رسول الله! اجيئك بالمتاع من البصره تما کسنى فيه فعلى لا- اقوم حتى تهب عامته، فقال: ان ابی حدثنی یرفع الحدیث الى النبی صلی الله علیه و آله انه قال: المغبون لا محمود و لا مأجور. قال ابوالقاسم البغوی هكذا، حدثنا بهذا الحدیث عن ابی هشام القناد، قال: كنت احمل المتاع الى الحسين بن علی بن ابی طالب فیما کسنى فيه و يقال: إنه وهم من کامل، روى غيره عن هذا الشيخ فقال: كنت احمل المتاع الى علی بن الحسين، الله اعلم ورواه ابوسعید الحسن بن علی العدوی عن کامل و زاد فيه علی بن ابی طالب الا انه جعله من روايه الحسن لا الحسين و قد تقدم فی ترجمه الحسن. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۲/۱۴»

ما را خبر داد ابوالقاسم بن السمرقندی و ابوالمحاسن بن الطبری، هر دو گویند: خبر داد ما را ابوالحسن بن النفور، خبر داد ما را «عیسی بن علی»، خبر داد ما را «عبدالله بن محمد» خبر داد ما را «کامل بن طلحه».

خبر داد ما را «ابو هشام قناد بصرای» از حسین علیه السلام وی باز گو کرده گوید:

من از بصره همی متاع و کالا برای حسین بن علی علیه السلام حمل می کردم از هر قماشی (شاید گمان شود که چون قناد بوده از خوردنی ها و حلویات برای حسین بن علی بن ابی طالب حمل می کرده، ولکن با وسایل نقلیه در آن روزگار حمل شیرینی جات از بصره عراق تا حجاز در هوای عربستان بعید است، چون فاسد می شود، پس علی القاعده باید خواربار و پارچه و لباس و پوشش بوده و به هر حال گوید: متاع و کالا و قماش برای حسین علیه السلام حمل می کردم (ظاهراً به حجاز یا به کوفه) و او در خرید جنس و قیمت کالا با من سختگیری و پافشاری می کرد تا نزدیک بود به خسته خری،^(۱) بعد که معامله انجام می شد همه را فی المجلس می بخشید، هنوز از پیش او برنخاسته بودم که همه آن را بخشیده بود و هبه کرده بود، من گفتم:

یابن رسول الله صلی الله علیه و آله با این وضع چیزی برای تو دیگر نماند، با آن که من متاع را از بصره این راه دور و دراز برای تو حمل می کنم، حمل بار با این مسافت و تحمل سفر، کاری است سخت و بعلاوه مؤنه برمی دارد.

و تو هم با من در خرید و قیمت کالا آن قدر دقت می کنی که خسته می شوی

ص: ۴۶۴

۱- (۱) خسته خری: خسته شدن در معامله خرید و فروش.

و تحمل این همه صرف وقت و گفتگو و سخن گفتن و سخن تحویل گرفتن و دقت زیاد، تصور می آید که برای این که سودی به شما بدهد، بعد من هنوز از نزد شما برنخاسته ام که همه آن را هبه کرده ای، رایگان بخش کرده ای.

فرمود: پدرم تا پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث را مرفوع داشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده مغبون نه محمود است و نه مأجور، نه مردم او را می ستایند و نه خدا به او اجر می دهد. (۱)

از این که کلمه «هبه» آورده و هبه بخشش است، معلوم می شود که زکات نبوده و خراج هم نبوده که فقرا در آن سهمی داشته باشند و سهم آنها را به آنها بخش فرموده و چیزی برای خود برنگرفته باشد نه چنین بود، بلکه متاع و کالایی بوده که با زحمت و خون دل و صرف وقت و بذل سرمایه از این دست می خریده و در همان مجلس تمامش را رایگان هبه می کرده.

این عمل سبزه روئیده، عمل رشیدی است که سوره انسان سوره دهر، برای «ابرار» ذکر کرده وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا (۲)

و شبیه وقفنامه های امیرالمؤمنین علیه السلام در قنات عین ابی نیزراست که با کلنگ کاری آب سرشکاف می شد و عرق ریزان از قنات بیرون می آمد و همی گفت:

ص: ۴۶۵

۱- (۱) تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۲/۱۴، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۲۶۲ و ۸۵۸.

۲- (۲) انسان (۷۶): ۸.

صدقه است بر فقرای مدینه و امر می داد که فوری قرطاس و مداد حاضر می کردند و می نوشت: «هذا ما تصدق به عبد الله امیر المؤمنین» (۱) (الحديث)

از این گونه عنایت ها که با دوستان، با مستمندان می کرد.

با اسامه بن زید در موقع مرگ از در غمگساری از او کرد با آن که موقع مرگ دیگر امید تلافی نیست.

همین اسامه در موقع بیماریش امام علیه السلام به عیادت او رفت، اسامه گفت: واغماه! فرمود: غم از چه داری؟ گفت: شصت هزار درم وام دارم که از ادای آن عاجزم.

امام علیه السلام فرمود: آن دین بر عهده من.

گفت: آری، ولیکن هراس دارم که پیش از ادای آن من بمیرم؟ امام علیه السلام فرمود: آن جمله قبل از وفات اسامه ادا کردند تا دل آسوده شد و غم از دل او رفت. (۲)

عقد الفرید ابن عبد ربه آورده که: امام علیه السلام بیست و پنج حج پیاده بگذاشت و در روز عاشورا که شهادت یافت و سنگدلان کوفه بدن مطهرش را عریان (۳) بر خاک بیفکندند بر شانه مبارکش نشانه ای از برداشتن بار بدیدند؛ از سبب آن پرسیدند، سجاد علیه السلام گفت: اثر انبان ها باشد که در مدینه به دوش مبارک

ص: ۴۶۶

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۹۷؛ اعیان الشیعه: ۴۵۰/۲؛ موسوعه الامام علی علیه السلام: ۳۸۰/۹.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۵/۴؛ بحار الانوار: ۱۸۹/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۲.

۳- (۳) تنت عریان به هروی خاک افتاد حقیقت هر چه عریان تر چه بهتر (شاعر آل محمد پیروی)

برگرفته به خانه های ایتم و بیوه زنان می برد. (۱)

رباب همسر امام در مرثیه امام می خواند:

«من للیتامی و من للسائلین و من یغنی تأوی الیه کل مسکین؟» (۲)

گوئیا رباب از این حمل طعام با دوش مبارک امام خبر داشت و یادش بود که وقتی امام علیه السلام فقرا و سائلان و مسکینان، پناهندگان را به منزل می آورد صدا می زد ای «رباب» هر چه ذخیره غذا تهیه کردی برای سفره بیرون بفرست.

شیخ حفاظ ابن عساکر در تاریخ کبیر خود مسند آورده که: حسین علیه السلام بر گروهی از مساکین گذر کرد که در صفه غذا می خوردند، آنها تمنا کردند که فرود آید و با آنها بخورد، فرود آمد و فرمود: خدا متکبران را دوست ندارد و خورد سپس به آنها فرمود: من شما را اجابت کردم شما هم دعوت مرا اجابت کنید! گفتند: بلی، پس به منزل آمد و به «رباب» همسر مکرمش فرمود: ای رباب آنچه تهیه دیده ای و آماده داری بیرون بفرست. (۳)

(مناقب گوئیا مورد دیگری را) روایت کرده که: «روزی امام علیه السلام از کوی و برزنی می گذشت.

تنی چند از درویشان دید که نان پاره چند گرد کرده همی خوردند، آنها شرایط ادب به جا آورده امام را دعوت کردند.

ص: ۴۶۷

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۶/۴؛ بحار الانوار: ۱۹۰/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۳.

۲- (۲) الوافی بالوفیات: ۵۳/۱۴؛ اعیان الشیعه: ۴۴۹/۶.

۳- (۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام: ۲۱۸، پاورقی؛ اعیان الشیعه: ۵۸۰/۱.

امام علیه السلام از کمال تواضع در میان جمع نشسته بسی رأفت نمود و معذرت جسته فرمود، چون دانسته اید که صدقه بر ذریه رسول صلی الله علیه و آله حرام است مرا معذور بخواهید داشت، حالیا از جای برخیزید و به منزل من آئید مساکین امتثال کرده برفتند از کمال جود و افضال بعد از ادای لوازم مهربانی (شاید یعنی با صرف غذا) هر کدام را جامه و درم بخشید و اجازت معاودت فرمود. (۱)

ظاهراً این مورد دیگر بوده و آن دیگر، در آن یک نان آنها صدقه نبوده که امام علیه السلام تناول فرموده و در این دیگر صدقه بوده که نخورده، مکان جلوس آنجا صفا بوده و اینجا در برزنی بوده با سایر فروع دیگر.

شیخ عیاشی از مسعده آورده گوید:

«امام حسین بن علی علیه السلام بر تنی چند از مساکین گذر کرد که کسای خود را بساط کرده و گسترده اند و بر آن چند پاره نانی نهاده اند، صفا کردند و گفتند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! بیا با ما فرود آی. امام زانو خم کرد و با آنها نشست و تناول کرد با آنها، سپس این آیه را تلاوت کرد که خدا متکبران را دوست نمی دارد.

سپس فرمود: من شما را اجابت کردم.

پس شما هم مرا اجابت کنید، گفتند: آری، ای ابن رسول خدا صلی الله علیه و آله پس با او برخاستند و آمدند تا به منزل امام علیه السلام پس امام علیه السلام جاریه را فرمود که: ای جاریه بیرون بفرست آنچه را تهیه دیده ای. (۲) (الحديث)

ص: ۴۶۸

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۶/۴؛ بحار الانوار: ۱۹۱/۴۴، باب ۲۶.

۲- (۲) قال مسعده مَرَّ الحسین بن علی بمساکین قد بسطوا کساء لهم فالقوا کسرا فقالوا: هلم

در اینجا هم غذا صدقه نبوده که امام تناول فرموده و در منزل هم به جاریه امر فرموده نه به رباب.

خبر دارید که این گونه توابع مقرون به جود را با طبقه محروم بیشتر از اینان هم انجام می داد؛ با غلامی که با سگ غذا می خورد شنیده اید که در راه نجات او چه کارها کرد؟ تا آن غلام را از چنگال یهودی آزاد کرد. (۱)

ویکتور هوگو (۲) ژال واژان را فرض کرده که در لانه سگ رفت و او را

ص: ۴۶۹

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۵/۴؛ بحار الانوار: ۱۹۴/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۷.

۲- (۲) ویکتور هوگو: در کتاب بینوایان - شخصی را ژال واژان فرض کرده که در زمستانی از گرسنگی نانی را از ویتترین دکان نانوائی اختلاس کرد، و به زندان افتاد، زندان پنج ساله او را با اشرار زندان آشنا کرد و خواست فرار کند، زندانش مزید شد پانزده سال شد، ورقه زرد به او دادند او را رها کردند، کس در شهر او را به واسطه ورقه خطیش راه نداد، تا شب رسید به باغ های اطراف شهر رفت، سر در دخمه ای کشید، توله های سگ به جان او افتادند و سگ هم رسید از عقب او را گرفت، به شهر برگشت در در خانه یک تن روحانی حاجب بود، او را به درون طلبید با لفظ احترام که نشنیده بود، شب از خلوتخانه روحانی برخاست، شمعدان نقره را برداشت و از صحن آمد بیرون و فرار کرد، پلیس او را گرفت و شمعدان نقره را برگه دزدی او ساخت او را برگردانید پیش کشیش روحانی، کشیش گفت: ندزدیده از خود او بوده، او را آزاد کرد و شمعدان جفت آن را هم به او داد و گفت: برو رحم کن به خود، همین کلمه او را منقلب کرد، از اختیار شد، دارای

راه نبود تا کشیش روحانی او را نجات داد مقایسه کنند.

قمقام از ابن شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده: این غلام را که با سگ غذا خورد و امام حسین او را آزاد کرد که امام علیه السلام فرموده: چون این حدیث مرا استوار افتاد که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرموده:

«افضل الاعمال بعد الصلوه ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فيه»^(۱) یعنی:

افضل اعمال پس از نماز، داخل کردن سرور در قلب مؤمن است.

با خدمتی که وسیله گناهی در آن نباشد.

امام گوید: بنابراین حساب غلامی را دیدم که با سگی طعام همی خورد، بدو عتاب کردم، سبب پرسیدم؟

گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بسی اندوهگین ام و من شادی خویش به شادی او همی جویم، و سبب آن این است که مالک من جحود می باشد.

یعنی کسی که صاحبش جحود باشد وضع او معلوم است، سگ از او شادتر است.

و باز گفت از خدا می خواهم که مرا از او رهایی بخشد.

ص: ۴۷۰

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۵/۴؛ بحار الانوار: ۱۹۴/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۷.

امام علیه السلام که این بشنید به خانه رفت و دوستان دینار زر با خویش برگرفته به خانه جحود رفت و زر به بهای غلام برشمرد - یهودی از دیدن مکرمت و بزرگواری امام تحت تأثیر رفت گفت: اما غلام پای مزد حضرت تو به تو بخشیدم - و باغ خویش را هم بدو بخشیدم و این «زر» نیز پیشکش و نثار مقدم تو کردم.

امام علیه السلام فرمود: من به تو به عنوان هبه تقدیم می کنم، یهود گفت: من این زر پذیرفتم و غلام را دادم.

امام علیه السلام فرمود: من نیز غلام را آزاد کردم و این مال بدو واگذاشتم.

زن یهود گفت: من به خدا و رسول گرویده اسلام آوردم و شوهر را از کابین خود به حل کردم.

یهود گفت: من نیز ایمان آوردم و این خانه را به زن واگذاردم.

از این قضیه، سرسری مگذرید؛ رهبر ما حسین علیه السلام با جلال و شوکت و موقعیت نبوت و روحانیت که از مراجع روحانی مذهبی امروز بسیار شکوهمندتر است برای استنقاذ و آرزوی مردی از طبقه محروم که عقده ها در دل او است عقده تا به حدی که شاید آن قدر پست شده که هیچ کس تن نمی دهد که با او هم غذا شود، او با سگ هم غذا می شود.

امام برای استنقاذ چنین فرد محروم به خانه یهودی می رود، البته با مشت پر از «زر» و البته به خانه یهودی با مشت پر از زر رفت؛ زیرا یهودی زر می پرستد، اما وقتی می بیند حسین علیه السلام که در نقطه ذروه و اوج عظمت اسلام است آن هم در روزگاری که اسلام فاتح جهان است مشت «زر» خود را با شوکت خود در کف

اخلاص نهاده و بری استنفاذ یک نفر غمین غمگین از طبقه محروم آمده؛ اول زر می شمارد، یهود به هوش می آید که همه عالم فدای مقدم چنین بزرگی کوچک نما که برای فرد غمین غمگین بهتر از طیب بر سر مریض می رود، اگر عیسی مسیح برای استنفاذ زن مومسه ای (۱) به مهمانی رفت و عذرش این بود که طیب گاهی به بالین بیمارها می رود. (۲)

امّا حسین مسیح اسلام دعوت به مهمانی هم نداشت و مشت «زر» همراه بر گرفته به خانه یهودی رفته تا غلامی را از طبقه محروم از غم برهاند. (۳)

پرسید مگر این غلام محروم شیر مادر او را خورده بود که در فکر غم او باشد، به غمگساری او برخیزد؟ و از دیدن ناراحتی او ناراحت باشد؟ و چنین در صدد برآمده که خود آمده یا مگر با او همشیر بوده که در صدد چنین برآمده.

فرد عادی را کافی بود که برای او و درباره او کلمه ای با دیگری به اهتمام بگوید، مگر آن که او فرد عادی نبوده یا غم او عادی نبوده، عقده بوده که با چنین قدم و اقدام باید به داد او برسند و حسین قدم او و نفس و اقدام او از مریض محموم تب را می برد تا چه رسد به آن که تصمیم بگیرد و خود شخص شخیص پیاده یا سواره به خانه غیر اهل مذهب برود، آن هم یهودی، آن هم با آن همه

ص: ۴۷۲

۱- (۱) مومسه: فاحشه، روسپی، زن بدکار.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه: ۱۸۳/۷.

۳- (۳) دویست دینار زر امروز که سکه پهلوی طلا به قیمت روز سیصد و سی تومان است، بسی زیاد است.

سابقه دشمنی یهود با اسلام، آن هم با مشت پر از طلا، چیزی که یهودی را منقلب کرد، یهودی فهمید که امام برای استفاده نیامده برای استنقاذ آمده، تا شخص غمین غمگین را غمگساری کند و فردی را از طبقه محروم در طبقه محترم وارد سازد و او را برافرازد، از سرافکنندگی به سرافرازی آورد تا دیگر غمگین نشیند و نخواهد غم خود را با سگ و هم غذا شدن با سگ جبران نماید.

ویکتورهوگو کتاب بینوایان را گویی از این سوژه برگرفته، اما با این تفاوت که ژال واژان او با سرمایه دو شمعدان نقره آزاد شد.

ژال واژان ویکتورهوگو دارای کارخانه ای شد، اما کارخانجات صنعتی آن طراوت باغستان را ندارد، باغستان اصولاً طراوت زمین را دارد و هم نگاه به آسمان را دارد که باران بگیرد پس خدا را دارد و آسمان را دارد و زمین پربرکت را هم دارد.

ولی ژال واژان امام حسین از مقدم امام علیه السلام باغستانی با آزادی خویشتن با سرمایه نقد دو بیست دینار که در کشت مولد ثروت بکار برد، یافت.

همچنین غمگساری اسامه بن زید که از فشار غم و اندوه دیون خود می نالید، آن هم در دم مردن او که امیدی به تلافی او نیست.

و همچنین در سفره گسترده برای جمع درویشان از طبقات محروم که حتی همسر محترم خود بانو «رباب» را به خدمتگزاری سفره چیدن آنان وا دارد، او را صدا بزند که برای درویشان و مسکینان هر چه تهیه دارد به سفره خارج بفرستد، آن بانو که امام علیه السلام درباره او می سرود:

لعمر وک اننی لاحب داراً یكون بها السکینه و الزباب

اجبهما و ابدل جلّ مالی و لیس لعاتب عندی عتاب(۱)

به خدمت این گونه بینوایان قیام می کرد و منظور از این غمگساری ها و حل عقده ها، فسحت بر بندگان خدا در زمین و رضای خدا در آسمان بود و هنوز خطر این عقده ها در طبقه محروم برای یهود رباخوار و دول سرمایه دار آشکار نشده بود که بگویند (یا صعالیک العالم اتحدوا)(۲)

یا بگویند:

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا فرصت نیابد که جهان پر بلا کند

اینها احسان هایی است که اسلام و ادیان الهی به ارمغان آورده تا جنگ از بین برخیزد.

اینک آن کس که برای رهبری جهان قد راست می کند اکنون در گهواره کودکی است در خانه وحی، در بیوتات زوجات طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله، او را هاله ای از وحی هر جا می چرخد احاطه می کند، اما با رنگ خون - راستی وحی و خبر از غیب آینده چقدر خوبست و فرح افزا است و چقدر بد است و غم افزا است و گردش این کودک در حجرات طاهرات زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، چقدر مسرت بار است، اما در عین حال چقدر مصیبت بار است.

علم غیب بد است و خوب است

اگر بی خبری ما از آینده تبدیل شود به اطلاع و خبر آینده، آسودگی از ما

ص: ۴۷۴

۱- (۱) الوافی الوفیات: ۵۳/۱۴؛ اعیان الشیعه: ۶۲۱/۱.

۲- (۲) اسالیب الغزو الفکری: ۱۰۸.

می رود، مثنوی به صورتی آن را مجسم کرده که زنده و گزنده است.

اما نویسنده ای از بیگانگان از اهل ذوق به صورت زیبایی آن را مجسم کرده.

گوید: شاهزاده ای بر اریکه تخت خود تکیه زده بود فکر آینده خود و کشور را می کرد، به سقف نگاه می کرد و در برابر چشمش گردونه ای را دید که آرام آرام می گردد و نقش وجود او را در اطوار کودکی و جوانی و ازدواج نشان می دهد خیلی خوشحال شد که از آینده اش آگاه می شود، بعد فهمید که قرقره نزدیک دستش هست که می تواند آن را تند بگرداند، آن نقش ها زود به زود از نظر بگذرد، به شوق تمام قرقره را تند چرخاند دید نقش هایی پدید آمد که او ولیعهد شده و بر تخت نشسته و تاج گذاری کرده خوش حال شد، ولی دید همین که تند می گردد، موی سفید بر سر و صورتش پدید آمد، افسرده شد، خواست گردونه با تانی بگردد ولی نشد، کم کم پیر خمیده شد.

استن(۱) این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است

اکنون از عقیقه نوزاد پیغمبر صلی الله علیه و آله به بقیه جریان روز هفتمین نوزاد برگردید، نوزاد را بازبین کنید اما عقیقه؛ ظاهر آن خونریزی بود، دیدید که باطن آن رحمت الهی است و رحمت انسانی آن یک جزء از صد جزء رحمت اله است که ۹۹ جزء آن را ذات اقدس ربوبی با خلق دارد و یک جزء آن بین خلق پخش

ص: ۴۷۵

است (۱) و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مأمور رسالت رحمة للعالمین است و در رسالت خود به یاد همه اهل عالم است.

علائلی بعد از عقیقه و اطعام به مستمندان و کاشتن بذر رحمت با رمز غیر گرائی و پرکردن شکاف و خلأ طبقه محروم و اتحاد مقدس و ذوب شدن «من» در «ما» باز از اسم گذاری سخن می گوید.

ص: ۴۷۶

۱- (۱) روضه الواعظین: ۵۰۲/۲.

علائلی از اسم گذاری نوزاد سخن می گوید

(علائلی) پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از عقیقه تشریف فرما شد و مشرف بر جمعیت و محفل شد که به تهنیت آمده بودند تا با جمعیتی که غرق در سرورند، در روشنی محفل شرکت فرماید.

فرمود: پسر من را به من ارائه بدهید، اسم او را چه نامیده اید.

علی علیه السلام گفت: به نام «حرب» او را نامیده ایم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه او «حسین» است.

مردم به گوش یکدیگر آهسته می کشیدند که او را «حسین» نامید.

و این نوزاد عزیز چنین هم هست، در شمایل خود و در نفس خود نیکو است و بسی نیکو است.

عمران بن سلیمان(۱) گفت: آری، او چنین است، حسین است و نیکو است و لکن در تصغیر لفظی آن معنی تکبیر و تفخیم مراد است.

و اگر تصغیر برای تفخیم باشد به جا است.

ص: ۴۷۷

۱- (۱) اخبار الدول از طبقات محمد ابن سعد از عمران بن سلیمان.

گوینده ای به او گفت: گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم «حرب» را کراهت دارد.

عمران گفت: بلی، جنگ و حرب در طبیعت انسان بر خلاف اصل است، بیرون از نظام و منحرف از نظام آفرینش است، شذوذ است یعنی و استثنائی است و هر چه خلاف اصل است عدول به آن نمی توان کرد مگر با دلیل، جنگ آسیب انسان است در موقع واژگونی این آسیب رخ می دهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نصیر انسان و انسانیت است، او افراد انسان را چنان منقلب می کند که نصیر انسان و یاور انسان باشند.

البته کراهت دارد هر آنچه از طبیعت خارج باشد و از شذوذ و از حرب باشد اگر چه اسم آن هم، و هر چه با حرب رابطه داشته باشد.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که انسان را بر قاعده و پایه احسان بار آورد.

آن مرد گفت: پس الان جنگ ما و حرب ما چیست؟

عمران گفت: حرب و جنگ یک نوع تجاوز و عدوانی است یا از روی تجاوز و عدوان برمی خیزد که از طمع و سرکشی بر نظام و ظلم و زیر گرفتن و پامال کردن حق دیگران است که بالحقیقه ارتجاعی است. (۱)

و برگشت به حیوانیت درنده و گزنده است که برای باز بودن میدان وجود خویشتن برای غیر خود تنگ نظر است از این جهت تن درمی دهد به عدوان و تجاوز و به ستیزه و کشمکش بر سر بقای با دیگران و آسودگان.

و اما ما که مبارزه می کنیم مبارزه با این عدوان و تجاوز می کنیم تا انسانیت

ص: ۴۷۸

را از دری و آلودگی این درندگی ستمگرانه نجات دهیم و خلاصی بخشیم.

پس ما مبارزه برای تنازع در بقا نداریم، بلکه برای تعمیم آزادی و حرّیت و آزاد زیستن مبارزه داریم و این جنگ و حرب نیست بلکه مبارزه به ضدّ حرب است.

بی شک مبارزه در راه حقوق انسان و برای جهت خاطر حقوق انسان احسان است، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله احسان برای بشر است.

و آخرین احسان های او عظیم ترین آنها بود و آن همان حسین بود، حسین یعنی احسان عظیم، تصغیر برای تفخیم و تعظیم است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله احسان بر بشر را از تمام وجوه آن و تمام راه های آن و جمیع اقطار آن از مبداهای اساسی اسلام قرار داد که بلکه آتش حرب و جنگ را در سلم، هرگاه نظام آن ظالمانه باشد و در زد و خورد و صراع هر گاه تجاوزکارانه باشد خاموش سازد.

و تا بلکه گرگ های بشر را به گرگ ها بسپارد تا روپوش را از آنها برگیرد تا بلکه انسان سالم بماند.

و به این حساب می توان گفت:

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین کس و پیشقدم ترین شخص است که رسالت او مخالف با جنگ است و مخالفت با جنگ دارد و با آن جنگیده تا آن را بردارد و آن را قانونی ندانسته و لغو کرده و احترام و حرمت انسان را؛ آری، انسان را هر که باشد و هر کجا باشد اعلان فرموده و در عین حال که همین پیغمبر صلی الله علیه و آله صفحات تاریخ را از شرافت جهاد و نُبل جهاد پر کرده و سیراب کرده.

و جهاد کلمه مقدسی است، غیر از جنگ است و جنگ نیست.

دعوتی است به سوی اسلام و شناختن حق مطلق که اگر پذیرفتند برادر خواهند بود آن چه به سود مسلمین است به سود آنها است و آن چه به زیان آنها است به زیان مسلمین خواهد بود و اگر اسلام را نپذیرفتند، پس با دادن جزیه مسلمین مسئول حفاظت آنها هستند و اگر نه، پس جنگ است تا خدا حکم کند،

علائلی: و در نامگذاری نوزاد به نام «حسین» (که شعبه ای از عظیم احسان خدا است).

این نامگذاری «حسین» از پس نام «حرب و جنگ» اعلانی است به این که طبیعت جنگ، حرکت به سوی آن نباید و جنبشی بدان نشاید، مگر فقط از راه احسان و در راه احسان.

علائلی در تسمیه همین قدر سخن گفته و گذشته؛ تحکیم رأی او در قسمتی و نقد رأی او در قسمتی دیگر، آن در تعلیقه هائی گوشزد می شود.

تعلیقه اولی این که فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله اولین شخص است که احسان به انسان را مبدأ قرار داد.

زهی حق شناسی درباره جنگ های پیغمبر صلی الله علیه و آله ولی جنگ های پیغمبر صلی الله علیه و آله را تجزیه و تحلیل نکرده که با مشرکان مکه چگونه بود؟ و بعد جنگ هایی که به نام جهاد در دعوت اهل جهان شد آن چگونه بوده؟

اما با قریش مکه در مجمع دوستان که دادستان هم (۱) حضور داشت جنگ های

ص: ۴۸۰

پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح شد شخصی اعتراض کرد که: پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ های اولیه اسلام، او جنگ را با اهل مکه ابتدا کرد که کاروان های تجارتهی قریش مکه را متعرض شد.

دادستان جواب داد که: قوانین جنگی از قوانین حال صلح و سلم تفاوت دارد در حال جنگ کشتی های یکدیگر را غرق می کنند، به محاصره اقتصادی اقدام می کنند انبارهای خواربار و ذخایر یکدیگر را نابود می کنند.

ص: ۴۸۱

و قریش از آن وقت که پیغمبر صلی الله علیه و آله را از شهر و دیار وطن مکه اخراج کردند و مسلحانه به خانه او حمله کردند که او را بکشند، اعلان جنگ را داده بودند و در تعقیب پیغمبر صلی الله علیه و آله بالمباشره و مستقیم یا غیر مستقیم با رشوه دادن صد شتر برای کسی که سر پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیاورد تا آخرین نفس پیش رفتند، پس جنگ را آنان شروع کرده بودند آنها با پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر با آنها از آن روز به بعد در حال جنگ بودند پس تعرض به کاروان تجارتی آنها حمله ابتدایی نبود.

رئیس دانشگاه عالیہ لبنان «مارون بیگ عبود» نیکو می گوید: که ای پیغمبر! ابتدا که از کوه حرا فرود آمدی، شمشیر در دست نیامدی، قلم و تعلیم علم را آوردی که احسان و خیر بود، ولی آنان در مقابل، شمشیر و نیزه آوردند و تو را اخراج بلد کردند و تو باز به آنها همین که از تعدی و تجاوز دست برداشتند، لطف ها کردی به آنها همه چیز دادی و اگر آنها علم و قلم را قدر می دانستند و از گلوی آنها وحی گوارا پائین می رفت تو نرم می آمدی.

حتی به طوری که مثل بره ای بودی نرم و بی آزار، تو آدم کش و خونریز نبودی و خونی را جز در راه حق و به امر خدای عادل دیان نریختی، تو اگر در قومی قیام کرده بودی که عقول آنها علم و قلم و وحی را گوارا هضم می کردند جنگی نداشتی و اگر باز آنها در پی آزارت بر نمی آمدند، تو دست به نیزه نمی بردی و نیزه و شمشیر به کار نمی بردی آنها به تو سخت گرفتند و بیرون کردند از خانه و شهر مکه که حرم امن باید باشد؛ باز همین که آرام شدند عفو و گذشت کردی و آنها را به گناهانشان نگرفتی و به جود خود آنها را غرقه عوائد و احسان کردی.

ولی وقتی صاحب دعوت و مصلح روبرو با مردمی چنین شد که برای اموال و

انفس و اعراض و حرم و حریم حتی در مکه بلد الامین امنیت نمی گذارند چه باید کرد؟

جز آن که باید دست به شمشیر کرد، امنیت در سایه شمشیر است اگر کس آرزوی امنیت داشته باشد و خیال امنیت بر سر بپروراند. باید به شمشیر تیز خود را از تجاوز و تعدی نگهدارد، ای محمد! دست توانای تو را خدا شمشیر امان و امنیت سرشت در دم تیز آن مرگ تبه‌کار نوشت.

عدل قائمه این شمشیر است و دم تیز آن سوره‌های قرآن هدایت خیز تو است که از قدرت بیان، سحر از آنها فرو می ریزد.

اگر کتاب تو نبود ما معجزه‌ای به چشم خود ندیده بودیم و در عصر خود معجزه‌ای مشاهده نکرده بودیم.

آن هم با چنین امت روئین بنیان که صفوف آنان قابل رخنه نیست، این امت مولود آن کتاب و متولد از آن کتاب شد.

و از صحرای خود هدایت و عمران را به قدر کفایت گسترده و به همه اقطار جهان حمل کرد.

ص: ۴۸۳

خبر ولادت حسین علیه السلام از خانه مادرش فاطمه زهرا علیها السلام پیش از خانه های زوجات طاهرات

مقداد بن اسود صحابی کبیر سخن می گوید

(صحابی کبیر مقداد بن اسود کندی) (۱) از فاطمه مادرش علیها السلام اسرار حمل حسین علیه السلام را می پرسد.

و فاطمه اسرار حمل را با عنایت و اصرار صحابی کبیر مقداد بن اسود کندی، یار وفادار اهل بیت بیان می کند و تعجب مکنید؛ زیرا مقداد از خصصین به اهل بیت، است در صحیفه صدقات فاطمه و موقوفات حوایط سبعة وی از شهود است، در دفن زهرا هم از شش نفر محارم راز است، (۲) از ارکان اربعه است، اسرار این حمل از دایره قابلگان به دایره بیرون و خواص می رسد و از آنجا به دایره وسیع تر تا به دایره کوه و دشت می رسد.

ص: ۴۸۵

۱- (۱) الخصال: ۲۵۴/۱، حدیث ۱۲۷.

۲- (۲) بحار الانوار: ۲۰۰/۴۳، باب ۷.

بحار الأنوار با اسناد از صلت بن منذر از مقداد بن اسود کندی در حدیثی مفصل که در آن ضمن، مقداد عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چنان می نماید که حسین علیه السلام به سال بزرگ تر از حسن است؟

یعنی به این که حسن علیه السلام بزرگ تر است معلوم می شود به حسب جثه امام حسین علیه السلام رشدش زیاد بوده و درشت تر به نظر می آمده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین علیه السلام در قلوب مؤمنان مقام معرفتی نهانی دارد، از مادرش پیرس.

مقداد گوید: همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله حسنین را از خواب برانگیخت و در آغوش خود حمل کرد و به درون برد.

من به در خانه فاطمه علیها السلام آمدم و بر در خانه ایستادم، حمامه بر در سرای آمد و مرا ندا داد: ای برادر کندی!

من تعجب کردم گفتم: که تو را آگاه کرد که من بر در ایستاده ام.

گفت: بانوی من، مرا آگهی داد که مرد قبیله کنده برای خبری خوش بر در آمده، سؤال می کند از مقام قره العین من.

معلوم می شود پیغمبر صلی الله علیه و آله در لحظه پیش به فاطمه اعلام کرده بوده که مقداد می آید تا از حسین علیه السلام، از تو خبر بگیرد تو باید اسرار حمل حسین علیه السلام را به او بگویی.

و به این قرار پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار و عنایت داشته که خبر این اسرار را مردان معتمد امین هم خبردار باشند تا نقل و اشاعه آنها از زبان معتمدان رجال باشند.

۱- (۱) محمد بن اسماعیل البرمکی عن الحسين بن احسن عن يحيى بن عبد الحميد عن شريك بن حماد عن ابي ثوبان الاسدي و كان من اصحاب ابي جعفر عن الصلت بن منذر عن المقداد بن الاسود الكندي، ان النبي صلى الله عليه و آله خرج في طلب الحسن و الحسين - الى ان قال - و جلس النبي صلى الله عليه و آله بينهما (و هما نائمان) فبدء بالحسين فوضع رأسه على فخذه الايمن ثم وضع رأس الحسين، على فخذه الايسر، ثم جعل يرخى لسانه في فم الحسين فانتبه الحسين فقال يا ابيه ثم عاد في نومه فانتبه الحسين اكبر؟! فقال النبي صلى الله عليه و آله ان للحسين في بواطن المؤمنين معرفه مكتومه، سل امه عنه، فلما انتبه حملها على منكبيه ثم اتيت فاطمه، فوقفت بالباب فاتت حمامه و قالت: يا اخا كنده! قلت من اعلمك اني بالباب؟ فقالت: اخبرتنى سيدتى أن بالباب رجلا من كنده، من اطيبها اخبارا يسألني عن موضع قره عيني فكبر ذلك عندي، فوليتها ظهري كما كنت افعل حين ادخل على رسول الله صلى الله عليه و آله في منزل ام سلمه فقلت لفاطمه عليها السلام ما منزله الحسين عليه السلام قالت: انه لما ولدت الحسن امرني ابي ان لا- البس ثوبا اجد فيه اللذه حتى افطمه فاتاني ابي زائراً فنظر الى الحسن عليه السلام و هو يمص الثدي (النواه) فقال: فطته؟ قلت: نعم، قال: اذا احب على عليه السلام الاشتمال فلا- تمنعني فاني ارى في مقدم وجهك ضوءاً و نوراً و ذلك انك ستلدين حجه لهذا الخلق فلما تم شهر من حملي وجدت في سخنه؟ فقلت لابي ذلك: فدعا بكوز من ماء فتكلم عليه و تغل عليه و قال صلى الله عليه و آله اشربي فشربت فطرد الله عني ما كنت اجد و صرت في الاربعين من الايام فوجدت ديبيا في ظهري كدبيب النمل في بين الجلد و الثوب فلم ازل على ذلك حتى تم الشهر الثاني، فوجدت الاضطراب و الحركة فوالله لقد تحرك و انا بعيد عن المطعم و المشرب فعصمني الله كاني شربت لبنا حتى تمت الثلاثة اشهر و انا اجد الزيادة و الخير في منزلي فلما صرت في الاربعة أنس الله به وحشتي و لزمت المسجد لا أبرح منه الا لحاجه تظهر لي فكنت في الزيادة و

مرا معمول بودگاهی که در خانه ام سلمه حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب می شدم، روی خویش را به صحرا گرداندم و سؤال خود را مطرح کردم.

و از فاطمه علیها السلام پرسیدم که منزلت حسین علیه السلام چیست؟! فاطمه فرمود: آن گاه که حسین فرزندم متولد شد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای من دستورهایی فرمود درباره حمل و جلوگیری حمل تا غذا

ص: ۴۸۸

خور شدن طفل حاضر (امام حسن) که اگر پیش از تمام شدن شیر دو ساله فرزند دیگری خدا داد، این طفل و آن طفل و مادر رنج نکشند.

این روزها به نام تنظیم خانواده جلوگیری از اولاد را حتم می دانند اما در اسلام از عزل پرسیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جایز است چون از هر آبی انسان نمی شود - در موقع تقسیم غنائم حنین این مذاکره شد. (۱)

تا یک موقع پدر به دیدار من آمد و حسن علیه السلام را نگریست که پستان را می مکد، یا رطبی در دهان دارد و هسته آن را می مکد. پرسید مگر از شیر او را باز گرفته ای؟ گفتم: آری.

فرمود: من در چهره تو و پیشانی تو ضیا و نوری مشاهده می کنم، عنقریب فرزندی می آوری که برای خلافت حجت باشد.

آن گاه فاطمه علیها السلام برای «مقداد» ابتدا به ذکر کیفیت حمل حسین پرداخت و فرمود:

چون یک ماه از حمل سپری شد در خود گرمی و حرارتی گزنده و داغ احساس کردم که ناراحت شدم، برای پدرم جریان را گفتم: کوزه آبی طلب کرد کلمه ای چند بر آن گفتم و آب دهان مبارک در آن افکند.

و فرمود: شربتی از آن نوشیدم خداوند مرا از گزند آن رنج آسوده فرمود.

سپس همین که به چهل روز رسیدم احساس می کردم در پشت خودم مثل آن که مورچگانی بین پوست و جامه ام در آیند و روندند.

ص: ۴۸۹

جنین در شکم، ذرات غذایی خود را از بدن مادر می‌گیرد هر چه از املاح و خون و ترکیبات دیگر که لازم دارد بدون ترشح از بدن مادر می‌کشد و هر جا این جذب و انجذاب به رشته عصب حس برمی‌خورد، مادر احساس لطیفی از این جذب و انجذاب ذرات می‌کند و رشته‌های عصب در طرف پوست بدنند، اعضا و جهازات درونی عصب، احساس کم دارند یا ندارند.

می‌فرماید: این وضع ناآرام جای پای نرم مورچگان ادامه داشت تا پایان ماه دوم همین که دومین ماه تمام شد اضطراب تلاطم و حرکت در جنین پدید آمد.

در کودکان معمولی در ماه چهارم که به آخر می‌رسد کودک به حرکت می‌آید، ولی این حمل در آخر ماه دوم به حرکت آمده که دو ماه آن به قدر چهار ماه دیگران رشد داشته.

فاطمه می‌گوید: به خدا سوگند که او حرکت کرد و من از غذا و خوراک افتادم، ولی از حفظ خدا چنان به نظرم می‌آمد که:

تازه لیوان شیر آشامیده ام تا ماه سوم هم سپری شد، در این وقت آثار خیر و برکت در منزل ما افزون شد.

همین که به ماه چهارم وارد شدم، خدا مرا انسی به آن داد که وحشت از من رفت و به مسجد و عبادت بی حد مائل شدم، ملازم مسجد شدم و از مصلاهی خود مگر برای کارهای لازم و ضروری که رخ می‌داد جدا نمی‌شدم.

در این ماه هر روز در ظاهر و باطن افزونی از طرفی، ولی سبکی از طرفی دیگر احساس می‌کردم و می‌افزودم تا ماه پنجم هم به پایان رسید.

همین که ماه ششم شد در شب های تاریک باریک «ظلمات» محتاج به چراغ نبودم، فروغ روشنی او از هر سو مرا از چراغ بی نیاز می کرد و شروع شد اندک اندک هر گاه در خلوت خانه مصلا بودم، نغمه تسبیح و تقدیس را در باطن خود می شنیدم.

علم امروز اثبات کرده که در زندگان تا زنده اند شعاع نور مرموزی در سر انگشتان و در مداری که خون می چرخد با چشم مسلح دیده می شود و به محض آن که شخص مُرد دیگر نیست و این نور در اشخاص به تفاوت می باشد اما در پیغمبران و امامان زیاد است که نمی گذارد بدن پیغمبر سایه بیندازد و اما حسین را در شب های ظلمانی در اطاق تاریک به واسطه نور پیشانی و گلوگاه می دیدند «طاووس یمانی تابعی کبیر»^(۱)

و اما نغمه تسبیح طبق آیه مبارکه وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^(۲)

به زبان تکوین است در شعور مادرش تبدیل می شود به زبان او که عربی است.

همین که^(۳) نه روز بر آن افزود، احساس کردم نیرومند شدم، نیرو بر نیرو

ص: ۴۹۱

۱- (۱) بحارالانوار: ۱۸۷/۴۴، باب ۲۵، معجزاته علیه السلام.

۲- (۲) اسراء (۱۷): ۴۴.

۳- (۳) مجلسی کلمه «نه» را بر نه ماه حمل کرده - و کلمه سته را «سنه» خوانده و لذا عذر آورده که با اخبار دیگر معارض است و اخبار شش ماهه کثرت دارند - با آن که مراد (نه روز و ده) مراد روزها است نه شهور و ماه ها.

افزودم من این را برای ام سلمه بازگو کردم، خدا به برکت نفس او مرا قویدل کرد، همین که ده روز تمام شد چشم من به خواب رفت در منام فرشته ای را دیدم که به سوی من آمد و با اجناح و بال، خود را بر پشت من مسح کرد، پس برخاستم و وضو گرفتم و دو رکعت نماز گزاردم، سپس خواب بر من غلبه کرد و در خواب فرشته ای نزد من آمد با روپوش سفید که بر او بود، نشست بالای سر من و در چهره من دمید و در قفای من هم نیز دمید، من از هراس از خواب جستم، به پا شدم و وضو گرفتم و چهار رکعت نماز خواندم.

این مسح بال برای آسان شدن وضع حمل است، مسح بال عزرائیل برای آمادگی انتقال از نشأه دنیا است و دمیدن میکائیل برای اشتهای قوا است و از جبرئیل حفظ و دعا است.

سپس باز خواب بر من غلبه کرد، این نوبه هم در خواب دیدم که فرشته ای نزد من آمد و مرا برنشاند و افسون بر من خواند و مرا به خدا و پناه خدا سپرد، همین که صبح کردم و آن روز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در نوبت ام سلمه بود. پس با لباس حمامه (کنیز آنها بوده شاید مادر بلال باشد) رفتم نزد ام سلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاهی به چهره من کرد.

دیدم آثار مسرت و شادی در قیافه و چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله پدید شد، اندوه و وحشت از من رفت.

و من با روی باز حکایت خواب خودم را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تو را بشارت ای فاطمه! آن شخص روحانی نخستین که در خواب با لباس سفید

آمد آن حبیب من عزرائیل که موکل بر انتقال از عالمی به عالمی است و شروع انتقالات از ارحام خواهد بود.

و آن شخص روحانی دوم حبیب من میکائیل است که معیار غذاها را و آمادگی برای اشتهای به غذا به طفل می دهد، آیا او در تو دمید؟

گفتم: آری. پس گریست و مرا در بغل گرفت و نوازش کرد و فرمود:

اما آن شخص سوم روحانی او حبیب من جبرائیل است که به امر خدا خدمت فرزندان تو را عهده دار است. [\(۱\)](#)

«پایان»

ص: ۴۹۳

۱- (۱) بحارالانوار: ۲۷۱/۴۳-۲۷۳، باب ۱۲، حدیث ۳۹؛ الخرائج و الجرائح: ۸۴۱/۲-۸۴۵.

جبرئیل خدمات حفاظت علمی آنها را عهده دار است چنان که پیغمبران با خدمات علمی بشر را تکمیل می کنند و امرای عادل با تدبیر خود کشور خود را؛ همچنان شما هم باید با امامت خود از طریق رهبری خدمت به خلق جهان بکنید.

پس اینجا اشتباه نشود خادم کوچک تر از مخدوم نیست، انبیا خدمتگزاران عقل بشرند و امرای عادل خدمتگزاران اجتماع بشرند.

بار الها تو را شکر که ما را به خدمتگزاری امت اسلام مفتخر نمودی.

خدمت ما در این جا برای این جلد به پایان رسید، به یاری خدا در جلد بعد کودک در حجرات زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در گردش است.

به تاریخ ۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۵ - طهران ۱۳۵۳/۱۱/۱۸ ش

ربنا اتمم لنا نورنا

ص: ۴۹۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

